

الانسان
في مراحله الست
تأليف
السيد جواد الحسيني آل علي الشاهرودي
با ترجمه فارسی
با تجدید نظر، اضافات و ویرایش
۱۴۰۹ هـ - ۱۹۸۹ م



في مراحله الست

تأليف

السيد جواد الحسيني آل علي الشاهرودي

بالترجمة الفارسية

تمتاز هذه الطبعة بزيادة التحقيق والتصحيح والنقل إلى الفارسية

١٤٠٩هـ ~ ١٩٨٩م



●اسم کتاب: الانسان في مراحله‌الست

●مؤلف: سید جواد نجل مرحوم علامه حجة الاسلام والمسلمین آقای سید حسین حسینی آل علی شاهرودی (طاب ثراه) نجل مرحوم علامه حجة‌الاسلام والمسلمین آقای سید اسماعیل (قدس سره)

●مترجم: سید عبدالحسین رضائی نیشابوری وشیخ حسین جابری

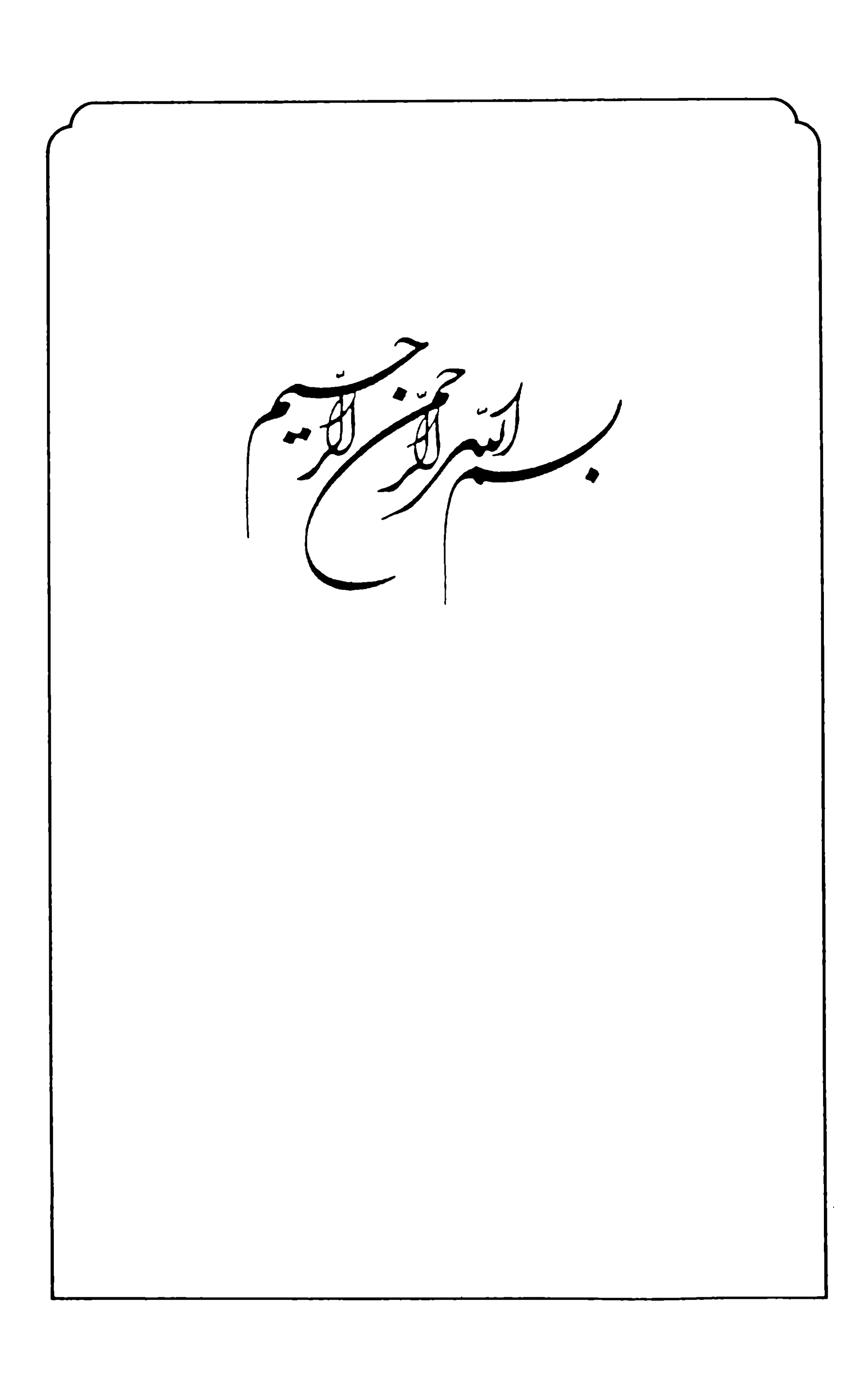
●ناشر: انتشارات گلستانه ـ قم پاساژ قدس

●حروفچینی و چاپ: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی قم

●نوبت چاپ: پنجم

●تاریخ انتشار: آذر ۱۳۶۷

●تعداد: ۳۰۰۰ نسخه


بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمة

الحمد لله بما حمد به نفسه ، والثناء عليه بما أثنى به على نفسه اللهم صلِّ علىٰ محمد وآل محمد وبلغ بإيماني أكمل الإيمان ، واجعل يقيني أفضل اليقين ، وانته بنيتي إلىٰ أحسن النيات .

أما بعد فيقول المفتقر إلىٰ رحمة ربه الغني السيد جواد خلف المرحوم العلّامة الحجة الورع المغفور له السيد حسين الحسيني آل علي الشاهرودي خلف المرحوم العلامة الحجة الورع المغفور له السيد ميرزا اسماعيل الحسيني طاب ثراهما .

لقد كان من لطف الله تعالىٰ وإنعامه علينا أن وفقنا لنشر كتابنا هذا (الإنسان في مراحله الست) للمرة الرابعة ، بعد نفاد الطبعات السابقة لإخواننا المؤمنين وفقهم الله تعالىٰ حيث كان موضع استقبالهم ، كما أنه قد ترجم وطبع باللغة الفارسية ، وهو علىٰ وشك الطبع باللغة الأردو، ونسأل الله أن يمدنا بعونه لأداء رسالتنا علىٰ أتم وأكمل وجه لتجني أمتنا ثمارها وتحقق أهدافها وأن يسدد خطانا علىٰ طريق أداء كل ما افترض علينا .

اللهم وفر بلطفك نيتي وصحح بما عندك يقيني ، واستصلح بقدرتك ما فسد مني .

اللهم واكفني وجميع إخواني المؤمنين جميع ما يشغلنا عما يجب الاهتمام به ، واستعملنا بما تسألنا غداً عنه ، واستفرغ أيامنا في ما خلقتنا له ، إنك قادر على ما تريد .

ربِّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ وعلىٰ والدي وأن أعمل صالحاً ترضاه وأصلح لي في ذريتي ، إني تبت إليك وإنّي من المسلمين .

المؤلف

إلى الطليعة المؤمنة من شباب الجيل

سلام الله عليكم ورحمته وبركاته وجميل رعايته ووافر توفيقه . وبعد فإن للتربية أثراً كبيراً في نشء الجيل وتهذيبه وتخلقه بالأخلاق الحسنة لكي تتحقق له سعادة الدارين . فالطفل هو اللبنة الأولى في المجتمع ، إن أحسن وضعها بسبب حسن التربية بشكل سليم كان البناء العام مستقيماً مهما ارتفع وتعاظم .

وكما أن النواة تفتقر إلى التربية والظروف المناسبة ، وكما أن البناء يحتاج إلى هندسة وموازنة وغير ذلك من أمور تكفل سلامته واستقامته ، فكذلك الطفل يحتاج إلى الهندسة والموازنة بين ميوله وطاقاته ، ويفتقر إلى تربة صالحة ينشأ فيها .

وتقع المسئولية في الدرجة الأولى ، على عاتق الأبوين ، لأنهما المدرسة الأولى والمعلم الأول للطفل . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه وينصرانه » .

وهذا الكتاب جهد قليل أقدمه لأبناء أمتنا مساهمة في الجهد العام الذي يبذله المربون والمفكرون من أبناء هذه الأمة في سبيل تربية النشء الجديد على الدين القويم وتثقيفه بالثقافة الإسلامية الكريمة .

وقد تحدثت فيه عن المراحل الست التي يمر بها الوجود الإنساني كما ينص عليه الكتاب المجيد والسنة الشريفة ، وأتبعت ذلك بخاتمة . وأسأل المولى تعالى أن أكون قد وفقت لسد بعض الحاجة في مجال التربية والتعليم .

والله من وراء القصد ..

جواد الحسيني آل علي الشاهرودي

سرآغاز

دین مقدس اسلام دارای پنج اصل و ریشهٔ اساسی است که اوّلین آنها توحید و خداشناسی می باشد. خداشناسی از ریشه دارترین بحث های اسلامی است، زیرا که از دوران فطرت و سرشت انسان، یعنی از آن روزهایی که انسان در رحم مادر بوده و چشم به این جهان گشوده، آغاز شده و با مرگ وی پایان یافته است. ائمه و پیشوایان دینی و مذهبی ما با منکرین و زنادقه مناظرات و بحثهای فراوان کرده و گروهی از آنان را آشنا و عارف به خدا نموده اند. علماء و دانشمندان شیعه، به پیروی از منویات آل پیغمبر(ص)، با استفاده از آیات و روایات کتابهایی در این زمینه نوشته اند و این بحث را به طور کامل و شایسته پیگیری کرده اند. اصولاً کمال و ارزش واقعی هر انسانی بستگی به معرفت الربّ دارد؛ به همان اندازه که معرفت و شناخت نسبت به پروردگار دارد، ارزش و قیمت پیدا می کند. شناخت او در هر پایه ای باشد، کمالش به همان اندازه است، هرچه معرفت کاملتر، ارزش و بهاء بیشتر و کمال او از دیگران برتر خواهد بود. این مطلب هم ناگفته نماند که خداشناسی مسیر و راههای گوناگون دارد، تا آنجا که عارفان گفته اند: راههایی که به سوی خدا و شناخت او منتهی می شود به تعداد نفس های موجودات زندهٔ عالم آفرینش است، ولی انسان بایستی بهترین راه

شناخت پروردگار را برگزینند، و آن همان راهی است که به وسیلهٔ قرآن کریم و روایات نورانی پیامبر(ص) و خاندان گرامیش بیان شده که راه آیات و نشانه های خدا است. از این راه زودتر به هدف رسیده و شناخت، بهتر از راههای دیگر به دست می آید. باید گفته شود که بزرگترین نشانه و آیت پروردگار خود انسان است؛ گرچه او از نظر ظاهر، کوچکتر است، ولی در واقع تمام اسرار و رازهای آفرینش در نهادش نهفته است. بنابر این، باید اول از خود شروع کند و به شناسایی خویش بپردازد تا مشکل معرفت برایش آسان شود، زیرا بهترین و برترین راه شناخت، خودشناسی است. چنانچه مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین ـعلیه السلام ـ می فرماید: **«أفضل المعرفة معرفة الإنسان نفسه»**[1] بهترین راه شناخت، شناخت انسان نسبت به خودش است.

انسان باید به دوران گذشته واصل آفرینش خودنظرنماید که چه عوالمی راسیرکرده وچه راههایی راپیموده؟ باچه حوادث وگرفتاریهایی روبروشده وچه شگفتیهایی دیده؟ از کجا آمده و به کجا می رود؟ چه مراحلی را پیموده و چه منازلی را باید بپیماید؟ و مواجه با چه خطراتی مشکلتر از اول می شود؟ چه ناراحتیهای طاقت فرسایی او را از پای در می آورد؟ با همیاری چه کسی می تواند نجات پیدا کند؟ هدف از آمدن چه و از رفتن چیست؟ چرا باید برود؟ سرانجام کارش به کجا می کشد؟ منزل و جایگاهش کجا است؟ مصاحب و یارش در این سفر کیست؟ برای پاسخ به تمام این چراها، حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید جواد آل علی کتابی پرمحتوی نوشته و در آن مراحل و منازلی را که انسان از آغاز تا انجام می پیماید، با استفاده از آیات و روایات، از عالم «ذر» تا جهان آخرت بیان فرموده و در اختیار همگان قرار داده است تا وسیله ای برای خودشناسی خوانندگان محترم باشد وراهی به سوی خداشناسی بگشاید وتوشهٔ راه اهل معرفت گردد.

مشهد دیماه ۱۳٦٤ سیدعبدالحسین رضائی نیشابوری

---

(۱) غرر الحکم.

پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوند است، به تمام خوبیها و برهمهٔ نعمتهای او. و درود و سلام پیوستهٔ او بر بهترین آفریدگان و آقا و بزرگ دعوت کنندگان محمّد ـصلّی الله علیه وآله وسلّمـ و فرزندان پاکش ائمه اطهارـ علیهم السلامـ.

پروردگارا به من توفیق سپاسگزاری نعمتهایی که مرا و پدر و مادرم را ارزانی کرده‌ای عطا فرما تا کارهای پسندیده‌ای را انجام دهم که تو بپسندی و فرزندانم را شایسته گردان. همانا به سوی تو بازگشت نموده و از تسلیم شدگانم.

سخن نویسنده: تقدیم به نسل جوان

درود و رحمت پروردگار و توجّهات نیکو و توفیقات فراوان او بر شما باد. همانا تربیت و پرورش، بزرگترین اثر را در پیشرفت و پاکی و آراسته شدن نسل جوان به صفات پسندیده دارد، تا خوشبختی دنیا و آخرت برایش فراهم گردد.

بنابر این، کودک خشت زیربنای جامعه است؛ چنانچه با روش نیکو و سالم بار آید، ساختمان جامعه راست و مستقیم خواهد بود و این اصل در صورت رشد و ترقی کودک نیز صادق می باشد.

چنانچه دانه نیازمند تربیت و جایگاه مناسب است، و همانطور که ساختمان نیاز به نقشه و مهندس و دیگر چیزها دارد تا محکم و با استقامت باشد، کودک

نیز احتیاج به نقشه و برابری خواسته ها و تواناییهایش دارد، و نیازمند به محیط سالم برای پیشرفت در آن می باشد.

در درجهٔ اوّل، بار مسؤولیّت به شانهٔ پدر و مادر گذارده شده؛ زیرا آن دو، آموزگار کلاس اوّل کودک می باشند. پیامبر اکرم ـصلّی الله علیه وآله وسلم ـ فرموده: «**كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى ٱلفِطْرَة...**»[۱]

این کتاب، کوششی اندک است که به فرزندان اسلام تقدیم می دارم، تا سهمی باشد از زحمات مربّیان و دانشمندان امّت مسلمان در راه تربیت نسل جوان و آشنایی آنان با افکار بلند اسلام. همانا به پیروی از قرآن مجید، در این کتاب از مراحل شش گانهٔ وجود انسان سخن گفته و به دنبال آن گفتاری در خاتمه آورده ام.

از خداوند می خواهم توفیقم دهد تا جوابگوی اندکی از نیازمندیهای آموزش و پرورش باشم. و خداوند به نیتها آگاه است.

---

(۱) «هر فرزندی بر سرشت الهی زاده شده و پدر و مادرند که او را یهودی یا نصرانی می کنند» بحار الأنوار ـ جلد ۲ ـ صفحهٔ ۸۸.

مرحله اول:

عالَم ذرّ

اعلم أن كل إنسان أفاض الله عليه نعمة الوجود لابد وأن كان أمامه ست مراحل، تبدأ من عالم الذر وتنتهي إلى عالم المعاد:

المرحَلة الأولى: عَالم الذّر

المرحلة الأولى: عالم الذّر. وقد أشار الله تعالى إليه بقوله: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا (أي كراهة أن تقولوا) يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا

هر انسانی که خداوند نعمت وجود را به او ارزانی داشته، بایستی شش مرحله را که ازعالم «ذرّ» شروع و به عالم «معاد» پایان می پذیرد، رو دررو داشته باشد.

مرحله اوّل: عالم ذرّ (آفرینش و وجود انسان قبل از آمدن به دنیا).

خداوند تعالی فرموده: «**وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...**»؛ «وهنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم، نسل آنان را گرفت و آنان را بر نفس هایشان گواه گرفت: آیا پروردگار شما نیستم؟، گفتند: آری گواهیم. مبادا روز قیامت بگویند: ناآگاه

كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ (لم ننبه عليه) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ.»[١] (فاقتدينا بهم)، لأن التقليد عند قيام الحجة والتمكن من العلم بها لايصلح عذراً. فالمستفاد من قوله تعالى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ.» إشهاد كل واحد منهم على نفسه، وأخذ الاعتراف بالربوبية منه.

كما أن ذيل الآية، أعني قوله تعالى: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ.» يدل على أن الغرض من هذا الأخذ والإشهاد هو ــ كما يفيد السياق ــ إبطال هاتين الحجتين للعباد على الله، وبيان أنه لولا هذا الإقرار والإشهاد وأخذ الميثاق منهم على

بوديم، يا آن كه بگويند: همانا پدران ما از پيش مشرك بودند و ما فرزندان آنان هستيم كه از آنان پيروى نموديم.»[١] زيرا با بودن برهان و آگاهى از آن، بهانهٔ پيروى از پدران پذيرفته نباشد.

پس آنچه از فرمايش خداى تعالىٰ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» استفاده مى شود گواه بودن هر كس بر خودش و اقرار نمودن به خداوندى او است.

چنانچه از پايان آيه كه فرموده: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا...»؛ «مبادا روز قيامت بگوييد: ناآگاه بوديم يا اين كه بگوييد: همانا پدران ما از پيش شرك ورزيدند و ما نژادى پس از ايشان بوديم، آيا ما را به آنچه نادرستان كردند، هلاك مى‌كنى؟!» و از طرز بيان آن چنين استفاده مى شود كه منظور از گواه گرفتن، باطل نمودن دو ادّعاى بندگان بر خداوند است، به اين بيان كه اگر اين اقرار و گواهى بندگان بريكتايى او نبود، هرآينه بندگان حق داشتند روز قيامت به يكى

---

(١) ــ الأعراف - ١٧٢ .

انحصار الربوبية فيه تعالى، لكان للعباد أن يتمسكوا يوم القيامة بإحدى الحجتين، يدفعون بها تمام الحجة عليهم في شركهم بالله، والقضاء بالنار على ذلك من الله سبحانه وتعالى.

فنستنتج من الآيتين: أن الله سبحانه وتعالى، قد أشهد كل واحد من بني آدم على نفسه، وأخذ منه الاعتراف بالربوبية. إلّا أنه لم‌ترد في الآية كيفية أخذ الاعتراف من بني آدم، ولا الزمن الذي كان ظرفاً لذلك. والتفاسير الواردة في ذلك ــ حسب الروايات المنقولة ــ مختلفة، فبعضها يستفاد منه أخذ الاعتراف حين خلق الله نبينا آدم عليه السّلام في عالم الذّر من الذّرات التي في صلب آدم، أو الذرات التي كانت في الطين الذي خلق الله آدم(ع) منه، فخرج جميع أولاد آدم(ع) إلى آخر الدنيا بهيئَة الذرة من صلب آدم، وفي بعض الأحاديث: من طين آدم. وبقدرته تبارك وتعالى، كانت هذه الذّرات ذات شعور قابلة

از دو دلیل خویش استدلال کرده، مشرک بودن راحق، واستحقاق عذاب و آتش را از خود دفع سازند.

بنابر این، از دو آیهٔ گذشته نتیجه می گیریم که: «خداوند تعالیٰ هریک از فرزندان آدم را برخودش گواه و از او اقرار به پروردگاری خویش گرفته، ولی در آیه چگونگی اعتراف فرزندان آدم نیامده و هنگام آن هم بازگو نشده است».

تفاسیر در اینجا برمبنای روایات وارده اختلاف دارند. از بعضی تفاسیر فهمیده می شود که گرفتن این اقرار و پیمان هنگامی بود که حضرت آدم(ع) را آفرید، در «عالم ذرّ» از ذرّاتی که در پشت آدم بود، یا ذرّات گلی که آدم را از آن آفرید. آن گاه همهٔ فرزندان آدم تا آخر دنیا را به صورت ذرّاتی از پشت آدم بیرون آورد، و در برخی احادیث آمده: از گل آدم و با قدرت پروردگار توانا، این ذرّات دارای شعور و ادراک بوده و صلاحیّت مورد خطاب واقع شدن و نیز فهم آن را داشته اند و

للخطاب والفهم. في هذه الحالة توجه إليهم خطابه تعالى في قوله لهم: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ.» ثم بعد ذلك، رجعت تلك الذّرات إلى محلها الأول. ولهذا السبب يسمى هذا العالم «عالم الذّر»[1].

وذكر بعض المفسرين، أن المراد بهذا الظرف المشار إليه بقوله: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» هو الدنيا.

والآيتان تشيران إلى سُنّة الخلقة الإلهية الجارية على الإنسان في الدنيا، فإن الله سبحانه يخرج ذرية الإنسان من أصلاب الآباء إلى أرحام الأمهات، ومنها إلى الدنيا، ويشهدهم، في خلال حياتهم، على أنفسهم، ويريهم آثار صنعه وآيات وحدانيته. وبعبارة أخرى — كما في بعض التفاسير — إن الذرات والنطف الخارجة من أصلاب الآباء إلى أرحام الأمهات كانت لها القابلية والاستعداد للتبصر والإدراك، وذلك

در این حال فرمایش خداوند تعالیٰ متوجّه آنان گشت که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ»؛ «آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.» سپس این ذرّات به جایگاه اوّلشان بازگشتند و بدین سبب این عالم، «عالم ذرّ» نامیده شد.[1]

گروه دیگری از مفسّرین گفته‌اند که زمان اشاره شده به آن در آیهٔ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...»، دنیا می باشد، و در این دو آیه، به سنّت الهی آفرینش که برانسان در دنیا جاری است اشاره رفته. خداوند سبحان، نژاد انسان را از پشت‌های پدران به رحم‌های مادران و از آنجا به دنیا منتقل می نماید و آنان را در خلال حیاتشان گواه می گیرد و نشانه های یکتایی خویش را به آنان می نمایاند. به عبارت دیگر، چنانچه در بعضی تفاسیر آمده ذرّات نطفه و اسپرم هایی که از کمر پدران خارج و در رحم مادران جای می گیرند، استعداد بینایی و درک را دارند، زیرا که خداوند

(۱) — تفسير الميزان ـ سورة الأعراف.

بما أودعه الله تعالى فيها ، وهذه هي الفطرة والسنة الإلهية الجارية على الإنسان. وعلى هذا كان السؤال منه تعالى بلسان الحال والتكوين ، والجواب أيضاً كذلك بلسان الحال والتكوين. ونظير هذه التعابير في العرف كثير. قال بعض الحكماء: «سل الأرض من شق أنهارك ، وغرس أشجارك ، وأينع ثمارك ؟فإن لم تجبك جؤاراً* أجابتك اعتباراً».

وكما قال تعالى: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.» [1] ، أي قالتا بلسان التكوين والحال: «أَتَيْنَا طَائِعِينَ».

وهذا العهد والميثاق يحس به كل إنسان ويدركه في ذاته وفطرته ، ويرى آثاره في وجوده ويعقله.

این امر را در آنان به ودیعه سپرده و این همان فطرت و سنّت الهی است که برانسان جاری می باشد. بنابر این، سؤال خداوند از انسان به زبان حال و آفرینش بوده و پاسخ انسان نیز بر این منوال می باشد و این گونه تعبیرها در عرف فراوان است.

دانشمندی چنین گفته: زمین را بپرس که چه کس نهرهایت را شکافته، درختانت را نشانده و میوه هایت را رسانیده؟ اگر به صدای بلند جوابت نداد، به زبان حال پاسخت خواهد داد.

چنانچه خدای تعالیٰ فرموده: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ...» ،یعنی(به زبان حال) گفتند: آمدیم از روی فرمانبرداری. واین عهد وپیمان را هرانسانی در ذات و فطرت خویش، درک و نشانه های آن را در وجود خویش دیده و برخرد و عقل خود نمایانده و عرضه کرده است.

(*) ــ الجؤار: رفع الصوت.

(۱) ــ فصلت ـ ۱۱.

أصالة الإحساس الديني في الإنسان

وقد ذكر أهل التحقيق أن الحس الديني ومعرفة الخالق من الإحساسات الأصيلة الذاتية في الإنسان. وهذا الحس هو الذي يرشد الإنسان في طول حياته إلى معرفة الله تعالى، وبهذا لايبقى له أي عذر للانحراف عن الحق ومتابعة الآباء والأجداد المنحرفين. ولذا نرى أن الإسلام مازال نوره يشع على طول الزمان، مع كل التبليغات والدعايات التي تثار ضده، ومع قلة الدعاية الإسلامية أو التبليغ الصحيح له. إذن فلابد أن يكون الباعث ذاتياً فطرياً. وهذا الباعث هو أقوى قدرة باطنية في كل إنسان، تدفعه إلى اكتشاف الحقيقة، وهي أن الإسلام هو الذي سيمتد به الزمان، لأنه هو الكفيل

درک دینی از احساسات اصیل انسان است

گروهی از اهل تحقیق گفته‌اند که درک دینی و شناخت آفریدگار از احساسات ذاتی انسان است و این حس و درک در زندگی، انسان را به سوی خداشناسی ارشاد می کند. با این حس، هیچ بهانه‌ای برای انسان در پیروی از پدران گمراه و انحراف از حقّ، باقی نمی ماند. از اینجاست که می بینیم با همهٔ دشمنی ها و تبلیغات ضدّ اسلام، اشعّه و انوار تابناک اسلام روزافزون می گردد؛ گرچه دعوت کنندگان به اسلام، اندک و تبلیغ صحیح و درست کم باشد، ناچار باید گفت که دعوت کننده‌ای درونی وبرانگیزاننده‌ای قوی و نیرومند، در باطن هر انسان وجود دارد که انسان را به کشف حقیقت وا می دارد، زیرا اسلام باید در طول زمان باقی بماند؛ و اسلام ضامن سعادت و خوشبختی بشر و حافظ وجود

بسعادة الإنسان وحفظ كيانه «فِطْرَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا»[۱] .

وفي الحديث المشهور بين الفريقين: «كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه وينصرانه.»[۲] وإنما خص الحديث الشريف الأبوين لأن الأولاد ـ في الأكثر ـ ينشئون على دين آبائهم ويألفون مذاهبهم. ومن هذا كله تبين لنا أن المرحلة الاولى هي عالم الذّر، أو عالم السّنّة الإلهية الجارية على الإنسان.

والصحيح: أن أخذ الاعتراف كان في عالم الذّر لا في الدنيا، وذلك للأخبار البالغة فوق حد التواتر، وإليك بعضها:

عن عبيدالله الحلبي، عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السّلام قالا: «حج عمر أوّل سنة حجّ وهو خليفة، فحجّ تلك السّنة المهاجرون والأنصار، وكان عليّ

انسانها است: «فِطْرَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا».[۱]

در حديث مشهور بين شيعه و سنّى از پيامبر اكرم (ص) روايت شده كه فرمود: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ...»[*]، همانا پيامبر اكرم (ص)، پدر و مادر را ويژگى داده، زيرا كه بيشتر اوقات، فرزند به روش پدر و مادر رفته و به مذهب آنان انس و خو مى‌گيرد.

تا اينجا معلوم شد كه مرحله اوّل از سرگذشت انسان، «عالَم ذرّ» يا عالم سنّت پروردگارى است كه برانسان گذشته است، ولى صحيح اين است كه گرفتن اعتراف در عالم ذر بوده نه دنيا، چون اخبار فراوانى بيش از حد تواتر بر اين مطلب دلالت دارد كه بعضى از آنها را ذكر مى كنيم:

عبيدالله حلبى از امام باقر و امام صادق ـ عليهما السلام ـ روايت مى كند كه اولين سالى كه عمر در عهد خلافتش حج مى كرد، مهاجرين و انصار هم حج

(۱) ـــ الروم ـ ۳۰ «سرشت الهى كه انسان را برآن آفريده.»

(۲) ـــ سفينة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳۷۳ .

(*) «هر نوزادى بر سرشت الهى آفريده شده، مگر اين كه پدر ومادر، او را يهودى يا نصرانى مى كنند.» سفينة البحار ـ جلد۲ ـ صفحهٔ ۳۷۳.

قد حجّ تلك السّنة بالحسن والحسين عليهما السّلام وبعبدالله بن جعفر قال: فلمّا أحرم عبدالله لبس إزاراً ورداء ممشّقين، مصبوغين بطين المشق، ثمّ أتى فنظر إليه عمر ـ وهو يلبّي وعليه الإزار والرّداء، وهو يسير إلى جنب عليّ عليه السّلام ـ فقال عمر من خلفهم: ماهذه البدعة التي في الحرم؟! فالتفت إليه عليّ عليه السّلام فقال له: ياعمر لاينبغي لأحد أن يعلّمنا السنّة، فقال عمر: صدقت ياأباالحسن لاوالله ماعلمت أنّكم هم، قال: فكانت تلك واحدة في سفرتهم تلك، فلمّا دخلوا مكّة طافوا بالبيت فاستلم عمر الحجر وقال: أما والله إني لأعلم أنّك حجر لايضرّ ولاينفع، ولولا أن رسول الله صلى الله عليه وآله استلمك مااستلمتك.

فقال له عليّ عليه السّلام: مه ياأبا حفص لاتفعل، فإن رسول الله عليه السلام لايستلم إلّا لأمر قد علمه، ولوقرأت القرآن فعلمت من تأويله ماعلم غيرك لعلمت أنّه

نمودند و علی (ع) به همراه حسنين ـ عليهما السلام ـ و عبدالله بن جعفر حج می نمود. موقع احرام، عبدالله لباس احرامی را که با گِل قرمز رنگ شده بود، پوشیده و در حالی که لبّیک می گفت در کنار علی (ع) حرکت می کرد. عمر از پشت سر گفت: این چه بدعتی است که در حرم روا داشته؟! علی (ع) به او روکرده و فرمود: کسی نمی تواند سنّت پیامبر را به ما بیاموزد! عمر گفت: راست گفتی یا اباالحسن، به خدا نمی دانستم شمایید. راوی می گوید: این یک واقعه نادری بود که در آن سفر روداد. سپس داخل مکه شدند و طواف خانه نمودند. عمر حجر الأسود را دست زده و گفت: به خدا قسم می دانم تو سنگی بیش نیستی که نه سود می رسانی و نه زیان؛ اگر این نبود که پیامبر تو را دست زد، به تو دست نمی زدم. علی (ع) فرمود: خاموش باش. رسول خدا بی جهت به این سنگ دست نزد، اگر قرآن خوانده بودی و آنچه از تأویلش را که همه جز تو آن را می دانند، می دانستی، هرآینه می فهمیدی که هم زیان می زند و هم سود می رساند و دو چشم و دولب و زبانی گویا ورسا دارد و گواهی می دهد به وفاداری کسی که وفا

يضرّ وينفع، له عينان وشفتان ولسان ذلق، يشهد لمن وافاه بالموافاة قال: فقال له عمر: فأوجدني ذلك من كتاب الله ياأبا الحسن؟ فقال عليّ عليه السّلام: قوله تبارك وتعالىٰ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.»* فلما أقرّوا بالطاعة بأنّه الربّ وهم العباد، أخذ عليهم الميثاق بالحجّ إلى بيته الحرام، ثمّ خلق الله رَقّاً أرقّ من الماء وقال للقلم: اكتب موافاة خلقي بيتي الحرام، فكتب القلم موافاة بني آدم في الرَّق ثمّ قيل للحجر: افتح فاك، قال: ففتحه فألقمه الرَّق ثمّ قال للحجر: احفظ واشهد لعبادي بالموافاة، فهبط الحجر مطيعاً لله، ياعمر، أو ليس إذا استلمت الحجر قلت: أمانتي أدّيتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة؟! فقال عمر: اللهمّ نعم، فقال له علي (ع): أمن ذلك».[1]

كرده. عمر گفت: آيه مربوطه را به من نشان بده. على فرمود: خداوند فرموده: «وَإِذْ أَخَذَ...»* يعنى هنگامى كه خداى تو از پشت فرزندان آدم ذريّه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت كه من پروردگار شما نيستم؟ همه گفتند: آرى ما به خدايى تو گواهى مى دهيم». پس موقعى كه اقرار كردند بنى آدم به اطاعت و به اين كه او پروردگار و آنها بندگانند، از آنها براى حج بيت الله الحرام پيمان گرفت، سپس صفحهٔ نازكى لطيف‌تر از آب آفريد و به قلم فرمان داد كه بنويس وفادارى خلقم را به خانه‌ام، قلم هم وفادارى بنى آدم را در آن صفحه نوشت. سپس به حجر گفته شد: دهانت را بازكن. آن صفحه را در دهانش فرو كرد و به حجر فرمود: نگهدار و گواهى بده براى بندگانم به وفادارى. حجر هم

(*) ـ الأعراف ـ ۱۷۲.

(۱)ـ بحارالأنوار ـ ج۹۹ ص۲۲۷ وفى نسخة من تفسيرالعياشى: [أمن] ذلك، وفي مستدرك الوسائل ـ ج۲ ـ ص۱۴۷: آمن ذلك، ومن المحتمل سقوط «نا» وأن يكون أصله «أنا من ذلك» ويؤيده أنه جاء في تفسيرالبرهان ـ ج۲ ـ ص۵۰: عليّ من ذلك، وإن كان في نسخة أخرىٰ: «فقال له: من عليّ (ع) ذلك».

عليّ بن الحسين، عن البرقي، عن محمدبن عليّ، عن عليّ بن أسباط، عن عليّ بن معمّر، عن أبيه قال: سألت أباعبدالله عليه السّلام عن قول الله عزوجل: «هَٰذَا نَذِيرٌ مِنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰ.»[1] قال: «إن الله تبارك وتعالى لما ذرأ الخلق في الذر الأوّل فأقامهم صفوفاً قدّامه، بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله فآمن به قوم، وأنكره قوم، فقال الله: «هَٰذَا نَذِيرٌ مِنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰ.» يعني به محمداً

مطيعانه فرود آمد. ای عمر، مگر نه موقعی که حجر را دست می زنی می گویی: «امانتم را ادا کردم و به پیمانم وفا کردم تا گواهی به وفاداری من بدهی.»؟ عمر گفت: به خدا آری، پس علی (ع) فرمود: «ایمان بیاور به آنچه گفتم».*

عليّ بن معمر از پدرش روایت می کند که از امام صادق (ع) دربارهٔ فرمودهٔ خدای عزوجل: «هَٰذَا نَذِيرٌ مِنَ ٱلنُّذُرِ ٱلْأُولَىٰ»[1] یعنی «او بیم دهنده‌ای است از بیم دهندگان پیشین.» سؤال کرد. حضرت فرمود: هنگامی که خدای تبارک و تعالیٰ، اولین بار خلق را در عالم ذر آفرید و آنان را در مقابل خود به صف کرد، محمّد (ص) را برانگیخت؛ آن گاه گروهی به او ایمان آوردند و گروه دیگر او را انکار کردند، خداوند فرمود: «او بیم دهنده‌ای است از جملهٔ بیم دهندگان

(*) بحار الأنوار - جلد ٩٩ - صفحه ٢٢٧.

در جملهٔ اخیر روایت احتمالاتی هست:

١- همان معنی متن که با رسم الخط «آمن» موجود در مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٤٨ تأیید می شود.

٢- همین گفتگوی ما را (یا گفته های تو را) این سنگ بنزد خود امانت گذاشته و شهادت می دهد.

٣- در نزد سنگ به امانت بگذار.

٤- آیا این تصدیق تو از آن جهت است؟

٥- آیا این تصدیق تو واقعی است و آنچه به زبان گوئی باور داری؟

٦- من (یعنی علی علیه السلام) جزء آن میثاق هستم، و بنابراین احتمال کلمه «نا» از جمله ساقط شده و اصلش «أنا من ذلك» بوده، و مؤیدش اینستکه در تفسیر برهان نسخه بدل این جمله را «عليّ من ذلك» قرار داده. و البته اصل این روایت را چنین نقل کرده: «فقال له: من على ذلك» یعنی اینها را از علی باید آموخت.

(١) ـــ النجم - ٥٦.

صلى الله عليه وآله حيث دعاهم إلى الله عزوجل في الذّر الأوّل» . [۱]

عليّ بن الحسين ، عن البرقي ، عن ابن محبوب ، عن الحسين بن نعيم الصحّاف قال : سألت الصادق عليه السّلام عن قوله : «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ .» [۲] فقال : «عرّف الله عزّوجلّ إيمانهم بولايتنا ، وكفرهم بتركها يوم أخذ عليهم الميثاق وهم ذرٌّ في صلب آدم عليه السّلام» . [۳]

روى الشيخ أحمد بن فهد في المهذّب وغيره بإسنادهم عن المعلّى بن خنيس، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال : قال لي : «يامعلّى ، يوم النيروز هو اليوم الذي أخذ الله ميثاق العباد أن يعبدوه ، ولايشركوا به شيئاً ، وأن يدينوا برسله وحججه وأوليائه عليهم السّلام...» . [٤]

پیشین .» منظور محمد(ص) است که بار اوّل آنها را در عالم ذر بیم داد. [۱]

نعیم صحاف روایت می کند که از امام صادق(ع) دربارهٔ فرمایش خدا : «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ .» [۲] یعنی : «برخی از شما کافرند و برخی مؤمن .» سؤال کردم . حضرت فرمود: «خدای تعالی معیار ایمان آنها را ولایت ما و معیار کفر آنها را انکار ولایت ما قرار داد در آن روزی که از مردم در حالی که به صورت ذرّاتی در پشت آدم(ع) بودند، پیمان گرفت ». [۳]

معلّی از امام صادق(ع) روایت می کند که فرمود : «ای معلّی ، روز نوروز همان روزی است که خدا از بندگانش پیمان گرفت که او را بپرستند و چیزی را شریکش قرار ندهند و به فرستادگان و حجّت ها و اولیایش -علیهم السلام- ایمان آورند...». [٤]

---

(۱) ــ بحارالأنوار - ج ٥ - ص ٢٣٤ .

(۲) ــ التغابن - ۲ .

(۳) ــ بحارالأنوار - ج ٥ - ص ٢٣٤ .

(٤) ــ بحارالأنوار ج٥ - ص٢٣٧.

عن سعد، عن ابن عیسی، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني قال: سمعتُ أباجعفر عليه السّلام يقول: «إن الله عزّوجلّ لما أخرج ذرّية آدم عليه السّلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق له بالربوبيّة وبالنبوّة لكلّ نبيّ، كان أوّل من أخذ عليهم الميثاق بالنبوّة نبوّة محمّدبن عبدالله صلى الله عليه وآله، ثم قال الله جلّ جلاله لآدم عليه السّلام: انظر ماذا ترى؟ قال: فنظر آدم إلى ذرّيّته وهم ذرّ قد ملؤوا السماء فقال آدم: ياربّ ماأكثر ذرّيّتي! ولأمرما خلقتهم؟ فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟ فقال الله جلّ وعزّ: ليعبدونني* ولايشركون بي شيئاً، ويؤمنون برسلي ويتبعونهم.» إلى آخر الحديث.[1]

عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي عبدالله عليه السّلام في قوله: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ

حبیب سجستانی، روایت می کند که از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: «هنگامی که خدای عزّوجل به جهت گرفتن اقرار به پروردگاری خویش و به نبوت پیامبران، فرزندان آدم را از پشتش بیرون آورد، اولین کسی که خدا برای پیامبری او پیمان گرفت؛ محمدبن عبدالله (ص) بود، سپس به آدم (ع) فرمود: بنگر چه می بینی؟ آدم به فرزندانش نظر کرد، درحالی که همچون ذراتی آسمان را پر کرده بودند و گفت: پروردگارا، چقدر ذرّیهٔ من زیادند! و برای چه آنها را آفریدی؟ و از پیمان گرفتن از آنان چه می خواهی؟ خدای عزوجل فرمود: برای این که مرا بپرستند و شریکی از برایم قرار ندهند و به فرستادگانم ایمان آورند و از آنان پیروی کنند...».[1]

ابن مُسکان روایت کرده که ازامام صادق(ع) درباره قول خدا: «وَإِذْ أَخَذَ...»

(*)ـ هكذا في المصدر، والظاهر: «ليعبدوني...».

(۱) ـ بحار الأنوار-ج ۵ - ص ۲۲۶.

أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.»* قلت: معاينة كان هذا؟ قال: «نعم، فثبتت المعرفة ونسوا الموقف وسيذكرونه ولولا ذلك لم يدر أحد من خالقه ورازقه، فنهم من أقرّ بلسانه في الذرّ ولم يؤمن بقلبه، فقال الله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». [۱]

عن أبي سعيد الخُدري عن عليّ عليه السّلام في قوله تعالى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.»* «وأخبرك أن الله سبحانه لما خلق آدم مسح ظهره فاستخرج ذريته من صلبه نسماً في هيئة الذرّ فألزمهم العقل وقرّرهم أنه الرّب

یعنی «هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریّهٔ آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت؛ که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری، ما به خدایی تو گواهی می دهیم.» سؤال کردم که آیا این مطلب به صورت بصری و قابل دید بوده؟ حضرت فرمود: آری، شناخت در قلب آنها تثبیت شد ولی آن موقعیت را فراموش کردند و بعد یادشان خواهد آمد و اگر چنین نبود، هیچ کس آفریدگار و روزی دهندهٔ خود را نمی شناخت و بعضی در عالم ذرّ به زبان اقرار نمودند ولی در دل ایمان نداشتند و در این باره خداوند فرموده: «فَمَا كَانُوا ...»، [۲] یعنی: «ایمان نمی آورند به آنچه قبلا تکذیب نموده اند». [۳]

ابوسعید خدری دربارهٔ قول خدای عزوجل: «وَإِذْ أَخَذَ...»* از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که خدای سبحان موقعی که آدم را خلق کرد پشت او را مسح کرد و نسل او را از پشتش در حالی که به صورت ذرات ریزی بودند

(٭) ـ الأعراف ـ ۱۷۲ .

(۱) ـ یونس ـ ۷٤، بحارالأنوار ـ ج ٥ ـ ص ۲۳۷.

(۲) سوره یونس ـ آیهٔ ۷٤.

(۳) بحار الأنوار ـ جلد ٥ ـ صفحهٔ ۲۳۷.

وأنهم العبيد وأقرّوا له بالرُّبوبية وشهدوا على أنفسهم بالعبودية...»[1] إلى غير ذلك من الأخبار الفائقة حدّ التواتر[2].

ولايستبعد أخذ الاعتراف في عالم الذّر، فإن الله تعالى قادر على منح القابلية والشعور في تلك الحالة، بل إن بعض الآيات يدل على شعور جميع الأشياء حتى الجمادات، كقوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ.»[3] فإن الجري على السنّة الإلهية مدرك معلوم لنا، فلابد أن يكون التسبيح الذي لانفقهه شيئاً زائداً على الجري بطبق السنّة الإلهية.

بیرون آورد و آنها را عقل داد و نمایاند که او پروردگار و آنان بندگانش هستند و آنان نیز اقرار به پروردگاری او و گواهی بر بندگی خود نمودند...».[1]

روایات متعدّدی به همین مضمون آمده که شمار آن از حدّ تواتر فزون‌تر است.[2]

البتّه اعتراف گرفتن در عالم «ذرّ» از قدرت خدا بعید نیست، چون او قادر مطلق است و دادن قابلیّت و احساس در آن حال از برای او امری است ممکن و آسان.بلکه به اقتضای بعضی آیات، تمام جمادات دارای شعور هستند، آنجا که می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ...»[3] یعنی: «موجودی نیست جز آن که تسبیح وستایش خدا رامی نماید، ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید»، زیرا حرکت برطبق سنّت الهی، چیزی معلوم وبرای ما قابل فهم است. پس معلوم می شود تسبیحی را که ما نمی فهمیم، امری است افزون براین حرکت.

(۱) ــ بحارالأنوار - ج ۹۹ - ص ۲۱٦ .
(۲) ــ راجع بحارالأنوار، باب الطينة والميثاق، وباب خلق الأئمة عليهم السّلام وباب أخذ ميثاقهم(ع)من كتاب الإمامة وأبواب أحوال آدم من كتاب النبوة، وباب فضل الحجر وعلة استلامه.
(۳) ــ الإسراء - ٤٤ .

مرحله دوم:

پشت پدران

المرحَلة الثّانيَـة : عَالم الأصْـلاب

كل إنسان له أدوار وظروف في عالم الأصلاب . فإذا انقضى دوره في هذه الظروف انتقل إلى المنـزل الثالث . قال تعالى : «فَلْيَنْظُرِ ٱلْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَائِبِ.»[1] وهذا

مرحله دوّم : پشت پدران

برای هر انسان، دوران و جایگاهی در پشت پدران است؛ هرگاه زمان این جایگاه سپری شد، رهسپار منزل سوّم می شود. خدای تعالیٰ فرموده : «فَلْيَنْظُرِ ...»،[2] این در حقیقت دو آب است : یکی از پشت مرد وستون فقرات او و دیگری

(١) ــ الطارق ـ ٥ و ٦ و ٧ . والدفق هو صب الماء بشدة، واستعمل الدافق هنا بمعنى المدفوق. والماء الدافق: هو المني. والصلب مافيه النخاع الشوكي الذي فيه مجمع الأعصاب. والترائب: عظام الصدر العلوية، وهذه الآية الكريمة إحدى الدلائل على إعجاز القرآن الكريم .

(٢) سورهٔ طارق ـ آيهٔ ٥ الیٰ ٧. «مآءٍ دافِقٍ»، كنايه ازمنى است. «صلب»، جايگاه نخاع (مركز اعصاب) مى باشد. «تَرَائِبْ»، استخوانهای بالای سينه است و اين از نمونه های اعجاز قرآن كريم است.

الماء هو، في الحقيقة، ماءان: يخرج أحدهما من بين صلب الرجل، أي من بين فقرات ظهره، ويخرج الثاني من ترائب المرأة أي عظام صدرها العلوية[1]، ولعل التعبير عنهما بماء واحد، كان باعتبار اختلاطهما وصيرورتهما ماء واحداً، وهو الأمشاج، أي الأخلاط. قال تعالى: «إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»* ولما كانت النطفة التي يتكون منها الإنسان يختلط فيها مني الرجل بمني المرأة، فقد وصفت بأنها «أمشاج». ولم يكن معروفاً من قبل أن الجنين مخلوق من هذين الماءين، وإنما المزعوم أنه ماء أبيه، أو أن الذكر من الذكر والأنثى من الأنثى. فقد كانوا يزعمونه هكذا حتى نزل القرآن، فصرح بأن الجنين، أياً كان ذكراً أو

از استخوانهای بالای سینهٔ زن خارج می شود.[2] گویا تعبیر به یکی بودن، به لحاظ آمیختگی آن دو می باشد که به آن «اَمْشاج» گویند.

خداوند تعالٰی فرموده: «إِنّا خَلَقْنا...»،* زیرا نطفه که باعث پیدایش انسان است، از آمیخته شدن منی مرد و زن که به عنوان «اَمشاج» آمده، تشکیل می شود.

پیش از این نمی دانستند که نوزاد انسان از این دو آب به وجود می آید؛ گمان براین بود که تنها آب پشت پدر است؛ یا این که نوزاد پسر از پدر و نوزاد دختر از مادر به وجود می آید. این تصوّر، تا زمان نزول قرآن باقی بود؛ آن گاه قرآن تصریح کرد: هرچه باشد، پسر یا دختر از دو آب به وجود می آید که در اصطلاح دانش

---

(۱) ــ اكتشفوا علمياً في منتصف القرن الأخير أن في عظام الظهر الفقارية يتكون ماء الرجل وفي عظام الصدر العلوية ماء المرأة. (الفرقان).

(*) ــ الإنسان ـ ۲. والأمشاج جمع مشيج، وهو الخليط.

(۲) در نیم قرن اخیر، علم ثابت کرده که منی در ستون فقرات مرد و استخوانهای بالای سینهٔ زن است. تفسیر فرقان.

أنثى ، مخلوق من الماءين .واكتشف العلم الحديث أنه في عظام العمود الفقري للرجل يتكون ماء الرجل ، وفي عظام الصدر العلوية للمرأة يتكون ماء المرأة ، فإذا التقى الماءان في قرار مكين أصبحا ماءً واحداً ، وهو الماء الذي يتكون منه الجنين ، فمن الماء الدافق إلى الإنسان العاقل الناطق .

وفي الحديث عن الإمام الصادق عليه الصلاة والسّلام : «حرم النخاع لأنه موضع الماء الدافق من كلّ ذكر وأنثى ، وهو المخ الطويل الذي يكون في فقار الظهر».*

فالماء الدافق ينحدر من الفوق ويتجاوز عن حدود النخاع ويدخل في الخصيتين [1] .

جديد، آب مرد «اسپرم» و آب زن «اوول» ناميده مى شود .

دانش جديد، ثابت كرده كه محلّ پرورش «اسپرم» ستون فقرات مرد، و جايگاه پرورش «أُوول» ، استخوانهاى بالاى سينهٔ زن مى باشد و هرگاه «اسپرم» و «أُوول» به يكديگر رسيدند، يكى شده، جنين را تشكيل مى دهند. پس، از منى و آب ريخته شده، انسان عاقل و ناطق بوجود آمده است .

امام صادق(ع) فرمود: «نخاع حرام است ، زيرا جايگاه منى هر نر و ماده مى باشد ونخاع ، مغز بلندى درميان استخوانهاى پشت است» *، كه آن را مغز حرام مى گويند.

بنابراين، منى ازبالا سرازيرشده وازمغزحرام گذشته، وارد بيضه هاى مرد مى گردد.[2]

(*) بحارالأنوار ـ ج ٦٣ ـ ص ٣٧.

(١) ـ في الحديث: قال الصادق عليه السّلام: «حرم الخصيتان، لأنهما موضع للنكاح ومجرى النطفة». وهذا الذي أفاده الإمام(ع) هو الذي اكتشفه أهل الفن من كون الخصيتين مجرى النطفة إليهما تنحدر المادة الأولية من الصلب. وفي حديث آخر عن موسى بن جعفر عن أبيه عن محمد بن علي(ع) قال: «كان رسول الله(ص) لا يأكل الكليتين من غير أن يحرمهما لقربهما من البول» .

(٢) در حديث است كه امام صادق(ع) فرموده: خوردن بيضه ها حرام است؛ زيرا جايگاه زناشويى و جريان منى است. فرمايش ايشان همان است كه دانش جديد كشف كرده كه بيضه ها، جاى جريان منى است كه از پشت انسان وارد مى شود. از امام باقر(ع) روايت است كه پيامبر اكرم(ص) كليه ها را تحريم ننموده، ولى به واسطهٔ نزديک بودن آن به ادرار، آن را نمى خوردند.

فالنخاع هو المحل الأول، والماء الذي فيه هو المادة الأولية لانعقاد نطفة الإنسان في الرجل، والترائب هي أول مكان لانعقاد ماء المرأة، ومنها ينحدر إلى الرحم. فالآية الكريمة تشير إلى الحالة الأولى من انعقاد نطفة الإنسان.

فالمرحلة الثانية من وجود هذا الإنسان هي صلب أبيه الذي يتكون فيه ماء الرجل.

وقد أدرك الإنسان منذ أمد بعيد، أن النطفة لها كل القابلية لنقل كثير من الخصائص والصفات إلى المولود من والديه. وشأنه في ذلك شأن بذرة المشمش مثلا، فهي تشتمل على جميع الصفات المائزة للشجرة التي خرجت منها. فإذا غرست ونبتت وأخذت بالنمو، ظهرت فيها بالتدريج تلك الصفات، وهكذا الحيوانات، ترى مثلاً أن الطيور تشبه آباءها في الهيكل والريش واللون، والإنسان كذلك، ترى الزنجي مثلاً يشبه آباءه في سواد البشرة وتجعد الشعر وشكل الأنف ولون العيون.

پس در مردان، نخاع منزل اوّل و جای پرورش نطفه و در زنان، ترائب (استخوانهای بالای سینه)، جای پرورش آب او است و از آنجا به رحم وارد می گردد. آیهٔ کریمه، اشاره به حالت اوّل انعقاد نطفهٔ انسان است و مرحلهٔ دوّم وجود انسان، پشت پدر است که منی در آنجا به وجود می آید. دیر زمانی است بشر دریافته که نطفه، توانایی و قابلیّت انتقال بسیاری از خصوصیّات و صفات پدر و مادر را به فرزند دارد؛ مانند هستهٔ زردآلو که شامل ویژگیهای درختی است که از آن گرفته شده. پس هرگاه دانهٔ زردآلو در زمین کاشته شود و بروید و رشد کند، کم کم آن دانه، اوصاف درخت را پیدا می کند.

در پرندگان نیز، این مطلب را می توان مشاهده کرد. هر پرنده‌ای را می بینی که از نظر هیکل و رنگ پر به مادرش شباهت دارد. انسان نیز چنین است؛ چنان

وهكـذا كل طفل يرث المـميزات التي يختص بها العنصر الذي ينتمي إليه أبواه في شكل أعضائه وألوانها .

وبعبـارة أخرى : إن الخـليـة ، وهي الوحدة الصغيرة التي يـنشأ منها المـوجـود الحي ، تجتـمـع فيها الصفات المـوجـودة في الآباء . ومع أن هذه الخلية صغيرة جداً لا ترى إلا بالمجهر(مكروسكوب) ، فإنها تحتفظ بجميع الخواص الفيزياوية والـكيماوية التي تعين ماهـية كل إنسان،فأين يكمن عامل الوراثة فيها ؟ وفي أي جزء منهـا ؟ أين هو المجال الذي تتحـقق فيه هـذه الظـاهرة ؟ أيّ جزء مـن «الـبـروتوبلازم» وأيّ جـانـب من النواة يجـعـل الطـفل يـرث شـكـل أنـف أبيـه وعين أمـه ، والصـفات الأخرى الموجودة في أجداده ؟ .

كه آفريقايـی ها سياهی پـوست، پيچش مو، شـكل بينی و رنـگ چشم را از پدران خود به ارث می برند.

به بيـان ديگـر؛ سلّولهـا، يعـنی كوچک‌تريـن اجزايی كه موجـود زنده از آن به وجود مـی آيد، با ايـن كه به قدری ريزنـد كه جز با ميـكروسكوپ ديده نـمی شوند، همهٔ اوصـاف پدران را در بر دارند. و در هـمان حال، تـمام ويژگيهـای فيزيكی و شيمـيايـی يک انسان در سلّول اوّلـی می باشد. به راسـتی عامل وراثت، يـعنی آن چيزی كه ويژگـيهای پدران و مادران را منـتقل می كنـد، در كجای اين سلّول قرار دارد؟! در كدام جزء آن می باشد؟! اين ويـژگيهای سلّول در چه قسمـتی از زمان در آن تحقّق مـی پذيرد؟! در چه جزئـی از پروتوپلاسم [۱] و كـدام سمت هستهٔ اوّليّه قرار گرفتـه كـه نوزاد، شكل بـيـنی پدر يا چشـم مـادر و ديگر صفات كـه در پدرانِ پيشينِ او بوده، ارث می برد؟!!

(۱) *PROTOPLASM* سفيدهٔ ياخته و مايع روانی است كه ميان پوستهٔ سلّول و هستهٔ مركزی آن قرار دارد.

عوامل الوراثة

لقد توصل العلماء، بعد جهود عظيمة وتتبع دقيق، إلى أن في الخلية نواة بيضية الشكل ذات جدار مرن، وفي داخلها أجسام صغيرة تظهر عند انقسام الخلية، وقد أسموها بـ «الكروموسومات»، وتوصلوا إلى أن في هذه «الكروموسومات» أجساماً صغيرة جداً أطلقوا عليها اسم «الجينات» وأثبتوا أن هذه الأجسام هي الناقلة للصفات الوراثية من الآباء والأمهات إلى الأولاد.

والشرع المقدس قد نبه إلى ذلك. فإن أحد معاني «أمشاج» في الآية الشريفة الطبائع المختلفة في الإنسان. جاء في بعض التفاسير في

عوامل وراثت

دانشمندان با کوششهای فراوان و بررسیهای زیاد، به این نتیجه رسیده‌اند که در سلّول، هستهٔ بیضی شکلی با دیواره‌ای انعطاف پذیر وجود دارد و داخل آن، موجودات ریزی هستند که با شکافتن سلّول آشکار شده و آن را «کروموزوم»[۱] نامیده‌اند. آنها به این مطلب پی برده‌اند که در کروموزومها موجودات بسیار کوچکی است به نام «ژن» و ثابت کرده‌اند که ژنها وسیلهٔ انتقال ویژگیهای پدران و مادران به فرزندان می باشند.

دین مقدّس اسلام، با کلمهٔ «امشاج» (که یکی از معانی آن طبع های گوناگون است) به مطلب بالا اشاره کرده است. در بعضی تفاسیر، گفته شده که

---

(۱) عوامل ارثی که در هر سلّول ٢٤ جفت وجود دارد و تعیین کنندهٔ جنس نوزاد می باشد.

معنى «الأمشاج»: «قيل: أخلاط من الطبائع التي تكون في الإنسان من الحرارة والبرودة واليبوسة والرطوبة، جعلها في النطفة، ثم بناه البنية الحيوانية المعتدلة الأخلاط، ثم جعل فيه الحياة، ثم شق فيه السمع والبصر، فتبارك الله رب العالمين».

وقد ورد في حديث نبوي «انظر في أي شيء تضع ولدك، فإنّ العرق دسّاس.» وقد فسر «الدسّاس» في بعض معاجم اللغة[1] بمعنى «أخلاق الآباء تنتقل إلى الأبناء.» وعبر عن العامل في قانون الوراثة بالعرق. فالنبي(ص) يوصي أصحابه بألّا يغفلوا عن قانون الوراثة، بل يفحصوا عن التربة الصالحة ليبذروا فيها، لكيلا يرث الأولاد الصفات الذميمة.

وعن الإمام أمير المؤمنين عليه السّلام: «حسن الأخلاق برهان كرم الأعراق.»*

«امشاج»، ترکیبی از طبع های انسان است؛ مانند گرمی، سردی، خشکی وتری که خداوند درنطفه قرارداده وزیربنای حیوانی معتدل انسان را ازاین طبیعت ها ساخته وآن رازنده کرده وچشم وگوش درآن جای داده. «فَتَبارَكَ ٱللّٰهُ رَبُّ ٱلعالَمينَ».

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «بنگر که فرزندت را در چه چیزی قرار می دهی؟ همانا خوی های پدران ومادران به فرزندان منتقل می شود.» درفرمایش پیامبرا کرم(ص) از وسیله و سبب انتقال به رگ و ریشه تعبیر شده و آن حضرت به یارانش سفارش می کند که قانون انتقال صفات[2] را از یاد نبرند، بلکه برای پاشیدن بذر خویش در جستجوی زمینه ای مناسب باشند تا فرزندانشان، خوی های ناپسند را از مادر به ارث نبرند.

ازحضرت علی(ع) نقل شده، که فرموده: «خوشخویی نشانهٔ گرامی بودن ریشه هاست».*

(۱) ـ المنجد ـ مادة «دس».

(۲) قانون وراثت.

(*) ـ دُرر الكلام، للآمدي ـ ص ١٦٧.

وهذا الحديث يثبت إمكان اكتشاف الطهارة العائلية من السجايا الفاضلة عند الفرد.

وفي زيارة مولانا أبي عبدالله صلوات الله عليه وعلى آبائه، وهي زيارة الوارث، «كُنْتَ نوراً في الأصلاب الشامخة والأرحام المطهّرة.»وفيه دلالة على أن الصلب في الرجل ظرف لانعقاد النطفة في الرجل والترائب في المرأة ظرف لانعقاد النطفة في المرأة. وفيه أيضاً دلالة على أن الطهارة والسجايا الفاضلة في الفرد هي من جهة الوراثة من الآباء والأمهات.

وفي بعض الروايات[1] أن محمدبن الحنفية رضي الله عنه كان حامل اللواء في حرب الجمل، فأمره مولانا أميرالمؤمنين(ع) بالهجوم، فهجم لكن ضربات الأسنة ورشقات السهام منعته من متابعة التقدم، فتوقف قليلاً. وسرعان مالحق به الإمام(ع)، وقال له: احمل بين الأسنة،

و این سخن در دارندگان صفات برجسته نمایانگر پاکیزگی خانوادگی است. درزیارت وارث نسبت به حضرت امام حسین(ع) آمده: «کُنْتَ نُوراً...»[2] این فرمایش دلیل است که پشت، جای پرورش نطفهٔ مرد و سینه، جای پرورش نطفهٔ زن می باشد. و نیز این حدیث دلالت دارد بر این که صفات برجستهٔ افراد، از سوی پدران و مادرانشان به ارث و یادگار می ماند.

در بعضی گفته ها آمده که محمّد حنفیّه، پرچمدار جنگ جمل بود. حضرت علی (ع) به او دستور حمله داد. او حمله نمود ولی ضربات نیزه ها و بارش تیرها نگذاشت که پیشروی کند، اندکی ایستاد. علی (ع) خود را به او رساند و مجدّداً دستور حمله داد. کمی جلو رفت و باز ایستاد. علی (ع) از ناتوانی فرزند افسرده

---

(۱)ـ تتمة المنتهی.

(۲) «نوری بودی در پشتهای پدران عالی مقام و رحم مادران پاکیزه».

فتقدم قليلاً ثم توقف ثانية ، فتأثر الإمام من ضعف ابنه ، فاقترب منه وضربه بقائم سيفه ، وقال له : أدركك عرق من أمك . فهنا يثبت الإمام أن الذي ظهر من ابنه من التردد ليس موروثاً من أبيه ، لأنه(ع) لم يعرف للجبن معنى قط . فلابد من أن يكون موروثاً من أمه .

الطفرة

ومع ذلك فقد يحصل الشذوذ ، بمعنى أن لايرث الأبناء صفات الآباء ، فنرى كثيراً من الصفات لايتحكم فيها قانون الوراثة ، سواء في ذلك الإنسان والحيوان والنبات ، إذ تبق تلك الصفات جامدة لا تتعدى من السابق إلى اللاحق ، ويسمى هذا بالطفرة ، مثلاً نرى طفلاً أشهب

خاطر شد. نزدیک او رفت و با دستهٔ شمشیر خویش بر او کوفت و به او فرمود: «أَدْرَكَكَ ...» [1] دراینجا حضرت ثابت کرد که ناتوانی وسرگردانی محمّد از پدر نیست، زیرا پدر او هرگز ترسی از دشمن نداشته است و اندیشه و ترس فرزندش، ارثی از سوی مادر اوست.

جهش

با همهٔ اینها، نمونه هایی نادر هم در فرزندان پیدا می شود که از پدران و مادران صفتی را به ارث نبرده اند و بر بسیاری از صفات، قانون ارث حکمفرما نیست. این نمونه ها در زندگی انسان، حیوان و گیاه به طور یکسان یافت می شوند که ویژگیهای دست نخورده ای مانده و از پیشینیان به فرزندان سرایت نکرده است. این موارد «جهشها» نامیده شده اند.

کودکی را می بینی؛ چشمهایی سیاه آمیخته به سفیدی، موهایی طلایی و

---

(١) ریشه های مادری در تو اثر گذاشته. «تتمة المنتهى».

العينين أشقر الشعر أبيض اللون على حين يكون أبواه على غير هذه الصفة. ويمكن أن يكون لهذه الطفرة سببان رئيسيان:

أسباب الطفرة

الأول: أن الصفات الظاهرة في الأجيال اللاحقة كانت مضمرة في الأجيال السالفة، والأسلاف البعيدة، ثم توفرت الشروط المساعدة لظهورها في جيل لاحق، بعد أن لم تكن متوفرة في الأجيال السابقة.

روي عن الرضا عن آبائه عليهم السّلام عن النبي(ص) أنه: «قال **لرجل: ماولد لك؟ قال: يارسول الله وما عسى أن يولد لي، إمّا غلاماً وإما جارية قال: فمن يشبه؟**

قال: يشبه أمه أو أباه. فقال(ص): لا تقل هكذا، إن النطفة إذا استقرت

چهره‌ای سفید دارد، در حالی که پدرش چنین نیست. این «جهشها» ممکن است دو ریشهٔ اساسی داشته باشد:

عوامل جهش

۱- ویژگیهای آشکار در نسلهای آینده که در گروههای پیشین و گذشتگان دور نهفته بوده و بعدها که زمینهٔ مناسب پیدا شد، ویژگیها آشکار گشته در حالی که در نسل قبل نبوده است. حضرت امام رضا(ع) از پدرانش، از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که به مردی فرمود: نوزاد تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله، چه می خواهد باشد؟ یا پسر است و یا دختر. فرمود: به‌چه کسی شبیه است؟

عرض کرد: به پدر یا مادرش. فرمود: چنین مگو؛ همانا نطفه هرگاه در رحم جایگزین شد، خداوند هرنسبی را که تا حضرت آدم(ع) دارد به نزدش

في الرحم أحضرها الله كل نسب بينها وبين آدم، أما قرأت هذه الآية «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَاشَاءَ رَكَّبَكَ.»[1] أي في مابينك وبين آدم».[2]

الثاني: ظهور علل في الطبيعة تبعث على تغيرات ابتدائية في «الجينات» وظهور صفات جديدة نتيجة لذلك.

إذن فالحالات الممكنة ثلاث: استمرار ظهور الصفات الوراثية. اختفاء بعض هذه الصفات في بعض الأجيال وتوقفها نهائياً. ظهور صفات جديدة واستمرارها. ويؤيد ماذكرنا من ظهور علل في الطبيعة توجب تغير الصفات، ماورد في بعض الأحاديث من أن بعض الأشياء لها خواص تحدث بعض الصفات. أي يمكن أن يتوصل بها إلى قانون الطفرة، كما في بعض المآكل، فإنّ أثرها الغذائي يصل إلى النطفة.

می آورد، مگر این آیه را نخوانده ای: «فِي أَيِّ صُورَةٍ ...»[1]؟ یعنی از نسبهایی که میان تو و آدم(ع) است، تو را به هر صورتی خواسته، آمیخته.[2]

۲ـ آشکار شدن سبب هایی در آفریده که پدید آورندۀ دگرگونی های ابتدایی در «ژنها» بوده، و ویژگیهای جدید نمودار آن است.

بنابراین، سه حالت ممکن است پیش آید: الف ـ آشکار شدن خویهای خانوادگی. ب ـ نهان بودن قسمتی ازاین ویژگیها در بعضی نسلها وظاهرشدن درنسلهای بعدی. ج ـ پیدایش ویژگیهای تازه و باقی ماندن آن درنسلهای آینده.

بعضی احادیث به آنچه دربارۀ دگرگون شدن ویژگیها گفته شده کمک می کند. مانند آنچه دربارۀ بعضی خوراکها روایت شده که باعث ظاهر شدن برخی از ویژگیها است. به بیان دیگر، از راه خوردن بعضی غذاها یا میوه ها، می توان به قانون جهش دست یافت، همچنان که فرموده اند: «اثرغذا به نطفه می رسد.»

(۱) ــ الانفطار ـ ۸.

(۲) ــ بحارالأنوار ـ ج ۷ ـ ص ۹٤.

خواص الأطعمة والأشربة في تكوين الجنين

ولهذا نرى أن الأحاديث الشريفة تؤكد على بعض المآكل لتحسين النسل، كالسفرجل والتفاح والتمر وغيرها [1].

وجاء في الشرع أيضاً النهي عن الجماع في أوقات وحالات معينة. ولعل العلماء الأخصائيين يتوصلون إلى كشف السر في ذلك كما توصلوا إلى معرفة أثر بعض الأغذية في النطفة وفي الجنين.

كراهة الجماع في حالات

فقد ذكر الفقهاء أن الجماع يكره في ثمانية أوقات: ليلة خسوف

تاثير خوردنيها وآشاميدنيها برجنين

لذا مى بينيم در فرمايشات پيشوايان دينى، براى بهتر نمودن نسل و نژاد به خوردن ميوه هايى مانند«به،سيب و خرما»سفارش شده است. [2]

در شرع مقدّس اسلام، از آميزش در برخى اوقات و بعضى حالات جلوگيرى شده كه ممكن است دانشمندان متخصّص، در آينده به راز آن پى ببرند، همچنان كه به تأثير بعضى از غذاها روى نطفه و جنين دست يافته اند.

حالا تى كه آميزش درآن كراهت دارد

دانشمندان دينى يادآور شده اند كه آميزش در هشت وقت كراهت دارد:

(۱) ــ في «الوسائل»، باب الأطعمة والأشربة: أن رسول الله(ص) قال للزبير: «كل السفرجل،فإن

(۲) در كتاب وسائل، قسمت خوردنيها و آشاميدنيها، روايت كرده كه: رسول خدا(ص) به زُبَيْر فرمود: «به بخور

....

فيه ثلاث خصال: يجم الفؤاد ويسخي البخيل ويشجع الجبان». وفي بعض الأحاديث من نفس المصدر: «من أكل سفرجلة على الريق طاب ماؤه وحسن ولده.» وفي بعض الأحاديث: «فإنه يصفي اللون و يحسن الولد».

وفي بعض الأحاديث أنه(ص) قال لعلي(ع): «ياعلي من أكل السفرجل ثلاثة أيام على الريق صفا ذهنه وامتلأ جوفه حلماً وعلماً ووقي من كيد إبليس وجنوده».

وفي «الوسائل» باب الأطعمة: في وصية النبي(ص) لعلي(ع) قال: «ياعلي تسعة أشياء تورث النسيان: أكل التفاح الحامض وأكل الكزبرة والجبن وسؤر الفأرة وقراءة كتابة القبور والمشي بين امرأتين وطرح القملة والحجامة في النقرة (ثقب في القفاء ووهدة مستديرة) والبول في الماء الراكد».

وورد في الرمان: «من أكل رمانة أنارت قلبه، ومن أنار قلبه فإن الشيطان بعيد منه».

وعن أبي عبدالله عليه السّلام: «لو كنت بالعراق لأكلت كل يوم رمانة سورانية واغتمست في الفرات غمسة».

وعن أبي عبدالله(ع)أيضاً: «كلواالرمان بشحمه،فإنه يدبغ المعدة ويزيد في الذهن».

وجاء في التمر، عن أبي عبدالله(ع): «أن رسول الله(ص) أهدي إليه تمر فقال: أي تمركم هذا؟ قالوا: البرني (لعل المراد بالبرني هو المعروف في زماننا بالبرحي) يارسول الله، فقال: هذا جبرئيل يخبرني أن في تمركم هذا تسع خصال: يخبل الشيطان، ويقوي الظهر، ويزيد في المجامعة، ويزيد في السمع والبصر، ويقرب من الله، ويباعد من الشيطان، ويهضم الطعام، ويذهب بالداء، ويطيب النكهة.» (النكهة: الرائحة) وفي بعض الروايات زيادة: «ومع كل تمرة حسنة.» وفي الجبن ورد

که، سه خاصیّت دارد: دل را شاد، بخیل را سخی و ترسو را شجاع می نماید».

در بعضی احادیث کتاب وسائل آمده: «کسی که در وقت ناشتا به بخورد، آبش پاکیزه و فرزندش نیکو گردد.» در حدیث دیگر آمده: «همانا به، رنگ را تازه و فرزند را خوشگل می کند.» در حدیثی دیگر، پیامبر اکرم(ص) به‌علی(ع)فرمود: «هرکس سه روز ناشتا به بخورد، هوشیار و وجودش از صبر و دانش لبریز و از مکر شیطان و یارانش محفوظ گردد.» و نیز پیامبر اکرم(ص) به علی(ع) فرمود: «نُه چیز فراموشی می آورد؛ خوردن سیب ترش، گشنیز، پنیر، نیم خوردهٔ موش، خواندن سنگ قبرها، گذشتن از میان‌دو زن، افکندن شپش، حجامت در گودی پشت سر و ایستاده در آب ادرار کردن».

دربارهٔ انار روایت شده: «هر کس انار بخورد، دلش روشن گردد و شیطان از او دور می شود.» امام صادق(ع) فرمود: «اگر در عراق بودم، هر روز یک انار شامی خورده و یک مرتبه در فرات فرو می رفتم.» و نیز فرمود: «انار را با پیهش بخورید، معده را پاکیزه و حافظه را قوی می کند.» امام صادق(ع) فرمود: «برای پیامبر اکرم(ص) خرمایی هدیه آوردند. فرمود: از کدام خرماهای شماست؟ عرض شد: از نوع برنی. فرمود: اینک جبرئیل به من خبر داد که در این نوع خرما، نُه خاصیت است؛ شیطان را بیچاره، پشت را محکم، آمیزش را زیاد، نورچشم را بیشتر، گوش را شنواتر، انسان را به خدا نزدیک و از شیطان دور، غذا را هضم و درد را برطرف نموده و بوی خوش می آورد.» و در بعضی اخبار اضافه شده که «با هر دانهٔ خرما، یک نیکی هست».

....

→

أنه ضار في الغداة نافع بالعشي، ويزيد في ماء الظهر. وعن أبي عبدالله(ع): «الجبن والجوز، إذا اجتمعا، في كل واحد منها شفاء وإن افترقا كان في كل واحد منها داء».

هذا وقد ذكر علماء الطبيعة: أنه يجب أن يكون الطعام الذي يتناوله الإنسان في وقت الاتصال الجنسي حاوياً جميع المواد الغذائية اللازمة للجسم وخصوصاًالفيتامين «A». (اعجاز خوراكيها، للدكتور غياث الدين الجزائري) ونبهوا إلى أن نطفة الأب إذا كانت متسممة حين الاتصال الجنسي، فإن الجنين يصير ناقصاً أو مشوهاً، والتسمم ينشأ من تناول الأطعمة والأشربة الفاسدة، وكذلك المشروبات الكحولية فإن لها تأثيراً سيئاً على الجنين، لأنها تسمم النطفة حين انعقادها في صلب الأب. ولهذا يوصي المتخصصون من علماء الصحة باجتناب ذلك كله. وقد نبه الشرع المقدس إلى هذه الأمور قبل وصول العلماء الأخصائيين إلى معرفتها.

ولما كان الكلام قد امتد إلى موضوع تسمم النطفة بسبب معاقرة الخمرة، فقد رأينا من المناسب الاستطراد إلى ذكر مضارها العقلية والخلقية والاجتماعية والصحية. فقد ذكر بعض الأخصائيين تأثير الكحول على الجهاز التناسلي فقال:

«إن السفليس والتسمم بالرصاص والكحول هي العوامل الثلاثة التي تسمم النطفة البشرية. وذكروا أن الكحول يضعف الحس الجنسي ويجرد المرء من الحياء والتبصر في العواقب ويدفعه إلى ارتياد دور البغاء والتعرض للأمراض الزهرية وغيرها، ومن آثار أضرارها الاجتماعية أنها تضعف النسل وقد تورث العقم في السلالة الثالثة أو الرابعة، وقد تعرض النسل الأول أو الثاني لمرض

همچنین فرموده‌اند: «خوردن پنیر در ناشتا مضر و در شامگاهان مفید می باشد و منی را زیاد می کند».

از امام صادق(ع) روایت شده که «پنیر و گردو هرگاه با هم خورده شوند، در هر کدام شفا و هرگاه جدا باشند، در هرکدام دردی نهفته است».

دانشمندان علوم طبیعی نیز می گویند: پیش از آمیزش، باید غذایی خورد که دارای کلیّهٔ مواد غذایی، به ویژه ویتامین «A» باشد. و گفته‌اند: اگر در هنگام آمیزش، نطفهٔ پدر مسموم باشد، نوزاد ناقص یا زشت‌رو خواهد شد و این مسمومیّت، از خوردنیها و آشامیدنیهای آلوده و مشروبات الکلی به وجود می آید. الکل روی نوزاد اثر بد گذاشته و نطفه را در پشت پدر آلوده می کند. بدین مناسبت دانشمندان بهداشت، به ترک و دوری از مشروبات الکلی سفارش بسیار نموده‌اند. به راستی دین مقدّس اسلام، پیش از آن که دانشمندان علوم جدید و متخصّصین آن را درک کنند، همهٔ این موضوعات را بیان کرده است.

حال که سخن از مسمومیّت نطفه و از مشروبات الکلی به میان آمد، بجاست تا زیانهای عقلی، اخلاقی، اجتماعی و بهداشتی الکل را نیز بازگو کنیم.

برخی از دانشمندان متخصّص دربارهٔ اثر الکل بر دستگاه تناسلی گفته‌اند که: «سیفلیس، آلودگی به مواد سربی و الکل، سه نیروی مسموم کنندهٔ نسل بشرند.» ویادآور شده‌اند که: «الکل، ناتوانی جنسی می آورد ومرد را از شرم ودوراندیشی جدا می سازد وبه فساد اخلاقی و بیماریهای تناسلی گرفتار می کند.» از دیگر ضررهای الکل این است که نسل را ناتوان ساخته و گاهی باعث نازایی در نسلهای سوّم و چهارم می گردد و گاهی نسلهای اوّل و دوّم را مستعدّ بیماری سل (یکی از بیماریهای خطرناک) می نماید، الکل از عوامل عمدهٔ

←

....

السل، وهو من الأمراض الفتاكة. والكحول أيضاً سبب رئيسي من أسباب ارتكاب الجرائم عامة والجرائم الأخلاقية خاصة» .
إلى أن قال:
«ولايفوتنا التأثير الاجتماعي في هذه الناحية، فإن أولاد السكّيرين يعيشون في جو غير صالح، لنشأتهم نشأة غير حسنة، وآباؤهم قدوة سيئة لهم، فينشأون في وسط منحط»، «من شب على شيء شاب عليه» .
إلى أن قال:
«ومهما يكن فليس الآباء السكّيرون قدوة صالحة لأبنائهم، وقد أجمع الباحثون على أن السكّيرين أقصر عمراً وأضعف مقاومة للأمراض وأقل نشاطاً ودقة في الأعمال وأحط أخلاقاً وأميل لارتكاب الجرائم ممن لايعتادون السكر» (كتاب «الخمر» للشيخ محمّد رضا السماوي) .
وقد ثبت لدى شركات التأمين على الحياة في مختلف البلدان المتمدنة بالتجربة، أنّ مدمني الخمر أقصر عمراً من غيرهم، وأنّ نسبة الوفيات في السكيرين تزيد ضعفاً ونصف الضعف على نسبة الوفيات في المرضى. وأما أضرار الخمر الصحية فحدّث ولاحرج، فإن هذا الجسم الإنساني اللطيف، وهذه الأجهزة الرائعة الدقيقة جلت عظمة صانعها ومدبر شؤونها، هذه الأجهزة يؤثر عليها شرب الخمر فيتلفها كلها. فقد تتبع الطب الحديث جميع آثارها الفظيعة في الجسم، فرآها تفتك به فتكاً ذريعاً، وقد تعاهد المخلصون من الأطباء أن ينصحوا بعدم شربها لبيان الآثار ووضوحها في هدم هذا الكيان العظيم وردم هذا المبنى الرائع.

ارتكاب همه نوع جنايات خصوصاً جنايات اخلاقى است... تاآنجا كه مى‌گويند: «نشانه هاى بد الكل در اجتماع بدين قرارند كه فرزندان معتادين به الكل به خاطر زندگى در محيط ناسالم، تندرستى خويش را از دست داده و پدران، اُسوه و الگوهاى زشتى براى آنان خواهند بود.» ـ هركس به هرروشى رشد يابد، با همان روش پا به سن خواهد گذارد... تا آنجا كه مى گويند: «به هرحال پدران الكلى رهبران شايسته‌اى براى فرزندانشان نيستند» .
همگى اين پژوهشگران به اين نتيجه رسيده‌اند كه اشخاص الكلى عمرى كوتاهتر و در برابر بيمارى ها ناتوانتر و در كارها پژمرده‌تر و كم دقّت‌تر و به گناه مايلترند از كسانى كه آلوده به الكل نيستند. مشروبات الكلى ـ شيخ محمدرضا سماوى.
شركتهاى بيمهٔ زندگى در كشورهاى پيشرفته، به تجربه ثابت كرده‌اند كه عمر اشخاص الكلى از ديگران كوتاهتر است و مرگ و مير در ميان آنها، دو برابر و نيم بيشتر از مبتلايان به بيماريها است. زيانهاى الكل در دستگاه هاى گوارشى بسيار است، زيرا اين بدن نرم و لطيف و دستگاه شگفت انگيز و دقيق گوارشى انسان، بر اثر مصرف مواد الكلى كاملاً به نابودى كشانده مى شود.
علم پزشكى، همهٔ اثرات بد و زيانبار الكل را بر بدن انسان مورد بررسى و مطالعه قرار داده و به اين نتيجه رسيده است كه «الكل، انسان را به مرگ زود رس مى كشاند».
بدين جهت خدمتگزاران بشريت، نصيحت و سفارش و تأكيد فراوان بر ترك مشروبات الكلى دارند، و زيانهاى الكل را در نابودى ساختمان و دستگاه عظيم گوارشى انسان بر شمرده‌اند.

....

→

فقي الكتاب القيّم «المغريات العشر» للمؤلف الجليل الشيخ محمّد الخليلي ينقل عن العلامة البستاني في دائرة المعارف قوله: إن الخمرة تؤثر على صغار الأعصاب العفدية، وإنّ تعاطيها يمرض كل عضو من البدن، ولاسيا الأعضاء الرئيسية منها. ومن مضارها أنها تؤثر على الهضم، ولايخفى مالسوء الهضم من الأثر البليغ على الجسم عامة، من حيث إن الغذاء هو الدعامة الوحيدة للحياة وتقويم البدن.

وتؤثر الخمرة أيضاً على الدورة الدموية، وذلك بتوسيع الأوردة والشرايين بسبب الكحول. ومن جراء هذا تحتقن الأعضاء بما فيها الكبد التي يؤدي احتقانها إلى تحول أنسجتها إلى أنسجة ليفية، فتتضخم، وأخيراً تعجز عن أداء وظيفتها. وكذلك الكلية، فهي تلتهب التهاباً قد يؤدي أحياناً إلى التسمم الدموي بالبول، وذلك لضعفها عن إفراز البول بكليته، فيرجع الباقي إلى الدم، ويختلط به ويسري قسم من هذا الدم المختلط بالبول إلى القلب، فيحصل فيه تضخم يؤدي إلى الاستحالات الشحمية. وبهذا يصبح القلب غير قادر على دفع الدم إلى سائر أنحاء البدن على مايرام، وهذا هو معنى تعطل الدورة الدموية. وإذا تعطلت وقف نمو الجسم، وضعفت المناعة الفطرية، وقلّت مقاومة البدن للطوارئ المرضية. وهنا تجد الجراثيم في مثل هذا الجسم المنهوك مجالاً وملعباً ووسطاً ملائماً لها، لعدم اقتدار جيوش كريات الدم الدفاعية على مقاومتها وصدّ هجماتها، وهي حالة تنذر بالخطر.

ومن آثار الخمرة أيضاً على البدن تصلب الشرايين، وهو مرض عسير العلاج. وذكر بعضهم أنه ثبت

دانشمند گرانمایه، شیخ محمد خلیلی در کتاب ارزندهٔ «المغریات العشر» یعنی «فریبندگان ده گانه» از دائرة المعارف علاّمه بستانی سخنی نقل کرده که: الکل روی سلّولها و اعصاب اثر گذاشته و هر عضوی را از بدن، به نوعی بیماری دچار می نماید. به ویژه آن که اعضاء مهم بدن را از بین می برد. یکی از زیانهای الکل، تباه کردن دستگاه گوارشی است و زیانهای تباهی این دستگاه بر کسی پوشیده نیست. زیرا تنها غذا استوانه و قوام بدن است.

از زیانهای دیگر الکل آن است که روی خون اثر سوء گذاشته، شریانها را گشاد و گردش خون را مختل می سازد. در کبد، گرفتگی ایجاد نموده و بافتهای ظریف آن، به هم پیچیده و متورّم شده و در نتیجه از انجام وظیفه اش باز می ماند.

همچنین، کلیه ها دچار گرمی و سوزش شده و گاهی به آلودگی خون به ادرار می انجامد که نتیجهٔ ناتوانی کلیه ها در دفع کامل ادرار می باشد که باقی مانده آن وارد خون شده و خون آلوده به ادرار به قلب سرایت کرده و باعث افزایش فشار خون می گردد و سرانجام قلب از رساندن خون به نحو مطلوب به همهٔ قسمتهای بدن ناتوان می شود.

به این خاطر گفته اند که الکل، گردش خون را مختل کرده و در چنین وضعی رشد و تکامل بدن به هم می خورد و نیروی خدادادی آن، ناتوان و مقاومت بدن در برابر بیماریها کاهش می یابد. اینجا است که انگل ها، این بدن لاغر و ناتوان را جایگاه نشو و نمای خود قرار داده و گلبولهای قرمز خون تاب مقاومت و جلوگیری از آنها را ندارند. این حالت هشداری است برای مرگ انسان.

زیان دیگر، گرفتگی رگها است که نوعی بیماری است با نام «تصلّب شرایین» و به سادگی درمان نمی شود.

....

أن شرب الخمر يورث السرطان وهناك أمراض أخرى أيضاً تضاف إلى تلك القائمة التي قرأتها. ونكتفي بماذكرنا توخياً للاختصار. انتهى.

وأنت ترى أنه يكفي مرض واحد من تلك الأمراض أن يكون باعثاً للعقلاء على اجتناب هذا الداء العضال، حتى لولم ينه عنه الدين، فكيف وقد نهى عن شربها الإسلام ديننا. وحرّم علينا أيضاً بيعها وشراءها وصنعها، وهي نجسة العين. قال تعالىٰ: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنْصَابُ وَٱلْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ ٱلشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَاءَ فِي ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ ٱللّٰهِ وَعَنِ ٱلصَّلَوٰةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ». (سورة المائدة - ٩٠ و ٩١).

روي عن رسول الله(ص):

«لعن الله الخمر وشاربها وساقيها و بائعها ومبتاعها وعاصرها ومعتصرها وحاملها والمحمولة إليه وآكل ثمنها».

«اجتنبوا الخمر، فإنها مفتاح كل شر».

«اجتنبوا الخمر، فإنها أم الخبائث».

«من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلايشرب الخمر، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلايجلس على مائدة يشرب عليها الخمر».

«من مات وهو مدمن الخمر لقي الله وهو كعابد وثن».

«لايزني الزاني حين يزني وهو مؤمن، ولايسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن، ولايشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمن».

وغير ذلك من الأحاديث الكثيرة. ولما كان المطلب واضحاً لايحتاج إلى الاستدلال فإننا نكتفي

برخی از پزشکان گفته اند که مصرف مشروبات الکلی، عامل بروز سرطان می گردد. و نیز بیماری های دیگر، که ما به همین اندازه اکتفا می کنیم. پیدایش هریک از بیماریهایی که گفتیم، کافی است تا شخص عاقل از مصرف مشروبات الکلی پرهیز نماید، اگر چه دین هم او را از آشامیدن آن منع نکرده باشد. تا چه رسد به این که دین مقدّس اسلام نوشیدن، تولید، خرید و فروش آن را حرام و پلید معرّفی کرده است. خدای تعالی می فرماید: «همانا شراب، قمار، بتها و تیرهای قرعه، پلید و از کردار شیطان است. از آن دوری کنید تا شاید که رستگار شوید. شیطان می خواهد به وسیلهٔ شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه برانگیزد و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. بااین وصف آیا ازآن دست برخواهید داشت؟» (سورهٔ مائده- آیه ۹۰ و۹۱)

از رسول اکرم(ص) روایت شده: «خداوند می، میگسار، می دهنده، فروشنده، خریدار، سازنده، کسی که برایش ساخته شده، باربر، کسی که برایش باربری شده و خورندهٔ پول آن را لعنت کرده است. پرهیز کنید از باده که کلید هر شرّی است. پرهیز کنید از باده، زیرا ریشهٔ همهٔ پلیدیها است. کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، باده نمی آشامد. و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، بر سفره‌ای که سر آن میگساری می شود، نمی نشیند.» و نیز روایت شده که «اگر باده گسار بمیرد، ملاقاتش با پروردگار مانند بت پرستان خواهد بود.» «زناکارهنگام زنا، دزد به هنگام دزدی، و می گسار در وقت میگساری بی ایمانند.» در این باره روایات بسیارند ولی چون مطلب روشن است، برای تبرّک، به همین اندازه اکتفا می کنیم. دانشمندان در این باره کتابها

القمر، ويوم كسوف الشمس، وعند الزوال في غير يوم الخميس، وعند غروب الشمس حتى يذهب الشفق، وفي المحاق (وهو ليلتان أو ثلاث آخر الشهر)، وبعد طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، وفي أول ليلة من كل شهر (إلا شهر رمضان)، وفي ليلة النصف من كل شهر.

وذكروا أيضاً أن الجماع يكره في بعض الحالات، منها السفر إذا لم يكن مع المسافر ماء يغتسل به، وعند هبوب الريح السوداء والصفراء والحمراء، والزلزلة، ويكره الجماع وهو عريان، وبعد الاحتلام قبل الغسل أو الوضوء، ولكن لابأس به إن تعدد ولم يتخلل الغسل بين

«شبی که ماه گرفته است، روزی که کسوف شده باشد، هنگام غروب آفتاب مگر روز پنج شنبه باشد، از اوّل غروب تا از بین رفتن سرخيِ آسمان، دو يا سه شب به آخر ماه مانده، ما بین اذان صبح تا طلوع آفتاب، شب اوّل هرماه جز ماه رمضان و شب نیمهٔ هر ماه».

همچنین گفته‌اند که دربعضی حالات، آمیزش با زنان کراهت دارد. در سفر؛ اگر آب برای غسل نداشته باشد، در هنگام وزش بادهای سرخ و سیاه و زرد، به هنگام زلزله، با حالت برهنه، بعد از احتلام در صورتی که هنوز غسل نکرده یا وضو نگرفته باشد ولی آمیزش مکرّر مانعی ندارد اگر چه غسل نکرده باشد

بما ذكرناه، وإنما ذكرناه تيمناً وتبركاً به.

وقد كتب في هذا الموضوع الكثيرون من أعلام الأطباء، كما كتب غيرهم من علماء الاجتماع ورجال القانون والمصلحين، حتى أصبح الكلام عن مضار الخمر من قبيل تحصيل الحاصل، وبناء على ذلك فقد أصبحت مكافحة الخمر مهمة إنسانية عامة لاإسلامية خاصة فقط. وقد قامت مؤسسات وجمعيات في مختلف أقطار الأرض، ومن جميع الأديان والمذاهب، ولاغاية لها غير مكافحة الخمر وتطهير الإنسانية من هذا البلاء العظيم، وفيهم الأطباء والكيماويون والاجتماعيون والقانونيون وغيرهم.

نوشته اند و مبارزهٔ با آن، جزو مسائل جهانی است و از ویژگیهای اسلام نیست. علمای همهٔ ادیان، پزشکان، شیمی دانان، جامعه شناسان، و قانون دانان برای از بین بردن می و میگساری هماهنگ شده‌اند.

المرات فيغتسل للمرة الأخيرة، فإن الخبر الوارد في هذا الباب قد فرق بين الجماع عقيب الاحتلام وبين الجماع عقيب الجماع، وفي هذا الخبر أن الاحتلام من الشيطان بخلاف الجماع، ولكن يستحب غسل الفرج والوضوء قبل الجماع. ومن الحالات التي يكره فيها الجماع أن يجامع وعنده من ينظر إليه من ذوي العقول على وجه يراهما ويسمع كلامهما ونَفَسهما[1]. وكذا يكره النظر إلى فرج المرأة عند الجماع.

وجاء في بعض الروايات أن الجماع يكره بعد الظهر، لأنه يورث

و برای بار آخر غسل می کند، زیرا در روایتی که در این باره است، میان آمیزش بعد از احتلام با آمیزش پس از آمیزش فرق نهاده و علّت آن را چنین بیان داشته که: احتلام از شیطان است و آمیزش چنین نیست، امّا مستحبّ است پیش از آمیزش دوّم زن و مرد آلت تناسلی رابشویند و وضو بگیرند.

از دیگر موارد کراهت، آنجا است که شخص دیگری، هر چند کودک باشد، آنان را ببیند و سخن گفتن و نفش کشیدنشان را بشنود[2] و نیز نگاه کردن به عورت زن هم کراهت دارد.

در بعضی روایات آمده: آمیزش به هنگام بعدازظهر کراهت دارد و کودک

---

(١) ـ في خبر عن الصادق عليه السّلام قال: «قال رسول الله(ص): والذي نفسي بيده لو أن رجلاً يغشى امرأته وفي البيت صبي مستيقظ يراهما ويسمع كلامهما ونَفَسهما ماأفلح أبداً، إن كان غلاماً كان زانياً أو جارية كانت زانية.» وكان عليّ بن الحسين(ع) «إذا أراد أن يغشى أهله أغلق الباب وأرخى الستور وأخرج الخدم.» فيستفاد من إطلاق لفظ الحديث أنه لافرق فيما إذا كان الصبي مميزاً أو غير مميز، كما ذكره الفقهاء. وفي بعض الأحاديث أن ذلك يورث الزنا. (علل الشرائع للشيخ الصدوق).

(٢) امام صادق(ع) روایت فرمود که: «رسول خدا(ص) فرمود: سوگند به آن کس که مرا آفرید، اگر مردی با همسرش آمیزش نماید و کودکی ببیند ویا صدای نفس کشیدن و سخن گفتن آنها را بشنود، آن کودک بدکار خواهد شد، پسر باشد یا دختر.» امام چهارم(ع) هرگاه می خواستند با همسرشان نزدیکی کنند، درها را بسته، پرده‌ها را آویخته و خدمتگزاران را بیرون می کردند. از اطلاق روایت استفاده می شود که فرقی بین کودک ممیّز و غیر ممیّز نیست. در بعضی روایات فرموده‌اند: «کودک زناکار می شود» علل الشرایع ـ شیخ صدوق(ره).

الحول في العينين، إلّا يوم الخميس. ويكره أن يجامع الرجل امرأته بشهوة امرأة غيرها، لأنه يورث التخنث أو الخبل، ويكره الجماع من قيام لأنه يجعل الولد بوّالاً في الفراش، ويكره ليلة الأضحى، لأنه يسبب زيادة إصبع أو نقصان إصبع في الولد، ويكره الجماع تحت شجرة مثمرة، لأنه يجعل الولد جلاداً أو قتالاً أو عريفاً[1]، ويكره الجماع في وجه الشمس وتلألئها إلا أن يرخي ستراً، لأنه يورث الفقر والبؤس طول الحياة، ويكره بين الأذان والإقامة لأنه يجعل الولد حريصاً على إهراق الدماء، ويكره على غير وضوء، لأنه يجعل الولد

لوچ می شود، مگر در روز پنج شنبه، و کراهت دارد که مردی با همسرش نزدیکی کند و چهرهٔ زنی دیگر را در نظر داشته باشد؛ این کار فرزند او را کودن می سازد و یا خنثی می شود. ایستاده آمیزش کردن هم کراهت دارد و باعث می شود که کودک، در رختخواب خود ادرار کند. و نیز در شب عیدقربان کراهت دارد زیرا سبب می شود که انگشتان فرزند کم یا زیاد گردند.

همچنین زیر درخت میوه‌دار آمیزش نمودن مکروه است، زیرا باعث می شود که کودک ستمگر، خونخوار و جاسوس «عریف» گردد.[2] آمیزش در زیر نور آفتاب کراهت دارد، مگر آن که سایبانی آویخته شود، زیرا موجب فقر و افسردگی در زندگی کودک خواهد گشت. ما بین اذان و اقامه هم مکروه است، چون باعث می شود که فرزند خونریز گردد. آمیزش بدون وضو فرزند را کوردل و بخیل

---

(۱) ـ العريف: جمعه عرفاء. وفيه: من تولى عرافة أتى يوم القيامة ويداه مغلولتان إلى عنقه. وهذا تحذير من التصدي للرياسة لما في ذلك من الفتنة، وأنه إذا لم يقم بحقها أثم واستحق العقوبة (مجمع البحرين).

(۲) عریف: کسی است که دیگران را شناسایی می کند. فرموده‌اند: کسی که عهده‌دار شناسایی دیگران گردد، روز قیامت، دستهایش به گردنش بسته خواهد شد. با این بیان، انسان را از ریاست و فریبهایش برحذر داشته‌اند، چون ترک وظایف، گناه و شایستهٔ کیفر است. (مجمع البحرین)

أعمى القلب بخيل اليد، ويكره على سقوف البنيان، لأنه يجعل الولد منافقاً مرائياً مبتدعاً، ويكره الجماع وهو مختضب أوهي مختضبة، ويكره على امتلاء المعدة[۱] ويكره الكلام عند الجماع بغير ذكر الله، وغير ذلك مما فصلته كتب الفقه والحديث[۲].

بار مى آورد. همچنين آميزش بربالاى بام هم كراهت دارد وسبب مى شود كه طفل دورو، خودنما و بدعتگزار گردد.

هنگام حنابستن زن و مرد و پُر بودن معده هم آميزش كراهت دارد.[۳] سخن گفتن در هنگام آميزش كراهت دارد، مگر آن كه ياد خدا باشد. مطالب مفصّل ديگرى هم در كتب فقه و حديث آمده است.[٤]

---

(۱) ــ عن الصادق عليه السّلام: «ثلاث يهدمن البدن وربما قتلن: دخول الحمام على البطنة، والغشيان على الامتلاء، ونكاح العجائز».

(۲) ــ وقد ذكر صاحب «المسالك» ماحاصله أن التعليل بالأمور المذكورة من بخل وحرص وإهراق الدماء وغير ذلك يقتضي اختصاص الكراهة في جماع يمكن فيه حصول الحمل. أما إذا كانت يائسأ مثلاً فإنه يقوى عدم الكراهة. وعن صاحب «الجواهر» أن المراد من تلك التعليلات ــ كما في غير هذا المورد ــ ذكر بعض الحكمة في هذا الحكم المبني على العموم، لا أن المراد منها دوران الحكم مدارها وجوداً وعدماً. فالمتأمل المتتبع لأقوال الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين يعلم ذلك منها. فالكراهة ثابتة أمكن فيه الحمل أو لم يمكن.

وفيه: أنه ــ مع كون الحكم إرشادياً ــ بما أن الحكم قد علل بهذه التعليلات فلم يتكون له إطلاق يشمل صورة انتفاء هذه العلل، نعم بعد الفراغ عن تكوّن الإطلاق للحكم ينتهي الدور إلى أن

(۳) امام صادق(ع) فرموده‌اند: «سه چيز است كه بدن را در هم كوفته و چه بسا خواهند كشت: با شكم پُر حمّام رفتن و نزديكى نمودن و با زنان پير آميزش نمودن».

(٤) صاحب مسالک فرموده: آنچه ذكر شد، در مورد آميزشهايى است كه اميد باردارى زن باشد و در موارد ديگر كراهت ندارد.

ولى از صاحب جواهر نقل كرده‌اند كه مقصود، ذكر برخى اثرات سوء است كه با اين كارها به وجود مى آيند نه آن كه ويژهٔ مواردى باشد كه نوزادى به وجود آيد، بلكه بيان حكمت را فرموده‌اند پس هركس سخنان پيشوايان دين را بررسى كند، در هر صورت به اين نتيجه خواهد رسيد كه كراهت ثابت است، چه اميد باردارى باشد يا نه.

بر كلام صاحب جواهر ايراد مى شود كه ـ اضافه بر اين كه حكم، ارشادى است ـ چون ضمن بيان حكم، علّت ذكر شده اطلاق محقّق نمى گردد تا مواردى را كه علّت نباشد، شامل شود. آرى بر فرض ثبوت اطلاق براى ←

أوقات استحباب الجماع

وتستحب التسمية عند الجماع ، وأن يكون على وضوء . ويستحب الجماع ليلة الإثنين ، لأنه يجعل الولد حافظاً لكتاب الله راضياً بما قسم الله عزوجل له . ويستحب ليلة الثلاثاء ، فإنه يرزق الولد الشهادة ، بعد شهادة أن لاإله إلا الله وأن محمداً(ص) رسول الله ، ولايعذبه الله مع المشركين ، ويكون طيب النكهة والفم رحيم القلب سخي اليد طاهر اللسان من الغيبة والبهتان ، ويستحب ليلة الخميس ، لأن الولد يكون حاكماً من الحكام أو عالماً من العلماء ، ويستحب يوم الخميس عند الزوال ،لأنه يبعد الشيطان عن الولد ، ويكون قيماً ويرزقه الله السلامة

اوقاتی که جماع درآن مستحب است

در هنگام آمیزش، مستحبّ است نام خدا را ببرد و با وضو باشد. در شب دوشنبه نزدیکی نمودن، فرزند را حافظ قرآن و خوشنود به رزق الهی قرار می دهد و اگر در شب سه‌شنبه باشد، فرزند از شهدای راه خدا شود، پس از آن که به یکتایی خدا و پیامبری حضرت محمد(ص)، مؤمن و از عذاب شدن با مشرکین رها باشد، دهانش خوشبو، دلش مهربان، دستش گشاده و زبانش از غیبت و تهمت مبرّا گردد. اگر در شب پنج شنبه آمیزش صورت گیرد، مستحبّ است و فرزند، فرمانروا یا دانشمند می شود و اگر در ظهر روز پنج شنبه باشد، شیطان از فرزند، دور و او

← يقال: «هذه حكمة والحكم لايدور مدار الحكمة»، إلا أن الشأن في تحقق الإطلاق، ومع ذكر السبب المضيق والقرينة المتصلة لم ينعقد الإطلاق .

حکم، نوبت به فرمایش صاحب جواهر می رسد که فرموده: این، بیان حکمت است و حکم، دایر مدار حکمت نیست. ولی اطلاق حکم وقتی است که سبب خاص و قرینهٔ متصله ذکر نشده باشد، وگرنه اطلاق منعقد نمی گردد.

في الدين والدنيا، ويستحب يوم الجمعة بعد العصر، فإن الولد يكون معروفاً مشهوراً عالماً، ويستحب ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة، فإنه يرجى أن يكون الولد من الأبدال[1].

ويمكن القول ـ بعبارة أخرى ـ: إن التزام الإنسان المستحبات وتجنبه المكروهات في الجماع، يحقق الطفرة، أو بعض الطفرة إلى الأحسن في خلقة الولد.

ونذكر في ما يأتي أن الصفات الوراثية منها ما هو حتمي ولايمكن تغييره ومنها ما هو قابل للتحكم فيه وتغييره وتبديله، بمعنى أنه يمكن تخليص الولد من تلك الصفات إن كانت ذميمة،وتنميتها وترسيخها إن كانت حميدة، وأصدق شاهد على تحقق الطفرة ابن نوح.

خوش اندام و سالم در دین ودنیا خواهد بود. چنانچه عصر جمعه باشد، فرزند از دانشمندان مشهور و اگر در شب جمعه، بعد از نماز عشاء باشد، امید است که فرزندی بزرگوار و شرافتمند باشد.

می توان گفت که انجام مستحبّات و ترک مکروهات، ممکن است جهشی درفرزند به وجودآورد. درآینده، خواهیم گفت که صفات پدران ومادران گاهی غیرقابل تغییر و گاهی هم می توان آنها را تغییر داد و خوبیها را جایگزین صفات ناپسند نمود. بهترین دلیل بوجود آمدن جهش، پسر حضرت نوح است.

(۱) ـ الأبدال: جمع بديل وبدل، وهو الكريم الشريف.

مـــرحلـه سوم:

انسان در رحم مادر

المرحَلَة الثالثَة : عالم الرحم :

ثمّ إنّ الإنسان ينتقل في المرحلة الثالثة إلى رحم الأم . وتحيط به في هذه المرحلة ثلاث ظلمات : ظلمة المشيمة ، وظلمة الرحم ، وظلمة البطن . وينبغي التعريف بأن بعض المعدات الأولى التي تعين مصير الفرد الإنساني موجود في رحم الأم ، كما أن البعض الآخر منها موجود في صلب الأب ، وقد أثبتت التحقيقات العلمية الدقيقة أن لرحم الأم

مرحلۀ سوم : اسان در رحم مادر

انسان در سوّمین مرحلۀ جابجایی، به رحم مادر وارد می شود و اینجا سه پردۀ تار او را در بر می گیرند، بچّه دان، رحم و شکم. باید گفت قسمتی از چیزهائی که مسیر و سرنوشت انسان را معیّن می کند، در رحم مادر است، چنانچه برخی دیگر در پشت پدر است.

تحقیقات دقیق علمی ثابت کرده که رحم مادر، در خوشبختی و بدبختی طفل

دوراً مهماً في تهيئة المعدات التي تقرر سعادة الإنسان أو شقاءه، ونذكر هنا بصورة موجزة شرح هذا الموضوع، معتمدين في ذلك على الآيات الكريمة والأحاديث الشريفة وأقوال العلماء المتخصصين.

١ـ الآيات الكريمة:

قال تعالى: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلإِنسَانَ مِنْ سُلاَلَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً. فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً. فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَاماً. فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَامَ لَحْماً. ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ. فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ».[1]

قال في تفسير «الميزان»[2]: «النطفة القليل من الماء، وربما يطلق على مطلق الماء».[3]

والقرار مصدر أريد به المقر مبالغة. والمراد به الرحم التي تستقر فيها

نقش مؤثّری دارد که با استفاده از آیات شریفهٔ قرآن و فرمایشات پیامبر و امامان ـعليهم السلامـ و سخنان دانشمندان، به شرح مختصر آن می پردازیم.

نخست آیات قرآنی: خدای تعالیٰ فرموده: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلإِنْسانَ...»،[4] در تفسیر المیزان آمده: «نُطفه، آب اندک است و گاهی به آب اطلاق می شود.»[5] و «قرار» مصدر و در مبالغه به «مقرّ» گفته می شود و منظور از «قَرارٍ

(١) ـــ المؤمنون ـ ١٢و ١٣و ١٤.

(٢) ـــ ج ١٥ ـ ص ٢٠.

(٣) ـــ جاء في تفسير الميزان ـ ج ٢٠ ـ سورة «الدهر»: أنه غلب استعمال كلمة النطفة في ماء الذكور من الحيوان الذي يتكون منه مثله.

(٤) «همانا انسان را از چکیدهٔ گِل آفریدیم، آن گاه از آن نطفه ای در جایگاهی استوار آفریدیم، آن گاه از نطفه، خونی بسته آفریدیم و سپس خون بسته را گوشتی جویده آفریدیم و گوشت را استخوانهایی آفریده و استخوانها را از گوشت پوشاندیم سپس آن را خلقت دیگری گردانیدیم. خجسته باد بهترین آفرینندگان.» مؤمنون ـ ١٢ تا ١٤

(٥) در تفسیر المیزان ـ جلد٢٠ـ سورة دهر امده: کلمهٔ «نطفه» در مورد آب موجودات نر (که عاملی است برای تولید مثل) زیاد به کار برده شده است.

النطفة. والمكين المتمكن، وصفت به الرحم، لتمكنها في حفظ النطفة من الضيعة والفساد، أو لكون النطفة مستقرة متمكنة فيها. والمعنى: «ثم جعلنا الإنسان نطفة في مستقر متمكن هو الرحم كما خلقناه أولاً من سلالة من طين، أي بدلنا طريق خلقه من هذا إلى ذاك».

ولايخفى أن السنن الإلهية ثابتة لا تتغير ولا تتبدل. قال تعالى: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحْوِيلاً.»[1] فالإنسان يخضع لتلك القوانين من اللحظة الأولى التي هي لحظة قرار النطفة في مستقرها في عالم الرحم إلى حين الولادة. فهو يتكامل على ما تقضي به السنن الإلهية خطوة خطوة تابعاً لها خاضعاً لأوامرها. فمن سننه تبارك وتعالى أن يبدل النطفة التي هي الماء القليل إلى العلقة التي هي قطعة جامدة من

مَكينٍ» جایگاه پُرتوان است که توانایی حفظ نطفه را از تباهی دارد، یابه خاطر جایگزین شدن نطفه درآنجا، که در این صورت معنی چنین می شود: «آن گاه انسان را نطفه‌ای در جایگاه پرتوان رحم قرار دادیم، همان گونه که پیشتر از گِل آفریدیم.» یعنی مسیر آفرینش او را از گل به نطفه برگردانیدیم.

پوشیده نماند که سنّتهای الهی، پابرجا و تغییر ناپذیرند خدای تعالیٰ فرموده: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ...».[2]

پس، از همان لحظهٔ جایگزین شدن نطفهٔ انسان در رحم مادرتا هنگام ولادتش، برابر دستورات خداوند سر فرود آورده و قدم به قدم، مطابق سنّت های الهی پیش می رود و تابع فرمان اوست.

بنابر این از روشهای خدای بزرگ این است که نطفه و آب اندک را به علقه،

---

(۱) ــ فاطر - ۴۳.

(۲) «برای سنّت های الهی، هیچ گاه دگرگونی نخواهی یافت و هرگز برای روشهای الهی جابجایی رخ نخواهد داد.» سورهٔ فاطر- آیه ۴۳.

الدم ثم إلى المضغة التي هي القطعة من اللحم الممضوغة، ثم يجعلها عظاماً مكسوة باللحم، ثم يولج فيه الروح. فهذه التحولات المختلفة المتعاقبة في مدة معينة في ظرف الرحم، تهيّء للطفل المعدات الأولية من السعادة أو الشقاء.

بدء حياة الجنين من الخلية

وقال تعالى: «هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي ٱلْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ.»[1] وقد علق بعض المحققين على تفسيرها بما خلاصته: «إن عظمة المفهوم من هذه الآية هي اليوم أوضح من كل زمان مضى، وذلك بسبب التقدم الكبير الذي بلغ إليه علم الحياة وانكشاف الكثير من أسرار تكون الجنين. فالجنين في بدء تكونه يكون خلية واحدة ليس

یعنی خونی بسته برگرداند و آن را به مضغه که پارهٔ گوشتی است جویده شده، برگرداند و آن را استخوان با پوششی از گوشت قرار دهد، سپس به آن روح بدمد. این جابجایی های گوناگون و پی در پی در زمانهای تعیین یافته در قرارگاه «رحم»، مقدّمات اوّليّهٔ خوشبختی و بدبختی کودک را فراهم می سازد.

شروع زندگی جنین ازیک سلول

خدای تعالیٰ فرموده: «هُوَ ٱلَّذِی یُصَوِّرُكُمْ...»[2] بعضی ازمفسّرین، درتفسیر این آیه، مطلبی گفته اند که خلاصهٔ آن چنین است: «امروز به خاطر پیشرفت های علم زیست شناسی در شناخت انسان و کشف اسرار پدید آمدن نوزاد، عظمت آنچه در آیه آمده، از گذشته روشن تر است.

نوزاد در ابتدای پیدایش، یک سلّول بیش نبود و از شکل و اجزاء و دستگاه

(۱) ــ آل عمران ـ ٦ .

(۲) «خداست آن که صورت شما را در رحم مادران هرگونه که اراده کند نقش می بندد؛ خدایی جز آن ذات یکتا نیست که به هرکار خواهد توانا و به همه چیز دانا است.» سوره آل عمران ـ آیه ٦ .

لها من شكل الإنسان وأبعاده وأعضائه وأجهزته الخاصة شيء. ثم سرعان ما تأخذ في التحول، وهي في ظلمات الرحم، متخذة في كل يوم شكلاً جديداً وصورة جديدة، حتى تكون ـ وهي الذرة الصغيرة التي لا تكاد تكون شيئاً مذكوراً ـ إنساناً ظاهره بالغ الجمال والانتظام، وباطنه بالغ اللطف معقد التركيب على نحو دقيق».

«ومن عجب أن كل هذا النقش والتصوير إنما يقع على الماء. والمعروف أن الماء لا يتماسك عليه نقش ولا تصوير، وقد ضرب المثل بذلك، وقيل: من ذا الذي اتخذ من الماء محلاً للتصوير؟!».

تكاثر الخلية وتكوين الأجهزة والأعضاء

«فإذا تم التلقيح وخرج الجنين على أولى صوره، يتخذ شكل ثمرة

گوارشی چیزی در او دیده نمی شد. سپس به سرعت، شروع به عوض شدن درتیرگیهای رحم نمود و هرروز شکل و صورت تازه ای به خود گرفت تا انسان شد. این همان ذرّهٔ ناچیز بود که به حساب نمی آمد و هم اکنون، در ظاهر به صورت انسانی در نهایت زیبایی و جمال و در باطن، در نهایت لطافت و حسّاسیّت و با ترکیبات پیچیده ودقیق می باشد.» شگفت آورتر آن که این شکل گیریها و نقشها در آب صورت پذیرفته بود و حال آن که مشهور است که در آب نتوان نقشی بست، تا آنجا که این مطلب ضرب المثلی شده برای کارهای بی نتیجه که مثلاً می گویند: کارش نقش برآب شد.

افزایش سلولها و خلقت دستگاهها و اعضاء

«پس هرگاه بارگیری پایان یافت و جنین اوّلین شکل را به خود گرفت، به

التوت التي تتصل حبيباتها بعضها ببعض، ويسمون هذا الشكل «مرولا» وفي نفس الوقت تتصل سرة الجنين بقلب الأم عن طريق شريانين ووريد واحد. والجنين يتغذى بدم الأم من هذا الطريق. وتأخذ الخلايا بالانطلاق إلى الخارج شيئاً فشيئاً، وداخل «المرولا» يخلو بالتدريج، ويسمونها عندئذ «بلاستولا»، ثم لا تلبث خلايا «البلاستولا» أن تتكاثر وتشكل جيباً ذا جدارين، ثم تحدث منخفضاً ينقسم به الجنين إلى فرعين: الصدر والبطن».

«والعجيب أنه حتى هذه المرحلة تكون جميع الخلايا متشابهة لااختلاف بينها في الظاهر. حتى إذا بدأ الجنين باتخاذ صورته، بعد هذه المرحلة وتناسبت أجزاؤه على نحو وظائفها المقبلة، أخذت تلك الخلايا بالتغير والتباين، وظهرت أنسجة وأجهزة مختلفة الشكل، واختصت كل طائفة من الخلايا بتكوين واحد من أجهزة البدن، كالأعصاب والدورة

صورت میوهٔ درخت توت در می آید که دانه های آن به هم پیوسته، که آن را شکوفه می نامند و در همان حال، ناف جنین به وسیلهٔ دو شریان ویک رگ به قلب مادر پیوند یافته و از این طریق، از خون مادر تغذیه می کند. سلّولها، به طور تدریجی بیرون می آیند و داخل «مرولا» آرام آرام خالی می شود؛ در این هنگام آنها را «پلاستولا» می نامند. سپس سلّولهای «پلاستولا» شروع به افزایش کرده و به شکل گریبانی دو دیواره در می آید و جنین به دو قسمت سینه و شکم تقسیم می شود».

شگفت آن که تا این زمان، همهٔ سلّولها مانند یکدیگرند وظاهراً باهم تفاوتی ندارند، تا هنگامی که نوزاد به خود شکل می گیرد. در این مرحله اجزای آن برای کارهای آینده مستعد شده، سلّولها متغیّر شده، بافتها و تجهیزات مختلف پیدا شده و هر یک از سلّولها به آماده کردن بخشی از ساختمان بدن همچون

الدموية وجهاز الهضم وغيرها . وبعد أن يقطع الجنين هذه المراحل في ظلمة الرحم يصبح إنساناً سوياً متوازناً» .

تلقيح الحيوان المنوي للبويضة

وإليك ماقاله بعض الأخصائيين في هذا الموضوع :

«إن تشكل القالب الإنساني جاء من اجتماع خليتين ضعيفتين هما الحيوان المنوي (من الرجل) والبويضة (من المرأة) . جاء الحيوان المنوي من دفعة مني كانت تحوي ۵۰۰ مليون حيوان منوي . ومن هذا الشعب المنوي بدأ الزحف والسباق الجبار. إلى أين ؟ إلى الالتحام بالبويضة التي تنطلق من مصنع خاص هو المبيض الذي يحوي ۳۰۰ ألف بويضة . وآخر ماقيل في لحظة التحام النطفة بالبويضة أن هجوم النطف على البويضة

اعصاب، گردش خون، جهاز هاضمه و دیگر قسمتها می پردازند. پس از آنکه نوزاد این مراحل را در تاریکی های رحم مادر پیمود، به صورت انسانی زیبا درمی آید.

ترکیب تخمک و نطفهٔ مرد

اینک به بررسی نظریهٔ بعضی ازمُتخَصِصین دراین موردمی پردازیم:

«ساختمان بدن انسان، از پیوستن دو سلّول ناتوان که عبارتند از «اسپرم» مرد و«اُوول» زن شکل می گیرد.«اسپرم» از جهش ناگهانی منی، که در حدود پانصد میلیون موجود زنده را در خود شامل می شود، پیدا می شود. این رشتهٔ منی، حمله را شروع می کند تا سلّولها بریکدیگر سبقت گرفته و دیگران را از بین ببرند. به کجاپیش می روند؟!!به سوی تخمک و برای پیوستن به آن، که آن هم از جای مخصوص (یعنی تخمدان که درآن حدود سیصدهزارتخم می باشد.) جدا شده است» .

«آنچه درمورد هجوم نطفه به تخمک می توان گفت، این است که همانند

يكون أشبه بمهاجمة قلعة، ويسقط العديد من النطف صرعى تذويب وإضعاف الغلاف الخارجي، ويكون نصيب النطفة الأخيرة الدخول بعد أن مهد الطريق لها بالتضحيات من النطف الأولى». [1]

والجسم الإنساني يرفض عادة كل جسم غريب ويلفظه «فهلا انطبقت هذه القاعدة على الحيوان المنوى، لأنه جسم غريب؟!... في الواقع يحدث عكس هذا بالضبط، حيث تتحول السلبيات إلى إيجابيات. وهذا من أعجب الأمور». فلماذا لم يرفض جسم الأنثى هذا الجسم الغريب (أي هذه الخلية الجرثومية) الذي دخله؟!. يجيب الطب فيقول: «إن جسم الأنثى يستعد كلياً، وتتبدل أخلاطه ويتغير مزاجه بحيث يوافق استقبال هذا الجسم الغريب وإيصاله بأمان إلى البويضة حتى يتم اللقاح» [2].

هجوم يک لشکر برای گشودن قلعه ای می باشد. شمار فراوانی از افراد نطفه نابود می شوند و پس از آن که دیوارهٔ تخمدان نرم شد و نطفه ها کشته های فراوان دادند، سرانجام یک سلّول (اسپرم) وارد تخمدان می گردد». [1]

«شگفتا!! بدن انسان که همواره از خود دفاع می کند و موجودات بیگانه را دور می سازد، چرا این موجود زنده را که از منی پیدا شده و بیگانه است، مشمول این قاعده قرار نمی دهد؟ بلکه به عکس عمل کرده و به جای دفع، جذب می کند؟ چرا بدن زن و اندام ماده، این موجود زنده ای را که داخل شده، به دور نمی افکند؟!!

پزشکی، پاسخ این پرسش را چنین می دهد: «جنس ماده برای پذیرش این موجود ناشناس، به وسیلهٔ تغییر آمیخته ها و طبیعت خویش آمادگی پیدا کرده تا به آرامی این موجود را به تخمدان برساند و بارگیری انجام پذیرد». [2]

---

(١) ـــ كتاب «الطب محراب الايمان» الدكتور خالص جلبي - ج ٢ - ص ٤٧ .

(٢) ـــ كتاب «الطب محراب الايمان» - ج ٢ - ص ٤٨ و ٤٩ .

دور المشيمة في حياة الجنين

«وبتوالى الحيوان المنوي، تتشكل المشيمة، تلك الغدة الجديدة المدهشة التي تنغرس في الرحم وتمثل، بالنسبة للجنين، كل أجهزته مجتمعة، فهي الرئة للتنفس والقلب لضخ الدم والعروق لإيصال الدم والغذاء، والكلية لتصفية المواد الضارة، والغدد لإفراز الهرمونات. وهي الجهاز الهضمي لنقل الأغذية المناسبة،وهي الحاجز المنيع أمام دخول ما يضر» [1].

«إن الحياة موجودة في الخلية، (وهي وحدة الحياة الأساسية)، ومنها يبتدئ سلّم الحياة. ولقد وجد أن أول السلم يبتدئ بالحمات الراشحة أو (الفيروسات) وهي المعبر ما بين الجماد والحياة، ففيها

نقش زهدان در زندگی جنین

«پس از رسیدن این موجود زنده که از منی پیدا شده، زهدان به وجود می آید. این غدّهٔ تازه و شگفت انگیز که در رحم ریشه دوانیده و آمادگی برای نوزاد شدن را دارد، تمام نیازهای خود را جذب و بلکه می سازد، مانند شُش برای تنفّس، کبد برای ساختن خون، قلب برای گردش خون، رگها برای رساندن خون و غذا، کلیه ها برای تصفیهٔ موادّ مضرّ، غده ها برای ترشح هرمونها، دستگاه گوارش برای رساندن موادّ لازم خوراکی و دفع موادّ زیان بار» [1].

«حیات درسلّول نهفته وهمان ریشهٔ زندگی است. نتیجهٔ تحقیقات این است که شروع زندگی از موجودات بسیار ریزتب آورتراوش کننده (ویروسها) است که فاصلهٔ گذرگاه میان موجود زنده و مرده اند. در ویروسها، هم خصوصیّات موجودات

---

(١) ــ كتاب «الطب محراب الايمان» ـ ج ٢ ـ ص ٤٨ و ٤٩ .

صفات الجمادات (القابلية للتبلور) وفيها صفات الحياة (القابلية للتكاثر). وكأن سر الخلق يكمن عند هذا الجسر». [١]

« إن عدم تلقيح البويضة لمدة ساعات يعني الموت لها، وإن عدم وصول الحيوان المنوي إلى البويضة في مدى أيام (ثلاثة إلى خمسة على أبعد حد) يعني موت الحيوان المنوي. الانفصال موت والوحدة حياة واستمرار». [٢]

مراحل تطور الخلية

«وبعد أن يحدث اللقاح بين البويضة والحيوان المنوي فإن نموالإنسان لايمشي وفق تسلسل واحد. فهو في مرحلة يمشي باتجاه زيادة الخلايا فقط بدون تميز أو تخصص. وهكذا تصبح الخلايا أكثر عدداً،

بی جان که قابل تبلور و شکل گیری می باشند، وجود دارد و هم ویژگیهای موجودات زنده که قابل تکثیر هستند. گویا رازآفرینش در این گذرگاه نهفته است. [١] باردارنشدن«تخمک» پس از چند ساعت، به منزلهٔ مرگ آن است. و نرسیدن«اسپرم»به«تخمک»، بین سه تا پنج روز نیز به نابودی آن می انجامد.

بنابر این،جداماندن«اسپرم»از«تخمک»،نابودی و اتّصالشان، زندگی و حیات اوست. [٢]

مراحل تکامل ورشد سلول

پس از آن که کاربارگیری «اسپرم» و «تخمک»، صورت گرفت، رشد انسان به روش خاصّی نیست. فقط در بعضی مراحل، سلّولها زیادشده وبدون آن که نشانه‌ای از ویژگیها در آن باشد، همه به یک شکل هستند. سپس کار

(١) ــ كتاب «الطب محراب الايمان» - ج ٢ - ص ٥٤ و ٥٥ و ٥٦ .

(٢) ــ كتاب «الطب محراب الايمان» - ج ٢ - ص ٥٢ .

ولكن كلها على شكل واحد. ثم تبدأ بعدها عملية التخصص حيث تفرز مجموعات لتتخصص في إيجاد عضو معين. وإذا ظهر هذا النسيج أو العضو فإن له شخصيته المستقلة ووظيفته المحددة. وفي أواخر المراحل الجنينية يميل الجنين باتجاه زيادة الوزن وإعطاء الرونق الأخير للإنسان حتى يخرج للحياة في أجمل صورة ».[1]

٢ ــ الروايات الشريفة:

لايخفى أن السعادة والشقاء اللتين ينالهما الإنسان وهوفي رحم الأم على نوعين:

أحدهما- يكون من نوع القضاء الحتمي والمصير القطعي الذي يلازم الإنسان طول الحياة ولايفارقه إلى أن يشاء الله تعالى، كالأجل المحتوم الذي لايقبل التقديم والتأخير.

شکل گیری پیش می آید و هر سلّول مأموریّت ویژه‌ای برای ساختن قسمت خاصّی از بدن پیدا می کند و هرگاه آن عضو پیدا شد، به کار شخصی و محدود خویش می پردازد. در آخرین مراحل، وزن نوزاد افزایش یافته و شکل بخصوصی به خود می گیرد تا برای زندگی زیبای دنیا آماده گردد».[1]

استدلال به روایات شریفه

روایات: پوشیده نماند که خوشبختی و بدبختی بشر، از هنگامی که در رحم مادر قرار دارد، به دو گونه است: ١- فرمان لایتغیّر خداوندی است که در تمام دوران زندگی همراه او بوده و جز به خواست خدا تغییر نمی پذیرد. مانند دوران حتمی عمر، که دیرتر یا زودتر نمی رسد، در این مورد، رحم مادر تأثیر بسزایی روی

(١) ــ كتاب «الطب محراب الايمان» - ج ٢ - ص ٦٠ .

وفي هذه الصورة تكون ظروف الرحم «علة تامة» لتلك الصفات. وهذا هو المصير الحتمي الذي لايتبدل بتعاليم الأنبياء ولا بالوسائل الطبية والتربوية. فالإنسان مجبر على ذلك سواء أكان ذلك في الجسم أم في الروح. ومن هذا القبيل النقص في بعض الأعضاء ولون البشرة مثلاً، أو الجنون أو ضعف العقل أو البلادة أو البله. قال مولانا أميرالمؤمنين عليه السّلام: «الحمق داء لايداوىٰ ومرض لايبرأ».

وثانيهما-مايكون ظرف الرحم بالنسبة إليه كتربة مساعدة فقط. ومن ثم كان بقاء تلك السعادة أو ذلك الشقاء رهناً بالظروف التي تساعد على نموه أو تساعد على إضعافه أو إزالته، وهذا هو المصير الذي يقبل التبدل، فإن كانت المعدات الأولية في الرحم تساعد على الشقاء فبالإمكان تبديل ذلك بالسعادة بالوسائل التربوية، وحينئذ يكون بقاء الشقاء وزواله رهناً بالظروف المساعدة على هذا أو ذاك.

این صفات دارد. این شیوه‌ای است که آموزش پیامبران و دانش و بهداشت هم در آن اثر ندارد و انسان به ناچار باید آن مسیر را برود، خواه مربوط به جسم و تن یا مربوط به روح و روان باشد. نقص عضو، رنگ پوست، دیوانگی، زیرکی، نادانی، و کودن بودن چنین می باشد امیر مؤمنان(ع) فرمود: «نادانی دردی بی درمان و مرضی است بی بهبودی». ۲- نوع دیگر از چیزهای متغیر، همانند رحم مادر که به منزلهٔ خاک و زمین آمادهٔ کشت است، می باشد. بدین جهت، خوشبختی و بدبختی در گروزمینه و شرایطی است که آن را کمک کرده و یا از بین می برد. این شیوه تغییر پذیراست. پس اگر آماد گی های اوّلیّه، او را برای بدبختی ساخته باشد، با ابزارهای تربیتی ممکن است او را به خوشبختی رساند. بنابر این، بدبختی او در گرو کمک های نیک یا بد است.

وكذلك ماكان من الحالات النفسيه والملكات الصالحة أوالطالحة التي يرثها الطفل ، وهو في ظرف الرحم ، كالشجاعة والجبن والكرم والبخل وغيرها من الصفات المختلفة ، فهذا الظرف تربة مساعدة للصلاح أو الفساد في سلوك الطفل . وليس هذا من نوع القدر الحتمي ، إذ يمكن إصلاح الفاسد بالطرق التربوية ، أو إفساد الصالح بالبيئة الفاسدة. وكذلك بعض أمراض الجسم التي تنتقل إلى الطفل بالوراثة ، كالسّل والسرطان ، فحالة الطفل هنا ليست أكثر من استعداد لها ، وقد تعوق أحوال نمو الطفل نموها وتقضي عليها ، وقد يحدث العكس فتساعد تلك الأحوال على نمو هذه الأمراض وتحققها وتقضي على الطفل[1] . ومعنى ذلك أن الآباء الصالحين والأمهات الصالحات يمكن أن ينجبوا أولاداً

همچنين حالات نفسانى و خوبيها و بديهاى خانوادگى كه كودک از پدران خود به ارث برده، ممكن است در رحم تغيير يابد، مانند شجاعت، ترس، بخل، بخشش و صفات ديگر. پس رحم براى خوشبختى وبدبختى كودک، زمينى است آماده. و اين از مقدّرات تغيير ناپذير الهى نيست، زيرا مى توان بد را با تربيت و محيط سالم، خوب و خوب را با محيط ناسالم، بد كرد.

همچنين است بيمارى هاى جسمى كه از طريق خانواده منتقل مى شوند، مثل سل و سرطان كه كودک توان دفع آنرا ندارد و مانع از رشد او شده، او را تحت تأثير قرار مى دهد.[2]

نتيجهٔ اين بحث چنين است كه: پدران و مادران شايسته، ممكن است فرزندانى شايسته به جامعه تحويل دهند، چون از زمان نطفه بودن، در زمينه اى

(١) ــ الإنسان ذلك المجهول ـ ص ١٩١ .

(٢) انسان موجود ناشناخته .

صالحين، إذ يرافقهم الصلاح والسعادة مذ كانوا في أرحام أمهاتهم، إلا أن هذه السعادة يمكن أن تزول إذا صادفت بيئة فاسدة وعوامل انحراف تغير سلوكهم وسجاياهم الموروثة وتقلبها رأساً على عقب.

وكذلك الطفل المولود من أبوين فاسدين، قد يصادف تربية حسنة وبيئة صالحة وعوامل تسعده وتجنبه الانحراف والفساد.

هذه هي المعدات الأولية في عالم الأرحام، التي تعد الإنسان لمصيره. إلا أن العلة الأخيرة والعامل الأخير الذي تترتب عليه السعادة أو الشقاء إنما يرجع إلى حسن إرادة الفرد في سلوك طريق السعادة أو سوء إرادته في سلوك طريق الشقاء، وتعيين عاقبته، خيراً أو شراً.

ولقد أوضح الإمام الصادق(ع) هذا المبدأ بقوله: «إن حقيقة السعادة أن يختم للمرء عمله بالسعادة، وإن حقيقة الشقاء أن يختم للمرء عمله بالشقاء.» فيعلم من ذلك أن حالة الشقاء الأولى في أرحام الأمهات وإن كانت تؤثر

مناسب و همراه با شایستگی ها بوده اند، جز آن که ممکن است با برخورد به محیطی فاسد، این خوبیها از بین رفته و تحت تأثیر بدیها قرار گیرد و صفات پسندیده که درخانواده های خوب بوده، به کلی نابود گردد.

همچنین ممکن است کودکی از پدر و مادری ناصالح بدنیا آید، ولی در اثر کوشش مربّیان خوب و محیط سالم و زمینه های مناسب، از گمراهی و تباهی رهایی یابد. اینها کمک های اوّلیّه ای هستند در دوران رحم مادر که به انسان برای انتخاب راه کمک می کنند. با این حال، تا شخص خود، چه بخواهد و کدامین راه را برگزینند، راه خوب یا راه بد! این گزینش، سرنوشت ساز است.

امام صادق(ع) این مطلب را به روشنی بیان فرموده اند: «همانا حقیقت خوشبختی، پایان کارمرد است به خوشبختی، وحقیقت بدبختی، پایان کار اوست به بد بختی».

از این فرمایش، می فهمیم که حالات رحم مادر، جز آمادگی برای پذیرش

في الطفل إلا أن أثرها لايزيد عن أن فيها استعداداً لقبول الفساد، كما تكون التربة مستعدة لقبول البذر مساعدة على إنباته لاأكثر. والعلية التامة تترتب على الإرادة، إن خيراً فخير وإن شراً فشر. ويؤكد هذا المعنى ماورد في الحديث النبوي الشريف «السعيد قد يشقى والشقي قد يسعد».[١]

وقال الإمام أمير المؤمنين(ع): «السعيد من وعظ بغيره والشقي من انخدع لهواه وغروره».[٢]

ومعنى الحديث النبوي الشريف أن الذي كان سعيداً بحسب معداته الأولية وكانت معداته هذه في عالم الرحم تربة مساعدة على إسعاده وصلاحه قد يشقى لاختياره طريق الشقاء، وأن الذي كان شقياً بحسب معداته الأولية، وكانت معداته في عالم الرحم تربة مساعدة على إشقائه وفساده قد يسعد إذا توفرت له البيئة الصحية والعوامل الصالحة واختار طريق السعادة وحاد عن طريق الشقاء. وكذلك كلمة الإمام

خوبی یا بدی برای فرد نمی آورد؛ مانند زمین که فقط آمادگی روییدن بذر را فراهم کرده و تمام کارهایش به ارادهٔ شخص بستگی دارد، خوب باشد یابد. فرمایش پیامبر اکرم(ص) به درک مطلب یاری می کند که فرمود: «گاهی خوشبخت، بدبخت شده و گاهی بدبخت، خوشبخت می گردد»[١] حضرت امیر مؤمنان(ع) فرمود: «خوشبخت است آن که از دیگران پند گیرد؛ بدبخت است آن که پیرو هوای نفس و خودخواهی باشد».[٢]

معنی حدیث شریف پیامبر(ص) این است که: کسی که در زمینه های مناسب رشد نموده و رحم مادر به خوبی او کمک کرده، گاهی با پذیرش بدبختی بیچاره می شود وآن کس که زمینه های نامناسب ورحم مادراورا به بیچارگی می کشانده، باپذیرش خوبیها وگزینش راه درست ومحیط سالم، ازبدبختی می رهد.

(١) ـ تفسير روح البيان ـ ج ١ ـ ص ١٠٤ .

(٢) ـ نهج البلاغة ـ ج ١ ـ ص ١٤٩ .

عليه السّلام توضح لنا أن حسن الإرادة وصحة الاختيار والاعتبار بمصائر أهل الشقاء أمور جديرة بأن تسعد الإنسان وإن كان منبته الأول وظروفه الأولى ممايساعد على إشقائه وإفساده .

خلق النطفة وتطورها في الرحم

وفي الكافي عن أبي جعفر(ع) : «إن الله عزوجل إذا أراد أن يخلق النطفة[١] التي ممأخذ عليه الميثاق في صلب آدم أو مايبدو له فيه[٢] ويجعلها في الرحم حرك الرجل للجماع[٣] وأوحى إلى الرحم[٤] أن افتحي بابك حتى يلج فيك خلقي وقضائي النافذ

فرمايش اميرالمؤمنين(ع) نير روشن می سازد که گزينش راه صحيح و پند گرفتن از ديگران، در خوشبختی و بدبختی انسان تأثير دارد، اگر چه بر خلاف آمادگی های اوّليّه باشد.

خلقت نطفه و تكامل آن دررحم

در كتاب شريف كافی از امام باقر(ع) روايت كرده: «هرگاه خدای تعالیٰ می خواهد نطفه ای را که در پشت آدم از او پيمان گرفته، بيافريند يا نيافريند[٥] و او را در رحم قرار دهد، مرد را برای آميزش بر می انگيزد[٦] و به رحم الهام می نمايد[٧]

(١) ــ أي يخلق النطفة بشراً كاملاً .
(٢) ــ أي يبدو له في خلقه فلايتم خلقه بأن يجعله سقطاً .
(٣) ــ بإلقاء الشهوة إليه .
(٤) ــ إيحاؤه سبحانه وتعالى إلى الرحم كناية عن فطره إياها على الإطاعة طبعاً .
أقول: في بعض الروايات في قوله تعالى: «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ »:
(٥) آنچه که مربوط به آفرينش اوست، به كمال برسد يا نرسد.
(٦) شهوت مرد را بر می انگيزد.
(٧) الهام و وحی خدا به رحم، كنايه است به اطاعت فطری اش به امر او. مؤلّف در مورد فرمايش الهی كه گويد: «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ» خلقت شده و خلقت ناشده، گويد: آفريده نشده آنانند که پروردگار در پشت آدم،
←

وقدري، فتفتح الرحم بابها فتصل النطفة إلى الرحم فتردد[1] فيه أربعين يوماً، ثم تصير علقة أربعين يوماً، ثم تصير مضغة أربعين يوماً، ثم تصير لحماً تجري فيه عروق مشتبكة، ثم يبعث الله ملكين خلاقين يخلقان في الأرحام مايشاء الله فيقتحمان[2] في بطن المرأة من فم المرأة فيصلان إلى الرحم، وفيها الروح القديمة[3] المنقولة في أصلاب الرجال وأرحام النساء، فينفخان فيها روح الحياة والبقاء، ويشقان له السمع والبصر وجميع الجوارح وجميع ما في البطن بإذن الله تعالى. ثم يوحي الله إلى الملكين: اكتبا عليه قضائي وقدري ونافذ

که گشاده باش تا آفریدهٔ من و حکم قطعی و مقدّراتی که درباره‌اش دارم، داخل گردد. پس رحم خود را گشوده و نطفه به آن می رسد و چهل روز تردّد می نماید.[4] پس از چهل روز خون بسته می شود، سپس چهل روز به صورت گوشت جویده و آن گاه گوشتی با رگهای تو خالی می گردد. بعد خداوند دو فرشته بر می انگیزد تا آنچه را که خدا خواسته، در رحم بیافرینند. آنها به رحم زن وارد شده،[5] روح آفریده شدهٔ اوّلی را که در پشت پدران و رحم مادران است،[6] در او می دمند و چشم و گوش و دیگر اعضاء و همهٔ آنچه را که در شکم نوزاد هست، می گشایند. آن گاه خداوند به آن دو فرشته وحی می کند که فرمان قطعی و حکم و مقدّرات مرا بر او بنویسید و در آنچه که می نویسید، تغییر روش و بداء را برای

→ غير المخلقة: كل نسمة لم يخلقها الله عزوجل في صلب آدم(ع) حين خلق الذر وأخذ عليهم الميثاق، وهم النطف من العزل والسقط قبل أن ينفخ فيه الروح والحياة.

(۱) ــ أي تتحول من حال إلى حال.

(۲) ــ أي يدخلان من غير استرضاء واختيار.

(۳) ــ أي الروح المخلوقة في الزمان المتقادم قبل خلق جسده.

به هنکام خلقت درعالم ذرّ و پیمان گرفتن آنان را نیافریده و عبارتند از نطفه هایی که پیش از دمیدن روح به آنان، مرده و می ریزند.

(٤) یعنی از حالتی به حالت دیگر بر می گردد.

(٥) فرشتگان، بدون رضایت و اجازهٔ زن داخل می شوند.

(٦) یعنی روحی که در گذشته، پیش ازآفرینش بدن او آفریده شده بود.

أمري. واشترطا لي البداء في ماتكتبان، فيقولان: يارب مانكتب؟، فيوحي الله إليهما أن ارفعا رؤوسكما إلى رأس أمه، فيرفعان رؤوسهما فإذا اللوح يقرع جبهة أمه، فينظران فيه فيجدان في اللوح صورته وزينته وأجله وميثاقه شقياً أو سعيداً وجميع شأنه. قال: فيملي أحدهما على صاحبه فيكتبان جميع مافي اللوح، ويشترطان البداء في مايكتبان...»[1].

أثر الأبوين سيما الأم في تكوين الجنين

هذا ويجدر بنا التنبيه إلى بعض النكات في هذا الحديث. فقوله(ع): «فإذا اللوح يقرع جبهة أمه.» كناية عن انطباع أحوالها النفسية وأفكارها المكنونة في ذهنها وعقلها وصفاتها وأخلاقها. وكتابة الملكين ذلك على الطفل كناية عن انتقال الأحوال التي ينبغي أن يكون عليها الطفل من ناحية أمه إليه. فيستفاد من ذلك أن استعداد بدن الطفل

من قرار دهید. فرشتگان گویند: خدایا چه بنویسیم؟ امر کند: به بالای سر مادرش بنگرید. به پیشانی مادر که تابلویی در آن است نگریسته، آن گاه صورت فرزند، زیبایی، مدّت عمر، پیمان، خوشبختی، بدبختی و سایر جهات را که به او مربوط می شود، می نگرند. یکی از دو فرشته می خواند و دیگری همهٔ آنچه که در تابلو است می نویسد و خواست خدا را در نوشتهٔ خود شرط قرار می دهد».[1]

تأثیر ابوین بویژه مادر برجنین

مناسب است به نکاتی که در حدیث آمده اشاره کنیم؛ آنجا که فرمود: «تابلو را در پیشانی مادر می خوانند»، کنایه از نقش حالات نفسانی و افکار پنهانی ذهن و خرد مادر و ویژگیهای اخلاقی او است. و نوشتن فرشتگان، آن را، کنایه از صفاتی است که باید از مادر به کودک منتقل گردد. از اینجا فهمیده می شود

(١) ــ فروع الكافي ـ ج ٦ ـ ص ١٤.

تابع للأحوال التي يكون عليها أبواه، ولاسيما الأم التي كان رحمها وعاء للتحولات المختلفة التي تطرأ على الجنين.

وقد أثبتت الاختبارات الطبية أن أغلب الحالات الانفعالية والتأثرات النفسية التي يمر بها الإنسان، سواء أكان مختاراً فيها أم غير مختار، لها تأثير كبير في الرجل والمرأة كليهما، ويمتد هذا التأثير إلى إفراز الرجل ورحم المرأة، ومن ثم ينعكس على الجنين، وقد يؤدي ذلك إلى التشويه في خلقته أو نقصانها، ومن هنا ينصح الاختصاصيون في علم الجنس أن تكون ساعة المقاربة حين يكون الرجل والمرأة كلاهما في حالة استعداد تام وراحة نفسية وسرور وانبساط، ليكون الحمل سليماً من العوارض المضرة.

الصفات الثابتة والصفات القابلة للتغيير

وأما قوله(ع): «ويشترطان البداء في مايكتبان.» ففيه دلالة واضحة على

آمادگی کودک، پیرو چگونگی پدر و مادر، بویژه مادر او است. زیرا رحم جایگاه دگرگونیهای نوزاد است.

آزمایشهای پزشکی ثابت کرده که تمام حالات پدر و مادر، خوشی و ناخوشی، شادی و افسردگی چه با خواست پدر و مادر باشد یا بدون خواست آنان، تأثیری فراوان روی نوزاد دارد؛ تا آنجا که در زیبایی و زشتی او اثر می گذارد.

این است که دانشمندان متخصّص نوزادشناسی، می گویند: عمل آمیزش بایستی به هنگام راحتی و شادمانی و گشاده رویی زن و مرد باشد، تا نوزادی سالم به دنیا بیاید.

صفات ثابت و صفات تغییرپذیر

امّا فرمایش امام که تغییر روش را برای خدا بنویسند، دلیل آن است که

أن المعدات الأولية في رحم الأم للسعادة أو الشقاء لم‌تكن هي العلة التامة لمايكون عليه الطفل من سعادة أو شقاء فيكون مجبراً عليها،بل هي عوامل قابلة للتبديل والتغيير، ومصيره رهن بالظروف المساعدة على هذا أو ذاك . وقد عرفت في ماسبق أن صفات الجنين في رحم أمه نوعان، أحدهما من القضاء الحتمي والثاني ليس حتمياً ، وإنما ظرف الرحم يكون لها كتربة مساعدة على نشوئها ونموها ، ويمكن تبديلها وتغييرها حسب الظروف التي تلابسها . فجملة الحديث الشريف إشارة إلى هذا النوع الثاني الذي ليس جبراً وحتماً، بل هو قابل للتغيير والتبديل.

قال المجلسي (ره) : ثمّ اعلم أنّ الآيات والأخبار تدل على أنّ الله خلق لوحين أثبت فيهما مايحدث من الكائنات :

أحدهما اللوح المحفوظ الّذي لا تغير فيه أصلاً وهو مطابق لعلمه

آمادگیهای اولیّهٔ رحم برای خوشبختی و بدبختی تأثیر کامل ندارد، تا بگویند کودک مجبور است، بلکه از چیزهای تغییر پذیر بوده و در گرو زمینهٔ مناسب برای خوشبختی و بدبختی است.

پیش از این گفتیم: ویژگیهای نوزاد، دو گونه است:

۱ـ آن که پیرو حکم قطعی خداوندی است.

۲ـ آن که پیرو حکم قطعی نیست.

و رحم مادر، همانند زمین مناسب بذر است برای رشد و رویش، که با تغییر محیط زیست، می توان آن را دگرگون ساخت. فرمودهٔ امام باقر(ع)، اشاره به این نوع از حکم که قابل تغییر است می باشد، نه حکم قطعی و جبری.

مجلسی (ره) فرموده: «بدان که آیات و اخبار دلالت می کنند بر این که خدای تعالی دو لوح خلق فرموده که آنچه از کائنات حادث می شود، درآنها ثبت نموده، یکی از آنها «لوح محفوظ» است که هیچ دگرگونی در او نمی شود و برابر

تعالى. والآخر لوح المحو والإثبات فيثبت فيه شيئاً ثمّ يمحوه لحكم كثيرة لاتخفى على أولى الألباب؛ مثلاً يكتب فيه أنَّ عمر زيد خمسون سنة، ومعناه أنّ مقتضى الحكمة أن يكون عمره كذا إذا لم يفعل مايقتضي طوله أو قصره فإذا وصل الرحم مثلاً يمحى الخمسون ويكتب مكانه ستّون، وإذا قطعها يكتب مكانه أربعون، وفي اللوح المحفوظ أنه يصل وعمره ستّون كما أنَّ الطبيب الحاذق إذا اطّلع على مزاج شخص يحكم بأنّ عمره بحسب هذا المزاج يكون ستّين سنة، فإذا شرب سمّاً ومات أو قتله إنسان فنقص من ذلك، أو استعمل دواءاً قوي مزاجه به فزاد عليه لم يخالف قول الطبيب، والتغيير الواقع في هذا اللوح مسمى بالبداء إمّا لأنه مشبّه به كما في سائر مايطلق عليه تعالى من الابتلاء

با علم خدای تعالی است. دیگری «لوح‌محرواثبات» است که در او چیزی ثبت می نماید، سپس (به جهت حکمتهای زیادی که بر اهل عقل پوشیده نیست) محو می نماید. مثلاً می نویسد که عمر زید پنجاه سال است و مفهومش این است که حکمت اقتضا دارد اگر کاری که موجب طول عمر یا کوتاهی عمر باشد، انجام ندهد، عمرش این اندازه باشد، پس اگر مثلاً صلهٔ رحم نمود، پنجاه محو می شود و به جایش شصت نوشته می شود و اگر قطع رحم کرد، به جایش چهل نوشته می شود، و در «لوح‌محفوظ» نوشته شده که او صله رحم می نماید و عمرش شصت است، همچنان که پزشک حاذق، اگر به وضعیت مزاجی شخص آگاه شود، می گوید که عمر این شخص به اقتضای مزاجش، شصت سال است، ولی اگر زهری بخورد و بمیرد، یا کسی او را بکشد و در نتیجه عمرش از شصت کمتر شود یا اگر از داروی تقویتی استفاده نماید ودر نتیجه عمرش زیادتر شود، منافات با گفته پزشک ندارد. تغییری که در این لوح واقع می شود «بداء» نام دارد واین نامگذاری، گرچه به مفهوم واقعی دربارهٔ خدا صدق نمی کند ولی به خاطر آن

والاستهزاء والسخريّة وأمثالها ، أو لأنه يظهر للملائكة أو للخلق-إذا أخبروا بالأول-خلاف ماعلموا أوّلاً ، وأيّ استبعاد في تحقّق هذين اللوحين وأية استحالة في هذا المحو والإثبات حتى يحتاج إلى التأويل والتكلّف و إن لم تظهر الحكمة فيه لنا لعجز عقولنا عن الإحاطة بها،مع أنَّ الحِكَم فيه ظاهرة[1] .

است که تشبیه به بداء شده باشد. مثل موارد دیگری که به جهت تشبیه به معنی واقعی، به خدا نسبت داده می شود، همچون «ابتلاء» و «مسخره کردن» که به معنی حقیقی نیست، بلکه فقط تشبیه است و یا به‌معنی حقیقی نسبت به فرشتگان و خلائق است، چون برای آنها-موقعی که خبر داده شوند به خلاف آنچه قبلاً دانسته بودند- معلوم می گردد، و وجود این دو لوح، اصلا بعید نیست و چه چیز محالی در این محو و اثبات پیش می آید تا محتاج به توجیه و دردسر شویم ؟، حتی اگر حکمت آن را نفهمیم، و عقل ما از درک آن عاجز و ناتوان باشد، چه رسد به اینکه حکمتهایش آشکار است»[2].

---

(۱) ــ راجع بحارالأنوار ـ ج ٤، لمعرفة ماذكره(ره) من الوجوه، ولما كان البداء من المسائل الخلافية بين المسلمين، قديماً وحديثاً، رأينا من المناسب أن نذكر شيئاً في معنى البداء وكيفية نسبته إليه تعالى: البداء مصدر للفعل الثلاثي المجرد «بدا»، ومضارعه «يبدو»، بضم العين (تاج العروس- ج ١٠- ص ٣١. القاموس- ج ٤ - ص ٣٠٢. لسان العرب-ج ١٤-ص ٦٥ ومصادر أخرى). «بداء وبداوة وبدوا»: ظهروبان، يقال: بدا لزيد أي ظهر وبان بعد أن كان مجهولاً ومخفياً. ومنه قوله تعالى: «وَبَدَالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا.» (الزمر-٤٨) أي ظهر وبان لهم في الآخرة جزاء ما كانوا يعملون في

(۲) مراجعه شود به بحار الأنوار- جلد٤ برای شناختن وجوهیکه ذکر فرموده.

البته چون «بداء» در گذشته و حال، از مسائل مورد اختلاف مسلمانان بوده، بنابر این بی مناسبت نیست پیرامون معنی و چگونگی نسبت دادن آن به خداوند اندکی صحبت کنیم: «بَدٰاء» مصدرفعل ثلا ثی مجرد «بَدٰا» وآینده آن «یبدو» است که «دال» آن ضمه دارد. تاج العروس- جلد۱۰- صفحه ۳۱ وقاموس- جلد٤- صفحه ۳۰۲ ولسان العرب- جلد۱٤- صفحه ٦۵. «بداء» و «بداوة» و «بدواً» به معنی آشکار شدن است.بداء برای زید پیش آمد، یعنی برای او پس از نهان شدن آشکار شد. و بدین مفهوم است فرمودۀ خدای تعالی : «وَبَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا» سوره زمر- آیۀ ٤۸ . یعنی «برایشان آشکار شد کیفر آنچه که در دنیا انجام داده بودند پس از پنهان بودن

←

تمّ بعون الله تبارك وتعالى ما أردنا بيانه من المرحلة الثالثة من مراحل وجود الإنسان. ونشرع الآن في شرح حال المرحلة الرابعة.

والله الموفق والمعين.

چیزی را که از مراحل وجود انسان در مرحلهٔ سوّم می خواستیم بیان کنیم به یاری خدا پایان یافت.

و اکنون مرحلهٔ چهارم از مراحل وجود انسان را بیان می کنیم. خداوند یار و مدد کار است.

الدنيا، بعد أن كان مخفياً عندهم. ومنه قوله تعالى: «وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.» (الزمر - ٤٧) أي ظهر لهم من أفعال الله عزوجل ما لم يكن في حسابهم وبالهم. فالبداء - على هذا - بمعنى الظهور والبيان. فهو في الإنسان بمعنى ظهور ما كان قد خفي عليه. وهو بهذا المعنى يستحيل في حقّه تبارك وتعالى، لاستلزامه حدوث علم الله عزوجل بشيء بعد جهله به وهو محال في حقه تعالى، لتعلق علمه عزوجل بالأشياء كلها منذ الأزل، فعلمه عين ذاته المقدسة، وذاته علة لجميع الموجودات وهو مقدم عليها وأمامها، والعلم بالعلة مستلزم للعلم بالمعلول، فالكل معلول ومخلوق لذاته المقدسة. والحاصل أن جميع الموجودات برمتها، مادياتها ومجرداتها بجميع أقسامها، معلولات ومخلوقات لله عزوجل. وقد أفاض الوجود على جميع الماهيات. فذاته المقدسة موجدة لجميع الموجودات، وعلمه تعالى بذاته عين علمه بهذه الموجودات وذلك من حيث إن ذاته المقدسة علة لجميع الموجودات، والعلم بالعلة مستلزم للعلم بالمعلول، فالله تبارك وتعالى عالم بجميع الأشياء محيط بها إحاطة واقعية،

آن.» و نیز فرمودهٔ خدای تعالیٰ: «وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.» سوره زمر آیه ٤٧. یعنی «از کارهای خداوند، چیزهایی که بذهنشان نرسیده بود برایشان آشکار شد».

بنابر این «بدا» به معنی آشکار شدن و در انسان، به معنی آشکار شدن پنهانی ها است، و با این معنیٰ برذات خداوند، نادرست است، زیرا لازم می آید که برای خدا آگاهیهای تازه‌ای باشد که پیشتر به آنها آگاه نبوده و این سخن دربارهٔ خداوند محال است. چون او پیش از آفرینش همهٔ موجودات، از ازل به آن آگاه بوده و علم خدا، عین ذات اوست و ذات او سبب پیدایش همهٔ موجودات و قبل از آنهاست.

بنابر این، آن که به علّت چیزی داناست، به خود آن چیز نیز داناست. پس همهٔ اشیاء وابسته به ذات اویند.

به بیان دیگر، همهٔ اشیاء و موجودات، چه مادّی و چه غیر مادّی باشند، آفریده‌ها و وابسته به ذات اویند. اوست که همه چیز را وجود داده. دانش خداوند به ذات خودش، همان دانش او به همهٔ موجودات است.

چون ذات مقدّس او سبب پیدایش همهٔ اشیاء است و آگاهی به سبب، آگاهی به خود شیء نیز می باشد. پس خداوند تبارک و تعالیٰ، به همه چیز احاطه و آگاهی دارد آنچه به دلها خطور می کند همچون خیانت

....

→

یعلم خطرات القلوب ولحظات العیون وأنین الوحوش ودفیف أجنحة الطیور .

هذا هو مایحکم به العقل وتدل علیه الآیات الشریفة، منها قوله تعالی: «یَعْلَمُ خَائِنَةَ ٱلْأَعْیُنِ وَمَاتُخْفِي ٱلصُّدُورُ.» (المؤمن - ۱۹) وقوله: «وَكَانَ ٱللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِیطاً.» (النساء - ۱۲۶) وقوله: «یَعْلَمُ مَافِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَاتَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّایَعْلَمُهَا.» (الأنعام - ۵۹) إلی غیرذلك من الآیات.

فأئمة أهل البیت صلوات الله وسلامه علیهم، وأتباعهم یتبرءون من البداء بمعنی الظهور والبیان بعد الخفاء . والعلم بالشيء بعد الجهل به لایمکن بالنسبة إلیه تعالی، لأن الوجود بعد العدم لایجري في صفات الذات .

أما البداء الذي تصح نسبته إلیه تعالی فهو البداء الواقع في «التکوینیات» وهو کالنسخ المتعلق بـ «التشریعیات» .

والنسخ معناه انتهاء زمان الحکم التشریعي الذي جاء بصورة العموم الزماني، ولیس معناه أن الحکم کان له العموم الزماني حقیقة ثم تبین للشارع عدم صلاحه فألغاه .

والبداء معناه انتهاء استمرار الأمر التکویني وانتهاء إفاضاته تعالی للأمور التکوینیة ولیس معناه قطع الإفاضة ونقض الأمر بعد إثباته، وإلغاءه بعد إقراره. (راجع کلام السید الداماد في الجزء الرابع - ص ۱۲۹ من بحارالأنوار ط طهران، شرکة طبع بحارالأنوار سنة ۱۳۷۶) .

فعلی ضوء ماذکرنا ظهر للقارئ الکریم أن «النسخ» معناه انقضاء الزمان المختص بذلك الحکم

چشمها، نالهٔ درندگان، صدای بال پرندگان و... همه را می داند. این است آنچه را که عقل به آن حکم کرده و آیات شریفهٔ قرآن بر آن دلالت دارند. مانند: فرمودهٔ خداوند: «یَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْیُنِ...» سورهٔ مؤمن - آیه ۲۱. یعنی «خیانت دیدگان و خطور دلها را می داند.» و یا: «وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّشَیْءٍ مُحِیطاً» سورهٔ نساء - آیهٔ ۱۲۶. یعنی «خداوند به هر چیزی احاطه دارد.» و آیهٔ دیگر: «یَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّا یَعْلَمُها» سوره انعام- آیه ۵۹. یعنی «آنچه که در بیابان و در دریاست می داند و برگی از درخت نیفتد مگر این که خدا به آن آگاه است».

پس پیشوایان دین و خاندان پیامبر- علیهم السلام- و پیروانشان، دربارهٔ ذات اقدس پروردگار، از بداء به معنی آشکار شدن نهان ها و آگاهی پس از ناآگاهی به اشیاء، بیزاری می جویند و اصولاً نسبت علم پس از جهل به خداوند امکان ندارد چون علم از صفات ذات است و وجود بعد از عدم در صفات ذات خداوندی جاری نمی شود.

امّا بدائی که نسبت آن به خداوند صحیح است، به همان معنایی است که در امور تکوینی جاری است. مانند نسخ یعنی برداشتن حکم در امور تشریعی، و معنی نسخ، پایان زمان حکم شرعی است که به عنوان دایم رسیده بود و آن، به این معنی نیست که حکم واقعاً همیشگی بوده، سپس خداوندآن را لغوفرموده و برداشته است.

معنی بداء، پایان جاودانگی امر تکوینی و به نهایت رسیدن فیوضات الهی برای امور تکوینی است نه آنکه قطع فیض و شکستن امری، پس از ثابت بودن و لغو آن پس از پابرجا نمودن آن باشد (برای کسب اطّلاعات بیشتر در این باره، به کتاب بحار الأنوار- جلد٤- صفحهٔ ١٢٦، چاپ جدید و نیز به مستدرک سفینة البحار- جلد١- لغت بداء مراجعه فرمایید تا حقیقت بداء و موارد آن آشکار شود).

بر خوانندهٔ عزیز روشن شد که معنی نسخ، پایان یافتن زمان مخصوص دستوری است که در ابتدا به صورت

←

....

الذي جاء في الأصل بصورة العموم الزماني. وبعبارة أخرى نقول: إن ملاك ذلك الحكم مازال قائماً إلى زمان مجيء الناسخ، فلما جاء الناسخ علمنا أن ملاك الحكم قد انتهى. فعند إلقاء الحكم بعنوان العموم شمل جميع الأفراد أو الأنواع، والأزمان،ثم بعد مجيء الناسخ، علمنا أن عمومه كان متعلقاً بقطعة خاصة وحصة معينة من الزمان، وكذلك البداء هو انقطاع الاستمرار التكويني لإفاضة الله عزوجل وانتهاء اتصالها، فليس فيه ظهور الشيء وبيانه بعد خفائه والجهل به، بل هو انقطاع استمرار التكوين و انتهاء اتصال الإفاضة. ومرجعه إلى تحديد زمان الكون.
والبداء بهذا المعنى يجري في «كتاب المحو والإثبات» ولايجري في الكتاب الحتمي المعبر عنه بـ «اللوح المحفوظ» . فهناك كتابان: «اللوح المحفوظ» وهو الذي لايتغير ولايتبدل ولابداء فيه، و «كتاب المحو والإثبات»، وهو الذي يتغير ويتبدل. وهذا قابل لوقوع البداءِ فيه، لعدم لزوم شيء مماذكر فيه. وإلى الكتابين أشار الرب الجليل في كتابه المجيد بقوله تعالى: «يَمْحُوا ٱللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلْكِتَابِ.» الرعد- ۳۹.
وقد ورد لفظ «الكتاب» في القرآن المجيد في سورة الزخرف٤ والنحل٧٥ وفاطر١١ ويونس٦١ والحديد٢٢ وكل هذه الآيات الكريمة تصرح بأن هذا الكتاب يحتوي على جميع الموجودات، صغيرها وكبيرها، كلّيّها وجزئيّها، كلها مسجلة فيه. ولسنا الآن بصدد بيان المراد من هذا الكتاب، وإنما الغرض أن هناك كتابين اثنين: كتاب المحو والإثبات وكتاب اللوح المحفوظ.

همیشگی رسیده بود. به بیان دیگر، مصلحت دستور مخصوص، تا هنگام رسیدن دستور نسخ کننده بوده و هنگامی که دستور نسخ کننده رسید، می دانیم که مصلحت دستور پایان یافته است.
بنابر این، هنگام صدور فرمان همگانی، تمام افراد و انواع را فرا می گیرد و هنگام رسیدن فرمان ویژه، می فهمیم که دستور، برای وقت و زمان معیّن بوده است.
همچنین معلوم شد بداء عبارت از جدا شدن فیض دائمی در امور تکوینی و پایان یافتن اتّصال آن است. پس آشکار شدنی بعد از نهان بودن و آگاهیی بعد از ناآگاهی در آن نیست، بلکه پایان یافتن استمرار تکوین و محدود بودن مدت آن است، و بداء به این معنی در کتاب محو و اثبات جریان دارد، ولی در لوح محفوظ که نوشتهٔ حتمی است جریان ندارد.
در اینجا دو کتاب و نوشته است: یکی نوشتهٔ قطعی و حتمی که تغییر نمی یابد و خداوند تغییر روش هم در آن نمی دهد، و دیگری نوشتهٔ محو و اثبات که قابل تغییر و تبدیل است و بداء در این نوشته می آید، زیرا مشکلاتی که گفته شد، پیش نمی آید. پروردگار جلیل به هر دو نوشته اشاره کرده، در آنجا که می فرماید: «يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتٰابِ» یعنی «خداوند آنچه را که بخواهد، محو و ثبت می کند و اصل کتاب در نزد اوست»
لفظ کتاب درسوره های زیادی از قرآن آمده است، مانند سورهٔ زخرف- آیهٔ ٤، سوره نحل- آیهٔ ۷۵، سوره فاطر- آیهٔ ۱۱، سوره یونس- آیهٔ ٦۱، سوره حدید- آیهٔ۲۲. همهٔ این آیات گویای آن است که این کتاب شامل همهٔ موجودات است. کم، زیاد، بزرگ و کوچک همه در آن نوشته شده و ما فعلاً بنا نداریم به شرح این کتاب و نوشته های آن بپردازیم، تنها منظور بیان این است که اینجا دو کتاب است: کتاب محو و اثبات و لوح محفوظ،

....

والأول هو الذي يقع فيه البداء، كما قال تعالى: «يَمْحُوا ٱللَّهُ مَايَشَاءُ، وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ ٱلْكِتَابِ» الرعد ۳۹.

وفي تفسير «مجمع البيان»: «قيل في المحو والإثبات أقوال، منها أنه عام في كل شيء فيمحو من الرزق ويزيد فيه، ومن الأجل، ويمحو السعادة والشقاء ويثبتها. وروى أبو قلابة عن ابن مسعود أنه كان يقول: «اللهم إن كنت كتبتني في الأشقياء فامحني من الأشقياء وأثبتني في السعداء،فإنك تمحو ماتشاء وتثبت وعندك أم الكتاب.» وروي مثل ذلك عن أئمتنا (ع) في دعواتهم المأثورة. وروي عن ابن عباس أنه قال: «هما كتابان، كتاب سوى أم الكتاب يمحو الله منه مايشاء ويثبت، وامُّ الكتاب لايغير منه شيء.» ورواه غيره عن النبي(ص) » مجمع البيان، الرعد ـ ۳۹ .

وجاء في تفسير قوله تعالى:«فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ.» الدخان ـ ٤ . مامضمونه أن الله تعالى يقدر في ليلة القدر كل أمر، ومايكون في تلك السنة، وله فيه البداء والمشيئة، يقدم مايشاء ويؤخر مايشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والأمراض ويزيد فيها مايشاء وينقص فيها مايشاء، ويلقيه رسول الله(ص) إلى أميرالمؤمنين عليه السّلام ويلقيه أميرالمؤمنين إلى الأئمة عليهم السّلام، حتى ينتهي إلى صاحب الزمان عليه السّلام، ويشترط له فيه البداء والمشيئة والتقديم والتأخير. انتهى .

وكذا لايجري البداء في القدر الحتمي بل في القدر غير الحتمي كما تقدم. وفي الأدعية المأثورة عن

که در اوّل، بداء و تغییر روش هست. چنانچه فرموده: «يَمْحُوا ٱللَّهُ مايَشاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ ٱلكِتابِ» سوره رعد ـ آیهٔ ۳۹. یعنی «خداوند آنچه را خواهد زدوده و ثابت دارد و اصل کتاب در نزد اوست».

مؤلّف «مجمع البیان» گوید: «در زمینهٔ محو و اثبات سخنانی است از جمله این که در همهٔ اشیاء جریان دارد، روزی را کم و زیاد نماید، عمر را کم و زیاد نماید، خوشبختی و بدبختی را جایگزین یکدیگر سازد».

ابو قلابه از ابن‌مسعود روایت کرده که می گفت: «بار خدایا، اگر مرا در زمرهٔ بدبختها ثبت کرده‌ای، نام مرا از میان آنها پاک کرده و در زمرهٔ خوشبختها ثبت نما؛ که تو آنچه را که خواهی، محوکرده ویاثبت می‌نمائی و اصل کتاب در نزد تو است».

مانند این بیان، در دعاهای پیشوایان دین ـعلیهم السلام‌ـ فراوان نقل شده و در دعاهای دههٔ آخر ماه رمضان و نیز در سفینه و مستدرک سفینه، در لغت سعید و شقی مذکور است.

ابن عبّاس گفته که اینها دو کتابند، نوشته‌ای غیر از ام الکتاب، که خداوند در آن هرچه را که خود بخواهد محو کرده و ثبت می کند، و ام الکتاب، که چیزی ازآن‌راتغییرنمی‌دهد. بجز ابن‌عباس، دیگران نیز از پیامبراکرم(ص) نقل نموده‌اند. تفسیرمجمع البیان ـسورهٔ رعد ـ آیهٔ۳۹.

در تفسیر آیهٔ کریمهٔ: «فيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» سوره دخان ـ آیهٔ ٤ . یعنی «در آن شب، هر امری با حکمت معین و ممتاز گردد.» آمده است که خداوند در شب قدر، کارها و پیش آمدهای آینده در آن سال را تقدیر می نماید. اراده و تغییر روش برای خداست. روزی ها، عمرها، بلاها و بیماریها را پس و پیش کرده، آنچه را که بخواهد، کم و زیاد می نماید و پیامبرش را از آن مطّلع کرده و پیامبر هم به امیرالمؤمنین(ع) و آن حضرت به دیگر أئمّه ـعلیهم السلام‌ـ تا به امام زمان ـ اروا‌حنا فداه‌ـ می رسد و در آن، تغییر روش و پس و پیش انداختن کارها برای خداست. همچنین بداء در مقدّرات قطعیّه جریان ندارد بلکه در مقدرات غیر قطعیه است. در دعاهای امامان ـ

....

الأئمة عليهم السّلام أن هناك قدرين.

والحاصل أن البداء كما أفاد السيد الداماد «منزلته في التكوين منزلة النسخ في التشريع، فما في الأمر التشريعي والأحكام التكليفية نسخ فهو في الأمر التكويني والمكونات الزمانية بداء. فالنسخ كأنه بداء تشريعي والبداء كأنه نسخ تكويني» .

فالبداء ــ كما عرفت آنفاً ــ حقيقته انقطاع الاستمرار التكويني لإفاضة الله عزوجل وانتهاء اتصال الإفاضة. فليس فيه ظهور الشيء وبيانه بعد خفائه، أو علم بالشيء بعد جهله .

وقد يظهر لأهل النفوس الكلية المتعلقة بالأبدان كالنبي والوصي والولي صلوات الله عليهم، مايقتضي حدوث شيء فيحكمون بوجوده ثم يظهر خلاف ماحكموا به. وهذا راجع إلى عدم اطلاعهم على جميع مراتب علوم تلك النفوس، إذ يظهر لهم المقتضى (بالفتح) فيحكمون بوجوده، ثم يظهر عدم وجود الشرط أو وجود المانع فيظهر لهم خلاف ماحكموا، لعدم اطلاعهم على جميع الجوانب. والأمثلة لذلك كثيرة .

منها قصة اليهودي: عن أبي عبدالله(ع) قال: «مر يهودي بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: سام عليك، فقال النبي(ص): وعليك. فقال له أصحابه: إنما سلم عليك بالموت فقال: سام عليك، فقال(ص): وكذلك رددت. ثم قال(ص): إن هذا اليهودي يعضه أسود في قفاه فيقتله. فذهب اليهودي فاحتطب حطباً كثيراً فاحتمله ثم لم‌يلبث أن انصرف، فقال له رسول الله(ص): ضعه، فوضع الحطب فإذا أسود في جوف الحطب عاض على عود، فقال(ص): يايهودي ماعملت اليوم؟

عليهم السّلام ـ آمده كه دو مقدّر وجود دارد.

در مجموع، چنان که میرداماد فرموده: «بداء در کارهای تکوینی، به جای نسخ در امور تشریعی و دستورات الهی است. بنابراین نسخ، بداء تشریعی و بداء، نسخ تکوینی است.» پس حقیقت بداء، قطع استمرار تکوینی فیض الهی و پایان اتّصال آن است، نه آن که آشکار شدن آن باشد بعد از نهان بودن، یا آگاهی پس از ناآگاهی .

گاهی برای بزرگان دین، همچون پیامبر وجانشینانش ـ صلوات الله علیهم ـ چیزی که اقتضای وجود مطلبی را دارد، ظاهر می شود و از این رو حکم به وجود آن می نمایند، سپس خلاف حکم آنها آشکار می شود، و این مربوط به مقدار علمی می شود که خداوند به آنان افاضه فرموده، زیرا مقتضی چیزی برایشان آشکار می شود و به آن حکم می کنند و بعد از آن عدم وجود شرطی یا وجود مانعی برایشان آشکار می گردد و خلاف حکمی که کرده‌اند آشکار می شود، زیرا به همهٔ جهات آگاهی ندارند.

در اینجا مثالهای زیادی می توان زد؛ امام صادق(ع) فرمود: «مردی یهودی به پیامبر اکرم(ص) رسید و گفت: سام علیک، یعنی مرگ بر تو. پیامبر(ص) فرمود: بر تو باد. اصحاب عرض کردند: مرگ را برای شما خواست.

فرمود: من هم همان را به او پاسخ دادم. آن گاه فرمود: این یهودی را مارسیاهی از پشت سر نیش می زند و او را می کشد. یهودی رفت و بار هیزم زیادی جمع کرده و برگشت. پیامبر اکرم(ص) فرمودند: بار را بگذار، هیزم را گذاشت. دیدند که مار سیاهی در میان بار، چوبی را گاز گرفته. حضرت فرمود: ای یهودی، امروز چه کرده‌ای؟

....

قال: ماعملت عملاً إلا حطبي هذا حملته فجئت به. وكان معي كعكتان فأكلت واحدة وتصدقت بواحدة على مسكين. فقال رسول الله(ص): بها دفع الله عنه، إن الصدقة تدفع ميتة السوء عن الإنسان». (بحارالأنوار- ج ٤ - ص ١٢١) .
ومن هذا القبيل قصة إبراهيم الخليل(ع) مع ابنه إسماعيل الذبيح(ع) لما رأى في المنام أنه يذبحه. وكانت هذه الرؤيا بمنزلة الوحي الإلهي، فقص على ولده إسماعيل المنام فقال إسماعيل: افعل ماتؤمر، وسلم إسماعيل نفسه للذبح، وكذلك سلم إبراهيم نفسه لذبح ولده، وتله للجبين. ثم نادى الجليل إبراهيم وقال له: قد امتثلت ماأمرناك به فلا تذبح ابنك إسماعيل، إنا فديناه بذبح عظيم (الصافات - ١٠٢ إلى ١٠٧) .
فأمر الجليل إبراهيم بذبح ولده كان من البداية معلقاً على عدم الفدية،لكن إبراهيم لم يكن عالماً بالشرط وكذلك النبي(ص) لعله لم يعلم بأن موت اليهودي معلق على عدم الصدقة، بمعنى أنه لولم يتصدق لتحقق موته، وأما إذا تصدق لم يتحقق موته. ولذا أخبر (ص) بموته مطلقاً بلاقيد، ولما اطلع على تصدقه أخبر ثانياً بعدم موته .
فإن قلت: يظهر مماذكر أن البداء لايكون في القضاء الكلي الإلهي، أي العلم الرباني، بل يكون في مرتبة علوم النفوس الكلية المتعلقة بالأبدان، كالنبي والوصي والولي، فلماذا يسند البداء إليه تعالى، فيقال: بدا لله في الشيء الفلاني؟. قلت: إن الحوادث التي تحدث في هذا العالم الجسماني وتسند إليه تعالى كلها من قبيل الوصف بحال متعلق الموصوف كقولك: جاءني رجل كريم الأب،

گفت: کاری جز جمع آوری هیزم نداشتم مگر اینکه دو عدد نان با من بود، یکی را خورده و دیگری را تصدّق دادم. پیامبر(ص) فرمود: به این جهت خداوند مرگ را از او برگرداند. همانا صدقه دادن مرگ بد را از انسان می گرداند.» بحار الانوار-جلد٤- صفحه ۱۲۱.
داستان حضرت ابراهیم خلیل(ع) با اسماعیل از این قبیل است: هنگامی که وی خواب دید فرزندش را قربانی می کند و این خواب به منزلهٔ فرمان خداوند بود. حضرت ابراهیم(ع) داستان را به فرزند بازگو نمود. او گفت: پدر جان آنچه بتو دستور رسیده، انجام ده. اسماعیل برای کشته شدن و ابراهیم برای قربانی کردن فرزند آماده شدند و پدر، فرزند را به خاک افکند. ناگاه از طرف پروردگار ندا رسید: ای ابراهیم، فرمان را به پایان رساندی، پسرت را مکش، همانا او را به قربانی بزرگی فدا آوردیم؛ «... وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ.» سوره صافات -آیه ۱۰۲ تا ۱۰۷. پس فرمان پروردگار به ابراهیم در کشتن فرزند، مشروط بر این بود که برایش فدا نرسد و ابراهیم از رسیدن قربانی آگاه نبود. همچنین پیامبر(ص) احتمالاً آگاه نبود که مرگ یهودی با ندادن صدقه است، که اگر صدقه نمی داد، مرگش فرا می رسید و دادن صدقه باعث برگشتن مرگش شد. لذا پیامبر(ص) خبر از مرگش داده و بعد فرمود که صدقه مانع شد.
اگر بگویید: از سخنان پیشین معلوم شد که بداء در فرمان کلی خداوندی و علم پروردگار نیست، بلکه در درجات دانش بشر و برگزیدگان الهی مانند پیامبر(ص) و وصیّ پیامبر و ولیّ خداست، بنابراین چگونه به خدا نسبت داده می شود و گفته می شود برای خدا در فلان چیز بدا حاصل شد؟ می گوییم: پیش آمدهای جهان مادّی که به خدا نسبت داده می شود، همگی توصیف از آن است که او آفریده همچنان که می گوییم: مردی که

....

فإنك تصف الابن بحال متعلقه الذي هو الأب. وبما أن كل مايجري في هذا العالم الملكوتي يكون بإرادة الله تعالى،فإن الأفعال الصادرة منا في الخارج تنسب إليه، فالإسناد مجازي، فيكون معنى قولنا: «بدا لله في الأمر الفلاني»: ظهر منه للناس في الأمر الفلاني. فالظهور لغيره تعالى .

فظهر من مجموع ماذكرناه أن معنى البداء للإنسان غير معنى البداء لله تبارك وتعالى. فهو للإنسان بمعنى الظهور له بعد أن لم‌يكن ظاهراً وهو لله بمعنى أنه ظهر منه للناس في الأمر الفلاني مالم‌يكن ظاهراً لهم منه .

وهذا مثله مثل الوصف بـ «السميع» و «البصير». فإنها صفتان يوصف بها الإنسان ويوصف بها الباري عزوجل، ولكن وجودهما في الإنسان غير وجودهما فيه تعالى. فهما موضوعتان لمن يدرك المسموعات ويدرك المبصرات، سواء أكان إدراكها بالسمع والبصر الحيواني أم بغير ذلك، وسواء أكان وجودهما في الله تعالى أم في الإنسان. فيقال: إن الله سميع بصير، مع أن السمع ـ والبصر ـ في الإنسان يكون بسبب آلة خاصة كائنة في رأسه، فالصفتان المذكورتان من عوارض الجسم، والله تعالى منزه عن الجسمية وآلاتها، ومع ذلك صح أن يوصف تعالى بالسميع والبصير، وذلك أن سمعه وبصره غير سمع الإنسان وبصره. فالسمع فيه تعالى عين علمه بالمسموعات وبصره عين علمه بالمبصرات .

والألفاظ الموضوعة للمعاني العامة التي هي من هذا القبيل كثيرة، وهي تنسب إلى الله تعالى وإلى غيره بالمعنى العام،وإن كانت مصاديقها تختلف باختلاف الخصوصيات في من تنسب إليه. ومنها البداء. وإلى هنا اتضح لك معني البداءفي الحديث الشريف: «إن البداءمن الله في ذلك شرط لمايكتب الملكان من القضاءوالقدر» .

پدرش بزرگوار است، نزدم آمد. در واقع ما پسر را به بزرگواری پدر توصیف کرده‌ایم. و چون هر چه در این جهان می گذرد، به خواست پروردگار است، آنچه از ما سر می زند، به ذات او نسبت داده می شود. اسناد، اسناد مجازی است. نتیجهٔ این بحث آن که وقتی می گوییم: در فلان کار برای خداوند بداء حاصل شد؛ به این معنی است که «آشکار شد از او برای مردم در فلان کار. پس آشکار شدن برای غیر اوست.» از گفتار ما روشن می شود که معنی بداء برای بشر، غیر از معنی بداء برای خداوند است. برای انسان، آشکار شدن پس از نهان بودن است و برای خداوند، به معنی ظاهر شدن از او برای مردم، چیزی را که آشکار نبود. این مانند شنوایی و بینایی است، که هم برای انسان صفت است و هم برای آفریدگار، ولی وجود این صفات در انسان، غیر از وجودشان در خداوند است. «شنوا» و «بینا» نهاده شده‌اند برای کسی که به شنیدنیها و دیدنیها آگاه می شود، حال با چشم و گوش باشد یا نه، در خدا باشد یا انسان. می گوییم خدا شنوا و بیناست؛ با این که شنوایی و بینایی انسان با اعضای ویژه‌ای که در سر قرار دارد و از عوارض بدن انسان است و خداوند تعالیٰ از جسم و اعضای آن منزّه است، در عین حال درست است که بگوییم شنوا و بیناست. به این معنی که شنوایی، همان علم اوست به شنیدنیها، و بینایی او همان علم اوست به دیدنیها.

کلماتی از این قبیل که برای معانی بخصوصی به کار رفته و هم به خدا و هم به غیر خدا نسبت داده می شوند، زیادند، گرچه از نظر مصداق مساوی نیستند. و کلمه بداء از آن جمله است. تا اینجا معنی بداء به صورتی که در حدیث امام باقر(ع) آمده بود روشن شد: «در واقع بداء از سوی خداوند شرط شده بر آنچه که

....

→
فدوام سعادة الطفل أو دوام شقائه بسبب الأخلاق والصفات النفسانية التي ورثها من أمه قضاءً وقدراً، ليست من المصير الحتمي المجبر عليه، فيمكن أن يختم بالسعادة لطفل مولود من أبوين شقيين، لظهور البداء منه تعالى.
وقد عرفت أن ماورد عن أئمتنا عليهم السّلام من الأدعية المأثورة وفيه: «اللهم إن كنت كتبتني في الأشقياء فامحني من الأشقياء واكتبني في السعداء، فإنك تمحو ماتشاء وتثبت وعندك أم الكتاب.» ناظر إلى هذا المعنى الذي ذكرناه، وكذلك ماورد من الآيات في المحو والإثبات، والأحاديث الدالة على التغير والتبدل في القضاء والقدر، بسبب من الأسباب .
(نقلناه عن كتاب «البداء عند الشيعة الإمامية» بتصرف منا)

فرشتگان، از قضا و قدر می نویسند».

بنابر این، دوام خوشبختی و بدبختی کودک، نتیجهٔ اخلاق و صفاتی است که به حکم قضا و قدر از مادر به ارث برده، نه آن که به عنوان اجبار و تغییر ناپذیر باشد، بلکه ممکن است از پدر و مادر بدبخت و بیچاره، به جهت آشکار شدن بداء از خداوند فرزندی خوشبخت به وجود آید. همچنین معلوم شد که آنچه از امامان ـعلیهم السلام ـ در دعاها وارد شده؛ مثل: «خدایا، اگر مرا در زمرهٔ بدبختها نوشته ای، نامم را زدوده و در زمرهٔ خوشبختها ثبت نما، که تو می زدایی آن را که بخواهی و ثبت می کنی. و اصل کتاب نزد تو است.» ناظر به این معنی است و همین طور آیات قرآن، در مورد محو و اثبات و روایاتی که بر تغییر قضا و قدر به سببی از اسباب دلالت دارند! اقتباس از کتاب «البداء عندالشیعة الإمامیة».

مــرحله چهارم:

دوران
زندگی انسان دردنیا

المرحَلة الرابعَة : عَالم الدنيـا

عالم الدنيـا ، الدنيـا التي نعيش فيها ، المـتكونـة من الأرض والفضاء والماء والهواء ، بما فيها من خير وشر وسعادة وشقاء .

ومهمة الإنسان ، على اختلاف طبقاته ، في هذه الدنيا أن يحيا حياة مستقلـة مـتكاملـة . ومـن أجل هذا المبدأ يسـعى جاهداً إلى الغـاية التي يتوخاها ، سواء أكان سعيه في الجانب المادي أم الجانب المعنوي . ولهذا نراه يـتوسل بـكل الوسائل التي يـراها موصلة إلى غـايته ، ليحـقق بذلك

مرحلۀ چهارم: دوران زندگی انسان در دنیا

دنیایـی که در آن زندگی مـی کنیـم؛ از زمین، جوّ، آب و هـوا فراهم آمده، به همراه خوبی، بـدی، خوشی و ناخوشیهایش. آنچه برای گروههای مختلف انسان در این جهان اهمیّت دارد، زندگـی آزاد و کامل است. بدین جهت کوشش دارند تا به هدفشان بـرسند، چه مادّی بـاشد و چه معنـوی. لذا می بینـیم که به هر چیزی

سعادته ، فمنهم من يجعل اعتماده على الجانب المادي ، ومنهم من يعتمد على الجانب الروحي .

ويمكن أن نقسم المعتمدين على المادة إلى ثلاث فئات :

١ ــ الذين يتصورون أن التكامل والاستقلال يمكن تحقيقه عن طريق جمع المال وتكاثر الثروة فقط ، وذلك ظناً منهم أن المال يحقق الغَناء الذاتي ، والغناء الذاتي هوطريق التكامل والاستقلال .

٢ ــ الذين يتصورون أن التكامل الذاتي إنما يكون بالجاه وشرف المكانة. ولايتحقق بغير الانتماء إلى أسرة أو قبيلة كبيرة شامخة كثيرة العدد والعدة.

٣ ــ الذين يتصورون أن الغَناء الذاتي إنما يتجلى في الارتباطات الواسعة التي يكونها الإنسان بينه وبين الأفراد والجماعات . وهم يبذلون في سبيل ذلك المال الكثير والجهد الكبير لتوطيد تلك الصلات ، ولا ينفكون يسعون وراءها بمناسبة ولا مناسبة .

چنگ می زنند تا به خوشی برسند. می بینیم برخی به سوی مادّیّت و گروهی به سمت معنویّت می روند.

مادی گرایان بر سه قسمند:

گروه اوّل، آنها که تصوّر می کنند با مال و ثروت زیاد، انسان به آزادی و کمال می رسد. اینان گمان می کنند که مال، بی نیازی ذاتی به انسان می دهد، و راه کمال و آزادی، جمع مال است.

گروه دوّم، آنها که تصوّر می کنند کمال انسان، در منصب و مقام و پستهای مهم است که تنها با پیوستن به حزب، گروه، قوم و قبایل قوی به دست می آید.

گروه سوّم، کسانی که خیال می کنند بی نیازی انسان، در پیوندهای دامنه دار اجتماعی است که با افراد و گروهها داشته و در این راه می کوشند، مال و ثروت زیادی مصرف می کنند و از هیچ کوششی دریغ ندارند.

وهذه الاتجاهات الثلاثة كلها مادية صرفة، لا تقيم للجانب الروحي وزناً ولا تأبه له، وإنما تعتمد المادة أساساً لها.

أما الّذين يعتمدون على الجانب الروحي فيرون أن التكامل يكون بإخضاع الحياة الدنيوية للقسوة والتضييق، لإحكام الجانب الروحي منها وسيطرته عليها. ويمكن تقسيمهم أيضاً إلى ثلاث فئات:

١ ــ أتباع بعض فلاسفة اليونان الذين سبقوا أرسطو، وذهبوا إلى أن التكامل والسعادة البشرية تأتي عن طريق الكمالات النفسية وأن أساسها أربعة أمور، هي: الحكمة والشجاعة والعفة والعدالة. فمن جمع هذه الصفات كان ــ في اعتقادهم ــ سعيداً متكاملاً وهم بذلك لايرون للكمالات الجسدية أي أثر في الوصول إلى الكمال. فلو كان الإنسان، مثلاً، ناقص الأعضاء أو مصاباً ببعض الأمراض، لما أضر ذلك به مادام قد حوى تلك الصفات النفسية الأربع (لأن الأمراض الطارئة والعوارض الجسمية لاعلاقة لها في حصول السعادة).

این سه گروه، تنها جهات مادّی را می نگرند و تکیه گاهشان مادّیّات است و برای جهات معنوی ارزشی قائل نیستند. ولی آنان که به جهات معنوی می نگرند، کمال انسان را در خویشتن داری و سخت گذرانی دانسته و برای دنیا و زندگی آن ارزشی قائل نیستند. اینان نیز به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه نخست، پیروان بعضی فلاسفهٔ یونان، پیش از ارسطو. آنان کمال و خوشبختی انسان را در کمالات نفسانی دانسته و برای آن، چهار اصل قائلند: «حکمت، شجاعت، عفّت و عدالت» به گمان آنها هرکس این صفات را داشته باشد، خوشبخت است. و جهات مربوط به بدن را در کمال، مؤثّر نمی دانند، بلکه کمبود عضو و ناتوانیهای جسمی را با داشتن این چهار صفت، مانع از خوشبختی انسان نمی دانند (به این دلیل که امراض عارضی، ربطی به سعادت ندارند).

٢ ــ الذين عرفوا باسم «المرتاضين». وهؤلاء يرون أن طريق السعادة والتكامل هو في مجاهدة الأهواء والشهوات النفسية وصد النفس عن كل ماتميل إليه من اللذات الدنيوية. ولذلك يعذبون أجسامهم بالنوم على المسامير أو تعليقها على أغصان الأشجار أو الجلوس في حر الهجير أو الاقتصار على اليسير من الطعام وماشابه ذلك.

وهؤلاء ــ كماترىٰ ــ أشد غُلُوّاً من اليونانيين الذين سبقوا أرسطو، لأنهم لم يكتفوا بإهمال البدن والتقليل من شأنه، بل ذهبوا إلى أبعد من ذلك فقالوا بتعذيب البدن وإيذائه وحرمانه من أجل الحصول على السعادة التي يطلبونها.

٣ ــ الذين يرون أن الوصول إلى السعادة والتكامل يقتضي الترفع عما يشترك فيه الإنسان والحيوان البهيم من الغرائز والميول الفطرية كغريزة الجنس وأمثالها، لأن الانقياد لها يهبط بالإنسان إلى مستوى البهائم. وهي - في اعتقادهم - خارجة عن نطاق السعادة

گروه دوّم که به نام «مرتاض» شناخته شده‌اند، راه خوشبختی و کمال را در مبارزه با هوا و هوس و کنترل نفس از لذّتهای دنیا دانسته و با خوابیدن روی میخها، آویختن خود به شاخهٔ درختان، نشستن در گرمای جانکاه، کم خوردن و مانند آنها، بدن را به رنج و زحمت می اندازند. مشاهده می کنید که مرتاضان از ارسطو و فلاسفهٔ پیش از او جلوتر رفته‌اند. آنان نه تنها به بدن اهمیّت نداده، بلکه می گویند بدن را به رنج و زحمت بیفکن، تا به خوشی روح وآنچه می خواهی برسی.

گروه سوّم، آنها که کمال و سعادت انسان را در جداشدن از صفات حیوانی می دانند. با این بیان که آنچه میان انسان و حیوان مشترک است، از خود دور کند تا به کمال انسانیّت خویش برسد. زیرا که غرایز و شهوات نفسانی، انسان را به پستی کشانده و او را در ردیف چهارپایان قرار می دهد. به عقیدهٔ آنها، این

الإنسانية. ولهذا يقول قائلهم: «إن ما كان عامًّا للإنسان والبهائم فليس فيه سعادة لنا».

ويبدو أن هذه الطائفة هي الحد الوسط بين الطائفتين الأولى والثانية فهي لا تقول بإهمال البدن إطلاقاً، على أي نحو كان، ولا تقول بوجوب المواظبة على تعذيبه وقهره.

ويبدو أيضا أن هذه الطوائف الثلاث تشترك في القول بوجوب رعاية الجانب الروحي وعدم الاهتمام بالجانب الجسماني، على اختلاف في مقدار ذلك.[1]

ويتلخص مما تقدم أن هناك مدرستين متضادتين في القول بتحقيق السعادة والتكامل، ورسم الطريق الموصل إليها: مدرسة تركز على الجانب المادي، بحيث تجعل المادة مدار الحياة كلها وتنزع إلى التوسع

صفات از دايرهٔ خوشبختی و كمال انسان بيرون است. تا آنجا كه گفته‌اند: در مشتركات ميان انسان و حيوان، كمالی برای ما نيست.

تا اينجا فهميديم كه اين گروه، ميانه‌رو بين دو گروه پيشين است. نه می گويند بدن را به كلّی رها كن و نه آن كه آن را به رنج و تعب بيفكن.

همچنين دريافتيم كه هر سه گروه مواظبت بر جهات روحی را لازم دانسته‌اند، با اين تفاوت كه در بی توجهی به بدن اختلاف دارند[2].

خلاصهٔ بحث گذشته اين شد كه در رسيدن به كمال و خوشبختی، دو كلاس و روش مخالف وجود دارد كه يكی به مادّيّات تكيه كرده و رمز زندگی را در مال و ثروت دانسته و كوشش برای جمع‌آوری و افزودن آن می نمايد. ديگری به روح

(١) ـــ هذه التقسيمات لطائفة الروحيين مقتبسة من كتاب «الطفل بين الوراثة والتربية» تأليف الشيخ محمّد تقي الفلسفي.

(٢) اين تقسيم بندی برای پيروان مكتب معنويت از كتاب «كودک» نوشته استاد فلسفی گرفته شده است.

فيها والاستكثار منها . ومدرسة تركز على الروح ، وترى أنها الطريق الأمثل للوصول إلى السعادة والتكامل ، وأن المادة هي طريق إلى الهاوية .

ونحن نرى أن المدنية الحديثة تسير في اتجاه المدرسة الأولى ، فهي ترى أن الأساس في الحياة إنما هو إشباع رغبات الإنسان المادية ، وإطلاق العنان لشهواته ، بحيث تسيطر المادة على كافة جوانبه الفكرية .

طريق السعادة بين المادة والروح

والحقيقة التي تتجلى ، بين تفريط الروحيين بالجسم وإفراط الماديين في الاهتمام بالمادة والشهوات الجسمانية ، أن سلوك الطريق الوسط بين المدرستين هو الوسيلة المثلىٰ إلى السعادة والتكامل ، بحيث يأخذ الإنسان من خير هذه وخير تلك ويتجنب الإفراط والتفريط . وهذا ماتحسه

تکیه کرده و رمز کمال و خوشبختی انسان را کمال روح و تقویت آن و جدایی از مادّیات دانسته و مادّیات را راه هلاکت می داند.

ما می بینیم تمدّن جدید، در مسیر اوّل حرکت کرده و فراهم نمودن خواستهای مادّی و آزادی شهوات را اساس تکامل دانسته و تا جایی پیش رفته که مادّیات، فکر بشر را تحت تأثیر قرار داده است.

راه سعادت بین مادیّت و معنویّت

حقیقت روشن آن است که پیروان هر دو مکتب، تندروی می‌کنند؛ یکی در مادّیّات و دیگری در معنویّات. تنها راه رسیدن به کمال و خوشبختی انسان، پیمودن راه میانهٔ این دو نظریّه است. بدین معنی که خوبیهای مادّی و معنوی را گرفته و از زیاده‌روی در هر دو طرف بپرهیزد که وجدان سالم هم، این را

الفطرة السليمة وتقضي به قوانين الطبيعة ، فإن الاعتناء بالمادة في حدود الخير ورضا الخالق سبحانه وتعالى ، والاعتناء بالجانب الروحي بما لايتعارض مع المتطلبات المادية الغريزية ولايصل إلى حد تعذيب النفس والتضييق عليها ، هو الطريق الأمثل إلى الراحة النفسية والراحة الجسمانية ، وهو وسيلة الإنسان إلى السعادة والتكامل . ولاننسى أن أساس كل تكامل روحي إنما هو امتثال مافرضه الله عزوجل من واجبات وطاعات ، وهذا الامتثال يحتاج إلى كيان جسماني متماسك يقوى على القيام بأداء أوامره تعالى ونواهيه ، وأن الغَناء الذاتي الواقعي لايتحقق بالانغمار في شؤون المادة الصرفة ؛ لأن الغَناء الذاتي هو ــ في الواقع ــ حالة روحية وإحساس معنوي يتعالى عن أن يكون مادة صرفة ، والذين يسعون إليه عن طريق المادة وحدها إنما يسعون إلى سراب يحسبه الظمآن ماءاً. وما أكثر الحوادث التي تثبت أن الاعتماد على الجانب المادي فقط ، ليس اعتماداً على حقيقة ثابتة باقية ، بل هو

می پذیرد و قوانین طبیعی نیز راهنمای آن است. زیرا استفادهٔ از مادّیّات و خوبیها تا حدّ خیر و خشنودی پروردگار و توجّه به جهات روحی، تا جایی که زیان به جسم نداشته و به سر حدّ شکنجهٔ روحی نرسد، آسایش و آرامش انسان را فراهم می سازد، که این خود وسیله ای است برای رسیدن به کمال و سعادت.

فراموش نکنیم که ریشهٔ هر تکامل روحی، پیروی از واجبات الهی است. این پیروی نیاز به سلامتی جسم و تن دارد و بی نیازی ذاتی، در واقع یک حالت روحی و لمس معنویّت است که برتر از حدود مادّیّات می باشد. کسانی که تنها از راه مال و ثروت به خوشبختی برسند، همانند تشنگانی هستند که سراب را آب می پندارند و چه پیشامدها که به ما می فهماند که تکیه بر مادّیّات، انسان را به

أمر لايلبث أن يتهافت ويزول سريعاً ، ولايبقى بعده غير الخيبة واليأس والضياع ،ويعرف ذلك كل ذي لب بأدنى التفات وتأمل في مجريات هذه الحياة.

فتوفير الأمور المادية والاعتناء بمتطلبات الجسم يجب أن يرافقه ، ويتفاعل معه ، كيان روحي يحفظ الإنسان من الانصراف عن سبيل الله ويرعى نزعاته الفطرية إلى النشاط الروحي والممارسات المعنوية. فالمادة ، مهما بلغت من الوفرة والتنوع ، لاتخرج عن كونها عرضا زائلاً ، ولذاتها مؤقتة لا تدوم ، واللذة الباقية والتكامل الحقيقي إنما هو في صلة الإنسان بخالقه تعالى والاستنارة بنوره عزوجل.

وخير مثال على ذلك سليمان بن داود عليهما السّلام ، فقد أعطاه الله تعالىٰ ــ بالإضافة إلى درجة النبوة ــ ملكا عظيما لم يتهيأ لأحد قبله.

وقد قال مولانا أميرالمؤمنين(ع) في نهج البلاغة : «لو أن أحداً يجد إلى البقاء سُلّماً ، ولدفع الموت سبيلاً ، لكان ذلك سليمان بن داود

كمال نمی رساند، بلكه ثروتها بزودی نابود می شوند و جز ناامیدی و بی ثمری نتیجه ای ندارد و این حقیقت بر خردمندان پوشیده نیست.

بنابر این، افزایش مال و ثروت و توجّه به خواستهای جسمی، نیاز به ساختمان روحی قوی دارد تا انسان را از راه خدا بیرون نبرده، رعایت تمایلات فطری و لذّات روحی و معنوی را بنماید.

مال و ثروت هر چند زیاد شود، خوشیهای آن زودگذر و در معرض نابودی خواهد بود. لذّت جاودانی و تکامل واقعی، در پیوستن به خدای متعال وروشن شدن به نورحقّ است. بهترین مثال براین مطلب داستان حضرت سلیمان بن داود(ع) است که خداوند،علاوه بر مقام نبوّت،سلطنت و بزرگی خاصّی به اوداد که تا پیش ازاو به هیچ کس نداده بود. حضرت علی (ع) فرموده: «اگر کسی برای باقیماندن، وسیله ای و برای از بین بردن مرگ راهی می یافت، همانا سلیمان بن داود بود که

(ع) الذي سخر له ملك الجن والإنس مع النبوة، وعظيم الزلفة. فلما استوفى طعمته واستكمل مدته رمته قسي الفناء بنبال الموت وأصبحت الديار منه خالية والمساكن معطلة وورثها قوم آخرون» . [1]

با مقام ارجمند پیامبری و قرب به خدا، سلطنت بر جنّ و انس نیز داشت. ولی هنگامی که بهره‌اش را برد و دورانش پایان یافت، کمان‌های نابودی با تیرهای مرگ او را زده و شهر و دیار و خانه‌ها از او خالی و دیگران آنها را به ارث بردند [2].

(۱) ــ في بحارالأنوار (ج ١٤ ـ ص ٨٠) قال محمّدبن كعب: بلغنا أن سليمان‌بن داود(ع) كان عسكره مائة فرسخ، خمسة وعشرون للإنس وخمسة وعشرون للجن وخمسة وعشرون للوحش وخمسة وعشرون للطير. وكان له ألف بيت من القوارير على الخشب، فيها ثلاثمائة مهيرة وسبعمائة سرية (المهيرة: الزوجة ذات المهر. والسرية: الأمة.)، فيأمر الريح العاصف فترفعه ويأمر الرخاء فتسير به.
فأوحى الله تعالى إليه، وهو يسير بين السماء والأرض،: إني قد زدت في ملكك أنه لايتكلم أحد من الخلائق بشيء إلا جاءت به الريح فأخبرتك .
وقال مقاتل: نسجت الشياطين لسليمان(ع) بساطاً فرسخاً في فرسخ ذهباً في إبريسم. وكان يوضع فيه منبر من ذهب في وسط البساط فيقعد عليه، وحوله ثلاثة آلاف كرسي من ذهب وفضة، فيقعد الأنبياء على كراسي الذهب والعلماء على كراسي الفضة، وحولهم الناس، وحول الناس الجن والشياطين، وتظله الطير بأجنحتها حتى لاتقع عليه الشمس، وترفع الريح البساط مسيرة شهر من الصباح إلى الرواح، ومن الرواح إلى الصباح .

(۲) در بحار الأنوار ـ جلد۱٤ ـ صفحهٔ ۸۰، از محمّدبن كعب روایت کرده که «سپاه حضرت سلیمان در منطقه‌ای به وسعت یکصد فرسنگ جا گرفته بود. ۲۵ فرسنگ آن آدم‌ها، ۲۵ فرسنگ پریان، ۲۵ فرسنگ درندگان و حیوانات غیراهلی و ۲۵ فرسنگ پرندگان. یکهزار خانهٔ آبگینه داشت که در آنها سیصد همسر دایم و هفتصد کنیز داشت.
باد، فرمانبردارش بود، و او را گردش می‌داد. در هنگام گردش، خداوند به او وحی فرستاد که پادشاهی تو را فزونی دادیم به این که هر مخلوقی سخن گوید، باد ترا از آن با خبرکند».مقاتل نقل می‌کند که شیاطین تختی برای سلیمان از طلا و ابریشم بافته که طول و عرض آن یک فرسخ بود که بر منبری ازطلا در وسط آن می‌نشست و در اطراف او سه هزار صندلی طلا و نقره بود، پیامبران بر صندلیهای طلایی و دانشمندان بر صندلیهای نقره‌ای نشسته و اطراف آنان را مردم گرفته، برگرد مردم، پریان و شیاطین نشسته و پرندگان بر سر آنان سایه افکنده و این بساط هر شب و روز توسّط باد، به فاصله‌ای برابر یک ماه برده می‌شود. ←

....

وقال تعالى في كتابه الكريم: «وَلِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. وَمِنَ ٱلشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ.» (الأنبياء - ٨١ و ٨٢). «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْماً وَقَالاَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ. وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْمُبِينُ.» (النمل - ١٥ و ١٦). «وَلِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ٱعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْراً وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ.» (سبأ - ١٢ و ١٣). «فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَٱلشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ. وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي ٱلْأَصْفَادِ. هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ.» (ص الآيات ٣٦ و ٣٧ و ٣٨ و ٣٩ و ٤٠). فكان(ع) مع هذه السلطة العظيمة والملك العظيم، يأكل خبز الشعير غير منخول ويطعم أضيافه اللحم مع الخبز المأخوذ من لباب الحنطة. قال الصادق(ع): «كان سليمان(ع) يطعم أضيافه اللحم بالحواري (أي الذي نخل مرة بعد مرة) وعياله الخشكار (أي الخبز المأخوذ من الدقيق غير المنخول) ويأكل هو الشعير غير المنخول. وكان

خدای تعالیٰ می فرماید: «باد فرمانبر سلیمان بود، او را به سرزمینی که متبرّکش ساخته ایم می برد و ما به هر چیز آگاهیم. از میان شیاطین کسانی بودند که برایش غوّاصی کرده و کارهای دیگری انجام می دادند وما نگهبانشان بودیم.» سوره انبیاء- آیات۸۱و۸۲. «به داوود و سلیمان دانش دادیم. آن دو گفتند: سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن برتری داد. و سلیمان از داوود ارث برد و گفت: ای مردم، ما را زبان پرندگان آموختند و از هر چیز به ماعطا شد. براستی این برتری آشکاری است » سوره نمل- آیات۱۵ و۱۶.

«و برای سلیمان باد را قرار دادیم که صبحگاهان یک ماه وشامگاهان یک ماه را می پیمود و چشمهٔ مس را برای او ذوب کردیم. از پریان کسانی بودند که به فرمان پروردگار، پیش روی او کار می کردند و هر کس از فرمان ما سر پیچی می کرد، عذابی سوزان به او می چشاندیم. هرچه می خواست، از محرابها، پیکره‌ها، جامهایی همچون حوض و دیگهای ثابت برایش می ساختند. ای خاندان داوود، عملاً سپاسگزاری نمایید. و چه اندکند بندگان سپاسگزار.» سوره سبا - آیات۱۲و۱۳.

«پس باد را برایش رام ساختیم، به دستور او، به آرامی و نرمی، هرکجا که می خواست روان بود و شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا، جواهرات گرانبها می آوردند مسخّر او کردیم و شیاطین دیگر را بدست او به غل و زنجیر کشیدیم. اینست بخشش ما. اینک بی حساب به هر که خواهی، عطا کن و از هر که خواهی، منع. وهمانا برایش در نزد ما مقامی والا و بازگشت گاهی نیکو است.» سوره ص- آیات ۳۶ الیٰ ۴۰.

حضرت سلیمان با این توانایی و شاهنشاهی عظیم، نان جو سبوس نگرفته می خورد و به میهمانان خود گوشت و نان مغز گندم می داد.

امام صادق(ع) فرمود: «حضرت سلیمان، به میهمانان گوشت و نان کاملاً سبوس گرفته و به خانواده‌اش نان با سبوس داده و خود نان جو سبوس دار می خورد. و می فرمود : یک سبحان الله را که خداوند بپذیرد، از آنچه به

....

(ع) يقول: لَتسبيحة واحدة يـقـبلها الله تـعالى خير مما أوتي آل داود.» وفي روايـة: «لأن ثواب التسبيحة يبقى وملك سليمان يفنى.» (بحارالأنوار - ج ١٤ - ص ٧٠ - دعوات الراوندي) .
فإن قيل: قال الله تعالى حكاية عن سليمان إنه قال: «رَبِّ هَبْ لِي مُلْكاً لَايَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي.» فلماذا طلب هذا الملك، وقد كان له من المرتبة والعبودية لله أمر عظيم، حتى قيل في حقه: كان سليمان(ع) مع ماهو فيه من الملك يلبس الشعر، وإذا جنه الليل شدّيديه إلى عنقه، فلايزال قائماً حتى يصبح باكياً، وكان قوته من سفائف الخوص، يعملها بيده؟! (بحارالأنوار ج ١٤ ص ٨٣) فالجواب: أولاً ـــ كما في بعض الأخبار (بحار الأنوار - ج ١٤-ص ٨٣ ذيل حديث إرشاد القلوب)ـــ: إنما سأل الله الملك لأجل القوة والغلبة على ملوك الكفار ليقهرهم بذلك، وقبله سأل الله القناعة .
ثانياً: لـمّا كان بعض الناس يقول: إن الاحتراز عن لذات الدنيا عسر صعب، لأن هذه اللذات حاضرة وسعادة الآخرة نسيئة، والنقد يصعب بيعه بالنسيئة، فقال سليمان(ع): أعطني يارب مملكة تكون أعظم الممالك الممكنة للبشر، حتى أني أبقى، مع تلك القدرة الكاملة، في غاية الاحتراز، ليظهر للخلق أن حصول الدنيا لايمنع من خدمة المولى (بحارالأنوار - ج ١٤ - ص ٨٩). وبهذا الجواب يرتفع إشكال مايتوهم أيضاً من أن نبي الله عزوجل معصوم لايجوز أن يكون بخيلاً. ويجاب أيضاً على هذا الإيهام (إيهام البخل) بأن الملك ملكان، ملك مأخوذ بالغلبة والجور وإجبار الناس، كملك الفراعنة وأهل الطاغوت، وملك مأخوذ من قبله تبارك وتعالى، كملك آل إبراهيم وملك طالوت وملك ذي القرنين، فقال سليمان: «هب لي ملكاً لاينبغي لأحد من بعدي أن يقول: إنه ملك مأخوذ بالغلبة والجور.» ،ليكون معجزاً له على نبوته وآيته على خلافته. ومن ثم يكون هذا

خاندان داوود داده، نزد خدا بهتر است.» و دليل آن در روايتی چنين آمده: «برای اينكه سبحان الله باقی مانده و ملک سليمان نابود می گردد.» بحار الأنوار-جلد١٤- صفحهٔ ٧٠.
اگر گفته شود كه خداوند از قول سليمان نقل كرده كه او گفته: «پروردگارا، به من سلطنتی ببخش كه پس از من برای هيچ كس سزاوار نباشد.» چرا چنين قدرتی را خواست، با آن كه لباس پشمی می پوشيد و شب تا صبح دستها را به گردن آويخته و گريه می كرد و زندگی خود را از حصير بافی می گذراند؟ جواب اين است كه: اولاً، چنانچه در بعضی روايات آمده، سليمان از خداوند پادشاهی خواست تا بر شاهان خدا ناشناس پيروز شود و پيش از آن قناعت را خواسته بود. ثانياً، اين كه مردم می گويند: «گذشتن از خوشيهای دنيا مشكل است، چون خوشيهای دنيا نقد و آخرت نسيه است و نقد را به نسيه دادن سخت است.» پس سليمان گفت: «خدايا، به من آن توانايی را بده كه از همهٔ انسانها برتر و بالا تر باشد، تا با داشتن چنان قدرتی، من از دنيا پرهيز نمايم كه مردم بدانند، داشتن مال و ثروت و قدرت دنيا، از بندگی خدا جلوگيری نمی كند. با اين كلام،پاسخ اين شبهه كه پيامبر معصوم نبايد بخيل باشد نيز داده می شود. گاهی دربارهٔ شبههٔ بخل پاسخ داده‌اند به اين كه پادشاهی دوگونه است؛ يكی آن كه شاهان با ظلم وستم وكوبيدن ديگران دارند؛ مانند فرعونها وطاغوتها. ديگری آن كه خدادادی است؛ مانند سلطنت آل ابراهيم وپادشاهی طالوت وذی القرنين. حضرت سليمان عرض كرد: به من آن پادشاهی راعطافرما كه پس ازمن برای هيچ كس سزاوار نباشد، كه بگويد سليمان سلطنت را بازور و ستم گرفته، تا معجزهٔ

فالطريق الوحيد إلى التكامل الحقيقي والغَناء الذاتي الاستقلالي إنما يكون في الارتباط مع الله تعالى والانقطاع عن غيره فيبتعد الإنسان عن المعاصي ويتزين بلباس التقوى كما قال أميرالمؤمنين(ع) : «إذا أردت عزاً بلا عشيرة فاخرج من ذل معصيته إلى عز طاعته».

فهذا هوالطريق الوحيد الذي يراه الإنسان الموحد، الإنسان الرباني الذي يرتبط مع الله تعالى في جميع حالاته، الإنسان الذي يعيش عزيزاً، الإنسان الذي لايذل نفسه بالتماس الأمور المادية والاعتبارية من الغير،

پس تنها راه تکامل و رسیدن به بی نیازی و استقلال ذاتی، پیوستن به خداوند متعال و جداشدن از غیر اوست. پیوستن به خدا، انسان را از گناهان بازداشته و با پوشش پرهیزکاری زینت می دهد. حضرت علی (ع) فرموده: «هرگاه خواستی با نداشتن فامیل زیاد به آبرو برسی، از خواری گناه و نافرمانی پروردگار، به سوی فرمانبرداری او (که آبرومندی و عزت است) بیرون آی».

از دیدگاه انسان خداشناس، این تنها راه است. انسانی که در هر حال با خدا ارتباط دارد، سر ذلّت فرود نمی آورد و خود را نیازمند به غیر از خدا نمی بیند.

الملك الذي أعطاه الله لاينبغي لأحد من الحكام الظالمين المأخوذ ملكهم بالغلبة والقوة والظلم قطعاً. وهذا لايمنع أن يعطي الله من بعد سليمان من الأنبياء والأوصياء مثل هذا الملك أو أضعاف هذا الملك. وبهذا الجواب يرتفع إشكال توهم البخل، لأن الأنبياء كلهم معصومون، والعصمة لاتجتمع مع البخل.

وقد كان سليمان(ع) إذا أصبح تصفح وجوه الأغنياء والأشراف حتى يجيء إلى المساكين ويقعد

پیامبری و نشانهٔ جانشین بودن او باشد. لذا آن قدرت و سلطنتی که خداوند به سلیمان داده، قطعاً برای هیچ کس از صاحبان قدرت و زر و زور نبوده است. و این بخشش منافات ندارد که خداوند پس از حضرت سلیمان، به پیامبران دیگر یا اوصیاء آنها هم آن را و یا بالاتر از آن را عطا فرماید. با این پاسخ، ایراد و شبههٔ بخل، جواب داده می شود، زیرا همهٔ انبیاء معصوم بوده‌اند و با بودن عصمت، بخل معنی ندارد.

همانا حضرت سلیمان، صبحگاهان صورت بزرگان و توانگران را بررسی نموده، سپس به نزد بیچارگان آمده با

ولايرى نفسه فقيراً إلى أحد سوى الله تعالى مادياً ومعنوياً واعتبارياً، وأن الغاية المثلى إنما هي الحياة الأبدية والبقاء السرمدي الذي تكفله للإنسان.

همانا عالی ترین هدف، زندگانی جاویدان و همیشگی است که خداوند برای بندگانش فراهم ساخته است.

→ معهم ويقول: مسكين مع المساكين. (بحارالأنوار - ج ١٤ - ص ٨٣).

آنان می نشست و می گفت: من بیچاره وناداری هستم وبا بیچارگان همدم. بحارالأنوار-جلد۱۴- صفحهٔ۸۳.

مرحله پنجم:

دوران برزخ

المرحلة الخامسة: عالم البرزخ

البرزخ في اللغة: الحاجز بين الشيئين، المانع من اختلاط أحدهما بالآخر. قال تعالى: «مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَايَبْغِيَانِ.»[1] أي بين البحرين (العذب والمالح) حاجز يمنع اختلاط أحدهما بالآخر، ويسمى برزخاً[2].

مرحلهٔ پنجم: دوران برزخ

برزخ در لغت به معنی فاصله ای است که میان دو چیز قرار گرفته و مانع آمیخته شدن آن گشته و آن دو را از یکدیگر جدا می سازد. خدای تعالیٰ فرموده: «مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» یعنی «بین دو دریای گوارا و شور، حایلی هست که نمی‌گذارد به یکدیگر مخلوط گردند»[3].

---

(۱) ـــ الرحمن - ۱۹ و ۲۰ .

(۲) ـــ البرزخ عند الجغرافيين: أرض ضيقة بين بحرين، تصل براً ببر وتحجز بحراً عن بحر .

(۳) برزخ در اصطلاح جغرافیا به زمین باریکی گفته می شود که بین دو دریا واقع شده و دو خشکی را بهم متصل نموده و دو دریا را از هم جدا سازد.

وفي الاصطلاح: العقبة التي جعلها الله تعالى بين عالم الدنيا وعالم الآخرة. قال الراغب في «مفردات القرآن»: قيل: البرزخ مابين الموت إلى يوم القيامة .[1]

وجاء عن المحقق الفيض في «الوافي»[2]: البرزخ هو الحالة التي تكون بين الموت والبعث، وهي مدة مفارقة الروح لهذا البدن المحسوس إلى وقت العود إليه، أعني زمان القبر. وتكون الروح في هذه المدة في البدن المثالي الذي يرى فيه الإنسان نفسه في النوم. وفي الحديث النبوي «النوم أخو الموت.» وفي القرآن المجيد «ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِي

در اصطلاح، برزخ گذرگاهی است که خداوند بین زندگی دنیا و زندگی آخرت قرارداده است. راغب در «مفردات القرآن» گفته: برزخ بین زمان مرگ است تا روز قیامت[3] . محقّق فیض در «وافی» -جلد۳- صفحهٔ ۹۲، فرموده: «برزخ حالت انسان است پس از مردن تا زنده شدن و آن، زمان جدا شدن روح از جسم محسوس است تا برگشتن روح به جسم؛ یعنی زمانی که در گور است و روح این مدّت در بدن مثالی (مانندآن که خودش را در خواب می بیند) می باشد. در حدیث پیامبر اکرم (ص) آمده است که: «خواب برادر مرگ است»، در قرآن کریم

---

(۱) ــ قال الراغب في مفردات القرآن: قوله تعالى: «بينهما برزخ لايبغيان»، البرزخ في القيامة الحائل بين الإنسان وبين بلوغ المنازل الرفيعة في الآخرة، وذلك إشارة إلى العقبة المذكورة في قوله عزوجل: «فلا اقتحم العقبة.» وقال تعالى: «ومن ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون». وتلك العقبة مانعة من أحوال لايصل إليها إلا الصالحون. وقيل: البرزخ مابين الموت إلى القيامة .

(۲) ــ ج ۳ - ص ۹۲ .

(۳) راغب در مفردات گفته: «برزخ در قیامت، باز دارندهٔ انسان است از رسیدن به درجات عالی آخرت و اشاره است به گذرگاهی که در کلام حق تعالیٰ آمده: «فَلَا ٱقْتَحَمَ...» وفرموده: «وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ» یعنی پشت سر آنان برزخ است. و این گذرگاه، باز دارنده است از رسیدن به حالاتی که غیر از شایستگان به آن نمی رسند. همچنین گفته شده که: برزخ از زمان مرگ تا قیامت است. .

لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى.»[1] وروى الصدوق بإسناده عن النبي (ص) أنه قال «يابني عبد المطلب إن الرائد لايكذب أهله،والذي بعثني بالحق لتموتن كما تنامون ولتبعثن كما تستيقظون ، ومابعد الموت دار إلّا الجنة أو النار.» انتهى .

القالب المثالي

فالبرزخ لايحسب من الدنيا ولا من الآخرة . أما عدم حسبانه من الدنيا فلأن الحياة فيه ليست على نحو الحياة في هذه الدنيا . فالروح فيه تكون في قالب مثاليّ رقيق هوائي ألطف من هذا الجسم ، وليست فيه

آمده : «أَللّٰهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنْفُسَ...»[2] .

شیخ صدوق(ره) از پیامبر اکرم(ص) این حدیث را نقل کرده که فرمود : «ای پسران عبدالمطّلب ، همانا پیشوایی به فامیلش دروغ نمی گوید. سوگند به آن که مرا براستی برگزیده، همانا می میرید چنانچه می خوابید و برانگیخته می شوید، همچنان که بیدار می شوید و پس از مرگ خانه‌ای جز بهشت یا دوزخ نیست» .

بدن مثالی

بنابر این، برزخ نه از دنیا بشمار می آید نه از آخرت؛ از دنیا شمرده نمی شود چون زندگی آنجا مانند زندگی دنیا نیست . روح در دوران برزخ، در قالب مثالی نازک و هوایی نرم‌تر از بدن فعلی قرار می گیرد که در آن، جِرم و تیرگی مادّیات و

(۱) ـــ الزمر ـ ۴۲ .

(۲) «خدا است که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز، در حال خواب روحش را قبض می کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده، جانش را نگاه می دارد و آن را که نکرده به بدنش می فرستد تا وقت مرگ. در این کار نیز ادلّه قدرت الهی برای متفکران پدیدار است.» سوره زمر- آیه ۴۲ .

كثافة الماديات ولا لطافة المجردات، بل هو جسم بين بين.

وقد يسمى هذا العالم بالعالم المثالى، لأن عالم البرزخ مثل عالم الدنيا من حيث الصورة والشكل لا من حيث المادة. فالخصوصيات، على هذا، في عالم البرزخ تختلف عن عالم الدنيا ونسبة ذلك العالم من حيث السعة إلى عالم الدنيا كنسبة الدنيا إلى الرحم. ولذلك لانستطيع أن نتصور خصوصياته كما لا يستطيع الإنسان ــ وهو في عالم الرحم ــ أن يتصور خصوصيات العالم الدنيوي الذي سينتقل من الرحم إليه. ولما كانت الروح في هذا العالم تعيش في قالب مثالي للجسم الدنيوي فإن الناظر إذا رآه قال: هو بعينه، إلّا أنه جسم رقيق هوائي مأخوذ من الريح، بل هو ألطف من الهواء فلا يمنعه أيّ مانع من الإحاطة بالأشياء[1].

لطافت مجرّدات نیست، بلکه جسمی است بین بدن و روح. گاهی نیز این عالم را عالم مثالی گویند، زیرا عالم برزخ از جهت شکل و صورت، مانند عالم دنیا است و از جهت مادّه فرق دارد و ویژگیهای عالم برزخ با عالم دنیا متفاوت است. می توان گفت که عالم برزخ نسبت به دنیا، مانند دنیا است نسبت به رحم مادر از نظر وسعت؛ بدین جهت نمی توانیم ویژگیهای آن را تصوّر کنیم، چنانچه کودک در رحم مادر نمی تواند ویژگیهای دنیا را بفهمد، با این که به زودی به دنیا وارد می شود.

از آنجا که روح در این دنیا در قالب مثالی بدن زندگی می کند، وقتی بیننده‌ای آن را می بیند، می گوید: خود اوست، جز آن که او جسمی لطیف و نازک و هوایی مانند است که از هوا و باد گرفته شده، بلکه از هوا هم لطیف‌تر است. لذا هیچ چیز نمی تواند از سیر آن جلوگیری کند[2].

---

(۱) ــ على هذا يكون كيان الإنسان مركباً من ثلاثة أجزاء: الجسم المادي الكثيف والجسم المثالي اللطيف الذي يطلق عليه في الاصطلاح الحديث اسم «بيريسبيري *PERISPERY*» والروح.

(۲) بنابر این، وجود انسان از سه جزء ترکیب یافته است: جسم مادّی سخت، جسم مثالی لطیف (که علم جدید آن را پریسپری نامد) و روح.

العذاب والنعيم في عالم البرزخ

وعلى هذا لا يرد الإشكال بأن الروح عرض فلا يجوز أن تتنعم أو تعذب في هذا العالم، فإن الجواب هو أن التألم والتنعم يقعان على القالب المثالي لا على الروح المجردة[1].

وأما عدم حسبانه من الآخرة فلأنه ليس الغاية الأخيرة التي ينتهي إليها الإنسان، بل إن بعده عالم البعث والنشور والحساب والجزاء بالخلود في الجنة أو الخلود في النار أو عدم الخلود فيها، وليس عالم البرزخ سوى «محطة» بين عالم الدنيا وعالم الآخرة. والألم فيه أشد وقعاً على الأشرار من ألم هذه الدنيا وأخف وقعاً من عذاب الآخرة. والنعيم فيه ألذ وقعاً على الأخيار من نعيم هذه الدنيا وأقل لذة من نعيم الآخرة.

سختی ها و نعمتهای دوران برزخ

بنابراین، اشکال نشود که روح عارضی است و نعمت و عذاب در این عالم برای او ممکن نیست، چون جواب این است که خوشی وناخوشی روح، بر قالب مثالی وارد می شود نه بر روح مجرّد[2]. امّا این که برزخ از آخرت شمرده نمی شود، به این جهت است که برزخ آخر سیر انسان نیست، بلکه پس از آن، زنده شدن و پراکنده شدن و حساب و پاداش است، به ماندن همیشگی در بهشت و یا رفتن در دوزخ است. برزخ جز «ایستگاهی» بین دنیا و آخرت نیست و سختیهای آن برای تبهکاران، از دنیا سخت‌تر و از آخرت سبکتر است و نعمتهایش برای نیکان، از نعمتهای دنیا لذیذتر و از لذّت نعمتهای آخرت کمتر می باشد.

---

(۱) ـــ هذا على فرض أن تكون الروح عرضاً وقد ثبت أنها من الجواهر.

(۲) این گفته، بر فرض آن است که روح عرض باشد، حال آن که ثابت شده که روح جوهر است.

الدليل على وجود البرزخ

والدليل على ذلك من الآيات والروايات والإجماع والعقل ثم بعض أقوال الحكماء المتألهين.

۱ ـ أما الآيات الكريمة الدالة على وجود عالم البرزخ وتحقق الثواب والعقاب هناك، فكثيرة. منها قوله تعالى: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي».[1]

ولاشك أن المراد بالرجوع إليه تعالى الرجوع إليه بالموت، والفاء في قوله: «فَادْخُلِي» تدل على أن حصول هذه الحالة يكون عقيب الموت مباشرة، بلا فصل إلى أن تقوم القيامة.

دليل وجود برزخ

آیات کریمهٔ قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم(ص) و پیشوایان معصوم ـ علیهم السلام ـ و اتّفاق نظر همهٔ دانشمندان اسلام و عقل وپاره‌ای از گفته‌های فلاسفهٔ خداپرست، دلالت بر وجود برزخ دارد. آیات دلالت کننده بر وجود عالم برزخ و ثابت شدن پاداش و کیفر در برزخ فراوان است؛ از جمله آیهٔ: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ...»[2] تردیدی نیست که بازگشتن به سوی خدا به وسیلهٔ مرگ است. حرف «فاء» در کلمهٔ «فَادْخُلِي» می رساند که پس از مرگ، بی درنگ این حالت برای مؤمن حاصل می شود، قبل از آن که قیامت بر پا شود.

---

(۱) ــ الفجر ـ ۲۷ إلى ۳۰ .

(۲) ای نفس مطمئن و دل آرام، به حضور پروردگارت باز گرد که تو خشنود از نعمتهای او و او راضی از تو است. بازآی و در صف بندگان خاص من در آی ودر بهشت من داخل شو.» سوره فجر ـ آیات۲۷ ـ الی ۳۰

ومنها قوله تعالى: «وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلٰكِنْ لاَتَشْعُرُونَ.»[١] قال الطبرسي على مانقل صاحب البحار: «بَلْ أَحْيَاءٌ.» فيه أقوال، أحدها ـ وهو الصحيح ـ أنهم أحياء على الحقيقة إلى أن تقوم الساعة، وهو قول ابن عباس ومجاهد وقتادة، وجمع من المفسرين. ووجه تخصيص الشهداء بكونهم أحياء، وإن كان غيرهم من المؤمنين قد يكونون أحياء في البرزخ، أنه على جهة البشارة بذكر حالهم، ثمّ البيان لما يختصون به من أنهم عند ربهم يرزقون، كما في آية أخرى «وَلاَ تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»[٢] وقد اختار الرازي من الأقوال هذا القول، وقال: هذا قول أكثر المفسرين، وقال: هذا دليل على أن المطيعين يصل ثوابهم إليهم

همچنین آیهٔ: «وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ...»[٣].

چنانچه مرحوم مجلسی در بحارالأنوار از طبرسی نقل کرده است، در کلمهٔ «بلْ أَحْيٰاءٌ» سخنانی است؛ از جملهٔ این سخنان که صحیح هم بنظر می رسد این که «بدرستی که آنان حقیقتاً زندگانند تا قیامت بر پا شود.» این گفتهٔ ابن عبّاس، مجاهد، قتاده و جمعی دیگر از مفسّرین است. اختصاص یافتن شهداء به زنده بودن، با این که دیگر مؤمنین نیزممکن است در برزخ زنده باشند، به مناسبت مژدهٔ حالات آنان است. آن گاه بیان این که امتیاز روزی خوردن نزد پروردگارشان را دارند، چنانچه در آیه دیگر نیز آمده: «وَلاٰ تَحْسَبَنَّ...»[٤] فخر رازی این قول را اختیار کرده وگفته: این قول بیشتر مفسّرین است. همچنین وی گفته

(١) ـ البقرة ـ ١٥٤.

(٢) ـ آل عمران ـ ١٦٩.

(٣) به آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده مگویید؛ بلکه زنده اند ولی شما آگاه نیستید. سوره بقره آیه ١٥٤.

(٤) «آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مردگان مپندارید بلکه زندگانند ونزد پروردگارشان روزی می خورند.» سوره آل عمران ـ آیه ١٦٩.

وهم في القبر، وقال: والدليل على ذلك من وجوه:

منها: الآيات الدالة على عذاب القبر وهي كثيرة، كقوله تعالى: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ.»[1] والموتتان لا تحصلان إلّا عند حصول الحياة في القبر.

وقد ذكر الشيخ الطوسي (ره) في تفسير التبيان قول السدي: «إن الإماتة الثانية في البرزخ إذا أحيي للمساءلة قبل البعث والقيامة.» ثم قال: فالآية محتملة لما قالوه (أي الرجعة)، ومحتملة لما قاله السدي، وليس للقطع على أحدهما سبيل، ثم أضاف أنه قال ابن عباس وعبدالله والضحاك: هذه الآية كقوله تعالى: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». (البقرة-۲۸)[2].

است كه اين آيه دلالت دارد بر اينكه بندگان فرمانبردار، در قبر پاداش كارهاى خويش را مى يابند. از جمله دلايل فخررازى بر اين مطلب، آياتى است كه دلالت بر عذاب قبر دارند، مانند: «قَالُوا رَبَّنَا...»[1] و دوبار مردن ممكن نيست مگر به زنده شدن درقبر.

شيخ طوسى (ره) در تفسير تبيان، گفتۀ سدى را چنين ذكر نموده: «مردن دوباره در برزخ وقتى است كه براى سؤال (پيش از برانگيخته شدن و قيامت) زنده شود.» وپس از آن فرموده: «پس آيه محتمل است براى آنچه كه گفته اند، يعنى رجعت، و محتمل است براى آنچه سدى گفته و براى حمل نمودن قطعى بر يک معنا وجهى ندارد. سپس يادآور شده كه ابن عبّاس و عبدالله و ضحّاک گفته اند كه اين آيه همانند فرمايش خداى تعالىٰ است: «چگونه به خدا كافر مى شويد و حال آن كه مردگان بوديد، پس زنده كرد شما را، بعد ميراند شمارا، سپس زنده گرداند شما را، سپس به سوى او بازگردانده مى شويد.»[2]

---

(۱) ــ المؤمن ـ «گفتند: پروردگارا ما را دو بار ميراندى ودو بار زنده نمودى.»

(۲) ــ تفسير التبيان ـ ج ۹ ـ ص ٦٠ .

وقال أيضاً: «والأقوىٰ في معنى الآية أن يكون المراد بذلك تعنيف الكفار وإقامة الحجة عليهم بكفرهم وجحودهم ما أنعم الله تعالى عليهم وأنهم كانوا أمواتاً قبل أن يخلقوا في بطون أمهاتهم وأصلاب آبائهم يعني نطفاً، والنطفة موات، ثم أحياهم فأخرجهم إلى دار الدنيا أحياء، ثم يحييهم في القبر للمساءلة، ثم يبعثهم يوم القيامة.» إلخ[1]، وفي مجمع البيان في تفسير نفس الآية «أَحْيَيْتَنَا آثْنَتَيْنِ.» ذكر ثلاثة أقوال، وعلى القول الأول والثالث تدل الآية الشريفة على الإحياء في عالم البرزخ.[2]

ومنها قوله تعالى: «أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً.»[3]، والفاء للتعقيب المتصل.[4]

شيخ طوسی در تفسير تبيان فرموده: نظر بهتر اين است كه مراداز آيه، سرزنش نمودن كفّار واقامۀ برهان برآنان است به واسطۀ كفران و انكار نمودن آنچه را كه خدای تعالىٰ برآنها از نعمت ارزانی داشته و اين كه آنان پيش از آن كه در شكم مادران و پشت پدرانشان آفريده شوند، نطفه بودند و نطفه مرده است. بعد زنده كرد آنان را و به دنيا آورد، سپس برای پرسش در قبر زنده شان می كنند، آن گاه روز قيامت آنان را بر می انگيزاند، ....[1] و در مجمع البيان در تفسير اين آيه (ميراندی ما را دوبار) سه قول ذكر كرده كه بنابر قول اوّل و سوّم، آيۀ مباركه دلالت بر زنده شدن در عالم برزخ دارد[2].

همچنين آيۀ: «أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً»(*) كه حرف «فاء» برای بی درنگ بودن آمده است.

(۱) ــ تفسير التبيان ـ ج ۱ ـ ص ۱۲۳ .

(۲) ــ مجمع البيان ـ ج ٤ ـ ص ٥١٦ .

(۳) ــ نوح ـ ۲٥ .

(٤) ــ أقول: الفاء للتعقيب من غير مهلة. فالمراد نار البرزخ، ولو أراد الله سبحانه إدخالهم النار يوم القيامة لكان المناسب الإتيان بثم .

(*) «غرق شدند و داخل آتش گرديدند.» سوره نوح ـ آيه ۲٥. حرف «فاء» دلالت دارد كه داخل شدن در آتش، بلافاصله پس از غرق شدن است و می رساند كه آتش عالم برزخ منظور است و اگر آتش آخرت را خداوند اراده كرده بود، با حرف «ثمّ» ادا می شد كه دلالت بر فاصله دارد.

ومنها قوله تعالى : «ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوّاً وَعَشِيّاً وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَاب» . [١]

فيستفاد من الآيات المذكورة تحقق العذاب على العاصي قبل يوم البعث ، فلابد أن يكون ذلك في عالم البرزخ . فإذا ثبت العذاب في عالم القبر والبرزخ وجب القول بثبوت الثواب أيضا في القبر وعالم البرزخ ، لأن العذاب حق منه تعالى على العبد ، والثواب حق العبد الذي جعله الله تعالى له بفضله ، فإسقاط العذاب أحسن من إسقاط الثواب . فحيث لم يسقط العذاب إلى القيامة ، بل حققه في القبر ، كان ذلك في الثواب أولى .

وساق الكلام إلى أن قال :

از دیگر آیات این فرمایش خداوند است که : «ألنَّارُيُعْرَضُونَ...»[٢].

از آیات یاد شده استفاده می شود که محقّق شدن عذاب برگناهکار پیش از زنده شدن، بایستی درعالم برزخ باشد و هرگاه عذاب عالم قبر و برزخ ثابت شد، بناچار باید بگوییم که پاداش و ثواب نیز در قبر و برزخ وجود دارد. زیرا کیفر و عذاب، حقّ پروردگار بربنده و ثواب، حقّ بنده است که خدا به فضلش برای او قرار داده است. و عذاب نکردن، به مقام پروردگار شایسته تر است از پاداش ندادن. پس هرگاه مجازات را خداوند برندارد پیش از قیامت، بلکه گناهکار را در قبر عذاب کند، پاداش دادن به نیکوکار در قبر قطعی تر خواهد بود. و کلام خدای

---

(١) ــ المؤمن ـ ٤٦. والعطف يقتضي أن العرض على النار غدواً وعشياً غير العذاب بعد قيام الساعة.

(٢) «آتش بر آل فرعون، صبحگاهان و شامگاهان و روزی که قیامت بر پا شود، عرضه داشته می شود. آل فرعون را به سخت ترین عذاب وارد کنید.» سوره مؤمن-آیهٔ ٤٦ . حرف عطف مقتضی این است که عرضه شدن آتش صبح و شب، غیر از آتش قیامت باشد.

وقوله تعالى: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ.» [۱] دليل على حصول الحياة في البرزخ مثل البعث. (انتهى كلام صاحب البحار).

الدليل من الروايات

۲ــ وأما الروايات الدالة على عالم البرزخ فقد ذكر صاحب البحار نقلاً عن الرازي قوله: إن منها قول النبي(ص): «القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران» إلى أن قال الرازي: والأخبار في ثواب القبر وعذابه كالمتواترة. وكان (ص) يقول في آخر صلاته: «وأعوذبك من عذاب القبر.» وآخر أدلته أن الناس يزورون قبور الشهداء ويعظمونها، وذلك يدل من بعض الوجوه على ما ذكرناه. (انتهى كلام المجلسي نقلاً عن الرازي).

تعالى: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ...» [۲]. دلالت دارد برحاصل شدن در برزخ مانند زندگی قیامت. پایان کلام مجلسی.

دلیل از روایات

امّا روایات: مرحوم مجلسی از فخر رازی نقل کرده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «گور، بوستانی از بوستانهای بهشت و یا گودالی از گودالهای دوزخ است.» تا آنجا که رازی گفته: «روایات دربارهٔ ثواب و عذاب قبر به حدّی فراوان است که جای تردید نیست.» پیامبر اکرم(ص) درآخر هر نماز می فرمود: «خدایا، از عذاب قبر به تو پناه می برم.» دلیل دیگر اینکه مردم به زیارت قبور شهداء می روند و آنان را احترام می نمایند. پایان سخن مجلسی از فخررازی.

---

(۱) ــ آل عمران ـ ۱۷۰ .

(۲) «بشارت و مژده دهند به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته و بعداً در پی آنها برای آخرت خواهند شتافت.» سوره آل عمران ـ آیهٔ ۱۷۰.

و روي أنه صلى الله عليه وآله وسلم كان يوم بدر ينادي المقتولين ويقول: «هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟!.» فقيل يا رسول الله: إنهم أموات، فكيف تناديهم؟! فقال(ص): «إنهم أسمع منكم».[١]

وروي عنه (ص) قوله: «أنبياء الله لايموتون بل ينقلون من دار إلى دار».[٢]

وروي عنه أيضاً(ص) أنه قال في جعفربن أبي طالب، وقد استشهد في غزاة مؤتة: «رأيته له جناحان يطير بهما مع الملائكة في الجنة».[٣]

ومما يؤكد عذاب القبر ما جاء في الكافي عن الصادق(ع): «ولكني أتخوف عليكم في البرزخ.» قيل: وما البرزخ؟ فقال(ع): «القبر منذ حين موته إلى القيامة».

وقال الصادق أيضاً(ع): «والله ما أخاف عليكم إلّا البرزخ. وأمّا إذا صار الأمر إلينا فنحن أولى بكم».[٤]

روایت شده که رسول خدا(ص) در بدر کشتگان را صدا کرده می فرمود: «آیا درستی آنچه خداوند بـه شما وعده داده، یافتید؟» عرض شد ای رسول خدا، اینان مرده اند، چگونه صدایشان می کنی؟ فرمود: «آنان از شما شنواترند»[١].

همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: «پیامبران خدا نمی میرند، بلکه از منزلی بـمنزل دیـگر مـی روند.»[٢] و نیز در جنـگ موتـه، پس از شهادت جناب جـعفربن ابیطالـب(ع) فـرمـود: «جعفر را دیدم کـه دو بـال دارد و با فرشتگان در بهشت پرواز میکـند».[٣]

اما روایاتـی که دلالت بـر عـذاب قبر دارد؛ مـرحوم کلیـنی در کافـی، از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: «مـی ترسم بر شما درعالـم برزخ.» عرض شد برزخ چیست؟ فـرمود: «قبـر است ازهـنگـام مردن تا قـیامـت.» و نیز آن حضرت فرموده: بـر شمـا هراسان نـیستـم مگر از بـرزخ، و هرگـاه کار به دست ما افـتد، ما سزاوارتریم به شما.[٤] (یعنی شفاعت ما شما را از نگرانی خارج می‌کـند).

(١، ٢، ٣، ٤) بحارالأنوار ج٦ - ص ٢٠٧ و ٢٠٩ و ٢١٤ .

وروي عن عمروبن يزيد قال: قلت لأبي عبدالله(ع): إني سمعتك وأنت تقول: كل شيعتنا في الجنة على ما كان فيهم، قال: «صدقتك كلهم والله في الجنة.»، قال: قلت: جعلت فداك إن الذنوب كثيرة كبائر، فقال: «أمّا في القيامة فكلكم في الجنة بشفاعة النبي(ص) المطاع أو وصي النبي، ولكن والله أتخوف عليكم في البرزخ».

قلت: وما البرزخ؟ قال: «القبر منذ حين موته إلى يوم القيامة». [1]

وعن الإمام الصادق(ع) في قوله تعالى: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»: «البرزخ القبر وهو الثواب والعقاب بين الدنيا والآخرة». [2]

ثم اعلم أن الذي ظهر من الآيات الكريمة والأخبار المتوافرة المستفيضة والبراهين القاطعة هو أن الروح باقية بعد الموت، إما معذبة

عمروبن يزيد گويد: بـه امام صادق(ع) عرض كردم: شنيدم مى فرمودى شيعيان ما هرجورباشند با همهٔ گناهان در بهشتند. فرمود: «راست گفتم، به خدا سوگند همهٔ آنها در بهشت هستند. عرض كردم: قربانت گردم گناهان بزرگ دارند؟ فرمود: اما در قيامت همهٔ شما به شفاعت پيامبر گرامى و مطاع يا جانشين پيامبر بـه بهشت مى رويد ولى بـه خدا سوگند، در برزخ بر شما هراسانم. عرض كردم: برزخ چيست؟ فرمود: قبر از هنگام مردن تا قيامت» [1].

از امام صادق(ع) از معناى اين آيه: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ...» سؤال شد. فرمود: «برزخ قبر و پاداش و كيفر بين دنيا و آخرت است» [2].

مرحوم مجلسى فرموده: «بدان بدرستى كه از آيات قرآن و روايات فراوان و قطعى استفاده ميشود كه پس از مرگ، روح جاويدان است، يا در عذاب و

---

(۱) سفينة البحار - ج ۱ - ص ۷۱ عن الكافي وبحارالأنوار - ج ٦ - ص ۲٦۷ .

(۲) ــ بحارالأنوار - ج ٦ - ص ۲۱۸ .

إن كان ممن محض الكفر، أو متنعمة إن كان ممن محض الإيمان. أو يلهى عنه[1] إن كان من المستضعفين[2] إلخ. وذلك كله بالأبدان المثالية.

الدليل من الإجماع:

وأما الإجماع، فقد قال المجلسي *:

واعلم أن عذاب البرزخ وثوابه مما اتفقت عليه الأمة سلفاً وخلفاً،

گرفتاری اگر کافر باشد، یا در نعمت و خوشی اگر مؤمن باشد، یا به او کاری ندارند اگر از مستضعفین باشد[3] و همهٔ این حالات به بدن مثالی مربوط می شود.

دلیل از اجماع

مرحوم مجلسی فرموده:* بدان بدرستی که ثواب و عذاب عالم برزخ، مورد

---

(۱) هکذا في المصدر، والظاهر: «عنها».

(۲) - بحارالأنوار - ج ٦ - ص ۲۷۰. وقال السيد الجزائري في الأنوار النعمانية (ص ٤٥٧): ويمكن أن يراد بالملهو عنهم الذين وردت الأخبار في شأنهم، وأنهم يكلفون يوم القيامة بأن تؤجج لهم نار فيؤمروا بالدخول فيها، مثل البله والمجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز الفانية ونحوهم ممن سيأتي ذكرهم إنشاء الله تعالى. وهؤلاء لم يمحضوا الإيمان، وهو ظاهر، ولم يمحضوا الكفر أيضاً لقصورهم عن ورود الموردين، فيبقون على حالهم في قبورهم حتى يمنحهم الله سبحانه في القيامة قوة إدراك التكليف والعقل القابل له. انتهى.

أقول: ويأتي ذكر تفصيل هذا في باب الأعراف في آخر بحث المرحلة السادسة.

(*) — بحارالأنوار - ج ٦ - ص ۲۷۱.

(۳) بحار الانوار - جلد٦ - صفحه ۲۷۰، سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه صفحه٤٥٧ فرمود: «ممکن است گفته شود مقصود از کسانی که از آنان صرفنظر می شود و روایات درباره‌شان آمده، کسانی هستند که در قیامت برای آنان آتشی افروخته می گردد وفرمان می رسد به آتش بروید، مانند افراد ابله و دیوانه و آنان که در دوران فترت، یعنی در فاصله زندگی دو پیامبر می زیسته اند ومردان وزنان پیر وناتوان که نه کافرند و نه مؤمن، در قبرها به حال خود واگذاشته می شوند تا خداوند در قیامت نیروی فهم و درک و خرد به آنان بدهد سپس آنان را تکلیف فرماید.» پایان سخن جزائری.

مؤلف گوید: تفصیل این سخن در باب اعراف، آخر بحث مرحلهٔ ششم خواهد آمد.

وقال به أكثر أهل الملل، ولم ينكره من المسلمين إلّا شرذمة قليلة [۱] لاعبرة بهم، وقد انعقد الإجماع على خلافهم سابقاً ولا حقاً، والأحاديث الواردة فيه من طرق العامة والخاصة متواترة المضمون.

انتهى ما أردنا نقله.

اتفاق مردم مسلمان گذشته و حال و اکثر پیروان دیگر ادیان می باشد و از مسلمین جز گروهی اندک [۲] آن را انکار ننموده‌اند و به گفته آنان اعتناء نمی شود و درگذشته و حال، مسلمین اتفاق برخلاف آنان داشته و روایات شیعه و سنی به یک معنی دلالت دارد.

---

(۱) ــ منهم ضرار بن عمرو وجماعة من المعتزلة. وقد ظهر في شيراز في عشر الستين بعد الألف جماعة من علماء الملاحدة، وكان عالمهم يذهب إلى إنكار عذاب القبر، ويموه على عوام الناس بأن الميت ينبغي أن يتعرف حاله بأن يحشى فمه بالدخن وماشابهه ويدفن، فيؤتى إليه في اليوم الآخر، وينبش قبره، فإنك تراه على حاله، فلو كان في القبر سؤال وحساب لتغيرت حاله، وسقط الدخن من فمه، وأيضاً فإنا لانسمع عذابه في القبر، مع شدته وصعوبته (الأنوار النعمانية ـ ص ۴۵۸، الطبعة الحجرية).

أقول: إن هذا الملحد لو تعقل وتدبر وأعمل ماتقضي به الفطرة لانصرف عن مثل هذا التفكير السطحي الضيق، وآمن بالله، وعلم أن هذه العين وهذه الأذن المصنوعتين من عالم الطبيعة والمادة، لاتصلحان لسماع تلك الأمور الملكوتية ورؤيتها، من حيث إنهما مركبتان من العناصر المادية المختلفة، وإن تلك الأمور الملكوتية إنما تدرك بحس آخر غير هذه الحواس الموجودة في عالم الطبيعة.

(۲) ضرار بن عمرو و جمعی از معتزله از این گروه می باشند. در شیراز، در دههٔ ششم قرن یازدهم، گروهی ملحد پیدا شدند که عالم و دانشمند ایشان عذاب قبر را منکر شده و با این گفته امر را بر مردم مشتبه نمودند که: دهان مرده را پراز ارزن می کنیم و روز دیگر بررسی نموده، می بینیم ارزنها به حال خود باقی هستند پس اگر در قبر سؤال و جوابی می بود، بایستی حال مرده تغییر می کرد و ارزنها می ریخت. دیگر اینکه با همهٔ سختی و ناراحتی عذاب قبر، چرا آنرا نمی شنویم. انوار نعمانیه ـ صفحه ۴۵۸ ـ چاپ سنگی.

مؤلّف گوید: اگر این ملحد فکر کرده و می اندیشید و فطرت خود را بکار می برد، از این فکر سطحی و نادرست بر می گشت و به خداوند ایمان می آورد و می فهمید که چشم و گوش مادّی، توانایی دیدن و شنیدن موضوعات ملکوتی را ندارند، زیرا چشم و گوش برای دیدن و شنیدن مادّیات است و موضوعات ملکوتی را بایستی با حواس دیگر و نیروهای عقلانی درک کرد.

الدليل العقلــي

ولايخفى أن القادر المطلق قد جعل مبدأ خلق الإنسان من سلالة من طين، ثم نقله من حال إلى حال حتى استوى بشراً سوياً على هذه الصورة العجيبة البديعة. وبعبارة أخرى: إن الجسد متولد من نطفة المني، والنطفة من الدم، والدم من الأغذية، والأغذية من التراب وما يلابسه من هواء وحرارة ورطوبة وغير ذلك.

ولما استقرت النطفة في «قَرَارٍ مَكِينٍ» أي مستحكم، جعل النطفة علقة، أي حوّل النطفة من صفاتها المنوية إلى العلقة، وهي القطعة من الدم الجامد، ثم حول العلقة إلى المضغة، وحول المضغة إلى العظام وكسا العظام لحما. وبعد أن تنقل هذا المخلوق من مرتبة إلى مرتبة من هذه المراتب الست أنشأ خلقاً آخر.

دليل عقلی

ناگفته نماند که پروردگار توانا، ابتدای آفرینش انسان را از پاره‌ای گل قرار داده، آن گاه او را از حالی به حالی برگردانده تا به صورت انسانی خوش قدو قامت و زیبا و شگفت‌آور در آمده است. به بیان دیگر، بدن انسان از قطره‌ای منی پیدا شده و منی از خون و خون از غذا و غذا از خاک و چیزهایی که همراه اوست از قبیل هوا و حرارت و رطوبت و غیره به وجود آمده‌اند. هنگامی که نطفه در «قرار مکین» و جایگاه استوار جایگزین شد، خداوند آن را علقه نمود، یعنی ویژگیهای منی را برگرداند و به شکل خون بسته و آن را به شکل گوشتی جویده شده و آن را به شکل استخوان باپوششی از گوشت درآورد و پس از آن که این مخلوق را از مرحله ای به مرحلهٔ دیگر از مسیرهای ششگانه منتقل نمود، آفرینشی دیگر ایجاد کرد.

قال: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ.»* أي خلقاً مبايناً للخلق الأول وهي المرتبة التي يتكامل فيها وجوده الجسماني ووجوده الروحي ويصبح أهلاً للحياة على وجه الأرض خارج الرحم.

ومن هنا تعرف بعض عجائب خلقه وغرائب حِكَمه بحيث لايحيط بها وصف الواصفين، وشرح الشارحين[1]. وإن في عطف الجملة اللاحقة على الجملة السابقة بحرف العطف «ثم» إشارة إلى كثرة التفاوت بين خلق المراتب الست الأولى وخلق المرتبة الأخيرة، أي الروح المؤهلة للإدراك، لأن الروح ليست من جنس البدن، فإنها خلق آخر، لقوله: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ».

وهذه الروح عبارة عن موجود علوي العنصر قدسي الجوهر، يسري

که فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ...»*.

یعنی آفرینشی که از آفریدۀ پیشتر جدا است. این مرحله‌ای است که وجود انسان از حیث جسم کامل شده و آمادگی پذیرش روح و زندگی بیرون رحم مادر را پیدا می کند. از اینجا می توان برخی از شگفتیهای آفرینش و حکمتهای بیکران خداوند را که از حدّ و وصف بیرون است، شناخت[2].

علت الحاق جمله دوم به جملۀ اول با «ثمّ» که دلالت بر فاصله دارد، اشاره به تفاوتهای زیادی است که بین مراحل ششگانۀ آفرینش و آخرین مرحله، یعنی پیوستن روح به بدن (که صلاحیت درک و فهم را دارد) وجود دارد، زیرا روح از جنس بدن نیست بلکه آفرینشی دیگر است که فرموده: «او را آفرینشی دیگر قرار دادیم.» و این روح از موجودات عالم بالا و گوهری پاک است که در بدن جریان

(*) ــ المؤمنون ـ ١٤ .

(١) ــ راجع توحيد المفضل حتى تعرف الكثير من عجائب خلقه تعالى

(۲) برای آگاهی بیشتر از عجایب خلقت به کتاب «توحید مفضّل» مراجعه شود.

في هذا البدن سريان الضوء في الهواء والنار في الفحم. وبهذا نعلم أن الروح ليست من جنس البدن.

وبهذا أيضاً يتضح لك السر في قوله تعالى ــ عقيب الآية الشريفة المبينة لمراتب الخلق ــ: «فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ.» وهو أنه سبحانه وتعالى لما جمع بين الروح والبدن، وهما ليسا من جنس واحد بل بينهما تباين تام، وما جعل في الإنسان من عجائب خلقه ولطائف حِكَمه، قال: «فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ.» ولم يقل ذلك في خلق السماوات والأرضين وما بينهما.

والحاصل: بعد ملاحظة الأمور المذكورة من مراتب الخلق، من بدء الخلق إلى كماله، بقدرته تعالى، وتعقل ذلك، لايبقى مجال للتوقف في التصديق بعالم البرزخ. أضف إلى ذلك أن عالم الرؤيا الذي هو عالم

دارد، مانند جريان نور در فضا و جريان آتش در زغال. از اينجا هم مى فهميم كه روح از جنس بدن نيست و هم رمز آيۀ كريمۀ: «فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ...» كه فرمود: «آفرين بر قدرت كامل بهترين آفريننده.» را در مى يابيم.

بدين جهت به خود آفرين گفته كه دو موجود متفاوت و نا هم‌آهنگ را بهم آميخته ومربوط نموده وشگفتيها ولطافتهايى در وجوداو نهاده است.[1] با اين كه درآفرينش آسمانها وزمين وآنچه در بين آن دو وجود دارد، كلمۀ «تبارك الله» را نگفته است.

نتيجه بحث اين كه پس از بررسى آنچه از مراحل آفرينش انسان تا پايان و كمال خلقت او و انديشيدن در آن يادآور شديم، نپذيرفتن عالم برزخ معنايى ندارد. علاوه بر آن، خواب كه عالمى است بين مرگ و زندگى و همانند برزخ،

---

(١) روزى كه آفريد تو را صورت آفرين ... بر آفرينش تو به خود گفت آفرين
صورت نيافريده چنين، صورت آفرين ... بر صورت آفرين و بر اين صورت آفرين

مترجم

برزخي بين الموت والحياة يمثل لنا عالم الأرواح، فإن الروح في حال النوم يكون لها السرور والتكلم والتأثر والحركات المختلفة، من دون أن يتحرك لسان النائم أو عضو آخر من أعضائه.[1]

ويضاف إلى هذا أيضا أن المسلم الذي أقر بأصول العقائد كما هو حقه من التوحيد والنبوة والمعاد (أي الأصول الثلاثة) عن علم ومعرفة

عالم ارواح را برای ما مجسم می کند، زیرا که روح در خواب، از شادی و غم و سخن گفتن و حرکات مختلف بهره داشته بدون اینکه زبان یا عضوی از اعضاء او حرکت کند و همچنین سایر حرکتها و فعالیتهایی که در خواب دارد[2].

علاوه برآن، مسلمان پس از پذیرفتن ریشه های اعتقادی (توحید، نبوت و معاد)

---

(۱) ــ روى ثقة الاسلام في الكافي عن الحسن بن عبد الرحمن عن أبي الحسن(ع) أن الأحلام لم تكن في مامضى في أول الخلق، وإنما حدثت. فقلت: وماالعلة في ذلك؟ فقال: إن الله عزّ ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه، فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا: إن فعلنا ذلك فمالنا؟، ماأنت بأكثرنا مالاً ولابأعزنا عشيرة، فقال: إن أطعتموني أدخلكم الله الجنة، وإن عصيتموني أدخلكم الله النار، فقالوا: وماالجنة والنار؟ فوصف لهم ذلك فقالوا: متى نصير إلى ذلك؟ فقال: إذا متم. فقالوا: لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتاً، فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً، فأحدث الله عزوجل فيهم الأحلام، فأتوه فأخبروه بما رأوا، وما أنكروا من ذلك. فقال: إن الله عزّ ذكره أراد أن يحتج عليكم بهذا. هكذا تكون أرواحكم إذا متم، وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتى تبعث الأبدان. (بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٤٣).

(۲) ثقة الاسلام کلینی از امام هفتم(ع) روایت کرده: «همانا خواب در نسلهای پیشین نبوده و بعداً پیدا شده. عرض کردم: علت چیست؟ فرمود: به درستی که خداوند پیامبری را به سوی مردم زمانش فرستاد تا آنان را به پرستش و فرمانبرداری بخواند. گفتند: برای ما چه فایده‌ای دارد؟ مال وثروت و کسان تو بیش از ما نیستند. فرمود: اگرخدا را فرمان برید، شما را بهشت می برد و اگر مخالفت فرمان او کردید، به جهنم. گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟ پس بهشت و دوزخ را برایشان توصیف کرد. گفتند کی می رویم؟ فرمود: هنگام مرگ.

گفتند: دیدیم گذشتگان ما پوسیدند. پس پیامبر را بیشتر سبک شمردند. خداوند خواب دیدن را برایشان ایجاد نمود. پس به نزد پیامبر آمده و آنچه دیده بودند و آنچه انکار داشتند، گفتند. فرمود: خداوند حجّت را بر شما تمام نموده، روحهای شما چنین خواهد بودهرگاه بمیرید. اگر چه بدنها بپوسد، تا هنگام زنده شدن بدنها، روحتان گرفتار عذاب می شود. بحار الانوار ـ جلد٦ـ صفحه ٢٤٣.

يجب عليه ، بحكم العقل ، قبول ما يترتب على الإيمان بها من أمور أخرى مما دلت عليه الآيات والسّنة المتواترة (أي قول المعصوم) ، كعالم البرزخ وغيره مما أثبته الكتاب الكريم وقول المعصوم ، وإلّا كان اعتقاده بالأصول الأولية مختلاً ، خصوصاً الاعتقاد بالبعث وإحياء العظام وهي رميم ، فإن الأمور المتماثلة إذا جاز في أحدها حكم جاز فيها كلها . ولذا قيل : «حكم الأمثال في ما يجوز وفيما لايجوز واحد» . وقد قال الحكماء : «كل ماقرع سمعك من الغرائب فذره في بقعة الإمكان مالم يذدك عنه قاطع البرهان .» أي كل أمر لم يقم البرهان على وجوبه ولا على امتناعه لاينبغي أن ينكر وجوده ويعتقد بامتناعه ، بل يترك في بقعة الإمكان (أي الاحتمال العقلي) ، لاأنه ممكن بالذات .

فما يقرع سمعك مما لم يقم برهان قطعي على خلافه يكون ممكن الوقوع عقلا ، خاصة إذا كان هناك شواهد صدق عليه ، فالعقل يحكم

با دليل و برهان عقلى ، مى بايست به حكم عقل آنچه را كه مربوط است به ايمان و موضوعات ديگر كه آيات قرآن و روايات پيشوايان دين برآن دلالت دارد، بپذيرد مانند عالم برزخ و غير آن از چيزهايى كه قرآن و سخنان پيشوايان آن را ثابت كرده وگرنه عقيده اش به اصول و ريشه ها تباه خواهد بود ، خصوصاً عقيده به زنده شدن ، كه استخوانهاى پوسيده زنده مى شوند ، زيرا هر چيزى را كه در موضوعى پذيرفتيم ، در موارد مانند آن نيز بايد بپذيريم . چنان كه گفته اند: «حكم مانندها در ممكن بودن ونبودن يكسان است .» ودانشمندان فرموده اند: هر چه شنيدى ، در بوته امكان بگذارتا دليلى برنبودنش بيابى . يعنى آنچه كه بودونبودش برايت ثابت نشده انكار مكن ، بلكه بگو شايد باشد (يعنى احتمالش هست نه اين كه ممكن بالذات است). پس آنچه شنيدن آن بى دليل بر تو سنگين مى آيد، از نظر عقل ممكن است واقع شود . بويژه آن گاه كه نشانه هاى درستى آن موجود باشد عقل آن را

بقبوله ، وبالأخص إذا كان المخبر صادقاً يخبر عن علمه تعالى مع سند قطعي . فبعد هذه المراتب يحكم العقل بوجوب قبوله لامجرد إمكانه . فحينئذ لايبقى أي عذر للإيرادات والإشكالات وعدم القبول . فعلى هذا لايجوّز العقل أن ينكر أي عاقل ذلك .

كلام الحكماء المتألهين

وأما أقوال الحكماء المتألهين فقد قالت طائفة منهم كأفلاطون وأتباعه : إن في الوجود عالماً مقدارياً غيرالعالم الحسي ، وهو واسطة بين عالم الماديات وبين عالم المجردات ، ليس في تلك الكثافة ولا في هذه اللطافة ، فيه للأجسام والأعراض من الحركات والسكنات والأصوات والطعوم والروايح وغيرها مُثُلٌ قائمة بذاتها معلقة لا في مادة ، وهو عالم

می پذیرد، خصوصاً هرگاه خبر دهنده راستگو و با دانش خدایی و سندی قطعی باشد، با ثابت شدن این مراتب، عقل علاوه بر پذیرش امکان آن، حکم به لزوم قبولش نیز خواهد کرد. بنابر این هیچ گونه عذر و ایراد و اشکالی بر نپذیرفتن عالم برزخ باقی نمانده و عقل و خرد به هیچ عاقلی اجازهٔ انکار آن را نمی دهد.

کلام فلاسفهٔ خداشناس

گروهی از فلاسفه مانند افلاطون و پیروانش گفته اند که در وجود، عالمی هست اندازه گیری شده غیر از آنچه محسوس است و آن حدوسط بین مادّیات و مجرّدات است. نه جرم و تیرگی مادیات و نه لطافت و نرمی مجرّدات را دارد. در آن عالم، برای اجسام و اعراض[1] نمونه هایی است که به خودی خود ایستاده اند بی آن که بستگی به مادّه داشته باشند و آن یک عالم بسیار وسیع و پهناور است و

(۱) اعراض عبارتند از چیزهائی مانند حرکت و سکون و صدا، طعم و مزه و بو ورنگها ومانند آنها که ایستادگی آن به چیز دیگری است.

عظيم الفسحة ، وسكّانه على طبقات متفاوتة في اللطافة والكثافة وقبح الصورة وحسنها ، ولأبدانهم المثالية جميع الحواس الظاهرة والباطنة ، فيتنعمون ويتألمون باللذات والآلام النفسانية والجسمانية .[1]

وقال شيخنا البهائي عطر الله مرقده :

«هذا وإن لم يقم على وجوده شيء من البراهين العقلية لكنه قد تأيد بالظواهر النقلية وعرفه المتألهون بمجاهداتهم الذوقية وتحققوه بمشاهداتهم الكشفية . وأنت تعلم أن أرباب الأرصاد الروحانية أعلى قدراً وأرفع شأناً من أصحاب الأرصاد الجسمانية ، فكما أنك تصدق هؤلاء في ما يلقونه إليك من خفايا الهيئات الفلكية فحقيق أن تصدق أولئك أيضا في ما يتلونه عليك من خبايا العوالم المقدسة الملكية» .[2]

وقد نسب العلامة في «شرح حكمة الإشراق» القول بوجود هذا

ساکنین آن از جهت لطافت و تیرگی و زشتی و زیبایی، طبقاتی گوناگون دارند و بدنهای مثالی آنها همهٔ حواس ظاهری و باطنی را دارد و خوشیها و ناخوشیهای روحی و جسمی را لمس میکنند[1].

شیخ بهائی ، که خداوند قبرش را خوشبو کند، گفته است: گرچه برای وجود این عالم دلیل عقلی اقامه نشده، لکن ظاهر آنچه نقل شده است ، آنرا تایید کرده و خداپرستان خوش ذوق با کوششهای فراوان آنرا کشف نموده اند و شما می دانید که صاحبان روحیّات عالی ، قدر و منزلت برتری نسبت به دانشمندان مادی و فلکی دارند.

همچنان که نظریات فلکی آنان پذیرفته می شود سزاوار است نظریّات دانشمندان و فلاسفهٔ روحی که از ارتباط با عالم ملکوت و زوایای آن اعلام می دارند، پذیرفته شود[2]. علاّمه در«شرح حکمة الاشراق» تایید وجود این عالم

(۱ و ۲) ــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٦٠ .

العالم إلى الأنبياء والأولياء والمتألهين من الحكماء .[۱]

تعجيل عقوبة المؤمن قبل الحشر

إعلم أن المؤمن والموالى لآل الرسول(ص) ربما يبتلي ويرتكب المعاصي . فإذا أراد الله به خيراً عجل في جزائه وعقوبته في الدنيا ، وقد تكون العقوبة في عالم البرزخ وقد أثبتت هذا القول الأخبار الشريفة . فمنها قول النبي (ص) : «إن الله إذا كان من أمره أن يكرم عبداً وله ذنب ابتلاه بالسقم ، فإن لم يفعل ذلك ابتلاه بالحاجة فإن لم يفعل ذلك به شدد عليه الموت ليكافئ بذلك الذنوب» .

ومنها رواية عمر السابري: قلت لأبي عبدالله(ع): إن من أصحابنا من يرتكب الموبقة ، فقال(ع) : «يا عمر لا تشنع على أولياء الله ، إن من أوليائنا

را به انبياء و اولياء و خداشناسان از حكماء نسبت داده است[۱].

مجازات و كيفرهای زودرس پيش از قيامت

بدان به درستی كه مؤمنين و محبّين آل پيغمبر(ص) گاهی مرتكب گناهانی می شوند و چون خداوند تبارک و تعالی خيرآنان را می خواهد، كيفرشان را در همين زندگی دنيا و يا در عالم برزخ قرار می دهد. برای اثبات اين مطلب روايات ارزنده‌ای رسيده است، از جمله روايت شده كه پيامبر اكرم(ص) فرموده: «همانا خداوند هرگاه بخواهد بندهٔ گنهكاری را گرامی دارد، بيمارش گرداند و اگر بيمار نشد، نيازمندش می نمايد و اگر نيازی پيدا نكرد، جان دادنش را سخت كرده تا جبران گناهان او بشود.» همچنين عمرسابری گفت: به امام صادق(ع) عرض كردم: از ياران ما كسانی مرتكب گناه می شوند. فرمود: «ای عمر، اولياء خدا را به

(۱) الأنوار النعمانية-ص ٤٦٠.

ليرتكب ذنوباً يستحق بها من الله العذاب فيبتليه الله في بدنه بالسقم حتى تمحص الذنوب. فإذا عافاه في بدنه ابتلاه في ماله، فإن عافاه في ماله ابتلاه في ولده، فإن عافاه من بوائق الدهر شدد عليه خروج نفسه حتى يلقى الله وهو عنه راض». [1]

مساءلة الملكين

للميت حساب في قبره. يأتيه ملكان يسألانه عن أصول دينه، وعلى هذا إجماع الشيعة وأصحاب الحديث. وتفسير مجمله أن الله ينزل على من يريد تنعيمه بعد الموت ملكين اسمهما مبشر وبشير، فيسألانه عن ربه جلت عظمته وعن نبيه ووليه فيجيبهما بالحق الذي فارق الدنيا

گناه سرزنش منما. همانا از دوستان ما گناهانی را انجام می دهند که مجازات خدایی دارد، پس خداوند کسی را که مرتکب گناه شده مبتلا به مرض می کند تا گناهانش پاک شود. پس اگر سلامتی به او داد، بلایی به مالش وارد می کند و اگر مالش را محفوظ داشت، فرزندانش را گرفته یا بیمارشان می کند و اگر از همهٔ بلاهای روزگار محفوظش داشت، جانش را به سختی می گیرد تا از دنیا برود و خدا از او خشنود باشد». [1]

بازپرسی فرشتگان

یکی از مسائل مربوط به انسان سؤال قبر است، به این صورت که دو فرشته می آیند و اصول دین را از او می پرسند و این مسئله مورد اتفاق شیعه و اصحاب حدیث است. کسی را که خداوند میخواهد نعمت دهد، پس از مرگ دو فرشته به نام مبشر و بشیر به قبرش می فرستد و دربارهٔ خدا و پیامبر و پیشوایان دین از او

(۱) بحار الأنوار-ج ٦٨ ـ ص ٢٠٠.

على اعتقاده والصواب. ويكون الغرض في مساءلتهما استخراج العلامة بما يستحقه من النعيم فيجدانها في الجواب، وينزل جل جلاله على من يريد تعذيبه في البرزخ ملكين اسماهما ناكر ونكير، فيوكلهما بعذابه، ويكون الغرض من مساءلتهما له استخراج علامة استحقاقه من العذاب بما يظهر من جوابه من التلجلج عن الحق أو الخبر عن سوء الاعتقاد أو إبلاسه* وعجزه عن الجواب. وليس ينزل الملكان على أصحاب القبور إلّا على من ذكرناه، ولايتوجه سؤالهما منهم إلّا على الأحياء بعد الموت لما وصفناه. وهو مذهب حملة الأخبار من الإمامية، ولهم في ماسطرت منه آثار، وليس لمتكلميهم من قبل فيه مقال عرفته فأحكيه على النظام[1].

می پرسند و مطابق عقیده‌ای که در دنیا داشته و حق بوده، به آن دو پاسخ می دهد. هدف از این سؤالها، بدست آوردن نشانهٔ استحقاق نعمت است که از جواب می یابند.

و بر آن کس که ارادهٔ عذاب در عالم برزخ کرده، دو فرشته به نام ناکر و نکیر می فرستد تا عذابش کنند و هدف از سؤالهای آنان بدست آوردن نشانهٔ استحقاق عذاب است که از نحوهٔ جواب و گیرکردن زبان و سرگردانیش در جواب، انحراف از حق وعقیدهٔ باطل او معلوم می شود. فرشتگان بر غیر این دو دسته از اهل قبور وارد نمی‌شوند و این سؤال از آنان نمی شود مگر با زنده شدن پس از مرگ، چنانچه پیشتر اشاره کردیم.

این است مذهب راویان اخبار و شیعیان دوازده امامی که در آنچه نوشتم، نشانه های ایشان وجود دارد و پیش از این، دانشمندان ایشان دراین باره سخنی نداشته اند تا بازگو نمایم[1].

(*) ــ أي تحيره.

(۱) ــ أوائل المقالات، الشيخ المفيد ـ ص ٤٩، منشورات مكتبة الداوري ـ قم.

وفي الحديث عن الصادق عليه السّلام: «لايسأل في القبر إلّا من محض الإيمان محضاً أو محض الكفر محضاً.»[1] وعن أبي بكر الحضرمي قال: قلت لأبي جعفر عليه السّلام: أصلحك الله من المسؤولون في قبورهم؟ قال عليه السّلام: «من محض الإيمان ومن محض الكفر.» قال: قلت: فبقية هذا الخلق؟ قال عليه السّلام: «يلهون* ــ والله ــ عنهم مايعبأ بهم ...»[2] وبهذا المضمون أخبار أُخر، فيستفاد من هذا النوع من الأخبار أن المساءلة في القبر لاتكون للكل وهذا لاينافي ماورد من أن القبر روضة من رياض الجنة أوحفرة من حفر النيران.

از امام صادق(ع) روايت شده كه حضرت فرموده: «در قبر پرسش نمى شود جز از آن كس كه ايمان و يا كفرش خالص باشد»[1].

ابى بكر حضرمى گويد: به امام باقر(ع) عرض كردم: خداوند شما را سلامت بدارد از چه كسانى در قبر پرسش مى شود؟ فرمود: از آن كس كه ايمان يا كفر خالص دارد. عرض كردم: پس بقيّه مردم چه مى شوند؟ فرمود: به خدا سوگند از آنان صرفنظر شده، به آنان اعتنايى نمى شود.[2]

اين معنى از روايات ديگر نيز استفاده مى شود كه سؤال قبر براى همگان نيست. و با فرمايش پيامبر اكرم(ص) هم كه فرمود: «قبر، بوستانى از بهشت يا گودالى از آتش است.» منافات ندارد.

(۱) ــ بحارالأنوار - ج ٦ ص ٢٦٠

(*) يبدو أن الصحيح «يلهىٰ» كما جاء في الكافي.

(۲) ــ بحارالأنوار - ج ٦ - ص ٢٦٢ .

إن لله ملائكة نقالة فينقلون الموتى إلى حيثما يناسبهم

في «لآلي الأخبار»* نقلاً عن الشيخ الطوسي(ره) في أماليه مرفوعاً إلى أبي عبد الله الصادق(ع) أنه قال: **«قال رسول الله(ص) إن لله ملائكة نقالة ينقلون أموات العباد حيث يناسبهم.»**[1] وفيه عن «غوالى اللئالي» بسند صحيح عن كميل بن زياد النخعي أنه قال: سمعت أميرالمؤمنين(ع) يقول: **«ادفنوا موتاكم أنّى شئتم فلو كانوا صلحاء أبراراً لنقلتهم الملائكة إلى جوار بيت الله الحرام ومدينة رسوله المعظم، ولو كانوا فسقاء لنقلتهم الملائكة إلى حيث يجدونه أهلا»**.

فرشتگان نقّاله

خداوند متعال فرشتگانی دارد که مردگان را به جایی که مناسب آنان است منتقل میکنند شیخ طوسی در امالی*از پیامبراکرم(ص) روایت کرده که فرمود: «پروردگار را فرشتگانی است که جابجا می کنندمردگان را به جایی که سزاوار ایشان باشد.»[2]ونیز از کمیل بن زیادنخعی روایت شده که شنیدم امیرالمؤمنین(ع) می فرمود: «مردگانتان را هر کجا می خواهید، به خاک بسپارید، زیرا اگر شایستگان نیکوکار باشند، هر آینه فرشتگان آنان را به کنار خانهٔ محترم خدا و مدینهٔ پیامبر بزرگوار خواهند برد و چنانچه از بدکاران شریر باشند، فرشتگان آنان را به جایی که سزاوارشان باشد، می برند».

(*) ــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٤٧٢ .

(١) ــ وهذا لاينافي ماورد في بعض الأخبار أن من خواص الدفن بالنجف تخفيف عذاب القبر. ويمكن الجمع بين القولين بأن المدفون في النجف إن كانت أعماله قد بلغت من السوء بحيث لايناسبه الدفن في تلك البقعة المباركة تنقله الملائكة من النجف إلى أرض أخرى تناسب أعماله،

(۲) این معنی با آنچه درباره برتری دفن در نجف اشرف و سبک شدن عذاب قبر روایت شده، منافات ندارد، و جمع میان دو روایت به این صورت ممکن است که: اگر کسی که در نجف اشرف به خاک سپرده شد، به قدری کارهایش بد باشد که سزاوار دفن نباشد، در این حال فرشتگان او را خواهند برد و اگر بدیهای او آن قدر ←

وروى شيخ الطائفة في «كشف الحق» بسنده مرفوعاً عن أبي بصير قال: حججت مع أبي عبدالله(ع) حتى زار قبر جده بالمدينة، وزرنا معه ـ إلى قوله ـ: قلت له: يا ابن رسول الله كيف يكون انتقال الميت ووضع آخر مكانه. فقال: **«يا أبا محمد إن الله خلق سبعين ألف ملك يقال لهم: «النقالة»، ينتشرون في مشارق الأرض ومغاربها، فيأخذون أموات العباد ويدفنون كلاً منهم مكاناً يستحقه، وإنهم يستلبون جسد الميت عن نعشه ويضعون آخر مكانه من حيث لا تدرون ولا تشعرون، وماذلك ببعيد، وما الله بظلام للعبيد».**

قصة من الملائكة النقالة

نقل المحدث الشيخ محمود العراقي في فاتحة كتابه «دار السّلام» في

شيخ طوسی از ابی بصیر نقل کرده که گفت: درخدمت امام صادق(ع) در حج بودم تا در مدینه قبر پیامبر اکرم(ص) را زیارت کرد، عرض کردم ای پسر پیامبر، چگونه است جابجا کردن مردگان و دیگری را به جای او گذاشتن؟ فرمود:«ای ابوبصیر، خداوند هفتاد هزار فرشته آفریده که آنان را فرشتگان نقّاله می گویند و در شرق و غرب زمین هستند، پس می گیرند مردگان را و هریک را در جای مناسبش به خاک می سپرند. آنها جنازهٔ میّت را از تابوتش گرفته، دیگری را به جایش می گذارند به طوری که شما نمی دانید و آگاه نمی شوید، این کار بعید نیست و خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد».

داستانی از فرشتگان نقّاله

محدث دانشمند، شیخ محمود عراقی در اول کتاب دارالسلام خود، ضمن

→ وإن كانت أعماله لم تبلغ إلى هذا الحد من السوء يبقى جسده في النجف الأشرف ويخفف عنه عذاب القبر.

زیاد نباشد، بدنش را باقی گذاشته و عذاب قبرش را سبک خواهند کرد.

عداد المكاشفات عن المرحوم الحاج مولى مهدي النراقي عن رجل صالح من سكان النجف الأشرف أنه قال:

ظهر قحط وغلاء شديد في النجف الأشرف وكنت صاحب عيال وأطفال، واشتد عليّ أمر المعاش، فذهبت يوماً إلى وادي السلام ليرفع غمي بزيارة القبور، فإذا بي أرى، في حال اليقظة، جماعة أتوا بجنازة، ودخلوا في جنة لايسع اللسان بيانها. ثم أدخلوها في قصر عال مزين بأنواع الزينة والفرش والأثاث لاأقدر على وصفها. فدخلت القصر عقيبهم، فرأيت شابا على زي السلاطين جالساً على كرسي مرصع من الذهب، فلما وقع نظره عليّ سبقني بالسّلام وناداني باسمي ودعاني إليه وقام تعظيماً لي وأخذ بيدي وأجلسني في جنبه وعظمني وأكرمني ثم قال لي: إنك لاتعرفني، أنا صاحب الجنازة التي رأيتها قبل هذا، واسمي

شمردن مکاشفات، از مرحوم حاج ملامهدی نراقی، از مرد صالحی از اهالی نجف اشرف نقل کرده که او گفت:

«قحطی و گرانی سختی در نجف اشرف پیش آمد، چون اهل و عیال زیادی داشتم، زندگی برمن سخت شد. روزی به وادی السلام رفتم تا با زیارت قبور اندوه من برطرف گردد. ناگاه در حال بیداری جمعی را دیدم که جنازه‌ای را آوردند و داخل باغی شدند که زبان از وصف آن ناتوان است. در آن باغ جنازه را به طرف کاخی بلند و زیبا و آراسته به انواع زینتها و فرشها و لوازم که توانایی وصف آن را ندارم بردند، پشت سرآنها رفتم، جوانی را دیدم با لباس سلاطین بر صندلی طلائی نشسته. تا مرا دید، سلام کرد و به اسم صدایم زد و به سوی خویش فرا خواند. به احترامم حرکت کرده دستم را گرفت و کنار خود نشاند و تعظیم کرده، گرامی داشت. سپس گفت: تو مرا نمی شناسی. من همان جنازه‌ای هستم که چند لحظه قبل دیدی ونام من فلان و از فلان شهرم و

فلان وبلدي فلان، وهؤلاء الجماعة الملائكة النقالة نقلوني من بلدي إلى هذه الجنة البرزخية. فلما سمعت منه ذلك رفع عني الحزن، ووجدت نفسي مائلة إلى السير فيها، فخرجت من قصره. وبينا أنا أسير فيها فإذا بقصور أخرى رأيت فيها أبي وأمي وبعض أرحامي السالفة، فاستقبلوني في سرور وفرح، وسألوني عن الأرحام فذكرت لهم في خلالها شدة الفقر وجوع الأطفال، فأشار أبي إلى قبة وقال: فيها الأرز، خذ منها ماشئت، ففرحت ودخلت وبسطت عبائي وملأته أرزاً، وخرجت إلى النجف، وعشنا به مدة ولم يكن ينقص منه شيءٌ، حتى ألجأتني زوجتي إلى شرح الواقعة، فذهبت إليه فلم تجد منه شيئاً.

این جمعیّت فرشتگان نقّاله بودند که مرا از شهر خودم به این بوستان برزخی منتقل نمودند. وقتی این را شنیدم، اندوه من برطرف شد، دیدم دوست دارم دراین باغ به گردش بپردازم. پس، از کاخ او بیرون آمده به گردش پرداختم. ناگاه کاخهای دیگری مشاهده کردم. دیدم پدر و مادر و بعضی خویشانم که مرده‌اند، آنجا هستند، با شادی به استقبال من آمدند و از خویشاوندان پرسیدند. من ضمن بیان شرح حال آنان، از ناداری و گرسنگی فرزندان برایشان گفتم، پدرم اشاره به خانه‌ای کرد و گفت: آنجا برنج هست هر چه می خواهی بردار. با خوشحالی داخل خانه شده عبایم را پهن کردم و پر از برنج نمودم، آن گاه به سمت نجف اشرف برگشتم و مدتها با آن زندگی کردیم و چیزی از آن کاسته نمی شد، تا این که زنم مرا مجبور کرد که داستانم را بازگو کنم. سپس موقعی که به طرف برنجها رفت دید از آنها اثری نیست».

حشر أرواح المؤمنين في وادي السلام:

في الكافي عن أحمد بن عمر، رفعه، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قلت له: إن أخي ببغداد وأخاف أن يموت بها. فقال: «ماتبالي حيثما مات، أما إنه لايبقى مؤمن في شرق الأرض وغربها إلاّ حشر الله روحه إلى وادي السّلام.» فقلت له: وأين وادي السّلام؟ قال: «ظهر الكوفة. أما إني كأني بهم حلق حلق قعود يتحدثون». [۱]

وروى الكليني طاب ثراه عن حبّة العُرَني قال: خرجت مع أميرالمؤمنين عليه السّلام إلى ظهر الكوفة، فوقف بوادي السّلام كأنه مخاطب لأقوام، فقمت بقيامه حتى أعييت، ثم جلست حتى مللت، ثم

اجتماع ارواح مؤمنين در وادی السلام

در کافی از احمدبن عمر، ازامام صادق(ع) نقل کرده که «عرض کردم: برادرم در بغداد است، می ترسم آنجا بمیرد. فرمود: باکی نیست هرجا بمیرد، همانا هیچ مرد با ایمانی نیست که در شرق یا غرب دنیا بمیرد مگر آن که خداوند روحش را به وادی السلام می برد. عرض کردم: وادی السلام کجاست؟ فرمود پشت کوفه، گویا آنان را می بینم، گروه گروه نشسته و با یکدیگر سخن می گویند»[۱].

مرحوم کلینی (ره) از حَبّة العُرَنی روایت کند: «با امیرمؤمنان(ع) بیرون رفتم پشت شهر کوفه، حضرت در وادی السلام ایستاد، گویا با عده‌ای سخن می گفت. با او ایستادم تا خسته شدم، بعد از نشستن ملول شدم، دوباره ایستادم مثل اول تا

(۱) ـــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٦٨ .

قمت حتى نالني مانالني ثم جلست حتى مللت ثم قمت وجمعت ردائي ، فقلت : ياأميرالمؤمنين إني قد أشفقت عليك من طول القيام ، فراحة ساعة . ثم طرحت الرداء ليجلس عليه ، فقال لي : «ياحبة إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسته .» قلت : ياأميرالمؤمنين ، وإنهم لكذلك ؟ قال : «نعم ، ولو كشفت لك لرأيتهم حلقا حلقا محتبين يتحادثون .» فقلت : أجساد أم أرواح ؟ فقال : «أرواح ، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض إلا قيل لروحه:الحقي بوادي السلام ، وإنها لبقعة من جنة عدن»[١] والأخبار الواردة بجنة وادي السلام ومكانها وكيفيتها مستفيضة بل متواترة .

وقد عرفت أن عالم البرزخ ليس من سنخ عالم الدنيا ، فالأرواح في

خسته شدم، دیگربار نشستم تا خسته شدم، سپس ایستاده ردای خود را جمع کرده پس گفتم ای امیر مؤمنان، من از ایستادن طولانی شما برایتان نگرانم، ساعتی استراحت کنید، سپس ردایم را پهن کردم تا روی آن بنشیند. به من فرمود: ای حبّه، این جز سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن چیزی نیست. گفتم: یا امیرالمؤمنین، اینان این گونه اند؟ فرمود: بلی اگر پرده را برچینم برای تو، هرآینه خواهی دید که دسته دسته دور هم نشسته، لباسها را به خود پیچیده و با یکدیگر سخن می گویند. عرض کردم: جسمهایشان یا روحهایشان؟ فرمود: روحهایشان، و هیچ مؤمنی در سرزمینی نمی میرد مگر آن که به روحش گفته می شود به وادی السلام بپیوند و آنجا قطعه ای از بهشت عدن است.»[١] روایاتی که درباره بهشت وادی السلام و چگونگی جای آن رسیده، فراوان بلکه به اندازه‌ای است که انکار نتوان کرد.

شما دانستید که عالم برزخ از سنخ عالم دنیا نیست، بلکه روحها در این

---

(١) ـ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٩ .

تلك الأبدان المثالية لها الإحاطة التامة بالموجودات، وتأثرها باللذة أو بالألم أشد من تأثرها بهما في هذه الدنيا ودوامهما أطول مدة. وهذه قضايا لايمكن إدراكها لأهل هذا العالم الذي هو من سنخ غير سنخ عالم البرزخ، كما لايمكن للجنين، وهو في الرحم، أن يدرك هذا العالم الذي يلي عالم الرحم.

ألا ترى أن الصحابة كانوا يجلسون عند النبي(ص) وقت نزول جبرئيل عليه السّلام، عليه بالوحي وهو يراه ويكلمه في حضورهم، والناس لايرونه ولايسمعون الكلام. ونظير هذا في عالم الشهود أن النائم بحضور الجالسين قد يشاهد في نومه أشياء مختلفة ويمضي إلى بلدان بعيدة، وربما تألّم مما يرى، وربما صرخ صراخاً عالياً، ومع هذا فالحاضرون الجالسون عنده لايسمعون ولايرون شيئاً مّما يسمع ومايرى.

بدنهای مثالی، احاطهٔ کامل دارند به موجودات و اثر غم و شادی در آنان بیشتر و طولانی تر از غم و شادی دنیا است.

درست فهمیدن و درک این قضایا برای مردم دنیا که با عالم برزخ سنخیّت ندارند ممکن نیست، چنانچه جنین در شکم مادر نمی‌تواند عالم دنیا را که پس از عالم رحم است درک کند. مگرنه این است که هنگام نزول جبرئیل(ع) و آوردن وحی، اصحاب در خدمت رسول اکرم(ص) نشسته بودند، پیامبر(ص) جبرئیل را می دید و با او سخن می گفت ولی مردم نه می دیدند و نه سخن جبرئیل را می شنیدند. نمونه دیگر آن در عالم شخصی است، که نزد جمعی خواب است، چیزهای فراوانی در خواب دیده و به شهرهای دور رفته و چه بسا از آنچه دیده نگران هم شده و ناله‌ای بلند هم برآورده، درعین حال حاضرین آنچه را که او دیده و شنیده، نمی بینند و نمی شنوند.

وقال السيدِ الجزائري ما مضمونه :

إن السؤال في القبر وضغطته وبعض أنواع عذابه إنما هو على هذا البدن. فإذا فرغت الروح من هذا العذاب أو الثواب ــ لأنه كما قال(ع) : «القبر إما روضة من رياض الجنان أو حفرة من حفر النيران.» ــ انتقلت إلى سعادة أخرى أو شقاء فدخلت في قوالب مثل هذه القوالب والهياكل إلا أنها ألطف منها وأرق، فالعالم البرزخي عالم بين المجردات وبين الماديات، أقدرها الله سبحانه بذلك القالب على الطيران في الهواء وقطع المسافات البعيدة بالزمان القصير، فإذا دخلت في ذلك القالب طارت به إلى عالم الأرواح، فإن كانت مؤمنة مضت إلى وادي السّلام، وهي جنة الدنيا خلقها الله تعالى في ظهر الكوفة، وغيبها عن أبصار الناظرين، وفيها أرواح المؤمنين التي في القوالب المثالية، وهم يتمتعون

سید جزائری چنین فرموده است:

بلی سؤال و فشارقبر و بعضی عذابهای آن بر این بدن وارد می شود. پس هرگاه روح از این عذاب یا ثواب جدا شد چنانچه امام(ع) فرموده: «قبر یا بوستانی از بهشت یا حفره‌ای از جهنم است.» به خوشبختی یا بدبختی دیگری منتقل می شود.

پس به قالبی مانند این بدن و هیکل و لطیف‌تر و نرم‌تر از این بدن داخل می شود. بنابر این عالم برزخی عالمی است بین مادّیات و مجردات. خداوند سبحان با این قالب به او توانایی پرواز در هوا و پیمودن راههای دور در زمانهای کوتاه را داده است و هرگاه در این قالب جای گرفت، اگر مؤمن باشد به عالم ارواح پرواز می کند و به وادی السلام می رود که بهشت دنیا است و خداوند آن را آفریده و در پشت کوفه قرار داده و از چشم بینندگان پوشیده است. تمام ارواح مؤمنین در قالبهای مثالی آنجا جمعند و از همهٔ نعمتهای بهشت آخرت بهره‌مند

فيها بكل مافي جنة الآخرة، فإن في هذه الجنة الأزهار والأثمار والحور العين والشراب السلسبيل وأنهار اللبن والعسل وأنواع الحلى والحلل، فهم يأكلون ويشربون وينكحون ويجلسون حلقاً حلقاً يتحدثون ويتكلمون» .

في ضغطة القبر

اعلم أن المؤمن إذا وضع في القبر قالت الأرض له: مرحباً وأهلاً، أما والله لقد كنت أحبك وأنت تمشي على ظهري فكيف إذا دخلت بطني، فسترى ذلك !، فيفسح له مد البصر. وإذا دخلها الرجل الخبيث الفاسق قالت: لامرحباً بك ولا أهلاً، أما والله لقد كنت أبغضك وأنت تمشي على ظهري فكيف إذا دخلت بطني، سترى

می باشند، زیرا که در این بهشت نهرها، میوه ها، حوریه ها، شراب سلسبیل، نهر های شیر و عسل وانواع زیورها و زینت ها وجود دارد. مؤمنین می خورند و می آشامند و زناشویی می کنند وگرد هم می نشینند و حدیث خوانده و سخن می گویند.

فشار قبر

هنگامی که مؤمنی را در قبر می گذارند، زمین به او خوش آمد می گوید و اظهار می دارد: «به خدا قسم، در آن هنگام که بررویم قدم می گذاشتی، به تو مهر و علاقه داشتم، چه رسد به موقعی که در آغوشم جای گرفتی، و البته آثار مهرومحبت مراخواهی دید.» پس به اندازه دیدچشم ،قبرش وسیع می شود.

همچنین موقعی که شخص خبیث بدکاره داخل قبر می شود، زمین اظهار ناراحتی می کند و می گوید: «به خدا قسم، همان گاه که بر پشتم قدم

(۱) ـــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٨ ـ ٤٥٩ الطبعة الحجرية .

ذلك ، فتضغطه ضغطة تخرج مخ رأسه من أظافير رجليه ويفتح له باب إلى النار، ثم يخرج إليه رجل قبيح . فيقول : ياعبدالله من أنت ؟ مارأيت شيئاً أقبح منك ! فيقول : أنا عملك السيّء الذي كنت تعمله ورأيك الخبيث . [1]

وهذه الضغطة الشديدة هي التي ضمنها رسول الله(ص) لفاطمة بنت أسد ، وذلك أنه لما حفر لها قبر اضطجع فيه رسول الله صلى الله عليه وآله ، فقيل له في ذلك ، فقال : إني ذكرت عندها ضغطة القبر يوماً وذكرت شدّتها فقالت : واضعفاه ليس لي طاقة عليها ، فقلت لها : إنّي أضمن لك على الله ، فاضطجعت في قبرها لذلك . وروي في

می گذاشتی از تو متنفر بودم، تا چه رسد به حال که در اندرونم جای گرفتی، و خواهی دید چه بر سرت خواهم آورد.» پس آن چنان فشارش می دهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون شود و دری از آتش بروی گشوده گردد. سپس مرد زشت رویی براو وارد می شود؛ شخص فاسق به او می گوید: کیستی که زشت تر از تو ندیدم؟! جواب می دهد: من اعمال زشت و عقیده فاسد تو هستم.[1]

این فشار شدید قبر همان است که به ضمانت حضرت پیغمبراکرم(ص) از فاطمه بنت اسد، مادر حضرت امیر(ع) مرتفع گردید، که داستانش چنین است:

«بعد از حفر قبر فاطمه بنت اسد، پیامبر اکرم (ص) برای لحظه ای در قبر آن مخدره دراز کشیدند. جمعیت حاضر از علت این کار جویا شدند. پیامبر فرمودند: روزی در حضور ایشان در مورد فشار قبر و شدّتش صحبت می کردم، ایشان در آن هنگام گفت: وای از ضعف و ناتوانی، من که طاقت تحمل فشار قبر را ندارم چون شدّت ناراحتی او را دیدم، ضمانت کردم که او از فشار قبر در امان باشد، و به خاطر وعده ای که داده بودم، امروز درقبرش مقداری دراز کشیدم».

(١) ـــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٠٦ .

الكافي عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: أيفلت من ضغطة القبر أحد؟ قال: فقال: «نعوذ بالله منها، ما أقل من يفلت من ضغطة القبر، إن رقية لمّا قتلها عثمان وقف رسول الله صلى الله عليه وآله على قبرها فرفع رأسه إلى السماء فدمعت عيناه وقال للناس: ذكرت هذه وما لقيت فرققت لها واستوهبتها من ضمة القبر.» قال: «فقال: اللّهم هب لي رقية من ضمة القبر، فوهبها الله له» قال: «وإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في جنازة سعد، وقد شيّعه سبعون ألف ملك فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه إلى السماء ثم قال: مثل سعد يضّم؟!.» قال: قلت: جعلت فداك إنا نتحدث أنه كان يستخف بالبول فقال:

ابوبصير از امام صادق(ع) روایت می کند که از آن حضرت سؤال کردم: آیا کسی هست که از فشار قبر رهایی یابد؟ فرمودند: «پناه به خدا، بسیار کمند کسانی که از فشار قبر برهند». آن گاه به نقل جریانی پرداختند وفرمودند: «هنگامی که رقیه(ع) به دست عثمان کشته شد و به خاک سپرده شد، پیامبر(ص) بر قبر او ایستاد و در حالی که سر به آسمان بلند نموده و چشمانشان اشک آلود بود، به مردم فرمودند: من زندگی این مخدره و مشکلا تش را از نظر گذرانده و متأثر شدم و از خدای بزرگ خواستم که او را از فشار قبر معاف دارد، خداوند هم اجابت فرموده و او را بخشید»؛ همچنین حضرت جریان دیگری را به این صورت اضافه فرمودند که «پیامبر اسلام(ص) برای تشییع جنازه سعد (یکی از اصحاب فداکارشان) خارج گردیدند، درحالی که در تشییع جنازه‌اش هفتادهزار فرشته شرکت داشتند. پس سر به آسمان بلند نموده، فرمودند: افرادی نظیر سعد هم فشار قبر را می بینند؟!»(کنایه از این که باید عبرت گرفت که انسان به هر مرتبه از ایمان هم که برسد، در عین حال ممکن است به خاطر بعضی از نقاط ضعف فشار قبر را ببیند).

ابوبصیر: عرض کردم: فدایت شوم، ما فکر می‌کردیم فشار قبر سعد در اثر

«معاذ الله إنّما كان من زعارة في خلقه على أهله» قال: «فقالت أمّ سعد هنيئاً لك ياسعد» قال: «فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: ياأمّ سعد لاتحتمي على الله.»[1]

أقولُ: إذا كان سعد الذي شيعت جنازته الملائكة أصابته ضغطة القبر فمن ذا الذي ينجو منها؟!.[2]

وقال رسول الله(ص): «إن للقبر ضغطة لو نجا منها أحد لنجا سعدبن معاذ.» وروي أن ضغطة رقية بنت رسول الله(ص) ارتفعت بسؤال النبي(ص)[3]، وضغطة زينب خفت بسؤاله(ص). نسأل الله تعالى النجاة والعفو والمغفرة بمحمد وآله الطاهرين. وفي خبر: سئل أبو عبدالله

بی توجهی به ترشحات ادرار بوده. حضرت فرمودند: «معاذ الله، هرگز چنین نیست، بلکه فشار قبرش منحصراً بر اثر کج خلقی و خشونت با اهل و عیالش بوده است».

آن گاه حضرت امام صادق(ع) فرمودند: «مادرسعد که در آن جمع حاضر و ناظر تعظیم و تجلیل فراوان جنازه فرزندش بود، اظهار داشت: گوارا باد بر تو ای سعد. پیغمبر فرمودند: ای مادرسعد، این چنین قاطعانه ازطرف خدا سخن مگوی»[1].

آری، سعد در حالی که با آن همه عظمت فرشتگان جنازه‌اش را تشییع کردند، از فشار قبر مصون نماند، پس چه رسد بر حال افراد معمولی![2].

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «همانا قبر فشار دارد؛ اگر کسی از آن رهایی می یافت، سعدبن معاذ هر آینه نجات یافته بود». و روایت شده که فشار قبر از رقیّه دختر پیامبر(ص) به خواهش آن حضرت برداشته شد[3] و فشار قبر زینب نیز، به خواهش رسول الله(ص) سبک شد.

از خداوند سبحان می خواهیم به حق محمد و آل محمد(ص) ما را از فشار قبر نجات داده و مورد عفو و بخشش قرار دهد.

---

(١) ـــ بحار الأنوار ـ ج ٢٢ ـ ص ١٦٣ وفروع الكافي ـ ج ٣ ـ ص ٢٣٦ .

(٢) ـــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٠٦ .

(٣) ـــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٦١ و ٢٦٦ .

عن المصلوب يعذب عذاب القبر؟ فقال: «إن رب الأرض هو رب الهواء، فيوحي الله عزوجل إلى الهواء فيضغطه ضغطة أشد من ضغطة القبر.» [۱] وفي الأخبار المعتبرة أن من مات من المؤمنين ليلة الجمعة أو يومها أمن من ضغطة القبر. [۲] وقال أميرالمؤمنين عليه السّلام: «من مات يوم الخميس بعد الزوال وكان مؤمنا أعاذه الله عزوجل من ضغطة القبر، وقبل شفاعته في مثل ربيعة ومضر». [۳]

وقال المفيد قدس سره في أوائل المقالات [٤]:

أقول: إن الله تعالى يجعل لهم أجساما كأجسامهم في دار الدنيا ينعم مؤمنهم فيها، ويعذب كفارهم فيها وفساقهم دون أجسامهم التي

از امام صادق(ع) پرسيدند: «به دار آويخته هم اين عذاب قبر را دارد؟ فرمود: به درستی که خدای زمين، خدای آسمان نيز هست. به هوا دستور می دهد او را فشاری دهدكه ازفشارقبرسخت تر است» [۱].

در اخبار معتبره آمده: «مؤمنی كه شب يا روز جمعه بميرد، از فشار قبر در امان خواهد بود» [۲].

همچنين حضرت امير(ع) فرمود: «كسی كه بعدازظهر روز پنج شنبه بميرد و مؤمن هم باشد، خدا او را از فشار قبر پناه می دهد و شفاعت او را درباره اشخاصی به تعداد قبايل «ربيعه» و «مضر» (دو قبيله بزرگ در صدر اسلام) می پذيرد» [۳].

شيخ مفيد در اوائل المقالات می فرمايد [٤]: «به درستی كه خداوند تعالی، بدنهايی مانند بدنهای دنيايی برايشان قرار می دهد. افراد با ايمان در نعمت و افراد بی ايمان و هرزه به عذاب گرفتارند و اين بدنها غير از بدنهايی است كه در

---

(۱) ــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٦٦ .

(۲) ــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٦ .

(۳) ــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٦ .

(٤) ــ ص ٤٩ ـ منشورات مكتبة الداوري بايران .

في القبور. يشاهدها الناظرون تتفرق وتندرس وتبلى على مرور الأوقات، وينالهم ذلك في غير أماكنهم في القبور وهذا يستمر على مذهبنا في النفس.

ومعنى الإنسان المكلف عندي هو الشيء المحدث القائم بنفسه الخارج عن صفات الجواهر والأعراض، ومعي به روايات عن الصادقين من آل محمد(ص)، ولست أعرف لمتكلم من الإمامية قبلي فيه مذهباً فأحكيه، ولاأعلم بيني وبين فقهاء الإمامية وأصحاب الحديث فيه اختلافاً. انتهى.

والحاصل أن ماعرفته من بيان عالم البرزخ هو اعتقاد طائفة الإمامية وكثير من المسلمين، كما عرفت سابقاً.

قبر دیده می شود که به گذشت زمان پوسیده و از بین می رود و این نعمت و عذاب در غیر جایگاهشان در قبرها به آنان می رسد.

بنا به عقیدهٔ ما این نعمت و عذاب، برای روح و روان انسان استمرار دارد. انسان دارای تکلیف پیش من، موجودی است که به وجود آمده و به خود ایستادگی دارد و از صفات جواهر و اعراض بیرون است. سخن من با فرمایشات راستگویان آل محمد(ص) همراه است و سخنگو و دانشمند شیعه‌ای را نمی شناسم که پیش از من نظریه‌ای جز این داشته باشد تا بازگو کنم و در این مطلب بین خودم و فقهاء شیعه و صاحبان حدیث اختلافی نمی بینم».

بنابر این، نتیجه می گیریم که آنچه را شناختی، عقیدهٔ طایفهٔ شیعهٔ اثنی عشری و عدّهٔ زیادی از مسلمانها است دربارهٔ عالم برزخ، چنانچه پیشتر اشاره کردیم.

حقيقة الموت

حقيقة الموت: عبارة عن قطع علاقة الروح بالبدن. وقد مثلوا لذلك بأمثلة.

منها: أن مثل الروح في البدن كمثل ربان السفينة ونفس السفينة. فانفصاله عنها يقطع علاقته بها. فالقدرة التي كانت مسيطرة على السفينة تنجيها من الغرق هي قدرة الربان، مع أن الربان حقيقته غير حقيقة السفينة، وإنما كانت له الإحاطة بالسفينة، وبانفصاله عنها تنقطع العلاقة بينهما وتنتفي الإحاطة، وكذلك الروح بالنسبة إلى البدن. فهي شيء آخر غير البدن وإنما هي تحيط به وتوجهه، كما يحيط ربان السفينة بالسفينة ويوجهها فإذا انفصلت عن البدن انقطعت علاقتها به. وظل البدن مادة منطفئة هامدة.

ومنها: أن الروح بمنزلة النور في ظلمة هذا البدن، والبدن بهذا النور

حقيقت مرگ

حقیقت مرگ عبارت است از جدا شدن روح از بدن و برای آن مثالهائی زده‌اند؛ از جمله این که گفته‌اند: روح و بدن مانند کشتی وکشتیبان است، پس جدایی ناخدا از کشتی، علاقهٔ او را از کشتی جدا می سازد. نیرویی که کشتی را اداره کرده و از غرق شدن نجات می داد نیروی ناخدا بود، با اینکه حقیقت ناخدا غیر از کشتی است، بلکه او مسلط برکشتی بود و با جدایی او از کشتی، علاقه قطع و تسلّط از بین می رود. روح هم نسبت به بدن چنین است. پس روح چیزی است غیر از بدن، که تسلط بر بدن دارد و آن را رهبری می کند. همانند ناخدا در رهبری کشتی و با جدا شدن روح، بدن ماده‌ای نابود شدنی است.

همچنین گفته‌اند: روح به منزلهٔ نوری است در تاریکی بدن. بدن با این نور

يسمع من مجرى الأذن ويرى من مجرى العين، إلى غير ذلك من الإحساسات. فكل عضو في هذا البدن فعّال ببركة نور الروح، فإذا انقطعت العلاقة انقطع النور عن البدن. فالموت عبارة عن إخراج هذا النور من هذا المحل وجعله في محل آخر. وبخروج الروح من البدن يعود البدن مظلماً كما كان أوّلاً. وبهذا نعرف أن علاقة الروح بالبدن ليست على نحو الحلول فيه، وبعبارة أخرى: ليست الروح داخلة في البدن، لأن الروح من المجردات وليست بجسم ليكون لها دخول وخروج. وكل مافي الأمر أن هناك علاقة بين الروح والجسد، من دون أن يكون لها تركيب مع البدن. والموت عبارة عن قطع هذه العلاقة. ولذا شبه بعض الحكماء الروح باللباس[1] المحيط بالبدن، فكما أن

از مجرای گوش می شنود، از مجرای چشم می بیند و همچنین حواس دیگر در بدن به برکت روح فعالیت دارند، هرگاه علاقه بریده شد نور از بدن قطع میشود.

پس مرگ عبارت است از بیرون رفتن نور ازین محل و قرار گرفتن آن در جای دیگر. با رفتن روح بدن تاریک می شود، چنانچه پیش از دمیدن روح بوده است. از اینجا می فهمیم که ارتباط روح و بدن به نحو حلول و مخلوط شدن نیست. به عبارت دیگر، روح داخل شوندهٔ در بدن نیست، زیرا روح از مجردات است و جسم ندارد تا دخول و خروج داشته باشد. نهایت این که علاقه و ارتباطی بین روح و بدن وجود دارد بی آنکه آمیزشی با جسم داشته باشد و مرگ، جدا شدن این ارتباط است. بنابر این بعض حکماء گفته اند: روح مانند پوششی است که بدن

(١) ـ وقيل لعلي بن الحسين(ع): ماالموت؟ قال(ع): «للمؤمن كنزع ثيابه الوسخة وفك قيود وأغلال ثقيلة والاستبدال بأفخر الثياب وأطيبها رائحة وأوطأ المراكب وآنس المنازل، وللكافر كقلع ثياب

(٢) به امام چهارم(ع) عرض شد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و گشودن بندهای گران و سنگین و پوشیدن لباسهای قیمتی و خوشبو و سوار شدن بر بهترین مرکبها و دلخواه‌ترین منازل است و برای

←

اللباس ليس له دخول ولا خروج من البدن بل هو تارة يحيط به وأخرى ينزع عنه ولا يحيط به، فكذلك الروح. فنسبة الروح إلى البدن إما الإحاطة به وإما العلاقة، وليس بينها وبينه سنخية أصلاً *. فتبارك الله أحسن الخالقين إذ جمع بين هذين الشيئين على تباينهما في السنخية.

فقد ظهر مما ذكرنا أن معنى الموت هو خلع لباس أو قطع علاقة، والروح لا تنعدم بعد ذلك بل تكون في محل آخر بإذنه تعالى، فبإذنه تعالى تعلقت الروح بالبدن وأحاطت به وبإذنه انفصلت عنه، وبإذنه تتعلق بالبدن المثالي وتحيط به وهو القادر على كل شيء. قال تعالى: «فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». الشورى - ۹ .

را فرا گرفته، همچنان که لباس دخول و خروج ندارد، روح هم دخول و خروجی ندارد، بلکه گاهی به تن پوشیده و گاهی کنده می شود. پس نسبت روح به بدن، پوششی یا ارتباطی است ولی بین این دو اصلاً سنخیّت نیست[1]. آفرین بر خدایی که دو موجود ناهم آهنگ را به هم پیوسته است.

روشن شد که معنای مرگ، کندن لباس یا بریده شدن علاقه است و روح با مرگ نابود نمی شود، بلکه به امر پروردگار بجایی دیگر می رود، چنانکه به امر او به بدن پیوسته و آن را تحت پوشش قرار داده، بفرمان او نیز جدا شده و بدن مثالی را تحت پوشش قرار می دهد وخداوند بر هر کاری تواناست. «فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِيُّ ...»[2]

فاخرة والنقل من منازل أمينة والاستبدال بأوسخ الثياب وأخشنها وأوحش المنازل وأعظم العذاب». ـ معالم الزلفى.

کافر مانند افکندن لباسهای فاخر و کوچ کردن از جاهای امن و پوشیدن لباسهای چرکین و جایگزین شدن در خانه های وحشتناک و بزرگترین عذابها است. معالم الزلفی.

(*) ــ يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي (الإسراء ـ ۸۵).

(۱) «ازتودرباره روح می پرسند. بگو روح به فرمان پروردگارمن است». سوره اسراء ـ آیه ۸۵.

(۲) «اوست که منحصراً دوست و یاور بندگان است و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیز تواناست». سوره شوری ـ آیه ۹

وإذ قد عرفت كيفية علاقة الروح بالجسد وأنها ليس لها خروج ودخول فقد عرفت أن الموت إنما هو انقطاع هذه العلاقة وليس انعدام الروح. إلا أن هذه العلاقة لا تنقطع بالمرة نهائياً، بل يبقى نوع من الاتصال أقل وأضعف من الاتصال السابق زمان الحياة. ويمكن أن يقال: إن علاقة الروح بالبدن على ثلاث مراتب: علاقة قوية تامة قبل الموت، وعلاقة متوسطة كما في حال النوم، لأن النوم كالموت،

پس هرگاه چگونگی علاقه وارتباط روح با بدن را دانستی و اینکه چیزی نیست که بیاید و برود، خواهی دانست که مرگ، جدائی این ارتباط است نه نابودی روح.

ناگفته نماند که این علاقه بطور کلی بریده و قطع نمی شود بلکه به گونه ای کمتر و ناتوانتر از زمان زندگی باقی است. می توان گفت که علاقه و ارتباط روح[1] با بدن سه گونه است: ۱ـ ارتباط کامل و تمام پیش از مرگ.

۲ـ ارتباط متوسط که در حال خواب است،[2] چون خواب مانند مرگ است.

---

(۱) ــ وقيل لمحمد بن علي(ع): ماالموت؟ قال(ع): «هو النوم الذي يأتيكم بالليل في كل ليلة إلا أنه طويل المدة لاينتبه منه إلا يوم القيامة، فمن رأى في منامه من أصناف الفرح لايقدر قدره ومن رأى في منامه من أصناف الأهوال مايقدر قدره فكيف حال فرحه بالموت ووجله فيه؟!، هذا هو الموت فاستعدوا له.» وقيل لصادق آل محمد(ع) صف لنا الموت. فقال(ع): «هو للمؤمن كأطيب ريح يشمه فينعش بطيبه فيقطع التعب والألم كله عنه وللكافر كلدغ الأفاعي وكلدغ العقارب وأشد»، قيل: فإن قوماً يقولون: هو أشد من نشر بالمناشير وقرض بالمقاريض ورضخ بالحجارة وتدوير قطب الأرحية في الأحداق، قال(ع): «هو كذلك على الكافرين والفاجرين، ألا ترون

(۲) به امام باقر(ع) عرض کردند: مرگ چیست؟ فرمود: مرگ خواب است که هرشب شما را فرا می گیرد جز آن که مدتش طولانی است که بیدار نشود از آن مگر در قیامت. آن کس که خواب خوب می بیند، مقدار و اندازهٔ خوبی را نمی داند و آن کس که خواب وحشتناک می بیند، اندازهٔ آن را نمی داند، پس شادی و ناراحتی او با رسیدن مرگ چگونه خواهد بود؟ این مرگ است برایش آماده باشید. به امام صادق(ع) عرض کردند: مرگ را برای ما تعریف کن. فرمود: مرگ برای مؤمن مانند بهترین بوی خوشی است که می بوید و به نشاط می آید و تمام درد و رنج و ناراحتی او از بین می رود. و مرگ برای کافر مانند گزیدن عقرب ومار، بلکه سخت تراست.

عرض شد مردم می گویند که مرگ از بریده شدن با اره، ریزریز شدن با قیچی، کوبیده شدن با سنگها و چرخیدن سنگ آسیا روی دیدگان سخت تر است. حضرت فرمود: برای کافرها و ←

وعلاقة أضعف منها كما في حالة الموت. وعلى ذلك يكون للروح ارتباط واتصال بالجسد في قبره، حتى ورد في الأخبار أن الروح تزور الجسد في اليوم الثالث والخامس والسابع وفي الأربعين بعد الموت فترى الجسد وماحدث فيه فتتألم. وهذا هو معنى إحاطة الروح بالجسد[1] ومما ذكرنا يتضح للقارىء الكريم أن الروح باقية بعد مفارقة البدن، فمنها

۳ـ ارتباط کم که در حال مرگ است.

بنابر این روح با بدن در قبر نیز اندک ارتباطی دارد. در روایات آمده که روح پس از مرگ، در روز سوم، پنجم، هفتم و چهلم به دیدن بدن می آید و جسم را می بیند و ناراحت می شود و این است معنای احاطهٔ روح به بدن.[2]

با آنچه گفتیم روشن شد که روح پس از جدا شدن از بدن در راحتی یا در

منهم من يعاني تلك الشدائد فذلكم الذي هو أشد من هذا ومن عذاب الدنيا»، قيل: فمالنا نرى كافراً يسهل عليه النزع فينطفئ وهو يتحدث ويضحك ويتكلم وفي المؤمنين من يكون أيضاً كذلك وفي المؤمنين والكافرين من يقاسي سكرات الموت؟! فقال(ع): «ماكان من راحة هناك للمؤمنين فهو عاجل ثوابه وماكان من شدة فهو تمحيصه من ذنوبه فيرد إلى الآخرة نقياً نظيفاً مستحقاً لثواب الله فليس له مانع من ذنوبه وماكان من سهولة هناك على الكافرين فليوفىٰ أجر حسناته في الدنيا ليرد إلى الآخرة وليس له إلا مايوجب العذاب وماكان من شدة هناك على الكافرين فهو ابتداء عقاب الله عند نفاد حسناته، وذلك بأن الله عادل لايجور». معالم الزلفى.

فاجرها چنین است. مگر نمی بینید کسانی را که این سختیها را می کشند و مرگ از اینها و عذاب دنیا سخت‌تر است. گفته شد: چگونه است که بعضی افراد کافر به آسانی جان می دهند، تا دم مرگ خنده می کنند و سخن می گویند و بعضی از مؤمنین و کافرین سختی سکرات مرگ را می بینند؟ حضرت فرمود: مؤمن آنچه راحتی می بیند، پاداشهای زودرس اوست و آنچه از سختی می بیند، پاک شدن از گناهان است تا پاک وارد قیامت شود و مستحق رحمت باشد و آنچه کافر از آسایش دم‌مرگ‌می بیند، پاداش نیکیهای اوست تا به آخرت رود و چیزی جز عذاب برایش نباشد و آنچه کافر از سختی می بیند، شروع عذابهای آخرتی او پس از تمام شدن خوبیهای اوست. زیرا که خداوند عادل است و به کسی ستم روا نمی دارد. معالم الزلفی.

(۱) ــ وبهذا يتعقل إحاطة الإمام(ع) بحضوره عند جميع الموتى حال احتضارهم. كما ورد في أحاديث كثيرة.

(۲) با این معنا چگونگی حاضر شدن امامان ـعلیهم السلام ـ هنگام جان دادن همهٔ مردگان، چنانچه در روایات فراوان آمده، روشن می شود.

منعّمة ومنها معذبة، سواء أقلنا إنّ العذاب أو النعمة واقعة على الأرواح المجردة أم عليها بما أنها متعلقة بجسد كجسد الإنسان في دار الدنيا أو في قوالب مثالية، أو غير ذلك على اختلاف الأقوال.

عــذاب القبــر

ومن مطاوي ماذكرنا اتضح للقارىء أن المساءلة في القبر وعذابه مما هو محقق ثابت. قال الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج والمساءَلة في القبر وخلق الجنة والنار والشفاعة».[۱]

وقال المحقق الطوسي نصير الملة والدين في «التجريد»[۲]: «عذاب القبر واقع لإمكانه وتواتر الأخبار عليه».

عذاب باقی است وعذاب یا راحتی به روح مجرد تعلق می گیرد یا به قالب مثالی یا به جسدی که مانند بدن انسان دردنیا است یا غیرآن.

عذاب قبر

از لابلای آنچه یادآور شدیم، برای خواننده روشن شد که سؤال قبر موضوعی قطعی و ثابت است. امام صادق(ع) فرمود: «شیعهٔ مانیست کسی که چهار چیز را منکر شود: معراج، سؤال قبر، بهشت و دوزخ و شفاعت»[۱].

دانشمند محقق، خواجه نصیرالدین طوسی (ره) درتجرید[۲] گفته: «عذاب قبر خواهد بود به جهت ممکن بودن آن و روایات زیادی که دربارهٔ آن رسیده است».

---

(۱) ــ بحارالأنوار - ج ۸ - ص ۱۹۷ .

(۲) ــ كفاية الموحدين - ج ۳ - ص ۲۸۸ .

وقال العلامة المجلسي [۱]: «الإجماع بذلك قائم، بل من ضروريات دين الإسلام، ومنكره كافر».

وقال الشيخ الصدوق بذلك، وقال الشيخ المفيد عليه الرحمة [۲]: «وجاءت الأخبار الصحيحة أن الملائكة تنزل على المقبورين فتسألهم عن أديانهم».

وعن علي بن حاتم عن علي بن الحسين النحوي عن البرقي عن أبيه عن سليمان بن مقبل عن موسى بن جعفر عن أبيه عليهما السّلام قال:

«إذا مات المؤمن شيعه سبعون ألف ملك إلى قبره فإذا أدخل قبره أتاه منكر ونكير فيقعدانه ويقولان له: من ربك؟ ومادينك؟ ومن نبيك؟ فيقول: ربي الله ومحمد نبيي والإسلام ديني، فيفسحان له في قبره مد بصره، ويأتيانه بالطعام من الجنة ويدخلان عليه الروح والريحان، وذلك قوله عزوجل: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ» [۳]

علاّمه مجلسی فرموده [۱]: «وجود عذاب قبر اجماعی بلکه از ضروریات دین شمرده شده و منکر آن کافر است.» شیخ صدوق نیز همین را قائل است. شیخ مفید [۲] فرموده: «روایات صحیحه آمده به اینکه ملائکه در قبر بر مردگان وارد می شوند و درباره دینشان از آنان می پرسند».

از موسی بن جعفر(ع)؛ از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: «هرگاه مؤمن بمیرد، هفتاد هزار فرشته تا کنار قبر، او را همراهی می کنند و هرگاه به قبر وارد شد، منکر و نکیر به نزد او می آیند و او را نشانده می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ پس می گوید: خدایم الله، پیامبرم محمد(ص) و دینم اسلام است. پس به قدری که چشم او می بیند قبرش را وسعت داده، برایش غذای بهشتی می آورند و شادی و گل بر او وارد می شود: «فَأَمَّا إِنْ...»؛ [۳]

(۱ و ۲) كفاية الموحدين.

(۳) ــ الواقعة ـ ۸۸ و ۸۹ . «پس اگر از نزدیکان باشد، شادی و گل در قبرش و نعمت بهشت در آخرت برای اوست».

يـعني في قـبره «وَجَنَّةُ نَعِيمٍ» يعـني في الآخرة.» ثم قال عليـه السّلام:
«إذا مات الكافر شيعه سبعون ألفًا من الزَبانية [1] إلى قبره، وإنه لـيناشد حامليـه بصوت يسمعه كـل شيء إلا الـثقلان، ويقول: لـو أن لي كرة فأكـون من المؤمنين، ويقول: «آرْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِي مَاتَرَكْتُ.» فتجيبه الزبانية: كلا إنها كلمة أنت قائلها. ويناديهم ملك: لو رد لعاد لما نهي عنه. فإذا أدخل قبره وفارقه الناس أتاه منكر ونكير في أهول صورة. فيقيمانه ثم يقولان له: من ربك؟ ومادينك؟ ومن نبيك؟ فيتلجلج [2] لسانه ولايقدر على الجواب، فيضربانه ضربة من عذاب الله يذعر لها كل شيء، ثم يقولان له: من ربك؟ ومادينك؟ ومن نبيك؟ فيقول: لا أدري، فيقولان

آن گاه امام(ع) فرمود: و هرگاه کافر بمیرد، هفتاد هزار فرشتهٔ عذاب تا قبرش او را همراهی می کنند، کسانی را که او را می برند، با صدایی که غیر از جنّ و انس، همهٔ موجودات آن را می شنوند، سوگند می دهد و می گوید: ای کاش یک بار بر می گشتم و از مؤمنین می بودم و می گوید: «إرْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِي مَا تَرَكْتُ.» [3] آن گاه فرشتگان عذاب پاسخش دهند که: «هرگز این نخواهد شد» و این کلمهٔ ارجعون، را از حسرت همی گوید و ثمری نمی بخشد. سپس هرگاه به قبر وارد شود و مردم برگردند، منکر و نکیر با شکلی که وحشتناکتر از آن نیست، بر او وارد شده و او را بپا داشته و می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ پس زبان او گیر کرده، به طوری که توانایی جواب دادن را ندارد. آن گاه ضربه‌ای از عذاب خدا که هر چیز را به وحشت می اندازد بر او می زنند. سپس می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ می گوید: نمی دانم. فرشتگان می گویند: نه دانستی، نه هدایت شدی

(۱) ــ الزبانية عند العرب: الشرط، وسمّوا بها بعض الملائكة لدفعهم أهل النار فيها.
(۲) ــ أي يثقل لسانه ويتردد في كلامه.
(۳) «مرا به دنیا باز گردانید تا شاید به تدارک گذشته، عملی صالح بجای آرم.» سوره مؤمنون ـ آیهٔ ۱۰۰.

له: لادريت ولاهديت ولاأفلحت. ثم يفتحان له باباً إلى النار وينزلان إليه من الحميم من جهنم، وذلك قول الله عزوجل: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ.» يعني في القبر «وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ.»[1] يعني في الآخرة»[2].

تخفيف عـذاب القبر

قال النبي(ص): «إن القبر أول منازل الآخرة فإن نجا منه فما بعده أيسر منه وإن لم‌ينج منه فما بعده ليس أقل منه».

وبما أن القبر أول المنازل من منازل الآخرة وأصعبها فلابد من السعي والاجتهاد لتهيئة مايفيد الإنسان في هذا المنزل وينجيه من العذاب.

ونذكر هنا شيئاً ممايتفع في عالم القبر. وهو على قسمين:

و نه رستگار. بعد دری از آتش برایش می گشایند و از حمیم جهنّم براو نازل می‌کنند. و این است قول خدای تعالیٰ: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ...»[1] یعنی پذیرایی او در قبر، با حمیم (آب جوشانِ بسیار گرم) و در آخرت با دوزخ خروشان خواهد بود»[2].

عذاب قبر سبک می شود

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «همانا قبر، اوّل جایگاه آخرت است. اگر از قبر نجات یافت، آنچه را بعد از آن می بیند آسانتر است و اگر از عذاب قبر رهایی نیافت، آنچه را که بعداً می بیند کمتر از آن نیست.» و چون قبر اوّلین منزل از جایگاههای آخرت است و در عین حال از سخت‌ترین آنها است، برای فراهم کردن آنچه به درد انسان می خورد، باید کوشش نمود تا از گرفتاری های قبر نجات یافت.برخی از کارهایی را که درقبر برای انسان فایده دارد یادآور می شویم و آن بر

---

(۱) ــ الواقعة ـ ۹۲ و ۹٤.

(۲) ــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ۲۲۲.

الأول : مايعمله الإنسان بنفسه[۱] .

الثاني : مايعمله غيره من أجله بعد وفاته .

أما الأول فأهمه المحافظة على الصلاة . قال أبو جعفر(ع) : «من أتم ركوعه لم تدخله وحشة القبر »[۲]

ومنه : اجتناب الغيبة واجتناب النميمة ، والتوقي من البول[۳] ، واجتناب أكل مال اليتيم وأكل الربا ، واجتناب الشهادة بغير الحق .

دو گونه است:

۱ـ کارهایی که خود انسان می تواند انجام دهد[٤] .

۲ـ آنچه که دیگران پس از مرگ برای انسان انجام می دهند.

مهمترین کاری که خودش می تواند انجام دهد، مواظبت نمودن برنماز است. امام باقر(ع) فرمود: «کسی که رکوعش را کامل انجام دهد، وحشت قبر نخواهدديد.»

از جمله چیزهایی که عذاب قبر را سبک می کند، پرهیز از غیبت و سخن چینی، پرهیز از نجاست ادرار[۵]، دوری کردن از خوردن مال یتیم، دوری از گواهی دادن بناحق و در بعضی روایات اضافه شده، دوری

---

(۱) ــ قال مولانا أميرالمؤمنين صلوات الله عليه في خطبة: «وبادروا الموت في غمراته وامهدوا له قبل حلوله وأعدوا له قبل نزوله.» (البحار ـ ج ٦ ـ ص ٢٤٤) .

(۲) ــ بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٤٤ .

(۳) ــ روى ابن عباس : «عذاب القبر ثلاثة أثلاث : ثلث للغيبة وثلث للنميمة وثلث للبول .» (بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢٤٥). وقد وردت عدة روايات تدل على النهي عن استحقار البول وعدم المبالاة به (راجع وسائل الشيعة ـ أبواب التخلي) .

(٤) حضرت علی(ع) دریک سخنرانی فرمود: «پیشی بگیرید سختیهای مرگ را و مهیای آن باشید پیش از رسیدنش و آماده باشید پیش از وارد شدن آن.» بحار الانوار ـ جلد٦ ـ صفحه ٢٤٤.

(٥) ابن عباس روایت کرده: عذاب قبر سه قسمت است؛ یک سوم برای غیبت کردن و یک سوم برای سخن چینی و یک سوم پرهیز نکردن از نجاست بول . بحار الأنوار ـ جلد٦ ـ صفحهٔ ٢٤٥. روایات زیادی رسیده به اینکه بول را کوچک نشمارید و به آن بی اعتنا نباشید. وسائل ابواب تخلّی .

وأضاف في بعض الأحاديث عدم عزب الرجل عن أهله ، آي بعده واعتزاله عن أهله ، ولعله كناية عن نشوزه عليها ، واجتناب سوء الخلق بالنسبة إلى عياله وأهله ، ومنه حفظ النعم وعدم تضييعها [1] .

ومنه : أن يكتب على كفنه ما كتب عليّ «(عليه السّلام)» على كفن سلمان رضي الله عنه ، وهو هذان البيتان :

وَفَدْتُ عَلَى ٱلْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ
مِنَ ٱلْحَسَنَاتِ وَٱلْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَمْلُ ٱلزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ
إِذَا كَانَ ٱلْوُفُودُ عَلَى ٱلْكَرِيمِ

وكذلك البيت المنسوب إلى على بن الحسين عليهما السّلام وهو:

نکردن مرد از همسرش و جدا نشدن از او (که شاید کنایه باشد از سرکشی و ستم بر او)، پرهیز نمودن از بداخلاقی نسبت به او و فرزند و نگهداری و ضایع نکردن نعمتهای خداوند. [2] همچنین بر کفن خود آنچه را که حضرت علی (ع) بر کفن سلمان (ره) نوشت، بنویسد:

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَحَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ [3]

همچنین روی کفن خود شعری را که به علی بن الحسین (ع) نسبت داده شده است، بنویسد:

---

(۱) ــ قال رسول الله(ص): «ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم». (بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ٢١٢) .

(۲) رسول اکرم(ص) فرمود: «فشار قبر برای مؤمن، جبران نعمتهایی است که ضایع کرده است.» بحار الأنوار جلد٦ـ صفحه ۲۱۲.

(۳) بر شخص بسیار بخشنده‌ای بی توشه وارد شدم * بدون نیکی و سلامتی قلب. زاد و توشه بُردن کاری بس نارواست * هرگاه مهماندار شخص بخشنده‌ای باشد.

فَزادِي قَلِيلٌ لاأَراهُ مُبَلِّغِي
أَلِلزّادِ أَبْكِي أَمْ لِبُعْدِ مَسافَتِي

ويروىٰ أيضا استحباب كتابة دعاء الجوشن على الكفن ووضع تربة الحسين صلوات الله عليه مع الميت وكتابة السند المعروف المسمى بسلسلة الذهب.

وورد في الحديث أن من خواص الدفن في النجف الأشرف بجوار مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام أنه يرتفع عنه عذاب القبر وسؤال نكير ومنكر. وروي عن أبي عبدالله(ع) أنه قال: «الغري قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى(ع) تكليماً وقدس عليه تقديساً، واتخذ عليه إبراهيم(ع) خليلاً ومحمداً(ص) حبيباً، وجعله للنبيين مسكناً.» وروي أن أميرالمؤمنين(ع) نظر إلى ظهر الكوفة فقال: «ماأحسن منظرك وأطيب قعرك، اللهم اجعل قبري بها.»

وَزادي قَليلٌ لا أَراهُ مُبَلِّغِي أَلِلزّادِ أَبْكِي أَمْ لِبُعْدِ مَسافَتِي[۱]

روايت شده كه مستحب است دعاء جوشن را بركفن بنويسند و مقدارى خاک قبر امام‌حسين(ع) را با ميّت دفن كنند و حديث سلسلة الذهب را نيز بركفن بنويسند. در حديث آمده كه دفن كردن ميت در نجف و همسايگى اميرالمؤمنين(ع) عذاب قبر و سؤال منكر و نكير را از او برمى دارد. از امام صادق(ع) روايت شده كه «غرى» يعنى نجف، قطعه‌اى است از كوهى كه خداوند در آن با موسى(ع) سخن گفته و او را منزّه گردانيده است و حضرت ابراهيم(ع) را در آنجا خليل و حضرت محمد(ص) را حبيب خود برگزيد و آن را جايگاه پيامبران قرار داد.

روايت شده كه روزى اميرالمؤمنين(ع) به وادى‌السلام نگاه كرد و فرمود: چه نيكو است منظره‌ات و چه خوشبو است درون تو خدايا قبرم را در آنجا قرار بده.

(۱) توشه‌ام براى رسيدن به مقصد كم است. آيا براى كمى توشه گريه كنم و يا براى طولانى بودن راه.

ومن خواص تربته إسقاط عذاب القبر، وترك محاسبة منكر ونكير من المدفون هناك كما وردت به الأخبار الصحيحة.

وروي عن القاضي ابن بدر الهمداني الكوفي، وكان رجلاً صالحاً متعبداً، قال: كنت في جامع الكوفة ذات ليلة مطيرة، فدق باب مسلم(ع) جماعة ففتح لهم، وذكر بعضهم أن معهم جنازة، فأدخلوها وجعلوها على الصفة التي تجاه باب مسلم بن عقيل(ع)، ثم إن أحدهم نام فرأى في منامه قائلاً يقول لآخر: أما نسفره حتى يظهر هل لنا معه حساب أم لا؟، فكشف عن وجه الميت وقال لصاحبه: بل لنا معه حساب وينبغي أن نأخذ منه معجلاً قبل أن يتعدى الرصافة[1] فما يبق

از ویژگیهای خاک نجف اشرف، برداشته شدن عذاب قبر وسؤال منکر ونکیر است از کسی که آنجا به خاک سپرده شود. چنانچه روایات صحیحه دلالت بر اینمعنی دارد[*].

از قاضی ابن بدر که از قبیله همدان و اهل کوفه و مرد درستکار و عابدی بوده، نقل شده که در یک شب بارانی در مسجد کوفه بودم، دربی که در طرف حرم حضرت مسلم بن عقیل است زده شد. پس از باز شدن در، گروهی همراه با یک جنازه وارد مسجد شدند و جنازه را روی یک بلندی که مقابل همان در بود گذاشتند. یکی از افرادی که همراه جنازه بود خوابید و در خواب دید که شخصی به دیگری می گوید: صورت این میت را باز کنیم تا ببینیم با او حسابی داریم یا نه. صورت میت باز شد؛ طرف به رفیقش گفت: آری، با او حساب داریم و باید قبل از این که جنازه را حرکت دهند و از «رصافه»[2] بگذرد، هر چه زودتر حساب

(*) ــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٦ .

(۱) ــ اسم موضع .

(۲) نام محلی بین کوفه و نجف.

لنا معه طريق، فانتبه وحكى لهم المنام وقال: خذوه معجلاً، فأخذوه ومضوا به في الحال إلى المشهد الشريف صلوات الله وسلامه على مشرفها.[1]

اللّهم ارزقنا وجميع المؤمنين قرب جواره بمحمد وعترته الطاهرين، وأمتنا على ولايتهم.

إذا مِتُّ فَادْفِنّي إلىٰ جَنْبِ حَيْدَرٍ
أَبي شُبَّرٍ ـ أَكْرِمْ بِهِ ـ وَشُبَيْرِ
فَلَسْتُ أَخافُ النّارَ عِنْدَ جِوارِهِ
وَلا أَتَّقي مِنْ مُنْكَرٍ وَنَكِيرِ
فَعارٌ عَلىٰ حامِي الْحِمىٰ وَهُوَ فِي الْحِمىٰ
إذا ضَلَّ فِي الْبَيْدا عِقالُ بَعِيرِ

او را تصفیه کرد، در غیر این صورت دیگر دسترسی به او نخواهیم داشت. پس بیدار شد و خواب خود را بازگو کرد و به همراهان گفت: جنازه را زودتر حرکت دهید. آنها هم جنازه را برداشته و فوراً به طرف نجف اشرف حرکت کردند[1].

«بارالها، همسایگی علی (ع) را روزی ما و اهل ایمان قرار ده و ما را بر ولا و دوستی این خاندان بمیران، به آبروی محمد (ص) و خاندان پاکش».

إذامِتُّ...[*]

(۱) ـ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٦ .

(*) «هرگاه من مُردم، مرا درکنار پدرگرامی حَسنین ـ علیهما السلام ـ دفن کنید. در همسایگی آن حضرت از آتش نمی ترسم و پروایی از نکیر ومنکر ندارم. همانا بر پناه دهندهٔ بی پناهان ننگ است اگر با بودن او در بیابان زانوبند شتری گم شود».

الأعمال التي تنفع الميت في القبر

وأما مايعمله غيره بعد وفاته فمنه شهادة أربعين مؤمناً له بالخير والصلاح ، ونص الشهادة : «اَللّٰهُمَّ إنّا لانَعْلَمُ مِنْهُ إلّا خَيْراً وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا.» فإنه قد ورد في الخبر أن الله تعالى يجيز شهادتهم ويكتبه عنده من الأخيار وإن كان في علم الله تعالى أنه من الأشرار. قال الصادق(ع) : «إذا مات المؤمن فحضر جنازته أربعون رجلاً من المؤمنين فقالوا: اللّهم إنّا لانعلم منه إلا خيرًا وأنت أعلم به منّا، قال الله تبارك وتعالى: قد أجزت شهادتكم، وغفرت له ما علمت ممّا لا تعلمون»[1]

وروى شيخنا الكليني قدس الله روحه بإسناده إلى أبي عبدالله

کارهائی که درقبربرای میّت فائده دارد

اما آن کارهایی که اگر دیگران پس از مرگ انجام دهند، برای میّت فایده دارد، این است که چهل نفر مؤمن به خوبی و شایستگی او این گونه شهادت دهند که «اَللّٰهُمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إلّا خَيْراً وأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّا.» یعنی «بارخدایا، ما ازاو جز خوبی نمی دانیم و تو به او از ما آگاه ترهستی.» در روایت آمده که خداوند شهادت آنان را امضاء نموده و نام او را در ردیف خوبان می نویسد، گرچه در واقع از افراد بد باشد.

امام صادق(ع) فرمود: «هرگاه چهل نفر مؤمن بر جنازه‌ای حاضر شده و بگویند: اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَيْراً، خدای عزوجل فرماید: پذیرفتم شهادت شما را و آمرزیدم از او آنچه را می دانم، از آنچه که شما نمی دانید»[1].

مرحوم کلینی (ره) از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: «در بنی اسرائیل

(۱) ــ وسائل الشيعة ـ ج ۲ ـ ص ۹۲۵ والأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٧ .

جعفربن محمد الصادق عليهما السلام قال: «كان في بني إسرائيل عابد، فأوحى الله تعالى إلى داود(ع) أنه مُراءٍ. قال: ثم إنه مات فلم يشهد جنازته داود(ع)، فقام أربعون من بني إسرائيل فقالوا: اللهم إنا لانعلم منه إلا خيرا وأنت أعلم به منا، فاغفر له. قال: فلما غسّل أتى إليه أربعون غير الأربعين وقالوا: اللهم إنا لانعلم منه إلا خيرًا وأنت أعلم به منا، فاغفر له. قال: فأوحى الله تعالى إلى داود(ع) مامنعك أن تصلي عليه، قال داود عليه السلام: للذي أخبرتني به. قال: فأوحى الله إليه أنه قد شهد له قوم، فأجزت شهادتهم وغفرت له وعلمت مالايعلمون». [1]

وعقب السيد الجزائري على هذه الرواية بقوله [2]: ومن هنا كان شيخنا [3] المعاصر أدام الله أيامه قد طلب من إخوانه المؤمنين أن يكتبوا علىٰ كفنه بالتربة الحسينية الشهادة منهم بإيمانه فكتبوا هذا: «لاريب

عابدی بود، خداوند به داود(ع) وحی فرستاد که او ریاکار است. پس از آن که عابد مرد، حضرت داود بر جنازهٔ او حاضر نشد و چهل نفر از بنی اسرائیل آمدند و گفتند: «اَللّهُمَّ ...» * و پس از غسلش چهل نفر دیگر آمدند و همین شهادت را داده و همان دعا را نمودند. پس خداوند به داود(ع) وحی فرستاد که چه باز داشت تو را از نماز خواندن بر او؟ داود عرض کرد: برای آنچه به من از ریاکاری او خبر دادی. پس خداوند به او وحی کرد که جمعی به خوبی او شهادت دادند، شهادت ایشان را پذیرفتم و اورا آمرزیدم ومیدانم از او آنچه را که شما نمی دانید» [1].

مرحوم جزائری پس از نقل این داستان فرموده: [2] «بهمین جهت دانشمند عصر ما علامه مجلسی، که خدا عمرش را طولانی نماید، از برادران مؤمن تقاضا می کرد تا با تربت حضرت سیدالشهداء(ع) بر کفن او بنویسند و شهادت به

(۱ و ۲) ـــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٥٧.

(۳) ـــ وهو العلامة المجلسي.

(*) «بار خدایا، ما از او جز خوبی نمی دانیم و تو به او از ما آگاه تری، پس بیامرز او را».

في إيمانه . كتبه شاهداً به فلان» ، وربما جعلوا تحت الشهادة نقش خواتيمهم . وكان يأمر الناس بهذا وأمثاله . وهو حسن ، إن الله تعالى كريم والوافد عليه يكفيه أدنى الأعمال . انتهى .

ومنه : الجريدتان ، وهي من المستحبات الأكيدة ، صغيراً كان الميت أو كبيراً ، ذكراً أو أنثى ، محسناً أو مسيئاً ، ففي الخبر: أنّ الجريدتين تنفعان المؤمن والكافر والمحسن والمسيئ ومادامتا رطبتين يرفع عن الميت عذاب القبر.

ومنه : ذكر من بقي من أرحامه أو إخوانه له بشيء من أنواع البر، كصدقة وصلاة وتلاوة القرآن وحج ونحوذلك ، فقد ورد في الحديث أن الميت قد يكون في ضيق من العذاب فيهدي إليه واحد من إخوانه شيئاً

ایمان او بدهند و مردم را به این کار و مانند آن امر می فرمود. پس این گونه می نوشتند: شکی در ایمان او نیست، این را به عنوان گواهی نوشته، فلان و فلان. گاهی نیز پس از نوشتن، کفن را مهر می کردند. این کار بسیار خوبی است، زیرا خداوند کریم است و برای کسی که بر کریم وارده شده کمترین عمل کفایت می کند».

از جمله کارهایی که دیگران برای میّت انجام می دهند،«جریدتان»است [1] و این از مستحباتی است که زیاد سفارش به آن شده است و میّت هرکس که باشد، کوچک یا بزرگ، مرد یا زن و خوب یا بد. در روایت آمده که جریدتان برای مؤمن، کافر، نیکوکار و تبهکار فایده دارد و تا زمانی که رطوبت آن باقی است، عذاب قبر از میّت برداشته می شود. از دیگر کارها این که اقوام و خویشان و بازماندگان، نیکیهایی مانند صدقه، نماز، قرائت قرآن، حج و مانند آنها برای میّت انجام دهند. در حدیث آمده: «همانا میّت گاهی در فشار است، یکی از

(۱) عبارتند از دو چوب تر به طول ذراع که اذان و اقامه را بر آن می نویسند. مترجم.

من البر، فيدخل عليه ملك في قبره بطبق من نور فيقول: هذه هدية من فلان إليك، فيوسع عليه ويرفع عنه العذاب.

ومنه: صدقة أجراها في حياته فهي تجري بعد موته إلى يوم القيامة. صدقة موقوفة لا تورث، أو سنّةُ هدى سنّها، وكان يعمل بها، وعمل بها بعده غيره.

ومنه: ولد صالح. ويدل على ذلك ما عن أبي كهمش عن أبي عبدالله(ع) قال: «ست خصال ينتفع بها المؤمن من بعد موته: ولد صالح يستغفر له، ومصحف يقرأ فيه، وقليب[1] يحفره، وغرس يغرسه، وصدقة ماء يجريه، وسنّة حسنة

برادرانش کار نیکی به او هدیه می فرستد، فرشته ای با طبقی از نور به قبر او وارد می شود، پس می گوید: این هدیه را فلانی برای تو فرستاده، آنگاه قبرش را وسعت داده و عذاب را از او بر می دارد.» همچنین صدقه ای که خود شخص در زندگی به جریان گذاشته و پس از مرگ او نیز جاری است، مانند موقوفه ای که به ارث برده نشود و روش خوبی که او پایه گذاری کرده و خود عمل می نموده و دیگران پس از مرگش به آن عمل می کنند. دیگر فرزند شایسته است؛ ابی کهمش از امام صادق(ع) روایت کند: مؤمن پس از مرگش از شش چیز بهره مند می گردد:

۱ـ فرزند شایسته ای که آمرزش بطلبد.

۲ـ کتابی که پس از او خوانده شود.

۳ـ چاهی که حفر کرده باشد.

٤ـ درختی که نشانده باشد.

۵ـ آبی را که جاری کرده باشد.

---

(۱) ـ القليب: البئر.

يؤخذ بها بعده». [1]

ومن هذا ورد أنه قد يكتب البار بوالديه في حياتهما عاقاً لهما بعد موتهما إذا لم يذكرهما بشيء من أفعال البر، وكذا العكس.

وقد روى بعض المحققين في الصحيح عن عمربن يزيد قال: كان أبو عبدالله عليه السّلام يصلي عن ولده في كل ليلة ركعتين، وعن والديه في كل يوم ركعتين، قلت له: جعلت فداك، وكيف صار للولد الليل؟ قال: «لأن الفراش للولد.» قال: وكان يقرأ فيهما «إنا أنزلناه في ليلة القدر» و«إنا أعطيناك الكوثر». [2]

ارحموا موتاكم بركعتين دفعاً للوحشة

هدية الميت صلاة الوحشة ليلة الدفن، وهي ركعتان، في الأولى بعد

۶- روش پسندیده‌ای که پس از او به آن عمل کنند. [1]

اینجا است که در روایت آمده: «گاهی فرزندی که در زندگی پدر و مادر، نیکوکار بوده، پس از مرگ آنان عاق والدین نوشته می شود اگر به کارهای خیر، آنان را یادآوری نکند. وگاهی عکس آن می شود؛ چنانچه آنان را به کارهای خیر یادآوری کند».

عمربن یزید روایت کرده که امام صادق(ع) هرشب برای فرزندش و هرروز برای پدر و مادرش، دو رکعت نماز می خواند. عرض کردم: فدایت شوم، چگونه عبادت شب به فرزند می رسد؟ فرمود: «برای این که فرزند مربوط به فراش است.» و گفت که حضرت سورهٔ قدر و کوثر را در آن می خواند. [2]

با نماز وحشت به مردگان رحم کنید

هدیه برای میّت، دو رکعت نماز شب اوّل دفن است که در رکعت اوّل پس از

(۱) ـ بحارالأنوار - ج ۶ - ص ۲۹۳.

(۲) ـ الأنوار النعمانية - ص ۴۵۷.

«الحمد» آية الكرسي مرة، وفي الثانية بعد «الحمد» «القدر» عشراً، فإذا سلم قال: «اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلى قبر فلان.» وفي رواية بعد «الحمد» في الأولى «التوحيد» مرتين، وبعد «الحمد» في الثانية «التكاثر» عشراً، ثم الدعاء المذكور بعد الصلاة.

«السيد علي بن طاوس»[1] عن حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: **«لايأتي على الميت ساعة أشد من أول ليلة، فارحموا موتاكم بالصدقة، فإن لم تجدوا فليصل أحدكم ركعتين يقرأ في الأولى فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله أحد مرتين، وفي الثانية فاتحة الكتاب مرة والتكاثر عشراً، ويسلم ويقول: اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلى قبر فلان بن فلان، فيبعث الله من ساعته ألف ملك في قبره مع كل ملك ثوب وحلّة، ويوسع في قبره من الضيق إلى يوم**

حمد، آية الكرسی و در رکعت دوّم پس از حمد، ده مرتبه سورۀ قدر را بخواند و پس از سلام بگوید: **أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍوَآبْعَثْ ثَوابَها اِلىٰ قَبْرِ فُلانٍ.**»یعنی «خدایا بر محمّد و آل محمّد درود فرست و ثواب این نماز را به قبر فلان شخص برسان.» در روایتی آمده که در رکعت اوّل پس از حمد، دوبار سورۀ توحید و در رکعت دوّم، پس از حمد، ده‌بار سورۀ تکاثر را خوانده و پس از نماز، همان دعا را بخواند.

سید علی بن طاووس[1] از حذیفه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «برای میّت، ساعتی سخت‌تر از شب اوّل قبر نیست. پس با دادن صدقه به مردگان رحم کنید و اگر ندارید، هریک از شما دو رکعت نماز که در رکعت اوّل پس از حمد، دوبار سورۀ توحید و در رکعت دوّم پس از حمد، ده‌بار سورۀ تکاثر را بخواند و بعد از سلام بگوید: «**أَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍوآلِ مُحَمَّدٍوَآبْعَثْ ثَوابَها اِلىٰ قَبْرِفلان بن فلان**».

پس از همان ساعت خداوند هزار فرشته که با هریک حلّه‌ای بهشتی است

(۱) ــ صاحب کتاب «الإقبال».

القيامة، ويعطى المصلي بعدد ماطلعت عليه الشمس حسنات وترفع له أربعون درجة».

روى ابن بابويه قدس سره عن الزهري قال: قال علي بن الحسين عليه السّلام: **«أشد ساعة على ابن آدم ثلاث ساعات: الساعة التي يعاين فيها الموت، والساعة التي يقوم فيها من قبره، والساعة التي يقف فيها بين يدي الله تبارك وتعالى، فإما إلى الجنة وإما إلى النار».**

قال المولى[1] السلطان آبادي نورالله رمسه: كان دأبي أن أصلي في ليلة الدفن لكل ميت كنت أشاهده واستخبرت، ولم يعلم أحد بما كنت ملتزماً به قط أبداً، إلى أن أخبرني أحد من أصدقائي الأعزاء قصة رؤياه التي رآها في تلك الليلة التي كنت أنا صليت صلاة الهدية لصديقه، قال: رأيت البارحة صديقي الذي توفي في تلك الليلة وسألت عن حاله قال: كنت في شدة وضنك، إلى أن أهدى لي الشيخ ملا

می فرستد و قبرش را تا روزقیامت توسعه میدهد و به تعداد آن چه خورشید برآن طلوع می کند به نمازگزار حسنه داده وتا چهل درجه او را بالا می برد».

ابن بابویه قمی (ره) از زُهری، از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده که فرمود: **«سخت ترین ساعات برای فرزندان آدم سه ساعت است؛ ساعتی که مرگ را به عیان می بینند، ساعتی که از قبر برمی خیزد و ساعتی که در پیشگاه خداوند ایستاده که به بهشت یا دوزخ برزد».**

ملافتحعلی سلطان آبادی (ره) فرمود: عادتم این بود که برای هرمیتی که از مرگش آگاه می شدم، دو رکعت نماز شب اوّل دفن می خواندم و کسی ازعمل من آگاه نبود، تا یکی از دوستان عزیزم داستان خوابی که دیده بود برایم نقل کرد و گفت: دیشب دوستم فلانی را که دیروز از دنیا رفت، خواب دیدم، احوالش را پرسیدم. خبر داد که در شدت سختی و ناراحتی بودم تا اینکه شیخ ملافتحعلی

(۱) ــ وهو الشيخ ملا فتحعلي السلطان آبادي.

فتحعلي، فنجاني الله من تلك الشدة والضنك، والهدية ركعتان من الصلاة، ودعا لي بالخير والرحمة والغفران. فيقول المولى السلطان آبادي(ره): سألني صديقي العزيز ما كانت تلك الصلاة؟ فأخبرته بما كنت ملتزماً به هدية للأموات في ليلة الدفن.

زيارة الموتى

وعن دعوات الراوندي عن داود الرقي قال: قلت لأبي عبدالله(ع): يقوم الرجل على قبر أبيه وقريبه وغير قريبه هل ينفعه ذلك؟ قال: «نعم إن ذلك يدخل عليه كما يدخل على أحدكم الهدية يفرح بها».

وعن أبي عبدالله عليه السّلام قال: «إذا زرتم موتاكم قبل طلوع الشمس سمعوا وأجابوكم، وإذا زرتموهم بعد طلوع الشمس سمعوكم ولم يجيبوكم».

برايم هديه‌ای فرستاد و مرا از آن سختی و ناراحتی نجات داد و هدیه‌اش دو رکعت نماز و دعای خیر و طلب رحمت و آمرزش برایم بود.

ملافتحعلی میگوید: رفیقم پرسید: چه نمازی بوده است؟ گفتم باخود قرار گذاشته بودم هرکس می میرد، دو رکعت نماز وحشت برایش بخوانم.

زیارت مردگان

(دعوات راوندی) داود رقی روایت می کند که به امام صادق(ع) عرض کردم: مرد بر سر قبر پدر و خویشان و دوستانش می آید، آیا فایده‌ای هم دارد؟ فرمود: «بلی همچنان که هدیه برای شما می آورند، هدیهٔ شما نیز به آنان می رسد و شاد می‌گردند».

از امام صادق(ع) روایت شده: «هرگاه پیش از طلوع آفتاب به زیارت مردگان بروید، می شنوند و شما را جواب می دهند و هرگاه بعد از طلوع آفتاب

وعن ابي عبدالله(ع) قال: «كان رسول الله(ص) يخرج في ملإٍ من الناس من أصحابه كل عشية خميس إلى بقيع المدينة، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار. ثلاثاً».

وعن عبدالله بن سنان قال: قلت لأبي عبدالله(ع): كيف أسلم على أهل القبور؟ قال: «نعم تقول: السلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، أنتم لنا فرط ونحن إنشاء الله بكم لاحقون»[1].

رفتید می شنوند ولی جواب نمی دهند.» همچنین از آن حضرت نقل شده که: هرشب پنج شنبه رسول خدا(ص) با جمعی از مردم به سوی بقیع می رفت و سه مرتبه می فرمود: أَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلدِّيٰارِ؛ سلام برشما مردم گورستان. در روایتی دیگر آمده که عبدالله بن سنان به امام صادق(ع) عرض کرد: چگونه بر اهل گورستان سلام کنم؟ فرمود: «می‌گویی: سلام بر مؤمنین و مسلمانان این دیار، شما پیشروانید و ما هم به خواست خدا به شما می پیوندیم»[2].

---

(۱) ـ سفينة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳۹٦، وفيها أيضاً: في ماكتب أميرالمؤمنين(ع) لمحمدبن أبي بكر: «ياعباد الله مابعد الموت لمن لايغفر له أشد من الموت. القبر، فاحذروا ضيقه وضنكه وغربته، إن القبر يقول كل يوم: أنا بيت الغربة أنا بيت الوحشة أنا بيت الدود. والقبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار. إن العبد المؤمن إذا دفن قالت له الأرض: مرحباً وأهلاً، قد كنت ممن أحب أن تمشي على ظهري فإذا وليتك فستعلم كيف صنيعي بك، فيتسع له مد البصر. وإن الكافر إذا دفن قالت له الأرض: لامرحباً بك ولاأهلاً، لقد كنت من أبغض مَن يمشي على ظهري، فإذا وليتك فستعلم كيف صنيعي بك، فتضمه حتى تلتقي أضلاعه. وإن المعيشة الضنك التي حذر الله منها عدوه عذاب القبر، إنه يسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعين تنيناً فينهشن

(۲) سفينة البحار جلد۲ـ صفحه ۳۹٦ ودر سفینه حضرت امیرمؤمنان(ع) در نامه ای که برای محمّدبن ابی بکر نوشت، چنین آمده بود: ای بندگان خدا برای آن کس که خدا او را نیامرزیده، آنچه پس از مرگ است، سخت‌تر از مرگ است. از تنگی و سختی و تنهایی گور بر حذر باشید. گور هرروزمی گوید: من خانهٔ غربتم، من خانه وحشتم، من خانهٔ کِرمهایم. گور بوستانی از بهشت یا گودالی از دوزخ است. بندهٔ مؤمن هرگاه دفن شود، زمین به او می گوید: خوش آمدی، تو از کسانی بودی که دوست داشتم بر روی من راه بروی، اکنون که به من سپرده شده‌ای خواهی دید چگونه با تورفتار می کنم، پس قبرش به قدر دید چشم وسعت می یابد. و هرگاه کافر دفن گردد، زمین به او گوید: نه خوش آمدی و نه اهلیّت داری. تو از کسانی بودی که دوست نداشتم برورویم راه بروی. حالا می بینی چگونه با تورفتار می کنم. پس او را چنان فشار می دهد که دنده‌هایش بهم می خورد. به درستی همانا زندگی سختی که خداوند دشمنانش را از آن برحذر داشته، عذاب قبر است. خداوند نودونه افعی را ←

ویستفاد من بعض الأخبار أن أرواح المؤمنين يسترحمون أقاربهم من أولادهم وأهلهم: بأن لا تغفلوا عنا قبل أن تغفلوا، وأعينونا ولا تنسونا، وترحّموا علينا بكل مايمكنكم من الصلاة والصيام والحج، ولو بأن

از بعضی روایات استفاده می شود که ارواح مؤمنین از خویشاوندان وفرزندان خود طلب رحمت کرده می گویند: غافل نباشید از ما پیش از آن که شما هم بمیرید و مانند ما فراموش شوید. کمک کنید و از یاد نبرید و به آنچه در توان شما است از نماز و روزه و حج و حتی اگر تکه نانی صدقه می دهید، بر ما رحم کنید.

لحمه ويكسرن عظمه، يترددن عليه كذلك إلى يوم يبعث، لو أن تنيناً منها نفخ في الأرض لم تنبت زرعاً. ياعباد الله إن أنفسكم الضعيفة وأجسادكم الناعمة الرقيقة التي يكفيها اليسير تضعف عن هذا، فإن استطعتم أن تجزعوا لأجسادكم وأنفسكم بما لاطاقة لكم به ولاصبر لكم عليه، فاعملوا بماأحب الله واتركوا ما كره الله» .

أقول: ويناسب هنا نقل أشعار الفرزدق:

أخافُ وَراءَ الْقَبْرِ إنْ لَمْ يُعافِني ... أشَدَّ مِنَ الْمَوْتِ اَلتِهاباً وَأضْيَقا
إذا جاءَ في يَوْمِ اَلْقِيامَةِ قائِدٌ ... عَنيفٌ وَسَوّاقٌ يَسُوقُ الْفَرَزْدَقا
لَقَدْ خابَ مِنْ أوْلادِ آدَمَ مَنْ مَشى ... إلَى النّارِ مَغْلُولَ الْقِلادَةِ أزْرَقا
يُقادُ إلى نارِ الْجَحيمِ مُسَرْبَلاً ... سَرابيلَ قَطْرانٍ لِباساً مُحَرَّقا

(سفينة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳۹۵)

در قبر کافر مسلّط می کنند که گوشتش را پاره و استخوانهایش را در هم بشکنند و تا قیامت با او در رفت و آمدند، و اگر یکی از آنها در زمین بدمد، گیاهی نخواهد روئید. ای بندگان خدا، جانهای ناتوان شما و بدنهای لطیف و نرمتان که با کمترین عذاب از پا در می آیند توان تحمّل اینها را ندارد، پس اگر توانایی دارید که جان و تن خود را از آنچه تحمّل آن را ندارید، برهانید؛ عمل کنید آن را که خدا دوست دارد و واگذارید آن را که دوست ندارد.

اینجا مناسب است اشعار فرزدق را بیاوریم

أخافُ وَراءَ الْقَبْرِ إنْ لَمْ يُعافِني ... أشَدَّ مِنَ الْمَوْتِ الْتِهاباً وَأضْيَقا
إذا جاءَ في يَوْمِ اَلْقِيامَةِ قائِدٌ ... عَنيفٌ وَسَوّاقٌ يَسُوقُ الْفَرَزْدَقا
لَقَدْ خابَ مِنْ أوْلادِ آدَمَ مَنْ مَشى ... إلَى النّارِ مَغْلُولَ الْقِلادَةِ أزْرَقا
يُقادُ إلى نارِ الْجَحيمِ مُسَرْبَلاً ... سَرابيلَ قَطْرانٍ لِباساً مُحَرَّقاً

ازافروختگی و التهاب پس از قبر می ترسم در قیامت مرا به سختی به آتش بکشند. بیچاره است آنکس که او را غل بگردن با روی نیلی ولباسهای قیر مانند وسوزان به سوی دوزخ بکشند.

سفينة البحار- جلد ۲ ـ صفحه ۳۹۵.

تصدقوا بكسرة خبزة، وترحموا علينا ولو مثل ماترحمون الهرة، وقد كانت لنا هذه الإمكانيات وهذه النعم غير المتناهية والتوفيقات السبحانية في المواقع المفروضة، وقد غفلنا عن ذلك، وصرنا في حفرتنا مهمومين مغمومين.

وفي جامع الأخبار عن النبي(ص) قال: «أرواح المؤمنين تأتي كل جمعة إلى السماء الدنيا بحذاء دورهم وبيوتهم ينادي كل واحد منهم بصوت حزين باكين قائلين: ياأهلي ياولدي وياأبي وياأخي وأقربائي، اعطفوا علينا بدرهم أو بكسوة يَكْسُكم الله عز وجل من لباس الجنة. ثم بكى النبي(ص) وبكينا معه فلم يستطع النبي(ص) أن يتكلم من كثرة بكائه، ثم قال: أولئك إخوانكم في الدنيا فصاروا تراباً رميماً بعد السرور والنعيم، فينادون بالويل والثبور على أنفسهم ويقولون: ياويلنا لو أنفقنا ماكان في أيدينا في طاعة الله ورضاه ماكنا محتاجين إليكم فيرجعون بحسرة وندامة،

رحم كنيد بر ما گرچه به مقداری که بر گربه رحم می کنید. همانا این تواناییها و نعمتهای فراوان و توفیقات الهی را در فرصتهای مناسب داشتیم و غفلت ورزیدیم، اکنون در گورستان با غم و اندوه فراوان گرفتاریم.

در جامع الأخبار از پیامبر اکرم(ص) روایت شده که: «ارواح مؤمنین در هرجمعه به آسمان دنیا، مقابل خانه ها و منازل خویش می آیند و هریک از آنان با ناله ای جانسوز در حال گریه می گوید: ای خاندان من، ای فرزندان، ای پدر، ای برادر، ای بستگان، با دادن درهم یا لباسی به ما محبت کنید. خداوند شما را از لباسهای بهشت بپوشاند. آن گاه پیامبر(ص) گریه کرد و ما هم با او گریستیم. پیامبر(ص) از شدت گریه نمی توانست سخن بگوید. سپس فرمود: اینان برادرانتان بودند که پس از شادیها و نعمتها پوسیده و خاک شده اند و ندا می‌کنند: وای بر ما، نابود شدیم. ای وای برما، اگر آنچه در اختیار داشتیم، در راه رضای خدا انفاق می کردیم، اکنون به شما نیازمند نبودیم. پس با افسوس و

وينادون أسرعوا صدقة الأموات».

وفي رواية أُخرى: إن الأموات يأتون في كل جمعة من شهر رمضان فيقفون وينادي كل واحد منهم بصوت حزين باكيًا: ياأهلاه وياولداه وياقرابتاه، فإنا قد بقينا في سجن ضيق وغم طويل وشدة، فارحمونا ولا تبخلوا بالدعاء والصدقة لنا، لعل الله يرحمنا قبل أن تكونوا مثلنا، واحسرتاه قد كنا قادرين مثل ماأنتم قادرون، فياعباد الله اسمعوا كلامنا ولا تنسونا، فإنكم ستعلمون غدا، فإن الفضول التي في أيديكم كانت في أيدينا، فكنا لاننفق في طاعة الله ومنعنا عن الحق، فصار وبالاً علينا ومنفعة لغيرنا. اعطفوا علينا بدرهم أو رغيف أو بكسرة، ثم ينادون: ماأسرع ماتبكون على أنفسكم ولاينفعكم كما نحن نبكي ولاينفعنا، فاجتهدوا قبل أن تكونوا مثلنا.

پشیمانی بر می گردند و فریاد می کنند: شتاب کنید،برای مردگان صدقه بدهید».

در روایت دیگر آمده است:«همانا مرد گان در هر جمعه از ماه رمضان می آیند و می ایستند و با نالهٔ جانسوز و گریه ندا می کنند: آی خانواده، آی فرزندان، آی بستگان، ما در زندانی تنگ و اندوهی طولانی و سخت گرفتاریم، بخیل نباشید و به صدقه دادن و دعا به ما رحم کنید، شاید خدا به ما رحم کند، پیش از آنکه مثل ما گرفتار شوید. افسوس! ما هم مثل شما قدرت داشتیم. ای بندگان خدا سخن ما را بشنوید و ما را ازیاد نبرید به زودی خواهید فهمید؛ چون مالهای شما روزی در اختیار ما بود و در راه خدا انفاق نکردیم، حق را ندادیم، باری سنگین برما وسودش بهره دیگران شد. محبت کنید به ما بادادن یک درهم یا تکه نانی.

بعد فریاد می کنند: به زودی بر خودتان خواهید گریست و فایده نخواهد داشت، چنانچه ما گریه می کنیم و نفعی بحال ما ندارد. بکوشید پیش ازآنکه مانند ما شوید».

هذا ماتهيأ لنا إيراده من الأمور التي تنفع الإنسان بعد موته، ممايفعله هو لنفسه ومايفعله الغير من أجله. وهو وأمثاله مما لم نذكره إنما ينتفع به الميت لأنه تعالى كريم، والوافد عليه يكفيه أدنى الأعمال.

نسأل الله التوفيق لنا وللمؤمنين والمؤمنات بالعمل الصالح. والله خير موفق ومعين.

اینها مقداری از کارهایی است که پس از مرگ به حال انسان فایده دارد که خودش یا دیگران برای او انجام دهند. خداوند کریم است؛ با عمل اندک، پاداش فراوان می دهد. از او می خواهیم که ما و همهٔ مؤمنین و مؤمنات را توفیق انجام کارهای شایسته عنایت فرماید. او بهترین یاور و مددکار است.

مـــرحلـه ششم:

معـــاد

المرحَلةالسَادِسَــة : المعَاد

اعلم أن المعاد يطلق على ثلاثة معان : أحدها المعنى المصدري من العود ، وهو الرجوع ، وثانيها وثالثها مكان العود وزمانه ، ومآل الكل واحد .

وقد سمى تبارك وتعالى ذلك اليوم بأسامي كثيرة[1]، منها: يوم

مرحلهٔ ششم: «معاد»

بدان به درستی که معاد به سه معنی آمده: اول معنی مصدری که عود وبازگشتن است. دوم مکان بازگشتن و سوم زمان بازگشتن، و برگشت هرسه معنی به یکی است.

خداوند در قرآن کریم آن را به نامهای زیادی نامیده است، از جمله: یوم

---

(١) باعتبار كثرة الحوادث الواقعة فيه.

القيامة[1] والساعة[2] ويوم البعث[3] و يوم الحشر[4] و يوم الجمع[5] و يوم الحساب[6] و يوم التلاق[7] و يوم التناد[8]

القيمة[1]، ساعة[2]، يوم البعث[3]، يوم الحشر[4]، يوم الجمع[5]، يوم الحساب[6]، يوم التّلاق[7]، يوم التّناد[8]،

---

(۱) ــ «يسأل أيّان يوم القيامة» (القيامة ـ ٦).

(۲) ــ «و أن الساعة آتية لاريب فيها» (الحج ۷).

(۳) ــ «فهذا يوم البعث» (الروم ـ ٥٦).

(٤) ـ «ذلك حشر علينا يسير» (ق ـ ٤٤). «ويوم نحشرهم جميعاً» (الأنعام ـ ۲۲). والحشر هو الجمع، ووجه التسمية أن جمع أجزاء أبدان الموتى وتأليفها يكون في ذلك اليوم.

(٥) ــ «يوم يجمعكم ليوم الجمع» (التغابن ـ ۹).

(٦) ــ «لهم عذاب شديد بمانسوا يوم الحساب» (ص-۲٦). «إني عذت بربي وربكم من كل متكبر لايؤمن بيوم الحساب» (غافر-۲۷). و وجه التسمية أن الناس يحاسبون في ذلك اليوم على أعمالهم.

(۷) ــ «لينذر يوم التلاق» (غافر-١٥). ووجه التسمية أن النفوس تتلاقى في ذلك اليوم.

(۸) ــ «ياقوم إني أخاف عليكم يوم التناد» (غافر ـ ۳۲). ووجه التسمية أن الناس ينادي بعضهم بعضاً في عرصة القيامة. وفي بعض التفاسير عن الصادق(ع): يوم التناد يوم ينادي أهل النار أهل الجنة: «أن أفيضوا علينا من الماء أو ممارزقكم الله» (الأعراف ـ ٥٠).

(۱) «يَسْئَلُ أَيّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ» می پرسند کی روز قیامت خواهد بود؟ سوره قیامة ـ آيۀ ٦.

(۲) «وَ أَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها» محققاً ساعت (روز قیامت) بی هیچ شک بیاید. سوره حج ـ آيۀ ۷.

(۳) «فَهٰذا يَوْمُ الْبَعْثِ» هم امروز است روزقیامت. سوره‌روم ـ آيه ٥٦.

(٤) «ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسِيرٌ» این جمع آوری خلق بر ما سهل و آسان است. سوره ق ـ آيه ٤٤.

«يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً» روزی که همۀ آنان را گرد مـی آوریم. سوره انعام ـ آيه ۲۲. حشر بـمعنی جمع آمده و به مناسبت جمع شدن اجزاء بدن مردگان در آن روز، آن را یوم الحشر نامیده‌اند.

(٥) «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ» روزی که خداگرد آورد شما را به عرصۀ محشر برای حساب. سوره تغابن ـ آيۀ ۹.

(٦) «لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ» چون روز حساب و قیامت را فراموش کرده‌اند، بـه عذاب سخت معذّب خواهند شد. سوره ص ـ آيۀ ۲٦.

«إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسابِ» من پناه می برم به خدایم و خدای شما از هر کبر ورزنده که ایمان بـه روز قیامت نمی آورد. سوره غـافر ـ آيۀ ۲۷. به مناسبـت شمرده شدن کارهای بنـدگان در قیامت، روز شمارش نامیده شده است.

(۷) «لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ» تا خلق را از روز قیامت بترساند. سوره غافر ـ آيۀ ١٥. به مناسبت ملاقات خلق، یوم التّلاق نامیده شده است.

(۸) «يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ» ای قوم، همـانا می ترسم بـر شما از روز فریاد. سوره غافر آيۀ ۳۲. روز فریاد، بدین مناسبت که بعضی مردم یکدیگر را ندا می کننـد. در بعضی تفاسیر از امام صادق(ع) روایت شده: یـوم التـناد روزی است که «دوزخیـان، بهشتیان را ندا کـنـنـد که: بریزید بر مـا از آب یـا آنچه خدایتان روزی داده.» سوره اعراف ـ آيه ٥٠.

ویوم الآزفة[1] ویوم التغابن[2] ویوم الفصل[3] والطامة الکبری[4] والیوم الموعود[5] والیوم المشهود[6] ویوم الدین[7] والواقعة[8]

یوم الآزفه[9]، یوم التّغابن[10]، یوم الفصل[11]، الطامة الکبری[12]، الیوم الموعود[13]، الیوم المشهود[14]، یوم الدین[15]، واقعه،[16]

---

(۱) ـ «وأنذرهم یوم الآزفة» (غافر ـ ۱۸). والآزفة: الساعة التي اقتربت ودنت .

(۲) ـ «یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلك یوم التغابن» (التغابن ـ ۹). ووجه التسمیة أنهم یغبن بعضهم بعضاً، مستعار من تغابن التجار. وعن النبي(ص): «مامن عبد مؤمن یدخل الجنة إلا اُرِيَ مقعده من النار لو أساء لیزداد شکراً ومامن عبد یدخل النار إلا أُرِيَ مقعده من الجنة لوأحسن لیزداد حسرة» .

(۳) ـ «هذا یوم الفصل جمعناکم والأولین» (المرسلات ـ ۳۸) .

(٤) ـ «فإذا جاءت الطامة الکبری» (النازعات ـ ۳٤). وفي المجمع: الطامة: الداهیة التي تطم، أي تعلو علی سایر الدواهي، التي هي أکبر الطامات، وهي القیامة، أو النفخة الثانیة، أو الساعة التي یساق فیها أهل الجنة إلی الجنة وأهل النار إلی النار.

(٥) ـ «والیوم الموعود» (البروج ـ ۲) .

(٦) ـ «وذلك یوم مشهود» (هود ـ ۱۰۳) .

(۷) ـ «وقالوا یاویلنا هذا یوم الدین» (الصافات ـ ۲۰) .

(۸) ـ «إذا وقعت الواقعة» (الواقعة ـ ۱) .

(۹) «وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ ٱلْآزِفَةِ» بیم ده آنـان را از روز نزدیک. سوره غافر ـ آیهٔ ۱۸. «آزفه» یعنی ساعتی که نزدیک شده.

(۱۰) «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ ٱلْجَمْعِ ذٰلِكَ یَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ» یاد آرید روزی را که خدا همهٔ شما را به عرصهٔ محشر (برای حساب) جمع می گرداند و آن روز غبـن و پشیمانی (بدکاران) است. سوره تغابن ـ آیهٔ ۹. به این مناسبت که بعضی یکدیگر را مغبون می کننـد، تغابن نامیده شده، از باب زیان تجّار. از پیامبر اکرم(ص) روایت است که: «هیچ بندهٔ مؤمنی وارد بهشت نمی شود مگر این که جایی از جهنّم را (که اگر بدی کرده بود، در آنجا می رفت) به او نشان می دهند تا بیشتر سپاسگزاری نماید و به بنده‌ای که به دوزخ می رود، جایش را در بهشت (اگر خوبی کرده بود) نشان می دهند تا حسرتش زیاده گردد.

(۱۱) «هٰذَا یَوْمُ ٱلْفَصْلِ» این روز جدایی است که گرد می آوریم شما و پیشینیان را. سوره مرسلات ـ آیهٔ ۳۸.

(۱۲) «فَإِذَا جَاءَتِ ٱلطَّامَّةُ ٱلْکُبْرٰی» پس هنگـامی که فرودبیایدفرودآیندهٔ بزرگتر. سوره نازعات ـ آیهٔ ۳٤. در تفسیر مجمع آمده که «طامّه» به معنی بلایی است که از بلاهای دیگر بالا تر و بزرگتر است و آن قیامت یا صـور دوّم یا ساعتی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ می روند، می باشد.

(۱۳) «وَٱلْیَوْمِ ٱلْمَوْعُودِ» وروز وعده داده شده. سوره بروج ـ آیهٔ ۲.

(۱٤) «وَ ذٰلِكَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ» آن روز، روزی است که همه در آن حاضر می شوند وجزای اعمـال خود را می بینند. سوره هود ـ آیهٔ ۱۰۳.

(۱٥) «وَ قَالُوا یَا وَیْلَنَا هٰذَا یَوْمُ ٱلدِّینِ» گفتند وای بر ما، این است روز جزا. سوره صافّات ـ آیهٔ ۲۰.

(۱٦) «إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ» هرگاه واقع شود واقع شونده یا فرود آید فرود آینده. سوره واقعه ـ آیهٔ ۱.

والحاقّة[١] والقارعة[٢] والراجفة[٣] ويوم النشور[٤] وأسماء كثيرة أخرى.

أهوال يوم المعاد

ووصف تعالى أهوال ذلك اليوم ومايجري فيه ويتبعه بأوصاف كثيرة، منها قوله تعالى: «يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً»[٥] ومنها «يوم المهل»[٦] و

حاقه[٧]، قارعه[٨]، راجفه[٩]، ويوم النشور[١٠] و نامهاى فراوان ديگر كه براى قيامت و معاد آمده است.

ترسهاى روزقيامت

خداوند متعال ترسهاى آنروز را و آنچه مى گذرد و بدنبال دارد با اوصاف فراوان تعريف كرده است. مانند: «يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً»[١١]، يوم المهل[١٢]،

---

(١) ــ «الحاقة ماالحاقة» (الحاقة ـ ١ و ٢).
(٢) ــ «القارعة ماالقارعة» (القارعة ـ ١ و ٢).
(٣) ــ «يوم ترجف الراجفة» (النازعات ـ ٦).
(٤) ــ «فأحيينا به الأرض بعد موتها كذلك النشور» (فاطر ـ ٩).
(٥) ــ «إنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً» (الإنسان ـ ١٠). والقمطرير: شديد العبوس.
(٦) ــ «يوم تكون السماء كالمهل» (المعارج ـ ٨)، «وإن يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل» (الكهف ـ ٢٩)، قال في المجمع: المهل: ماأذيب من الرصاص والنحاس وأشباه ذلك.

(٧) «اَلْحاقَّةُ مَا الْحاقَّةُ» آن روز حق و حقيقت، و چيست آن روز؟ سوره الحاقه ـ آية ١ و ٢.
(٨) «اَلْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ» كوبنده، و چيست آن كوبنده؟ سوره القارعه ـ آية ١ و ٢.
(٩) «يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ» روزى كه بلرزاند لرزاننده. سوره نازعات ـ آية ٦.
(١٠) «فَأَحْيَيْنا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذٰلِكَ النُّشُورُ» پس زنده سازيم به باران زمين را بعد از مرگش، همچنين است بر انگيختن. سوره فاطر ـ آية ٩.
(١١) «إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً» همانا مى ترسيم از پروردگارمان روزى را دژم خوى وآشفته روى. سوره هل اتى ـ آية ١٠.
(١٢) «وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغاثُوا بِماءٍ كَالْمُهْلِ» و اگر كمك خواهند، فريادرسى شوند به آبى چون آهن گداخته. سوره كهف ـ آية ٢٩. درمجمع گفته: مهل به معنى فلزّ گداخته مانند مس، سرب و غير آن است.

«يوم العهن» [۱] و «يوم تقلب القلوب والأبصار» [۲] و «يوم تبدل الأرض» [۳] و «يوم طي السماوات» [٤] و «يوم قيام الروح» [٥] و «يوم تكور الشمس» [٦] و «يوم برق البصر وخسف القمر» [۷] و «يوم انفطار السماء وانتثار الكواكب وانفجار البحار» [۸] و «يوم تعنو الوجوه» [۹] و

یوم العهن [۱۰]، یوم تقلب القلوب و الابصار [۱۱]، یوم تبدل الارض [۱۲]، یوم طی السموات [۱۳]، یوم قیام الروح [۱۴]، یوم تکوّرالشمس [۱۵]، یوم برق البصر و خسف القمر [۱۶]، یوم انفطار السماءِ وانتثار الکواکب و انفجار البحار [۱۷]، یوم تعنو الوجوه [۱۸]،

---

(۱) ـ «وتكون الجبال كالعهن المنفوش» (القارعة ـ ٥) .
(۲) ـ «يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار» (النور ـ ۳۷) .
(۳) ـ «يوم تبدل الأرض غير الأرض» (إبراهيم ـ ٤٨) .
(٤) ـ «يوم نطوي السماء كطي السجل للكتب» (الأنبياء ـ ١٠٤) .
(٥) ـ «يوم يقوم الروح والملائكة صفاً» (النبأ ـ ٣٨) .
(٦) ـ «إذا الشمس كورت» (التكوير ـ ١) .
(٧) ـ «فإذا برق البصر وخسف القمر» (القيامة ـ ٧ و ٨) .
(٨) ـ «إذا السماء انفطرت وإذا الكواكبُ انتثرت وإذا البحار فجّرت» (الانفطار ـ ١ و ٢ و ٣).
(٩) ـ «وعنت الوجوه للحي القيوم» (طه ـ ١١١) .
(۱۰) «وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ٱلْمَنْفُوشِ» و کوهها از هیبت آن مانند پشم زده شده متلاشی گردد. سوره قارعه ـ آیهٔ ۵.
(۱۱) «يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَارُ» می ترسند روزی را که چشمها و دلها نگرانند. سوره نور ـ آیهٔ ۳۷ .
(۱۲) «يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ» روزی که زمین به زمینی دیگر تبدیل شود. سوره ابراهیم ـ آیهٔ ۴۸ .
(۱۳) «يَوْمَ نَطْوِي ٱلسَّمَاءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» روزی که آسمان را مانند نامه درهم‌پیچیم سوره انبیاء ـ آیهٔ ۱۰۴.
(۱۴) «يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلْمَلَائِكَةُ صَفّاً» روزی که فرشتهٔ روح با همهٔ فرشتگان درصف بایستند. سوره نبأ ـ آیهٔ ۳۸.
(۱۵) «إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ» هنگامیکه خورشید تاریک شود. سوره تکویر ـ آیهٔ ۱.
(۱۶) «فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ وَ خَسَفَ ٱلْقَمَرُ» روزی که چشمهای مردم از وحشت و هول خیره بماند و ماه بگیرد. سوره قیامة ـ آیات ۷ و ۸.
(۱۷) «إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنْفَطَرَتْ وَإِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنْتَثَرَتْ وَإِذَا ٱلْبِحَارُ فُجِّرَتْ» آن گاه که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند و هنگامی که آب دریاها روان شود. سوره انفطار ـ آیات ۱ تا ۳
(۱۸) «وَ عَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ» و بزرگان عالم همه در پیشگاه عزّت آن خدای حیّ توانا، ذلیل و خاضع گردند. سوره طه ـ آیهٔ ۱۱۱.

«یوم تخشع الأصوات» [۱] و «یوم کشف الساق» [۲] و «یوم الأخذ بالنواصي» [۳] و «یوم تبیض وجوه وتسود وجوه» [٤] و «یوم تشخص الأبصار» [٥] و «یوم یعض الظالم علی یدیه» [٦] و «یوم العسر علی الکافرین» [۷] و «یوم امتیاز المجرمین والعاصین» [۸] و «یوم ختم الأفواه

یوم تخشع الاصوات [۹] ،یوم کشف الساق [۱۰] ، یوم الاخذ بالنواصی [۱۱] ، یوم تبیض وجوه وتسود وجوه [۱۲] ، یوم تَشْخَصُ الأبصارُ [۱۳] ، یوم یعضّ الظالم علی یدیه [۱٤] ، یوم العسر علی الکافرین [۱٥] ، یوم امتیاز المجرمین والعاصین [۱٦] ، یوم ختم

---

(۱) ـ «وخشعت الأصوات للرحمٰن فلا تسمع إلا همساً» (طه ـ ۱۰۸) .

(۲) ـ «یوم یکشف عن ساق ویدعون إلی السجود» (القلم ـ ٤۲) .

(۳) ـ «فیؤخذ بالنواصي والأقدام» (الرحمن ـ ٤۱) .

(٤) ـ «یوم تبیض وجوه وتسود وجوه» (آل عمران ـ ۱۰٦) .

(٥) ـ «إنما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الأبصار» (إبراهیم ـ ٤۲) .

(٦) ـ «یوم یعض الظالم علی یدیه». (الفرقان ـ ۲۷) .

(۷) ـ «الملك یومئذ الحق للرحمٰن وکان یوماً علی الکافرین عسیراً». (الفرقان ـ ۲٦) .

(۸) ـ «وامتازوا الیوم أیها المجرمون». (یس ـ ٥۹) .

(۹) «وَ خَشَعَتِ ٱلْأَصْواتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلا تَسْمَعُ اِلاَّ هَمْساً» و صداها پیش خدای رحمان، خاشع و خاموش گردد که از هیچ کس جز زیر لب و آهسته صدایی نخواهی شنید. سوره طه ـ آیهٔ ۱۰۸ .

(۱۰) «یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ اِلَی ٱلسُّجُودِ» روزی که دامن به میان زنند وخوانده شوند به سجده کردن. سوره قلم ـ آیهٔ ٤۲ .

(۱۱) «فَیُؤْخَذُ بِٱلنَّواصِي وَٱلْأَقْدامِ» پس، گرفته شوند از موهای پیشانی و پاها (و به آتش افکنده شوند) . سوره الرحمن ـ آیهٔ ٤۱ .

(۱۲) «یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» روزی که گروهی روسفید و گروهی روسیاه باشند. سوره آل عمران ـ آیهٔ ۱۰٦ .

(۱۳) «إِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فیهِ ٱلْأَبْصارُ» همانا به تأخیر اندازد کیفر آنان را برای روزی که دیدگان، خیره و حیران است . سوره ابراهیم ـ آیهٔ ٤۲ .

(۱٤) «یَوْمَ یَعَضُّ ٱلظّالِمُ عَلیٰ یَدَیْهِ» روزی که ستمگر دستهایش را به دندان می گیرد. سوره فرقان ـ آیهٔ ۲۷ .

(۱٥) «اَلْمُلْكُ یَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ کانَ یَوْماً عَلَی ٱلْکافِرینَ عَسیراً» پادشاهی به حقّ در آن روز، خاصّ خدای رحمٰن است و بر کافرین روزی بسیار سخت خواهد بود. سوره فرقان ـ آیهٔ ۲٦ .

(۱٦) «وَٱمْتازُوا ٱلْیَوْمَ أَیُّهَا ٱلْمُجْرِمُونَ» و از صف نیکان جدا شوید امروز، ای بدکاران ـ سوره یس ـ آیهٔ ٥۹ .

وتكلم الأيدي»[۱] و «شهادة الألسنة والأيدي والأرجل»[۲].

واعلم أن المعاد الجسماني مما اتفق عليه جميع المليين. وهو من أصول العقائد، ومنكره خارج من عداد المسلمين. والآيات الكريمة ناصة على ذلك، ولايعقل تأويلها، والأخبار في ذلك متواترة لايمكن ردها ولا الطعن فيها. وقال المجلسي في البحار: «والأحوط، والأولى التصديق بما تواتر في النصوص وعلم ضرورة من ثبوت الحشر الجسماني وسائر خصوصياته، وعدم الخوض في أمثال ذلك، إذ لم نكلف بذلك، وربما أفضى التفكر فيها إلى القول بشيء لم يطابق الواقع»[۳].

الافواه و تكلّم الأيدى[٤]، شهادة الألسنه والأيدى والأرجل.»[٥].

بدان به درستی که معاد جسمانی از چیزهایی است که پیروان همهٔ ادیان (بجز برخی از فلاسفه) بر آن اتفاق دارند، از اصول اعتقادات است و منکر آن از زمرهٔ مسلمانان بیرون است و آیات قرآن بر آن تصریح دارد، به طوری که توجیه و تأویل آن پذیرفته نمی شود. روایات در این باره به قدری زیاد است که نمی توان خدشه و ردّی برآن وارد کرد.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرموده: «احتیاط و بهتر آن است که آنچه در روایات آمده تصدیق نماییم؛ از برانگیخته شدن و معاد جسمانی و دیگر خصوصیات آن. و بهتر این است که در این بحث غوطه ور نشویم، زیرا مکلف به آن نیستیم وچه بسا اندیشیدن دراین مورد، انسان رابه عقیده ای که خلاف باشد بکشاند».

(۱) ــ «اليوم نختم على أفواههم وتكلمنا أيديهم». (يس - ٦٥).

(۲) ــ «يوم تشهد عليهم ألسنتهم وأيديهم وأرجلهم». (النور - ٢٤).

(۳) ــ بحارالأنوار - ج ٧ - ص ٥٣.

(٤) «اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنٰا أَيْدِيهِمْ» امروز است که بر دهان آن کافران مهر خموشی نهیم و دستهایشان با ما سخن گویند. سوره يس - آیه ٦٥.

(٥) «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ» روزی که شهادت می دهد زبانها و دستها و پاهایشان برعلیه آنان. سورهٔ نور- آیه ٢٤.

ونقل المجلسي أيضا في البحار كلام العلامة الدواني في شرحه على العقائد العضدية وهو: «المعاد ــ أي الجسماني، فإنه المتبادر عن إطلاق أهل الشرع، إذ هو الذي يجب الاعتقاد به ويكفر من أنكره ــ حق بإجماع أهل الملل الثلاثة* وشهادة نصوص القرآن في المواضع المتعددة، بحيث لايقبل التأويل، كقوله تعالى: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ» إلى قوله: «بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.»[1] قال: المفسرون: نزلت هذه الآية في أُبيّ بن خلف، خاصم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأتاه بعظم قد رمّ وبلي، ففته بيده وقال: يامحمد أترى الله يحيي هذه* بعد ما رمّ؟! فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «نعم ويبعثك ويدخلك النار.» وهذا ممايقلع عرق

همچنين وى، كلام علامه دوانى را از شرح عقائد عضديه چنين آورده: «معاد[2] حق است، به اتفاق اهل ملتهاى سه گانه و شهادت آيات قرآن در موارد متعدّد كه نتوان آنرا توجيه نمود، مانند آيات ۷۷ تا ۷۹ سورهٔ يس: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ...»[3] مفسرين گفته‌اند اين آيه دربارهٔ ابىّ بن خلف نازل شده كه او با پيامبر به ستيز برخاست و استخوان پوسيده‌اى بدست گرفت و آن را نرم كرده و گفت: اى محمد، آيا تصور مى كنى كه خدا زنده كند اين را پس از پوسيدگى؟!.

فرمود: بلى و تو را بر مى انگيزاند و به آتش مى برد. اينجا است كه ريشهٔ

(*) هكذا في المصدر، والصحيح: الثلاث.

(۱) ــ «أولم ير الإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصيم مبين. وضرب لنا مثلاً ونسي خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم. قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهوبكل خلق عليم». (يس-۷۷و۷۸و۷۹).

(*) هكذا في المصدر، والظاهر: «هذا».

(۲) آنچه كه از بيان مردم متديّن به ذهن مى آيد و آنچه عقيدهٔ به آن واجب است و منكر آن كافر است، معاد جسمانى است.

(۳) «آيا انسان نديد كه ما او را از نطفه آفريديم كه دشمن آشكار ما گرديد و براى ما مثلى زده و آفرينش خود را فراموش كرده كه گفت: كيست كه زنده كند اين استخوانهاى پوسيده را؟!. بگو: زنده مى كند آن را كسى كه اوّل مرتبه آنرا آفريد. و او به هرآفرينشى داناست».

التأويل بالكلية، ولذلك قال الإمام[1]: «الإنصاف أنه لايمكن الجمع بين الإيمان بما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم و بين إنكار الحشر الجسماني!».[2]

فالوحي الذي أُلقي على لسان النبي الكريم(ص) يقول لأُبيّ بن خلف: أنت لم تكن، وقد أوجدك الله تعالى من عدم. فالذي خلقك من عدم قادر على أن يحييك ثانيا. وقد انحرفت عن سبيل الحق والإنصاف إذ جئت تخاصم بالعظم الرميم منكرا إمكان حياته مرة ثانية، ونسيت خلقك الأول إذ كنت عدماً فصرت وجوداً. وقصر بك الجهل عن أن تدرك أن بديع السماوات والأرض عالم بجميع الخلق لايلتبس عليه شيء منه، وأن الذي أنشأ ذرات هذه الأبدان قادر على جمعها بعد تفرقها. وأن ذرات بدن المؤمن تمتاز عن غيرها كما يمتاز الذهب عن غيره من المعادن. وأن القدير المتعال «آلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ

توجيه و تأويل كنده مى شود به همين جهت امام گفته: «عقيده داشتن به پيامبر با نپذيرفتن و انكار معاد جسمانى سازش ندارد.»[3] پس آن وحى كه بر پيامبر اكرم(ص) نازل شد، به ابىّ بن خلف مى گويد: تو نبودى و خداوند تو را از نيستى به وجود آورد و آن كس كه تو را هستى داد، دوباره مى تواند زنده كند. همانا از مسير حقيقت و انصاف برگشته اى كه با استخوان پوسيده آمده و دوباره زنده شدن آن را منكر مى شوى و فراموش كردى آفرينش خودت را كه نبودى و تو را بوجود آورد. تو نمى توانى بفهمى كه آفرينندهٔ آسمانها و زمين، بهمهٔ مخلوقات داناست و چيزى بر او مشتبه نمى شود، آن كس كه سلولهاى بدن را هستى داده، مى تواند پس از پراكندگى آن را گرد آورد. همانا سلولهاى بدن مؤمن از غير مؤمن جدا مى شود، چنانچه طلا از ديگر فلزّات جدا مى شود. خداى توانايى كه: «آلَّذِي

---

(۱) ــ الإمام الرازي.

(۲ و۳) ــ بحارالأنوار ـ ج ۷ ـ ص ۴۸ و ۴۹ .

ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَاراً»[1] قادر على غير ذلك أيضاً.

القيامة بحكم العقل

وبصرف النظر عن الأدلة النقلية من القرآن والحديث نرى أن العقل أظهر دليل على المعاد. بيان ذلك أن هذا الخلق العظيم الرائع، من الأفلاك والموجودات، لايعقل أن يكون عبثاً لانتيجة له ولا غاية، لأننا نرى أن كل جزء من أجزاء هذا الوجود وكل ذرة من ذراته ميسرة لأداء وظيفة معينة ومبنية على حكمة مقصودة وفائدة مرادة، فهل يعقل

جَعَلَ لَكُمْ مِنَ ٱلشَّجَرِ...»[2] برای شما از درخت سبز آتش آفرید،[3] برکارهای دیگر نیز تواناست.

عقل بوجود قیامت حکم می کند

صرف نظر از دلایلی که از قرآن و حدیث آوردیم، می بینیم که بهترین دلیل معاد عقل است. بیان مطلب، این که معقول نیست آفریده شده‌ای عظیم و شگفت انگیز، از آسمانها و دیگر موجودات بیهوده و بی نتیجه و بی هدف باشند، زیرا که می بینیم هر ذرّه‌ای از ذرّات این عالم برای وظیفه‌ای مخصوص آفریده شده و به سوی هدفی خاص در حرکت است. آیا عقل می پذیرد که هر ذرّه، وظیفهٔ

---

(۱) ـــ يس ـ ۸۰، هذا،والمعروف أنه كان في جزيرة العرب شجرتان باسم «مرغ» و «عقار» إذا قطع منها غصن تحلب منه الماء من شدة نضارتها. ولكن إذا التقى ماءاهما خرج منها نار. وكان الناس يقبسون منها النار بهذه الطريقة إذ لم يكن لديهم وسائل أخرى لإيقاد النار. فكيف اجتمع هذان النقيضان (الماء والنار) في هاتين الشجرتين؟! فسبحان الخالق العظيم.

(۲) سوره يس ـ آیه ۸۰

(۳) معروفست که در حجاز دو درخت بنام مرغ و عقار میباشد که هرگاه شاخه‌ای از هریک بریده شود از فرط خرّمی از آن آبی بیرون می آید و هرگاه این دو آب بیکدیگر برخورد کنند آتش میگیرد. و مردم باین وسیله آتش میافروختند چون وسائل دیگرنبود. چگونه دوچیز ناهم آهنگ جمع میشوند واز آب آتش تولید می گردد پس منزه است آفریدگار بزرگ.

أن يكون هذا شأن أجزاء الوجود وذراته، ثم يكون الوجود نفسه عبثاً ولغواً لاوظيفة له ولا حكمة فيه ولا فائدة منه؟!.

ونرى الإنسان يولد طفلاً، ثم يكبر وينمو حتى يكون شاباً، ويشيخ الشاب حتى تنتهي به الشيخوخة إلى الموت، وما بين الولادة والموت يتكرر مجرى الحياة على وتيرة واحدة، فالليل يصير نهاراً والنهار يصير ليلاً، والإنسان يأكل ويشرب وينام ويتغوط ويشبع شهواته، ولا شيء غير هذا. ولكن هل يعقل أن تكون هذه الحال هي الغاية الأخيرة من خلق هذا الجهاز الدقيق المعقد؟! إننا إذا قلنا بذلك فمعناه أن عجائب هذا الخلق وروائعه إنما كان القصد منها جعل هذا الإنسان مصنعاً للقاذورات لاأكثر ولاأقل، وأن ما فيها من عجب وروعة ودقة إنما هو عبث ولغو، وهذا أمر ينكره العقل، لأنه إذا كان القصد من خلق الإنسان هو الأكل والشرب والنوم وإشباع الشهوات، فإن هذه الغاية تتحقق بالاقتصار على خلق الحيوان ولا تبقى فائدة في خلق الإنسان.

مخصوص داشته باشد و به کار خویش مشغول بوده، اما مجموع این عالم بیهوده و بی هدف باشد؟! می بینیم که نوزاد انسان به دنیا آمده، رشد می کند، جوان می شود، جوان پیر شده تا می میرد و از ولادت تا مرگش روش زندگی یکسان تکرار می شود. شب، روز و روز، شب می شود انسان می خورد، می آشامد، می خوابد، مدفوع دارد، به خواسته های خویش می رسد و غیر از این چیزی نیست آیامی توان باور کرد که هدف از آفرینش انسان، همین است و بس؟!!. پذیرفتن این معنی برابر است با این که بگوییم انسان، به عنوان یک کارخانهٔ قاذورات سازی آفریده شده نه کمتر و نه بیشتر و این همه شگفتیها و زیباییها، بیهوده و بی فایده می باشد.

عقل این را نمی پذیرد، زیرا اگر هدف، خوردن و آشامیدن و خوابیدن و رسیدن به شهوات بود با آفرینش حیوانات دیگر حاصل می شد و آفرینش انسان بیهوده بود.

إن الذين ينكرون الآخرة إنما ينكرون وجود الحكمة في هذا الخلق العظيم، لأنهم ــ في الواقع ــ إنما يقولون بأن هذا الجهاز الضخم اللامتناهي قد خلق عبثاً ولغواً.[١] ولكنهم مخطئون، والواقع يكذبهم، إذ الحكمة ماثلة في كل خلق، وإن أضعف أجزاء هذا الوجود لا يخلو من مصلحة.

خذ مثلاً جسم الإنسان، فإن جميع أجزائه ــ من أحقر عضو إلى أشرف عضو فيه ــ قد وجدت لتؤدي وظيفة وتقوم بعمل يتحقق به وجود الإنسان، حتى الأجزاء الزائدة، كالشعر والظفر لا يخلو خلقها من مصلحة وحكمة، فالظفر مثلا، هذا العضو الصغير، له دور كبير في حياة الإنسان، فهو بمنزلة المسند للأصابع، فإذا أراد الإنسان أن يرفع شيئاً فبمعونة هذا الظفر يرفعه، ولولاه لما استطاع ذلك، وقد يحدث أن ينقلع أحد الأظافر فيصعب على الإنسان أن يرفع شيئاً، فكيف به إذا كانت الأصابع أصلاً بلا أظافر؟!.

آنان که آخرت را باور ندارند، در واقع بر آفرینش حکمتی ندیده و می پندارند که این دستگاه عظیم و جهان بی پایان، بازیچه و بیهوده آفریده شده است[٢]، حال آنکه راه خطا می روند و واقعیّت، پندار آنان را تکذیب می کند، زیرا حکمت در کوچکترین جزء این عالم هست و اعلام می دارد که بی مصلحت نیست.

بدن انسان را فرض کنید که از حقیرترین تا شریفترین جزء آن وظیفهٔ خاصی دارد که وجود انسان نیازمند به آن می باشد. حتی مو و ناخن هم بی حکمت و مصلحت نیستند؛ که ناخن تکیه گاه و کمک کنندهٔ انگشتان است در برداشتن اشساء اگر ناخن نبود، نمی توانست چیزی را بردارد. چنانچه با جدا شدن یک ناخن می بینیم که برداشتن اشیاء سخت است، تا چه رسد به قطع همهٔ ناخنها.

---

(١) ــ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثاً وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ». (المؤمنون ـ ١١٥).

(٢) «آیا می پندارید شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نخواهید گشت.» سوره مؤمنون ـ آیهٔ ١١٥.

وبالظفر أيضاً يحك الإنسان جسمه، وأيضاً من الظفر ينصرف بعض المواد الزائدة القذرة من البدن، ولذلك أمرنا بتقليم الأظافر مرة في الأسبوع.

وليس من شعرة في بدن الإنسان بلافائدة. قال الصادق(ع) للمفضل مامعناه: إن بعض الجهال عابوا الشعر النابت في بعض الأماكن من البدن، وقالوا: لقد كان الأحسن أن لاينبت الشعر في هذه الأماكن، ولم يعلموا أن ذلك من رطوبة تنصب إلى هذه المواضع، فينبت فيها الشعر، ولولا ذلك لمرض الإنسان، ولهذا ينبغي إزالة الشعر عنها مرة في كل أسبوعين.

فإذا كان هذا شأن الأجزاء من بدن الإنسان فهل يعقل أن يكون بدن الإنسان نفسه بلاغاية ولاقصد سوى أن يعود تراباً خامداً لا أكثر ولاأقل ؟!.

إن كل جزء من أجزاء هذا العالم نراه مبنياً على حكمة ومقصوداً

وبوسيله ناخن بدنش را می خاراند به وسیلهٔ آن مواد اضافی بدن خارج می شود وفرموده اند هفته ای یک بار ناخنها را بگیرید. حتی یک مو در بدن انسان بی فایده نیست. امام صادق(ع) به مفضل فرمودند: گروهی از نادانها ایراد می کنند به بودن مو در بعضی قسمتهای بدن و می گویند اگر مو نداشت بهتر بود، و نمی دانند که رطوبتهایی به این مواضع می رسد و باعث روییدن مو می گردد و اگر مو نروید، انسان بیمار می شود لذا فرمودند: هر دو هفته یک بار موها را بزدایید. هنگامی که اجزاء بدن این نتایج را دارد، آیا معقول است که بگوییم همهٔ بدن بیهوده و بی هدف آفریده شده و غرضی جز بازگشت آن به خاک در کار نیست؟!!

به درستی که هر جزئی از اجزاء این عالم، بر پایهٔ حکمتی و انجام کاری بنا

لأداء وظيفة. قيل: إن جالينوس الحكيم اعترض يوماً على خلق «الجعل» وقال: إنه مخلوق لافائدة منه، إلى أن أصيب يوماً بوجع شديد في عينيه، وعجز أمهر الأطباء عن مداواته، ثم جاءت امرأة عجوز وقالت له: عندي مسحوق يفيد عينيك، فلما اكتحل به عُوفي من وجعه، وسألها عن أجزاء هذا المسحوق، فعلم أن من جملتها شيئاً يؤخذ من بدن هذا الجعل.

وهكذا نرى أن كل ذرة في عالم الوجود قد خلقت لحكمة، فهل يعقل أن يكون عالم الوجود نفسه بلاحكمة؟! وإذا كان كل جزء من بدن الإنسان، حتى الشعرة والظفر، قد وجد لحكمة ومصلحة، فكيف يكون نفس هذا البدن قد خلق لغير مصلحة وغير غرض؟!.

إن علماء هذا الزمان متفقون على أنهم مازالوا يجهلون الكثير من علل هذا الخلق وحكمته وأسراره، والله أعلم بمايكشف عنه المستقبل من العجائب.

شده است، می گویند: جالینوس روزی به آفرینش جُعَلْ (حشره‌ای سیاه و پردار که بزرگتر از سوسک خانگی می باشد.) اعتراض نمود، به این دلیل که حیوانی آزار دهنده و بی فایده است، تا این که به درد چشم سختی دچار شد. با تجربه‌ترین پزشکان از مداوایش ناتوان شدند. پیرزنی سالخورده آمد و گفت: گرد ساییده شده‌ای دارم که برای چشم تو مفید است. آن را به چشم خود مالید و خوب شد. وقتی از عناصر تشکیل دهندهٔ آن پرسید، دانست که مقداری از اجزاء جُعَلْ با آن آمیخته است. بدین گونه در هر ذرّه حکمتی می بینیم. آیا می شود که تمام عالم بدون حکمت باشد؟! هنگامی که جزءجزء بدن انسان، به جهت حکمت و مصلحتی آفریده شده، چگونه ممکن است تمام بدن بدون مصلحت و بی غرض باشد.

همانا دانشمندان عصر جدید اتفاق نظر دارند که اسرار و رموز آفرینش را کاملاً درک نکرده و گذشت زمان، پرده از آن بر خواهد داشت.

ونقل بعض أن علماء أوروبا ظلوا إلى ماقبل ثلاثين أو أربعين سنة يظنون أن الزائدة الدودية عضو زائد في البدن لالزوم له، حتى بلغ الأمر بحيث أصبح الأصحاء أيضاً يجرون عملية استئصال الزائدة، إلى أن أنذر الأطباء الناس بأن الإنسان الصحيح الجسم ينبغي له أن لايجري هذه العملية، لأن هذه الزائدة هي بمنزلة ناقوس الخطر للأمعاء، (وقديكون لها فوائد أخرى لم يكتشفوها بعد).

وليس في البدن من سن من الأسنان بلافائدة، وماتقوم به الطواحن لاتقوم به الأنياب، وليس بين العظام عظم واحد بلافائدة، ومثلها الأوردة والشرايين وسائر الأجزاء يقوم وجودها على حكمة ومصلحة فهل يكون البدن نفسه ـ الذي يتألف منها ـ خلقاً عبثاً لاحكمة في خلقه ولامصلحة؟!

وبعد أن عرفنا أن خالق العالم حكيم، وأن أصغر الأشياء في خلقه لايخلو من الحكمة، نتدبر أن الغرض والحكمة من أصل إيجاد هذا العالم

گفته شده که بعضی دانشمندان اروپا تا سی چهل سال پیش، گمان می کردند که رودهٔ آپاندیس چیز زایدی است و آن را با عمل جرّاحی بر می داشتند، تا اینکه گروهی از پزشکان اعلام خطر کردند که در یک انسان سالم، بایستی این روده که به منزلهٔ زنگ خطر روده ها است، باشد. و چه بسا فوائد دیگریرا که بعداً کشف کنند.

در دهان انسان یک دندان بی فایده نیست کاری که از دندان آسیا بر می آید، ازدندانهای نیش ساخته نیست. دربدن، یک استخوان، یک روده، یک رگ بی فایده نیست. آیا می شود تمام بدن که از اجزاء و قسمتهای مفید ترکیب یافته، بیهوده و بی فایده باشد؟!

پس از آن که دانستیم آفرینندهٔ عالم، حکیم و کوچکترین اجزاء این عالم هم بی حکمت نیست، می اندیشیم که مقصود و حکمت اصل عالم و آنچه که در

بما فيه من الجمادات والنباتات والحيوانات هي توفير منافعها للإنسان .

ابر و باد ومه وخورشيد وفلك دركارند[1] تاتونانی بكف آری و بغفلت نخوری[2]
همه از بـهرتوسرگشـته وفرمـان بردار[3] شرط انصاف نباشد كه توفرمان نبری[4]

وهل يعقل أن يصاغ جسم الإنسان على هذا النحو البديع من الدقة والإتقان ويزود بمثل هذه الأجهزة العجيبة المعقدة ، ثم لايكون القصد من وجوده إلا أن يحيا عمراً قصيراً يقضيه بالعذاب والآلام والحسرات حتى ينتهي إلى التراب والعدم المطلق ؟ ! .

بل لو فرضنا بالمحال أن حياة الإنسان في هذا العالم كانت ، من بدايتها إلى نهايتها ، خالية من الهموم والأوجاع قائمة على الراحة واللذة لاينقصها شيء ، لكانت أيضاً عبثاً ولغواً لايمكن تعقله إذ هي حياة

اوست؛ از جمادات، نباتات و حيوانات بـرای بهره بردن انسان است. چنانـچه سعدی، شاعر فارسی زبان گفته است:

ابر وباد ومه وخورشيد وفلک دركارند تا توناني به كف آری وبه غفلت نخوری
همـه از بهـر تو سرگشـتـه و فرمـانـبردار شرط انصاف نباشد كه تـو فرمان نبری

آيـا می توان باور كرد كه بـدن انسان و اين ساختمان منظم و دقيق و محكم و نقشهٔ شگفت انگيز، فقط بـرای چند روز زندگی آميخته با رنج و تعب و حسرت و اندوه و سپس مردن و خاک شدن و نابـودی آفريده شده است؟! حتی اگر (به طور محال) فرض كنيم كـه زندگی انسان ازاول تا آخر، همـراه بالذّت وخوشی وبدون هيچ گونه درد و رنـج سپری می شد، باز هم آفرينش عبث و بيهوده بود؟! با اين كه

---

(۱) ــ السحاب والريح والقمر والشمس والفلك متكاتفون في العمل .
(۲) ــ لتحصل على خبز، فإياك أن تأكله بغفلة .
(۳) ــ كلهم لأجلك مسخّرون ومطيعون .
(٤) ــ فليس من الإنصاف أن لا تكون مطيعاً .

فانية لادوام لها، فكيف بنا والحياة ــ من أوّلها إلى آخرها ــ سلسلة من المصائب والآلام، مصداق ماقال الشاعر «آسوده» :

یك تن آسوده در جهان دیدم　　آن هم آسوده اش تخلص بود[1]

وقول شاعر آخر:

دل بی غم در این عالم نباشد　　اگر باشد بنی آدم نباشد[2]

وهل يعقل أن تكون الغاية من بناء هذا الجسم البديع هي التألم والتأذي بالبلايا والويلات، ثم الفناء الأبدي ؟!.

إن هذا أمر ينافي الحكمة التي نراها متجلية في كل خلق من عالمنا هذا، وذلك أنه عمل يشبه أن يضيف إنسان كريم رجلاً في بيت مملوء بالسباع والعقارب والأفاعي وماشابه ذلك، فإذا حضر الطعام أوسعته لسعاً وعضاً لدى كل لقمة يتناولها، وأمامه يقف السيافون يتهددونه

می بینیم؛ زندگی ازاول تاآخر، یک رشته درد ورنج وغم وغصه است، که بقول آسوده:

یک تن آسوده در جهان دیدم　　آن هم آسوده اش تخلّص بود

و به قول دیگری:

دل بی غم در این عالم نباشد　　اگر باشد، بنی آدم نباشد

آیا می شود که هدف از آفرینش جسم وتن انسان، همین ناراحتی ها و ناملایمات را تحمل کردن و بعد مردن و برای همیشه نابود شدن باشد؟!

این موضوع دربارهٔ آفریده‌ای که ساختمان وجود و عالم زندگی او پر از حکمت و دانش است، باور کردنی نیست. اگر چنین باشد، می توان گفت که این خلقت، به این می ماند که شخص کریم و بزرگواری، مردی را به خانه‌ای که پر از درنده و مار و عقرب باشد، دعوت کند و هر لقمه‌ای که بر دارد، او را گاز

---

(۱) ــ رأيت مرتاحاً واحداً في العالم　　وقد كان ذلك اسماً له.

(۲) ــ لايوجد في العالم قلب بلاغم،　　وإن وجد فليس لبني آدم.

ويحملون عليه كلما أراد أن تصل يده إلى شيء، فإذا وصل إليه وهمّ بتناوله ضربوا عنقه قبل أن يتناوله.

إذن فالعقل السليم يحكم بأنه لابد أن يكون وراء هذه الحياة حياة أخرى باقية وعالم أفضل من هذا العالم، تتحقق فيه السعادة التامة للإنسان، أي السعادة التي لايكدرها شقاء والراحة التي لايرى بعدها عناء.

خرم آن روز كزين منزل ويران بروم   راحت جان طلبم ازپى جانان بروم[1]

فهذا دليل عقلي على أن الله قد خلق الإنسان ليحيا حياة خالدة ويسعد سعادة دائمة، وقدأودعه هذه الحياة الفانية مؤقتاً ليستعد فيها لمستقبله الخالد ويتزود من هذا العالم مايؤهله للحياة الأبدية الدائمة ويحلق بجناحي العلم والعمل في سماء الخلود والسعادة.

ولو رجع الإنسان إلى وجدانه وعقله لحكم بوجوب المعاد، إذ لو

گرفته و نيش بزنند و عده‌اى شمشير به دست مقابلش ايستاده، كه اگر دست به سوى سفره ببرد، پيش از آن كه سير خورده يا لقمه‌اى بردارد، گردنش را بزنند.

بنابر اين، عقل و خرد سالم مى گويد كه بايستى بعد از زندگانى اين عالم زودگذر، زندگانى جاويدان درعالم ديگرباشد تا انسان به راحتى و زندگى خوش و هميشگى و دور از غم و رنج برسد.

خرم آن روز كزين منزل ويران بروم   راحت جان طلبم، ازپى جانان بروم

اين دليل عقلى مبيّن اين است كه هدف آفرينش انسان، داشتن زندگى جاويد و خوش است آمدنش به اين دنياى فانى موقّتى است و تنها به خاطر آمادگى و برداشتن زاد و توشه‌اى است براى زندگى ابدى، كه با دوبال علم و عمل درآسمان ابديّت و سعادت پركشد. اگر انسان به وجدان و عقلش رجوع كند،

---

(۱) — حبذااليوم الذي أخرج فيه من هذاالمنزل الخراب   أطلب الراحة للروح وأسعى خلف أحبائي.

لم يجب المعاد والجزاء لكان التكليف عبثاً، إذ الإيقاع في مشقة التكليف بلاأجر ولاجزاء ولا ثواب إنما هو عبث، فتنتفي الحكمة، وهو محال. ولوحكّم فطرته لعلم أنه إذا جاز الشك والتردد في شيء من الأشياء فإن قضية المبدأ والمعاد، أي الاعتقاد بالخالق والاعتقاد بالحياة الأبدية وعالم الجزاء بعد الموت وأن الساعة آتية لاريب فيها، قضية لايجوز فيها شك ولاريب. إلا أن أكثر الناس قدأضاعوا فطرتهم، وغلب الشك عليهم بسبب الانغماس في الشهوات والانشغال بالماديات «بَلْ يُرِيدُ ٱلْأِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ». [1]

إذن فهذه الأفلاك والعوالم والأبدان مخلوقة لغاية سنعرفها في اليوم الآخر، وإن وراء هذا العالم عالماً آخر.

به لزوم معاد اعتراف خواهد نمود، زیرا در غیر این صورت، مکلف کردن مردم کار ناروایی است و وادار کردن انسانها از سوی خدا به انجام تکالیف، بدون دادن اجر ومزدی به آنها بیهوده و بی حکمت خواهد بود! واین محال است.

هرگاه انسان به فطرت خویش باز گردد، خواهد دانست که اگر در هر چیزی بتوان تردید نمود، موضوع مبدأ و معاد، یعنی عقیدهٔ به خدا و روز جزا و زنده شدن پس از مرگ، چیزی است که شکّ و تردید در آن صحیح نیست. جز آن که بیشتر مردم فطرت خویش را از دست داده و به سبب غوطه‌ور شدن در مادّیات و شهوات، گرفتار دودلی گردیده‌اند: «بَلْ يُرِيدُ ٱلْأِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» [2].

نتیجه این شد که آسمانها و کهکشانها و جهان هستی و انسانها به منظوری که در روز آخرت خواهیم شناخت، آفریده شده‌اند و همانا پس از این جهان هستی، جهانی دیگر و همیشگی وجود دارد.

---

(۱) ـ القيامة ـ ٥

(۲) «بلکه انسان می خواهد هرچه در پیش است، همه را به فجور و هوای نفس بگذراند.» سوره قیامت ـ آیهٔ ۵.

العدل دليل على المعاد

قدتحقق في محله أن العدل من الصفات الثابتة له تعالى، وبه قوام المعاد، فلايجور في حكمه ولايحيف في قضائه، يثيب المطيعين وله أن يجازي العاصين،ولا يكلف عباده مالايطيقون ولا يعاقبهم زيادة على مايستحقون.

وبعبارة أخرى: إن العدل أساس لمعارف النبوة والإمامة والمعاد. فبالعدل قامت السماوات والأرضين، وبعدله يرسل رسلاً مبشرين ومنذرين، وبعدله يختارهم من أفضل بريته، وبعدله يختارهم من المصطفين الأخيار، ولايجعلهم من الظالمين الفجار، وبعدله لم‌يوكل إلى الأمة اختيار من يتولى منصب الإمامة وخلافة النبوة ووصاية الرسالة، حتى لايختاروا من لايصلح لهذا المنصب ممن لاعلم لهم ببواطنه وعواقب

عدل و دادگری دلیل معاد است

در جای خود به ثبوت رسیده که عدل از صفات ثابت پروردگار و بنای معاد عدل است و خداوند در حکم و دادگریش ظلم و ستم روا ندارد؛ فرمانبردار را پاداش و سرکش را مجازات نموده، بندگان را به آنچه توانایی ندارند وادار نکرده و بیش از استحقاق، کیفر نمی کند. به بیان دیگر، عدل پایهٔ شناخت نبوت و امامت و معاد است.

زمین و آسمان به عدل بر پا است. خداوند به واسطهٔ عدلش، پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده، به عدلش پیامبران را برترین آفریده شدگان قرار داده و از نیکان، برگزیده و از ستمگران بدکار قرار نداده است. به مردم اختیار نداده که پیشوا و جانشین پیامبر و کسی را که عهده‌دار منصب امامت باشد، تعیین کنند، تا افرادناشایست ونادان وظاهربین راازروی نادانی برای پیشوایی دین ودنیای خوداختیار

أموره، وبعدله لايضيع أجر من أحسن عملاً، وبعدله يحكم يوم الدين يوم يقوم الناس لرب العالمين.[۱]

ومما ذكرنا نعرف أن من موارد العدل الإلهي أن يجازىٰ يوم القيامة أهل الصلاح الذين صرفوا أعمارهم في الطاعة والخير، لأنهم لاينالون في دارالدنيا مايليق بهم وما هم جديرون به من الجزاء.

وهكذا أهل المعصية الذين يقضون أعمارهم في الظلم والتعدي والقتل والنهب وهتك الأعراض وغير ذلك من الجرائم، ولاينالهم في الحياة الدنيا مايستحقونه من العقاب، فهؤلاء ينالون في الآخرة جزاء ماقدمت أيديهم من الشرور والآثام.

ولولا علم العباد بعدالته تعالى وأنه يجازي أهل الطاعة بطاعتهم،

نکنند. او به عدالت خود، پاداش نیکوکار را ضایع نمی کند و روزجزا به عدل حکم می کند؛ آن گاه که همهٔ مردم در پیشگاه ذات اقدس او بایستند[۲].

از آنچه گفتیم، معلوم شد که پاداش دادن به نیکان و آنان که عمرشان را در فرمانبرداری از پروردگار گذرانده اند، از موارد عدل الهی است. زیرا که آنان در زندگی دنیا به آنچه لایق حالشان بوده و برای آن شایستگی داشته اند، نرسیدند. همچنین کسانی که عمرشان را در ظلم، ستم، قتل، غارت و بردن آبرو و شرف مردم سپری کرده و مجازات نگشته اند، باید در آخرت نتیجه و آثار شوم کارهایشان را ببینند. و اگر بندگان، آگاه به عدالت پروردگار و دادن پاداش به نیکوکاران

---

(۱) ــ لعل السبب في تفرد العدل ــ من بين جميع صفاته تعالى ــ بالذكر في أصول العقائد. هو هذه الخصوصيات التي تترتب على عدله جل شأنه.

(۲) شاید به همین سبب است که عدل از میان صفات باریتعالی، در اصول اعتقادات آمده است.

لانصرفوا عن العبادة[1] التي هي الغاية من خلق الإنسان، قال تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْأِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.»[2] فهم يتعبدون اعتماداً على عدالته تعالى وأنه لايضيع أجر من أحسن عملاً.

من هذا نعلم أنه لابد من يوم تجزىٰ فيه كل نفس بما كسبت، إن خيراً فخير وإن شراً فشر[3]. فالمقتول بغير حق يأخذ حقه من القاتل في يوم الجزاء[4]. ويعطى للمقتول مايستحقه من جهة الظلم الذي وقع

نبودند، همانا از بندگی سر می تافتند*.

خدای تعالی فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ...»[2] پس اینان بندگی می کنند به اعتماد عدالت او و اینکه پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

از این بیان دانستیم که بایستی روزی باشد تا هرکس پاداش و مزد کردارش را دریافت نماید. اگر خوب باشد، پاداش خوب و اگر بد باشد، پاداش بد[3].

پس اگر کسی به ناحق کشته شد، حقش را از قاتل در روز جزاء می گیرد[4] و به مقتول، آنچه را که استحقاق پیدا کرده (بواسطهٔ ستمی که بر او واقع شده) داده

(۱) ــ إلا الأوحدي، كعلي(ع)، حيث لم‌يعبد الله خوفاً ولاطمعاً بل وجده أهلاً للعبادة فعبده.

(*) مگر بندگان نادری همچون حضرت امیرمؤمنان(ع) که بندگیش نه از روی ترس است و نه برای طمع. چنانچه می فرمود: «بلکه تورا چنان یافتم که برای پرستش اهلیّت داری، آن گاه عبادتت کردم».

(۲) «جن وانس را نیافریدم، مگر برای بندگی نمودن و شناختن خودم.» سوره ذاریات ـ آیه ۵۶.

(۳) «اَلْيَوْمَ تُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ لٰا ظُلْمَ ٱلْيَوْمَ» آن روز پاداش داده می شود به هرکس آنچه انجام داده، امروز ستمی وجود ندارد.» سوره غافر ـ آیه ۱۷. «إِنّٰا اَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغيثُوٰا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَـالْمُهْلِ يَشْوِي ٱلْوُجُوهَ بِئْسَ ٱلشَّرابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً».

«مهیاکردیم برای ستمگران آتشی که فراگرفته ایشان را شراره‌های آن واگر جرعهٔ آبی درخواست کنند، آبی مانند مس گداخته، که بریان می کند صورتها را، به آنان می دهند و دوزخ بسیار بد آسایشگاهی است.» سوره کهف ـ آیهٔ ۲۹.

(٤) «وَ إِذَا ٱلْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» یعنی «هنگامی که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود به چه گناهی کشته شده‌اند» سوره تکویر ـ آیات ۸ و ۹.

عليه، وهكذا من أحسن عملاً يكافأ على إحسانه بما يستحق. وملخص الكلام أنه لولا المعاد لذهبت المظالم وتساوى أهل الصلاح والفساد، وضاعت الدماء، ولم تبق ثمرة لإرسال الأنبياء ولم يحسن الوعد والوعيد والترغيب والترهيب، ولساوى أفضل الأنبياء في الفضيلة أشقى الأشقياء، لأن ماوقع في هذه الحياة الدنيا من الراحة والعناء والفقر والغنى والمرض والصحة ليس بجزاء بل هو امتحان وابتلاء، كما قال تعالى: «خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً». وقال تعالى: «وَبَلَوْنَاهُمْ بِٱلْحَسَنَاتِ وَٱلسَّيِّئَاتِ.» وقال تعالى: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ».[3]

می شود و آن کس که کار نیک انجام داده، نیکی های او به آنچه استحقاق دارد، جبران می شود و بلکه بیشتر. نتیجه این که اگر معاد نباشد، دادخواهی ها از بین می رود، شایسته با ناشایسته برابر می شود، خونها هدر می رود، فایده‌ای برای فرستادن پیامبران نمی ماند و نوید و بیم و تشویق و ترساندن نیکو نخواهد بود. و برترین پیامبران با بدترین افراد برابر خواهد شد. زیرا که آنچه در این زندگی دنیا پیش می آید از آسایش و ناراحتی، ناداری و بی نیازی، بیماری و تندرستی پاداش کار افراد نیست، بلکه آزمایش و امتحان است. چنانچه خدای تعالی فرموده: «خَلَقَ ٱلْمَوْتَ...» وفرموده: «بَلَوْنَاهُمْ...» و فرموده: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ...».

---

(۱) ــ تبارك ـ ۲.

(۲) ــ الأعراف ـ ۱۶۸.

(۳) ــ الأنفال ـ ۲۸.

(٤) «خدا مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید شما بندگان را، که کدام یک نیکوکارتر است.» سوره ملك ـ آیهٔ ۲.

(٥) «آنان را به نیکی ها وبدیها آزمودیم» سوره اعراف ـ آیه ۱۶۸.

(٦) «همانا مال وفرزندانتان برای آزمایشند» سوره انفال ـ آیه ۲۸.

هذا هو ملخص الكلام في الاستدلال على المعاد بعدالته تعالى*، ويتضح الاستدلال أيضاً على ذلك من الآيات الكريمة التي ذكرناها في تعداد أسماء يوم القيامة وأوصافه في ابتداء البحث، وهي صريحة في إثبات البعث ولامجال فيها للتأويل.

وفي بعض الآيات يقرن القرآن الإيمان بالله بالإيمان بيوم الجزاء بلافصل. قال تعالى: «يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ.»[١] وقال: «مَنْ آمَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ.»[٢] وقال: «وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ

این بود خلاصهٔ استدلال بر معاد، به عدالت پروردگار متعال** معاد از آیات قیامت نیز ثابت می شود و جایی برای توجیه و تأویل معنی آیات نمی ماند.

در بعضی آیات قرآن کریم، پس از ایمان به خدا، بلافاصله ایمان به روز جزاء آمده، مانند: «يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ...»[١]، «مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَٱلْيَومِ...»[٢]، «وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ آمَنَ

(*) ــ لماثبت أن العدالة عبارة عن المساواة على قدر الإمكان فقد ثبت أن للحق تعالى علينا حقاً نقابل به تلك النعم التي أنعم بها علينا، إذ أن من أعطي خيراً ولم‌يقابل بضرب من المقابلة فهو جائر. والمكافأة تختلف باختلاف الأشخاص، فإن مايؤدى به حق السلطان غير مايؤدى به حق غيره، والواجب سبحانه غني عن معونتنا، وحقه علينا يكون أداؤه بمثل معرفته ومحبته وتحصيل العقائد الحقة والامتثال لماجاءت به رسله وأمثال ذلك، وإن كان التوفيق لإدراك ذلك كله من جملة نعمائه، إلا أن العبد إذا أدى ماله فيه مدخلية واختيار من وظائف الطاعات فقد خرج عن الجور المطلق ولم‌يصدق عليه أنه جائر مطلق، وإن كان تمكنه واختياره، بل أصل حياته ووجوده كله من الله سبحانه (ملخص عن جامع السعادات ـ ج ١ ـ ص ٨١).

(**) ـ چون ثابت شده که عدالت عبارت است از مساوات به قدر ممکن، وثابت شد که بنده باید نعمتهایی را که خدا به او داده جبران کند، زیرا هرکس خیری ببیند و در صدد جبران برنیاید، ستم کرده است. جبران نعمتها نسبت به افراد فرق می کند. خداوند سبحان از ما بی نیاز است، پس اداء حق او به معرفت و محبت و عقاید صحیح و پیروی ما امت از دستورات پیامبران. گرچه توفیق درک این معنا نیز نعمتی است، ولی بنده با اطاعت، از زمرهٔ ستمگران خارج می شود هرچند از عهدهٔ انجام وظیفه بطور کامل بر نمی آید. به طور خلاصه نقل از جامع السعادات جلد١ ـ صفحه ٨١.

(١) «ایمان می آورند به خدا و به روزجزا.» آل عمران ـ ١١٤.

(٢) «هرکس به خداو روز قیامت ایمان آورد وکار شایسته کند، البته از خدا پاداش نیک یابد.» البقرة ـ ٦٢.

آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ.»[۱] وقال: «مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ.» وقال: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.»

إن الله تعالى للطفه ورأفته بعباده قدأكثر من ذكر المعاد في القرآن الكريم بطرق عديدة لصعوبته على الأفهام وكثرة مافيه من الشبه والأوهام. فتارة يحكم بأنه كائن لامحالة، بدون استدلال، بل يأتي بالحكم على نحو الجزم ووجوب الإذعان والتصديق به كما في قوله تعالى: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ». وقوله: «أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ.» وقوله: «وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمْ.» ونحو ذلك.

بِاللهِ وَالْيَوْمِ...»»[۱]، «مَنْ آمَنَ بِاللهِ...»[۲]، «إِنَّمَا يَعْمُرُ...»[۳] به درستی که خداوند به لطف ومهربانی خود، معاد را در قرآن کریم فراوان یاد کرده تا شبهه‌ها برطرف و فهم آن بر بندگان مشکل نباشد. گاهی حکم قطعی می دهد به اینکه قیامت خواهد بود، ایمان به آن واجب است، مانند آیات: «فَمَنْ يَعْمَلْ...»[٤]، «أَنَّ اللهَ يَبْعَثُ...»[٥]، «وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمْ»[٦] ومانند اینها.

---

(۱) «نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد.» البقرة - ۱۷۷ .

(۲) «آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و نیکوکار شوند، ترسی بر آنان نیست.» المائدة - ٦۹ .

(۳) «منحصراً تعمیر مساجد به دست کسانی است که به خدا و به روز قیامت ایمان آورده‌اند.» التوبة - ۱۸ .

( ) «هرکس به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای نیکی انجام دهد، می‌بیند آن را و هرکس به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای بدی انجام دهد، آن را می بیند.» الزلزلة - ۷ و ۸ .

( ) «به درستی که خداوند برمی انگیزاند آنان را که در قبرهایند.» الحج - ۷ .

( ) «و مردگان را بر می انگیزاند.» الأنعام - ۳٦ .

وتارة يذكره مشفوعاً بالقسم، قال تعالى: «زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ.»[1]

وتارة يذكره مع الاستدلال عليه بكونه تعالى قادراً على كل شيء كقوله تعالى: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ. ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَالِقُونَ.»[2] وقوله تعالى: «يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً. وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَاءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي ٱلْقُبُورِ.»[3] أي: إن كنتم في شك من النشور فإنا خلقنا أصلكم،

گاهی با سوگند ذکر نموده مانند آیهٔ: «زَعَمَ ٱلَّذِينَ...»[1] وگاهی نیز معاد رابا استدلال به اینکه خداوند برهرکاری تواناست آورده، مانند آیه: «اَفَرَأَيْتُمْ ما تُمْنُونَ...»[2] و: «يا أَيُّهَا...»[3] یعنی اگر شک دارید در زنده

(۱) «کافران گمان دارند که برانگیخته نمی‌شوند. بگوبلی به خدایم سوگند برانگیخته می‌شوید،بعد خبر داده می‌شوید به آنچه کردید.» التغابن - ۷ .

(۲) آیا دیدید آنچه منی ریختید؟ آیا شما می آفرینید آن را یا ماآفریننده ایم؟»». الواقعة - ۵۸ و ۵۹ .

(۳) «ای مردم، اگر در شک هستید، پس ما آفریدیم شما را از خاک، آن گاه از نطفه، سپس از خون بسته و آن گاه از پارهٔ گوشت جویده‌تمام و ناتمام، تا قدرت خود را برای شما بیان کنیم و قرار دهیم در رحمها هر چه را می خواهیم تا مدّتی معیّن، بعد شما را کودکی بیرون آوردیم تا به بلوغ و کمال برسید و از شما برخی بمیرد و برخی به سنّ پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش خرفت شده و هیچ نفهمد. و می بینی زمین را افسرده و خشک، تا هنگامی که آب بر آن فرستیم به جنبش در آید و از هرگیاهی، جفتی زیبا برویاند. این بدان جهت است که خدا حق است و او مردگان را زنده کند و او بر هر چیز تواناست. و ساعت قیامت خواهد آمد؛ شکّی در آن نیست. و خدا برانگیزاند آنان را که در گورند.» الحج - ۵ و ٦ و ۷ .

وهو آدم، من تراب فمن قدَر في الابتداء على أن يصيّر التراب بشراً سوياً حياً، يقدرعلى أن يحيي العظام ويعيد الأموات. «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ.» أي: ثم خلقنا نسله من نطفة. «ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ.» وهي القطعة من الدم الجامد. «ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ.»، أي: شبه قطعة من اللحم ممضوغة. «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ.»، أي تامة الخلقة وغير تامة الخلقة، وقيل: مصورة وغير مصورة، وهو ماكان سقطاً لاتخطيط فيه ولا تصوير. «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ.»، أي: لندلكم على قدرتنا على تصريفكم في ضروب الخلق أو لنبين لكم أن من قدر على الابتداء قدر على الإعادة، و «نُقِرُّ فِي ٱلْأَرْحَامِ.» أي: نبقي في الأرحام «مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى.» أي: إلى وقت تمامه. «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» متكامل البنية قابلاً للحياة. «ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ.»، الأشد: حال اجتماع العقل والقوة. «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ.»، أي: تقبض روحه قبل بلوغ الأشد، أو قبل بلوغ زمن الشيخوخة. «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ.»، أي: أسوأ العمر

شدن، به درستی که اصل شما را (که آدم بود) از خاک آفریدیم و خدایی که توانایی دارد خاک را انسان و زنده کند، توانایی دارد که استخوانها را زنده کرده و مردگان را برگرداند. پس نسل آدم را از منی و بعد از خون بسته، سپس مانند پاره‌ای گوشت جویده شده بصورت تمام آفریده و ناتمام ـ بعضی گفته‌اند شکل گرفته و یا شکل ناگرفته که همان سقط قبل از شکل گیری است ـ این برای آن است که بشناسانیم که بر خلقتهای گوناگون قدرت داریم و یا بیان کنیم و بگوییم: آن کس که بر آفریدن اوّلیه توانایی دارد، بر اعادهٔ آن قدرت دارد. و باقی بگذاریم در رحم ها آن را که بخواهیم تا زمان تمام شدنش، پس بیرون آوریمش کودکی که بتواند زنده بماند با نیروی عقل و خرد. و از شما هستند آنان که پیش از رسیدن عقل یا پیری گرفته می شوند و از شما است کسی که به پیری و

وأخسه ، وهي حال الخرف «لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً.»، أي : ينسى ماكان قدعلمه ولايقدر علىٰ علم جديد .

ثم ذكر بعد ذلك سبحانه وتعالى دلالة أخرى على البعث فقال : «وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً.» ، أي جافة يابسة لايتحرك فيها نبات ، «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَاءَ ٱهْتَزَّتْ.»، أي : تحركت بالنبات ، والاهتزاز شدة الحركة في الجهات . «وَرَبَتْ» أي : زادت وأضعفت نباتها . «وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ.» أي : من كل صنف . «بَهِيجٍ » أي : مونق للعين حسن الصورة واللون . «ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ.»،أي : إن ذلك الذي سبق ذكره من إنزال الماء على الأرض واهتزازها وزيادتها وإنباتها النبات سببه أن الله تعالى هو الحق ، وهو وحده القادر على تصريف الخلق على هذه الأحوال ، فهو وحده الذي تحق له العبادة دون غيره . ــوقيل: هو الذي يستحق صفات التعظيم ــ «وَأَنَّهُ يُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»، لأن من قدر على الإنشاء قدر على الإعادة ، وأنه يحيي الموتى بعد همود أبدانهم كما يحيي الأرض بالنبات والحياة ، بعد

پستی زندگانی رسیده وآنچه رامی دانسته ،فراموش کرده وآ گاهی تازه نمی یابد.

آن گـاه خـداونـد دلـیل دیـگـری بـرزنـده شـدن آورده: زمـین را خشک و بی حرکت و بدون گیاه مـی بینید، پس هرگاه باران بارید، گیاهان سبز می شوند از هر جهت نمو کـرده و از هرگروه جفتی با طراوت ، چشمگیر و خوشرنگ پدید.آید. اینها که گفتیـم از آمدن باران و روییدن و تازه شدن گـیاهان، برای این است که بدانید خدا حق است و تـنها اوست که این توانایی را دارد و بـندگی، حق اوست و نه دیگران ـو گفته‌شده: آن که شایستۀ بزرگی اسـت ، تنهاخداستـ. اوست که مـرده‌ها را زنده کرده و بر هرکـار تواناست ، زیرا آن که بر پـیدایش توانا باشد، از نو زنده کردن را نیـز می توانـد انجام دهد. همچنـانکه زمین و گیاه بـی حرکت را زنده

جفافها وهمودها . «وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ آتِيَةٌ لَارَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي ٱلْقُبُورِ.»، أي: بعد تقديم الدليل الحسي على إعادة الحياة إلى الأرض الموات، وقدرته تعالى على ذلك لايبقى ريب في مجيء ساعة القيامة وإحياء الموتى وبعثهم من قبورهم .

المخبرون الصادقون يخبرون عن القيامة

ولايخفى أن الأنبياء العظام أصدق الناس، وكلامهم حجة على جميع الخلق، وهم بأجمعهم (أي مائة وأربعة وعشرون ألف نبي) أخبروا بيوم المعاد. وهكذا الأوصياء صلوات الله عليهم أجمعين، اتفقوا على ذلك . وبديهي أن قول كل واحد من الأنبياء والأوصياء هو حجة وحده، فكيف إذا اتفقت آراؤهم كلهم على ذلك . أضف إلى ذلك أن جميع المليين يُقرون ويشهدون ويعترفون بيوم الجزاء هذا ويتحدون في القول بالمبدأ والمعاد .

می کند، بدنهای انسانهای پوسیده و بی حرکت را نیز زنده می کند. بعد از بیان این دلیل محسوس می فرماید: قیامت می آید و تردیدی ندارد و خدا مردگان قبرها را زنده می کند.

راستگویان از قیامت خبر می دهند

پوشیده نماند که پیامبران راستگوترین انسانهایند و سخن آنان برمردم حجت است و یکصد وبیست و چهارهزار پیامبر از قیامت خبر داده اند. همچنین جانشینان آنان بر آمدن قیامت با آنان هم آهنگند. مسلم است که سخن هریک از پیامبران و جانشینان آنان به تنهایی کافی است، چه رسد به اینکه همه هم زبان باشند. علاوه بر آن تمام پیروان کیشها وآیین ها نیزخدا وقیامت راقبول دارند.

وفي مقابل هذه الأدلة الكثيرة ادعى بعضهم أن البعث هو إعادة للمعدوم والمعدوم لايعاد، ولم‌يقم على ذلك دليلاً ولابرهاناً شافياً، بل تمسك بالبداهة تارة وبإيراد شبهات واهية تارة أخرى، وهي شبهات أوهى من بيت العنكبوت، وإنه لأوهى البيوت، لاتقوم بها حجة في مقابل هذا المطلب العظيم والأمر الجسيم المؤيد بالآيات القرآنية والأحاديث المتواترة المعتضدة والأدلة العقلية.

وقد قال المحقق الخواجه نصير الدين الطوسي، في رد كلام من قال بامتناع إعادة المعدوم: «إن المعاد ليس إعادة للمعدوم بل هو جمع المتفرقات»، والمراد من كلامه أن البدن بعد الموت تتفتت أجزاؤه وتتفرق ذراته بحيث يصبح كل جزء منه جزءاً لشيء آخر، والمعاد إنما هو جمع هذه الأجزاء والذرات بعد تفرقها وليس إعادة للمعدوم.

در برابر این همه دلیل، بعضی ادعا کرده‌اند که برانگیخته شدن، بر گرداندن معدوم است و آن که نابود شده دوباره بر نمی گردد. آنان بر این ادعا دلیل کافی ندارند، بلکه گاهی گفته‌اند که بدیهی و روشن است که نمی شود. گاهی نیز شبهاتی آورده‌اند که از تار عنکبوت هم سست‌تر می باشد و این حرفها، تاب مقاومت در برابر این همه دلیل و برهان و مطلبی به این عظمت که برهان عقلی و آیات و روایات آن را تأیید کرده، ندارد.

خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در پاسخ آن کس که گفته: برگرداندن معدوم محال است، فرموده: «معاد بر گرداندن نابود شدگان نیست، بلکه گردآوردن پراکنده هاست.» و مرادشان اینست که پس از مرگ اجزاء بدن پراکنده شده و هر جزئی به جائی رفته و جزء چیز دیگر شده و معاد گردآوردن همان اجزاء اوّلی و اصلی است. بنابر این، برگرداندن نابود شدگان نیست.

أدل دليل على إمكان الشيء وقوعه

وكل إنسان إذا تأمل في مبدأ خلقه يعرف أن ذرات بدنه كانت متفرقة، وأن بعضها كان من أجزاء التراب وبعضها من أجزاء الماء والهواء. فالقادر الحكيم جمع تلك الذرات وأخرجها بصورة المأكولات من الخضروات والبقول والحيوانات وماشابه ذلك. ثم دخلت هذه المأكولات في معدة الأب، وفي المرتبة الثانية انتشرت في جميع أجزاء بدنه، ثم صارت منياً في صلبه، ثم انتقلت إلى رحم الأم واستقرت فيه «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ.»[1] ومن هنا وجب غسل جميع البدن بعد تحقق حالة الجنابة، لأن ذرات النطفة خرجت من تمام أجزاء البدن

بهترين دليل

برامكان هرامري، واقع شدن آن است.

هرانسانی که درباره ابتدای آفرينش خود بينديشد، می يابد که اجزاء بدن او پراكنده و قسمتی از ذرات خاک، آب، و هوا بوده اند. پس خدای توانا و دانا ذرات را به صورت خوراکها، آبها، سبزیها، حیوانات و مانند اینها گرد آورده است، این خوردنیها به معدهٔ پدر رفته و به نام خون و گلبول در تمام بدن او پراكنده شده و گردش نموده، سپس به صورت منی در پشت او جمع گشته و از آنجا به رحم مادر منتقل شده و استقرار یافته است؛ «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»[1] یعنی «پس او را نطفه قرار داده، در جایگاهی استوار نهادیم.» لذا پس از جنب شدن بايستی غسل كند؛ يعنی تمام بدن را شستشو دهد زيرا كه منی از همهٔ اجزاء بدن

---

(۱) ــ المؤمنون ـ ۱۳ .

الذي كانت منتشرة فيه .

وبالجملة كل فرد من أفراد الإنسان ، من ابتداء تكونه إلى حالة ولوج الروح فيه ، يتحقق له جمع الأجزاء المتفرقة مرتين حتى يصبح إنساناً تام الأجزاء . المرة الأولى حين جمع تعالى ذراته من التراب والماء والهواء ، وهو قوله: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ .» ، والمرة الثانية حين جمعه من أجزاء بدن الأب . فبعد تبين هذا الأمر المحسوس أيّ شك يبقى في إمكان جمع هذه الأجزاء المتفرقة مرة ثالثة بعد موته وتفتت أجزائه في القبر؟ ! «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ .»[1] أي : المرتبة الأولى من الإنشاء ، وهي ابتداء الخلق ، حين خلقهم من نطفة وعلقة ومضغة ، «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ » أي : هلاّ اعتبرتم أن القادر على إيجاد النشأة الأولىٰ قادر على إيجاد النشأة الآخرة ، واستدللتم بإمكان الأولى على إمكان

گرفته می شود .

به طور اجمال باید گفت : هر فرد از افراد انسان از انعقاد نطفه تا دمیدن روح در او، اجزاء پراکنده‌اش جمع شده تا به شکل انسانی کامل درآمده است . مرتبه اول خداوند ذرّات او را از آب و خاک وهوا گرفته «إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ تُرابٍ» و دفعه دوم اجزاء او را از اجزاء بدن پدر فراهم کرده است . بنابراین با این دوبار گردآمدن اجزاء پراکنده ، چه شک و تردیدی می ماند برای جمع شدن آن در سومین بار پس از مرگ و پوسیدن در گور؟ !

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ...»[1] مرتبه اول آفرینش که اورا ازنطفه و خون بسته و تکّه گوشت جویده به وجود آورد . پس چرا یاد نمی آورید و پند نمی گیرید؟ آن کس که بر پیدایش نخستین تواناست ، به باز پسین نیز تواناست . چرا ممکن بودن پیدایش اول را دلیل بر ممکن بودن آخرت نمی گیرید؟ و مانند

---

(۱) «هر آینه دانستید آفرینش اوّل را، پس چرا متذکّر عالم آخرت نمی شوید» الواقعة ـ ٦٢ .

الآخرة؟! وما أكثر نظائر هاتين النشأتين في العالم! فالله تعالى يعيد حياة النبات في موسم الربيع بعد انعدامها، «وَيُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.»[1].

وقداتفق أيضاً إحياء الموتى من الناس وغير الناس في دار الدنيا بعد موتهم كما حدث على يد المسيح(ع) والمعصومين صلوات الله عليهم أجمعين. فالقرآن الكريم يروي قصة أحد أنبياء بني إسرائيل[2] يقول: «أَوْ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَٱنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَٱنْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَٱنْظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْماً.»* فإن هذا النبي

این پیدایشها درعالم فراوان است. خداوند در فصل بهار، اشجار و گیاهان را پس از آن که مرده و نابود شده بودند، دوباره زنده می کند «يُحْيِي ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»[3].
زنده شدن مردگان انسان و غیرانسان، در زندگی دنیا اتفاق افتاده و به دست حضرت مسیح و معصومین(ع) انجام شده است.

قرآن کریم حکایت یکی از انبیاء بنی اسرائیل را بازگو کرده:[4] «أَوْ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ...»*

(١) ــ الروم - ١٩.
(٢) ــ المشهور أنه العزير، وقيل: الخضر، وقيل: إرميا.
(٣) «زمین را پس از فصل خزان و مرگ درختان، باز زنده می کند.» سوره روم - آیه ۱۹.
(٤) مشهور این است که عزیر نبی بوده است. همچنین گفته شده که خضر بوده و نیز به روایتی ارمیای نبی بوده است.
(*) «یا مانند آن که بر دهکده‌ای که خراب و ویران شده بود بگذشت. گفت: در حیرتم که چگونه خداوند زنده کند این را پس از مردنش، پس خدا میراند او را صد سال، سپس برانگیخت و به او فرمود: چند مدت درنگ کرده‌ای؟ عرض کرد: یک روز یا کمتر از یک روز. فرمود: چنین نیست بلکه صد سال در آن حال مانده‌ای.
به خوراک و آشامیدنی خود بنگر که پوسیده نشده، و به الاغ خود بنگر. ما تو را برای مردم آیتی گردانیدیم و به استخوانها بنگر که چگونه آن را پیوند کنیم، سپس گوشت برآنها بپوشانیم.» البقرة - ۲۵۹.

كان مسافراً على مركوبه ومعه زاده من الطعام والشراب . فاتفق مروره على قرية خاوية على عروشها . وكانت أجساد أهل القرية المندرسة وعظامهم البالية مرئية . فلما رأى هذا المنظر المهول قال : أنّى يحيي الله هذه بعد موتها ! وإنما قال هذا القول استعظاماً للأمر وإكباراً لقدرة الله تعالى ، ولم يقله استبعاداً يؤدي إلى الإنكار، والدليل على ذلك قوله على ماحكى الله تعالى عنه في آخر القصة: «أعْلَمُ أنَّ آللّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»[1] وهو نبي ، والأنبياء معصومون عن الشك والارتياب في البعث الذي هو أحد أصول الدين .

وقدجعله الله آية للناس إذ أماته مائة عام ثم أحياه وسأله كم لبثت؟ فخيل إليه أنه لبث يوماً أو بعض يوم . فأوحى إليه الله تعالى :

همانا این پیامبر مسافر بوده که بر مرکبش سوار و زاد و توشه راه با خود داشته، گذرش به دهکده‌ای ویران می افتد که بدنهای مردگان و استخوانهای پوسیدهٔ آنان دیده می شده است.

هنگامی که این منظرهٔ هولناک را می بیند عرض می کند: چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می کند. و این را به قصد بزرگی موضوع و اهمیّت قدرت پروردگار میگوید نه به قصد انکار و نپذیرفتن.

دلیل براین مطلب، جملهٔ آخر داستان است که می گوید: می دانم خدا بر هر کار تواناست. او پیامبر بوده و پیامبران منزّه می باشند از اینکه برانگیخته شدن را -با این که از اصول دین می باشد- نپذیرفته یا تردیدی در آن داشته باشند. به تحقیق که خدا اورا نشانه‌ای برای مردم قرار داد؛ هنگامی که یکصدسال او را میراند، سپس زنده نمود و از او سؤال کرد: مدّت مردنت چقدر بود؟ او خیال کرد که یکروز یا پاره‌ای از روز مرده بوده. پس خدا به او وحی کرد که یکصد سال

(۱) ـــ البقرة - ۲۵۹ .

«بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ.» ثم أمره أن ينظر إلى طعامه وشرابه فإذا هو على حاله لم‌يتغير. ولكي يعلم أنه قدمضى على موته مائة عام أمره أن ينظر إلى حماره، فإذا هو على عكس طعامه وشرابه قد بلي وتفتت كما يقتضي ناموس الطبيعة. ثم أمره بقوله: انظر إلى عظام حمارك كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً، فلما تبين له ذلك قال: «أعلم أن الله على كل شيء قدير».

وقد جمع القادر تعالى في هذه المعجزة بين أمرين متضادين، أحدهما يجري على مقتضى الطبيعة، وهو موت الحمار وتفتت عظامه، والثاني يخالف مقتضىٰ الطبيعة، وهو بقاء طعامه وشرابه على حاله لم‌يتسنه. ثم أمر تعالى النبي بالنظر إلى هذين الأمرين ليقارن بين حالتيهما المختلفتين.

درنگ کرده‌ای. آن گاه فرمود: به خوراک و آشامیدنی خود بنگر که به حال خودش بی تغییر مانده. و برای این که آن پیامبر بداند که یکصدسال درنگ کرده، به او فرمان داد تا به الاغ خویش بنگرد که برعکس خوراکش، همانا پوسیده و مانند دیگر موجودات پراکنده شده است، آن گاه ببیند که چگونه استخوانها را به هم می پیوندد و بر آنها گوشت می رویاند هنگامی که این داستان برایش روشن شد، گفت می دانم همانا خدا بر هر کار تواناست. به تحقیق خداوند تعالی در این معجزه جمع بین دوکارنا هم‌آهنگ کرده؛ یکی مطابق با مقتضای طبیعت که مرگ الاغ و پراکنده شدن استخوانهایش می باشد و دیگری برخلاف مقتضای طبیعت که فاسد نشدن غذا و آشامیدنی و سالم ماندن آنها است. سپس امر کرده تا این دو کار را با یکدیگر مشاهده نماید و عظمت پروردگار را دریابد.

إحياء الموتى لإبراهيم(ع)

ويروي القرآن أيضاً قصة أُخرى عن إبراهيم عليه السلام، وهي قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ.»[1] جاء في تفسير القمي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب عن أبي بصير عن الصادق عليه السّلام، قال: «إنّ إبراهيم نظر إلى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع البحر، ثم يثب السباع بعضها على بعض فيأكل بعضها بعضاً. فتعجب إبراهيم فقال: يا «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ» فقال الله: «أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَٱعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

زنده شدن مردگان برای حضرت ابراهیم(ع)

قرآن داستان دیگری از حضرت ابراهیم(ع) آورده: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ»[1] در تفسیر قمی از ابی بصیر، از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: «به درستی که ابراهیم(ع) کنار دریا مرداری را دید که درندگان آن را می خورند و درندگان به یکدیگر پریده، گروهی گروه دیگر را می خورند. ابراهیم(ع) در شگفت شد. عرض کرد: خدایا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی. فرمود: مگر باور نداری؟ عرض کرد آری ولی می خواهم با دیدن آن دلم آرامش پیدا کند. فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را تکه تکه کرده و گوشتشان را مخلوط کن، پس هر قسمت از آنان را بر فراز کوهی بگذار، آن گاه آنها را بخوان، به سویت خواهند شتافت آن گاه بدان که خداوند عزیز و حکیم است.

---

(۱) «و هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من بنمایان چگونه مرده‌ها را زنده می کنی.» سوره بقره ـ آیه ۲۶۰.

فأخذ إبراهيم الطاووس والديك والحمام والغراب[١] فقال الله عزوجل: «فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»، أي قطعهن ثم اخلط لحمهن وفرقهن على عشرة جبال. ثم دعاهن فقال: احيي بإذن الله، فكانت تجتمع ويتألف لحم كل واحد وعظمه إلى رأسه، فطارت إلى إبراهيم، فعند ذلك قال إبراهيم: إن الله عزيز حكيم».[٢]

فيستفاد من الحديث الشريف أن ذلك المنظر الذي رآه إبراهيم عليه السّلام على ساحل البحر وهو الجيفة التي تأكلها السباع، كان سبباً في أن يفكر في كيفية إحياء الموتى يوم البعث أو رؤية ذلك، لأنه كان يطلب برهاناً على البعث والنشور، فإن البرهان على ذلك كان قائماً عنده، وإنما أحب أن يشاهد ذلك رأي العين، بدليل قوله:

ابراهيم(ع) طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ[٣] را گرفت. خداوند فرمود: آنها را پاره پاره نما و بهم آمیخته، بر فراز ده کوه پراکنده کن. سپس آنها را خوانده و گفت: به امر پروردگار زنده شوید. پس گوشت و استخوان هریک به سر آن پرنده پیوسته به سوی ابراهیم(ع) پرواز کرد در این هنگام ابراهیم(ع) گفت: به درستی که خدا عزیز و حکیم است».

از این حدیث شریف استفاده می شود منظره‌ای که حضرت ابراهیم(ع) در کنار دریا دید، باعث شد تا دربارهٔ زنده شدن مردگان در قیامت بیندیشد و دیدن آن را درخواست کند، نه اینکه دلیل برای زنده شدن و جمع شدن خواسته باشد، زیرا برهان و دلیل آن نزد ابراهیم(ع) بود و دوست داشت که به چشم آن را ببیند،

(١) ــ هذه الطيور الأربعة مختلفة الصفات والحالات. وقال بعض: إنها مظهر للصفات المختلفة في الإنسان، فالطاووس مظهر التظاهر والتزين والديك مظهر الميل الجنسي والحمام مظهر اللهو واللعب والغراب مظهر بعد الآمال. (تفسير نمونه ـ ج ٢ ـ ص ٢٢٧).

(٢) ــ الميزان ـ ج ٢ ـ ص ٣٧٩.

(٣) این پرندگان چهارگانه حالات و صفات گوناگون دارند، بعضی گفته‌اند که اینها نمایانگر صفات انسانند؛ طاووس نمایانگر تظاهر و آرایش، خروس نمایانگر شهوت جنسی، کبوتر نمایانگر بازی و سرگرمی و کلاغ نمایانگر آرزوهای طولانی می باشد تفسیر نمونه ـ جلد٢ـ صفحه ٢٢٧.

«أرني»، فإنه صريح في أنه إنما أراد أن يرى كيفية إحياء الموتى لاشيئاً آخر. فإن الأنبياء أرفع قدراً من أن يعتقدوا بأمر قبل قيام الحجة عليه عندهم. وبعبارة أخرى نقول: إن إبراهيم عليه السّلام فكر بأنه لو اتفق مثل هذه الحادثة لبدن الإنسان فأكلته السباع وصارت أجزاؤه أجزاء بدن من أبدان السباع فبأية كيفية يكون بعثه يوم القيامة؟ ولذا قال: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ.» أي بأية كيفية تحييهم؟ .[۱]

عرض کرد: به من بنمایان. این جمله صراحت دارد که چگونگی زنده شدن را می خواست نه چیز دیگری را، زیرا که پیامبران بزرگتر از آن هستند که موضوعی را بی دلیل پذیرفته و معتقد شوند. به بیان دیگر، وقتی حضرت ابراهیم(ع) آن منظره را دید، با خود فکر کرد که اگر این حادثه برای انسان پیش آید و درندگان او را بخورند و بدنش جزء بدن آنها گردد، چگونه زنده خواهد شد. لذا عرض کرد: پروردگارا، به من بنمایان آنان را چگونه زنده خواهی کرد؟»[۲]

---

(۱) ــ في العيون، مسنداً عن علي بن محمدبن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون، وعنده الرضا علي بن موسىٰ(ع)، فقال له المأمون: ياابن رسول الله أليس من قولك أن الأنبياء معصومون؟ قال: بلى. فسأله عن آيات من القرآن، فكان في ماسأله أن قال له: فأخبرني عن قول الله: «رب أرني كيف تحيي الموتى قال أو لم‌تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي». قال الرضا: إن الله تبارك وتعالى كان أوحى إلى إبراهيم أني متخذ من عبادي خليلاً إن سألني إحياء الموتى أجبته. فوقع في قلب إبراهيم أنه ذلك الخليل، فقال: رب أرني كيف تحيي الموتى، قال: أو لم‌تؤمن، قال: بلى،ولكن ليطمئن قلبي بالخلة، الحديث. واعلم أن الرواية لاتخلو عن دلالة ماعلى أن مقام الخلة مستلزم استجابة الدعاء، واللفظ يساعد

(۲) در عیون روایت کرده که علی بن محمدبن جهم گفت: به مجلس مأمون رفتم، حضرت علی بن موسی الرضا(ع) نزد مامون بود. مامون گفت: پسر پیامبر نه این است که شمامی‌گویید پیامبران از گناه معصومند؟ فرمود: چرا، مامون آیاتی را پرسید، از آن جمله گفت: به من از این آیه خبر بده: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ». حضرت فرمود: خداوند به ابراهیم(ع) وحی کرد: از بندگانم خلیلی انتخاب می کنم که اگر زنده شدن مردگان را بخواهد، دعایش را بپذیرم. به دل ابراهیم(ع) افتاد که خودش آن دوست است عرض کرد: خدایا به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می کنی. فرمود: آیا نگرویده‌ای؟ عرض کرد: چرا، لکن می خواهم دلم آرامش گیرد به این که آن دوست من باشم.

از این روایت استفاده می شود که مقام خلّت و دوستی همراه با پذیرفته شدن دعا است و لفظ هم به این معنا
←

وإن عجائب الخلق لا تنقضي ، وليس إحياء الموتى بأعجبها . بل خلق السماوات والأرض أكبر وأعظم من خلق الناس وبعثهم بعد الموت . قال تعالى «لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.»[1] فمن كان قادراً على أن يخلق هذه الأفلاك ومافيها ، فهو قادر على إعادة خلق الإنسان في يوم المعاد ، قال تعالى : «أَوَ لَيْسَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ، بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ . إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَنْ يَقُولَ لَهُۥ كُنْ فَيَكُونُ» .[2]

و به درستی که شگفتیهای آفرینش تمامی ندارد .

و زنده شدن مردگان شگفت آورترین آنها نیست، بلکه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش و زنده شدن انسانها پس از مرگ بزرگتر است. خداوند تعالیٰ فرموده است: «لَخَلْقُ ٱلسَّمٰوٰتِ...»[3] پس آنکس که توانایی دارد این کهکشانها و آسمانها را بیافریند، توانایی دارد انسان را در روزمعاد دوباره بیافریند.

خدای تعالیٰ فرموده: «أَوَلَيْسَ ٱلَّذِي...».[4]

علیه، فإن الخلة هي الحاجة، والخليل إنما يسمى خليلاً لأن الصداقة إذا كملت رفع الصديق حوائجه إلى صديقه، ولامعنى لرفعها مع عدم الكفاية والقضاء.(الميزان - ج ۲ - ص ۳۸۰) .

کمک می کند، زیرا خلّت به معنی نیاز است و خلیل را خلیل گویند زیرا دوستی هرگاه کامل شد، نیازهایش را به دوستش اظهار می کند و اظهار کردن بدون این که برآورده شود فایده‌ندارد. تفسیرالمیزان،جلد۲-صفحه ۳۸۰.

(۱) ـــ غافر - ۵۷.

(۲) ـــ یس - ۸۱ و ۸۲.

(۳) «هرآینه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان بزرگتر ومهمتر است، ولی بیشتر مردم این معنا را درک نمی کنند.» سوره‌غافر-آیۀ۵۷.

(٤) «آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفرید، توانایی ندارد مانند آنان را بیافریند؟ بلی او آفرینندۀ داناست. فرمان نافذ او هرگاه اراده کند، چیزی را به محض این که بگوید «باش» بلافاصله به وجود می آید.» سوره یس- آیات ۸۱ و۸۲.

القيامة الكبرى

أما وقت هذه القيامة فغير معلوم لأحد إلا الله ، في القرآن الكريم : «إِنَّ ٱللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ.»[١] نعم قد أعلم بها نبيه وأوصياءه عليهم السّلام ، وهم قد كتموا هذا العلم عنا كما في كثير من العلوم لحكم ومصالح كثيرة ، فيبقى الناس على هذه الأحوال ، بعضهم أحياء وبعضهم أموات ، حتى يأذن الله بفناء الدنيا وأهلها .[٢]

في أشراط الساعة

إلا أن هناك حوادث جعلها الله تبارك وتعالى علامات وقرائن على

قيامت كبرىٰ

زمان قيامت كبرىٰ را كسى جز خدا نمى داند. در قرآن كريم آمده: «إِنَّ ٱللهَ عِنْدَهُ...»[١]. آرى خداوند تعالىٰ پيامبر اكرم(ص) و اوصياى آن حضرت ـ سلام الله عليهم اجمعين ـ را از آن آگاه گردانيده و همانا آنان اين علم را به جهت مصلحتهايى ازما مخفى داشته اند. پس انسانها بر اين حال باقى باشند، برخى زنده و گروهى مرده تا خداوند اجازۀ نابودى دنيا و اهل آن را بدهد[٢].

نشانه هاى رستاخيز

خداوند تعالىٰ پيش آمدهايى را نشانه و علامت براى رستاخيز قرار داده،

---

(١) به درستى كه نزد خداست علم ساعت (روز قيامت). لقمان ـ ٣٤.

(٢) اقتباس از انوار نعمانيه صفحه ٤٦٢.

الساعة، فيقع بعضها قبل قيام القيامة وبعضها حين البعث وبعضها بعد البعث. وهي أشراط الساعة. وهي حوادث رهيبة تتجلّى فيها شدائد يوم النشور وأهواله. ونذكر هنا شيئاً مجملاً من هذه الأشراط، مستدلين عليه بالآيات الكريمة والأخبار الشريفة الواردة عن أئمة أهل البيت صلوات الله عليهم.

الرجعة

فمنها الرجعة، على ماذكر صاحب «كفاية الموحدين»[1]. وقال المفيد: «أقول: إن الله تعالى يرد قوماً من الأموات إلى الدنيا في صورهم التي كانوا عليها، فيعز منهم فريقاً ويذل فريقاً ويديل المحقين من المبطلين، والمظلومين منهم من الظالمين. وذلك عند قيام مهدي آل محمد عليهم

برخی از آنها پیش از بر پا شدن رستاخیز و بعضی هنگام رستاخیز و برخی نیز پس از برانگیخته شدن، که همه نشانه‌های رستاخیزند و پیش آمدهای ترس‌آوری هستند که سختی ها و ترسهای رستاخیز در آنها نمایان می شود. در اینجا خلاصه‌ای از آن را بازگو کرده و از آیات کریمهٔ قرآن و فرمایشات خاندان گرامی پیامبر اکرم ـسلام الله علیهم اجمعین ـ دلیل می آوریم.

رجعت یا بازگشت

صاحب کفایة الموحدین[1] دربارهٔ رجعت گفته است که شیخ مفید میفرماید: «به درستی که پروردگار متعال گروهی از مردگان را به صورتهایی که داشته‌اند به دنیا بر می‌گرداند. پس برخی از آنان را عزیز گردانیده و برخی را خوار نماید. پیروان حق را بر پیروان باطل و ستمدیدگان را بر ستمگران چیره گرداند و این

(۱) ـ الجزء ۳.

وعليـه السّلام. وأقـول: إن الراجـعين إلى الدنيـا فريـقان، أحـدهما من علت درجته في الإيمان وكثـرت أعماله الصالحات وخرج من الدنيا على اجتـناب الكبائـر المـوبـقات، فيريه الله عـزوجـل دولـة الحق ويعزه بها ويعطيـه من الـدنيا مـا كان يـتمنـاه، والآخر مـن بلغ الـغايـة في الفساد وانتهى في خـلاف المحقين إلى أقصـى الغايـات، وكثر ظلـمه لأولياء الله واقـترافـه السيـئات، فـينتصـر الله تعالى لمـن تُعـدي عليـه قبـل الممات، ويشفي غيظهم منه بمايحله من النقمات، ثم يصير الفريقان من بعد ذلك إلى الموت ومن بعده إلى النشور ومايستحقونه من دوام الثواب والعقاب. وقد جـاء القرآن بصحة ذلـك وتظاهـرت به الأخبار، والإمامـية بأجمعها عليه إلا شذاذاً منهم تأولوا ماورد فيه مماذكرناه على وجه يخالف ماوصفناه». [1]

بازگشت هنگـام قيام مهدی آل محـمد ـصلوات الله علـيه و عليهم ـ خواهد بود. من می گويم بازگشـت کنندگان دو گـروهند: يک دستـه آنان که بالا ترين درجات ايمان را يافته و کارهای شايستهٔ آنان فراوان بوده و با پرهيز از گناهان کبيره از دنيا رفته اند. پس خداوند عزوجـل به آنان دولت حق را نمايـانده و عزتشان داده و آنچه را که آرزو داشته اند بـه آنها می بخشد. دسته ديگر کسانی که کار را در تباهی به نهايت رسانده و در مخالـفت با پيروان حق از هيـچ چيز کوتاهی نکـرده و به اولياء خدا فراوان ستم نـموده و آلوده به گنـاهان شده اند. پس خداوند ستمديدگان را که پيش از مرگشان ستم ديده اند، ياری دهد تا دادشان را از آنان ستانند.

سپس هر دو گروه بميـرند و پس از آن برانگـيخته شوند تا برای هميشه به ثواب نايل آمـده يا به عذاب گـرفتار شوند. به تحـقيق قـرآن کريم به درسـتی اين مطلب گواهی داده و روايات فراوان به استـحکام صحت آن کمک می کند. و شيعيان جز اندکی که آنرا تاويل نموده اند، همگان اين گونه که گفتيم عقيده دارند».

---

(۱) ــ أوائل المقالات ـ ص ۵۱ـالشيخ المفيد.

والرجعة عند الإمامية تختص بمن محض الإيمان ومن محض الكفر، والباقي مسكوت عنه. وهي عندهم من ضروريات المذهب، ويدل عليها، مضافاً إلى الإجماع، الكتاب والسنة. أما الكتاب فقوله تعالى: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا.»[1] فهذه الآية تدل على أن الحشر خاص ببعض دون بعض، فتعين أن يكون غير الحشر الأكبر الذي في القيامة،لأنه عام بالاتفاق. وروى القمي في تفسيره أن رجلاً قال لأبي عبدالله(ع): إن العامة تزعم أن قوله: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً.» عنى يوم القيامة، فقال (ع): أفيحشر الله من كل أمة فوجاً ويدع الباقين ؟!، لا، ولكنه في الرجعة. وأما آية القيامة فهي: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً».[2]

شیعیان عقیده دارند که رجعت برای مؤمنان خالص و کافران خالص بوده و دربارهٔ دیگران سخنی گفته نشده است. رجعت نزد شیعه از ضروریات مذهب بوده که علاوه بر اجماع، کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارد.

در قرآن آمده است: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ...»[1] که دلالت دارد بر اینکه زنده شدن برای برخی از مردم است نه برای همهٔ آنها. معلوم می شود که زنده شدن قیامت نیست، زیرا آن رستاخیز، همگانی و مورد قبول همه می باشد.

قمی از امام صادق(ع) روایت کرده که تفسیر این آیه رااز حضرتش پرسیدند. فرمود: مردم چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند که این زنده شدن در رستاخیز خواهد بود. امام صادق(ع) فرمود: آیا خداوند در قیامت از هر صنف برخی را زنده کرده و دیگران را رهاسازد؟! همانا این زنده شدن در رجعت و بازگشت به دنیا است و آیهٔ رستاخیز «وَحَشَرْنَاهُمْ...»[2] می باشد.

(۱) «روزی که زنده نماییم از هر امّت کسانی را که به آیات ما دروغ بستند.» سوره نمل ـ آیه ۸۳.

(۲) «و آنان را محشور کنیم و هیچ کس را فرو نگذاریم.» سوره کهف ـ آیه ۴۷.

ومن ذلك أيضاً قوله تعالى: «رَبَّنَا أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ فَٱعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ.»[۱] روى القمي عن الصادق(ع) قال: «ذلك في الرجعة.» يعني أحد الإحياءين في الرجعة والآخر في القيامة، وإحدى الإماتتين في الدنيا والأخرى في الرجعة.

ومن ذلك أيضاً قوله تعالى: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.»[۲] روى القمي عن الصادق(ع) قال: «العذاب الأدنى عذاب الرجعة بالسيف، والعذاب الأكبر في القيامة، ومعنى «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» في الرجعة فيعذبون».

وهناك آيات أخرى وروايات متواترة فاطلبها في مظانها.[۳]

ومسألة الرجعة من المسائل التي كثر فيها البحث منذ صدر الإسلام

و این آیهٔ کریمه از آیات رجعت است: «رَبَّنا اَمَتَّنا...»[۱]، قمی از امام صادق(ع) روایت می کند که فرمود: «این اشاره به رجعت است، یعنی یک بار زنده شدن در رجعت و باردیگر دررستاخیز و یکبار مردن دردنیا و دیگر بار در رجعت».

همچنین آیه کریمهٔ: «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ ...»[۲] قمی از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: شکنجهٔ نزدیک، رجعت است با شمشیر و شکنجهٔ بزرگ در رستاخیز خواهد بود و معنای «شاید باز گردند» این است که در رجعت باز گردند و شکنجه شوند. در این باره آیات و روایات غیر قابل انکاری موجود است که میتوان به مدارکش رجوع کرد.[۳]

مسئله رجعت از مسائلی است که از اول ظهور اسلام تاکنون گفتگوی فراوان

---

(۱) «پروردگارا، ما را دوبار میراندی و دوبار زنده نمودی و اقرار داریم به گناهانمان. آیا اکنون از عذاب دوزخ راهی برای بیرون رفتن هست» سوره غافر- آیه ۱۱.

(۲) «هرآینه آنانرا از عذاب نزدیک پیش از رسیدن شکنجهٔ بزرگتر بچشانیم، شاید باز گردند.» سوره سجده - آیه ۲۱.

(۳) بحارالانوار- ج۵۳- ص۳۹-۱۴۴، وغیرها.

إلى اليوم، إذ قال بها الشيعة وأنكرها غيرهم. وقدألف الشيعة في هذا الموضوع كتباً كثيرة، منها ماهو استدلال على الرجعة بالكتاب والسنة، ومنها ماهو رد على المنكرين. وذكر هذه المؤلفات في هذا المقام خارج عن موضوع هذا الكتاب، وكذلك الاستدلال على الرجعة تفصيلاً خارج عن موضوعه. ولكن لما كانت أولى الشبهات التي يوردونها على الاعتقاد بالرجعة هي استبعاد حصولها فقد رأينا أن ننقل هنا كلاماً لبعض الفضلاء[1] ينحل به كثير من المشكلات والشبهات من قبيل الرجعة وغيرها إنشاءالله:

«يصرح القرآن في آيات متعددة بأن حقيقة الدين وروحه إنما هي التسليم والخضوع للرب الخالق. ويعبر عن ذلك غالباً بلفظ «الإسلام» وقديعبر أحياناً بلفظ «التسليم». قال تعالى: «إِنَّ ٱلدِّينَ عِنْدَ

رباره‌اش بوده، زیرا شیعه قائل به آن بوده و دیگران آن را انکار کرده‌اند. شیعه در این موضوع کتابهای زیادی نوشته که در آنها برای اثبات رجعت، به کتاب و سنت استدلال شده که بعضی از آنها ردّی است بر منکرین رجعت، و آوردن نام کتابها از موضوع این بحث بیرون است، و بحث مفصل دربارهٔ رجعت نیز در این مقال نمی‌گنجد. ولی چون شبهات اولیه‌ای که ایراد کرده‌اند، بعید دانستن پیدایش رجعت است، ما انشاءالله سخن بعضی دانشمندان را برای رفع شبهات و حل این گونه مشکلات می آوریم.[2] قرآن کریم در آیات زیادی تصریح دارد به این که حقیقت و روح دین، همانا تسلیم و سرفرود آوردن در مقابل پروردگار می باشد که بیشتر به کلمهٔ اسلام و گاهی به تسلیم تعبیرشده است. خدای تعالی

(۱) ــ وهذه الكلمة كتبها مقدمة لكتاب «الإيقاظ من الهجعة» للحر العاملي، وقد نقلناها عن الفارسية بتصرف.

(۲) این سخن به عنوان مقدمه بر کتاب «بیداری از خواب غفلت» تالیف شیخ حرّ عاملی نوشته شده است.

ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَامُ.»[1] وقال: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي ٱلْآخِرَةِ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ.»[2] وقال: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»[3] وقال: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً.»[4] وغير ذلك من الآيات.

ومن جملة مظاهر هذه الحقيقة التسليم بماجاء به الوحي، وهو كل ماورد من الأوامر والأخبار والقوانين في كتاب سماوي أو على لسان نبي أو إمام، لأن هؤلاء كلهم سلسلة مرتبطة بالله، فهم وسائط بين الخالق والمخلوق، ينقلون مايتلقون من الله، فالتسليم بمايقولون إنما هو تسليم لله.

إلا أنه قديصدر عن الوحي أمور تعجز عقولنا عن إدراكها، فيكون

فرموده: «إِنَّ ٱلدِّينَ...»[1]، «وَمَنْ يَبْتَغِ...»[2]، «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ...»[3]، «فَلَا وَرَبِّكَ...»[4] و آيات ديگر در اين موضوع.

از نمونه های بارز اين حقيقت، تسليم بودن در مقابل وحی و كتابهای آسمانی و دستورات و مقرراتی است كه بر زبان پيامبر اكرم (ص) و پيشوايان دين آمده است، زيرا كه همهٔ اينان رشتهٔ ارتباط با خدايند و واسطهٔ بين آفريدگار و بندگان می باشند. سخنی را می گويند كه از خدا گرفته اند. پس تسليم گفتار آنان بودن، تسليم امر خدا بودن است.

گاهی اموری وحی می شود كه عقل ما از درک آن ناتوان است و اين ناتوانی

(۱) «به درستی كه دين، نزد خدا اسلام است.» آل عمران ـ آيه ۱۹.

(۲) «كسی كه جز اسلام دينی برگزينند، از او پذيرفته نخواهد شد و او در آخرت از زيانكاران است.» آل عمران ـ ۸۵.

(۳) «آری كسی كه از هر جهت تسليم حكم خدا گشته و نيكوكار باشد، پاداش او نزد خدا است و او را هيچ بيم و اندوهی نخواهد بود.» بقره ـ ۱۱۲.

(٤) «پس نه، به خدای تو سوگند، آنان ايمان ندارند تا تو را حاكم قرار دهند در آنچه روی داده ميان آنان و سپس نيابند چاره‌ای در دلهای خويش از آنچه تو داوری كرده و كاملاً تسليم شوند» نساء ـ ٦٥.

ذلك باعثاً على الشبهة والتردد. فمن الناس من يحمله غروره وقلة إدراكه على الإنكار، و منهم من يحتاط فيسلك سبيل التأويل والتوجيه. وفي بحث المعاد الجسماني والمعجزات والشفاعة وغيبة الإمام المهدي(ع) نموذج من هذين الفريقين.

وهناك فريق ثالث أقوى عقلاً وأثبت تسليماً وأجلى فكراً، فهم من جهة، لايذهبون بعقولهم إلى أبعد من مجالها الطبيعي، ومن ثم فهم يقرون بأن عقولهم قاصرة عن إدراك تلك المطالب، وهم من جهة أخرى، لاينكرون المطالب الدينية المسلمة، ويقولون: لما كانت هذه المطالب من عندالله فإننا نؤمن بها، مصداق قوله تعالى: «وَٱلرَّاسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ».[1]

عقلی باعث شبهه و دودلی می گردد. اینجا است که مردم به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی در اثر بی خردی به راه انکار رفته، و گروهی از راه احتیاط پیش آمده، موضوع را توجیه و تأویل می کنند، و در بحث معاد جسمانی و معجزات و شفاعت و غیبت امام زمان ـ عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف ـ نمونه هایی از این دو گروه دیده می شوند.

گروه سومی هم وجود دارد که با عقل توانا و فکر روشن و تسلیمی ثابت ایستاده اند و با اندیشه های خود از حدود طبیعی مطلب بیرون نرفته و می گویند: «عقل ما برای درک این گونه مطالب رسا نیست.»، از جهت دیگر نیز اینان موضوعات قطعی دینی را انکار نمی کنند و می گویند: «چون از ناحیه خدا آمده، به آن ایمان داریم؛ به مصداق فرموده خدای تعالی: «وَٱلرَّاسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ...»».[1]

---

(۱) «و ثابت قدمان در دانش گویند: ایمان داریم به آن، همه از سوی خدا است و این مسئله را متذکر نمی شوند مگر خردمندان.» آل عمران ـ ۷.

و مع ملاحظة هاتين الجهتين نرى أنه يجب التصديق بأن هذا الفريق أعلى فكراً وأكثر علماً من غيرهم. بيان ذلك: أولاً أن المعارف البشرية عن هذا الوجود لا تزال متزلزلة غير ثابتة فلايمكن الاعتماد عليها في إثبات عقيدة أو نفيها. وخير مثل على ذلك علم الفلك وتطوره وتغيره من القول بسكون الأرض وكونها مركز العالم وحولها تدور الأفلاك التسعة المركبة على نحو تركب طبقات البصلة إلى القول بحركة الأرض وأنها ليست مركزاً بل هي ذرة صغيرة في عالم يقصر الوهم عن تصور سعته وحركته وأجزائه، بحيث أصبحت أقوال القدماء من الفلكيين خرافات مضحكة. ولا ندري مايأتي به المستقبل.

من هذا نعلم أن البشر مهما ازدادوا علماً فإن جهلهم يظل أكثر من علمهم، ومهما دق نظرهم في استطلاع الخفايا والأسرار فإن المحجوب

با توجه به این دو جهت باید گفت که. گروه سوم از نظر فکر و اندیشه برتر و دانش آنان از دیگران بیشتر است، زیرا که: اولاً ـ شناخت انسان از جهان هستی همیشه متزلزل بوده، بطوری که در پذیرفتن و نپذیرفتن عقیده ها اعتماد به آن نتوان کرد. بهترین مثال، گردش زمین است که پیشینیان عقیده داشتند «زمین ثابت و مرکز این عالم است و افلاک نه گانه مانند پوست پیازند و به دور زمین می گردند.» هم اکنون دریافته اند که زمین در گردش است و مرکز عالم نیست، بلکه ذره‌ای است بی مقدار از جهانی که عقل نمی تواند آنرا دریابد، بطوری که افکار فلاسفهٔ پیشین را خرافات می دانند. در آینده نیز نمی دانیم که دربارهٔ زمین و آسمان چگونه اظهار نظر خواهند کرد!!

از اینجا می فهمیم که هرچه به دانش بشر افزوده گردد، بازهم نادانیهای او بیشتر است و هرچه بیشتر به زوایا و اسرار عالم پی ببرند، روشن می شود که جهل

عنهم يبقى أضعاف أضعاف ماظهر لهم. ومن هنا اعترف كثير من العلماء بجهلهم حين وصلوا إلى أوج المعرفة. قال العماد الإصفهاني المتوفى سنة ۵۹۷ هـ: «إني رأيت أنه لايكتب إنسان كتاباً في يومه إلا قال في غده: لوكان هذا لكان أحسن ولوزيد لكان يستحسن ولو قدم هذا لكان أفضل ولو ترك هذا لكان أجمل. وهذا من أعظم العبر، وهو دليل على استيلاء النقص على جملة البشر».

ثانياً: التفكر في عظمة الله و قدرته التي لايمكن حصرها في حد من الحدود. وحقيقته التي لايستطاع اكتناهها. الخالق الذي تزداد حيرة

آنان چندين برابر علمشان مى باشد. بدين جهت، گروهى از دانشمندان وقتى به اوج معرفت رسيدند، اقرار به نادانى خويش كردند.[1]

عماد اصفهانى (متوفى به سال ۵۹۷ هـ. ق) گفته است: به درستى كه من ديدم هر كه امروز كتابى نوشته، فرداى همانروز گفته است: «اگر اين مى بود، بهتر بود؛ اگر اين مطلب زياد مى شد و اگر اين مطلب جلوتر مى بود بهتر بود؛ اگر آن را نگفته بودم، زيباتر بود.» و اين بزرگترين موعظه است كه كمبود درك و فهم، همه انسانها را فرا گرفته و برآنان مسلط است.

ثانياً ـ انديشيدن دربارهٔ عظمت و قدرت نامتناهى پروردگار، كه به كُنه ذاتش نتوان پى برد[2]. آفريدگارى كه بشر هرچه بيشتر به اسرارمخلوقاتش پى ببرد،

---

(۱) به بزرگترين فيلسوف شرق «بوعلى» نسبت مى دهند كه گفت: «اگر نمى ترسيدم كه مردم بگويند: بوعلى ادعاى بزرگى كرده، مى گفتم كه هيچ نمى دانم.».

تا به جايى رسيد دانش من ❊ كه بدانستمى كه نادانم.

مترجم

(۲) چنانچه سعدى گفته است:

به كُنه ذاتش، خرد برد پى ❊ اگر رسد خس به قعر دريا

ما نتوانيم حمد و وصف تو گفتن ❊ با همه كرّ و بيان عالم بالا

سعدى از آنجا كه فهم اوست سخن گفت ❊ ورنه مقامات وهم كى رسد آنجا

مترجم

الفكر في عظمته وقدرته كلما ازدادت معرفته بحقائق الوجود ، الخالق الذي يقصر الكلام عن وصف قدرته وعظمته إلا أن نقول : إن عقولنا أقل و أحقر من أن تطلع على ذلك حتى ولو بلغت أضعاف أضعاف ماهي عليه من قوة وإدراك . هذا التفكر لايخلو منه إنسان ، مع تفاوت في درجاته بين الناس بحسب تفاوتهم في المعرفة وقوة الفكر .

هاتان الحقيقتان تحملان الإنسان ، على نحو القطع واليقين ، على التسليم والخضوع بدون مناقشة لكل مايأتي به الوحي . وهذا التسليم دليل على قوة العقل وصحة التفكير . وعدم التسليم دليل على أن الإنسان لايعرف نفسه كما يجب وأنه يضع نفسه فوق مكانتها ، أو أنه لايعرف الله فيتصوره ـ والعياذ بالله ـ أقل من حقيقته ، وهذا دليل على ضعف الفكر.

ونحن نرى أن الإنسان نفسه إذا بلغ درجة عالية من العلم والمعرفة

حیرت و سرگردانیش افزون می شود. آفریدگاری که زبان، توانایی ستودن قدرت و عظمت او را ندارد، جز این که با کمال عجز و ناتوانی بگوییم : عقل و درک ما اگر چندین برابر شود، کوچکتر از آن است که به کنه ذات مقدس او پی ببرد. این فکر در همه انسانها با اختلاف فهمشان وجود دارد.

آنچه گفتیم، دو حقیقت است که انسان را به قطع و یقین وادار نموده تا بدون چون و چرا ، سرتسلیم در برابر آنچه به عنوان وحی آمده فرود آورد، این تسلیم نمودار عقل سالم و اندیشهٔ درست است. و تسلیم نشدن دلیل این است که خود را نشناخته و خویش را بالا تر از آنچه هست، پنداشته، یا اینکه خدا را ـ نعوذبالله ـ نشناخته و ذات اقدس او را کمتر از حقیقتش تصور کرده است، و این نشانه ناتوانی فکر این گروه از مردم است.

ما می بینیم که انسان وقتی به درجه های عالی از دانش و شناخت و اندیشه

والتفكير بحيث تقر له جماعة من الناس بالتفوق والنبوغ، فإنهم يسلمون بما يقول حتى ولو قال شيئاً لا تصدقه عقولهم، لأنهم ـ في هذه الحال ـ ينسبون النقص إلى أنفسهم. فقد يقول أحد الرياضيين مثلاً شيئاً بعيداً عن التصور والعقل بحيث لو قاله غيره لنسب إلى الجنون، ولكننا نصدقه ونسلم به من ذلك الرياضي لعلمنا أنه أكثر منا معرفة وأعلى فكراً. فأولى بالذين يؤمنون بالله أن يسلموا بالوحي، فإن لم يفهموه قالوا: هوالحق والقصور عن إدراكه إنما هو قصور في عقولنا. ومثل هذا القول يكون دليلاً على متانة العقل وقوة التفكير. ولقد رأينا كثيراً من الأشياء كانت لنا قبل وجودها من المستحيلات، بل كنا نهزأ ونسخر ممن يقول بإمكان وجودها، ثم لم تلبث أن أصبحت من الأمور العادية المألوفة.

وعلى العكس من ذلك كنا نرى أشياء كانت تبدو لنا صحيحة

رسيد و مورد پذيرش جامعه واقع شد، به حدى كه برترى و نبوغ او را پذيرفتند، در مقابل آنچه كه مى گويد، تسليم مى شوند اگر چه عقل جامعه آن را نپذيرد، در اين صورت مردم نادانى خويش را اعلام داشته مى گويند: عقل ما نمى رسد. مانند اين است كه دانشمندى رياضيدان مطلبى را مى گويد كه اگر از غير او شنيده شود، مى گويند: «ديوانه است»، ولى از او پذيرفته و تصديق مى كنند، چون مى دانند كه انديشه و شناخت و دانش او برتر است. بنابر اين، سزاوار اين است كه گرويدگان به خدا تسليم وحى شده و اگر چيزى را ندانستند بگويند: «حق است، ولى كوتاهى در درک و عقل ما است.»، اين سخن نشانهٔ متانت عقل و نيرومندى انديشه است. بسيارى از چيزها پيش از پيدايش آن محال بنظر مى رسيد، بلكه آن را به باد تمسخر مى گرفتيم، و پس از اندک زمانى مى بينيم كه از كارهاى معمولى و عادى به شمار مى آيد. گاهى بر عكس آن، بعضى چيزها درست و قطعى و غير قابل انكار به نظر مى رسد و بعد ثابت مى شود كه نادرست و

قطعية لا تقبل الإنكار، ثم ثبت أنها أمور باطلة غير صحيحة.

فنحن الذين نقبل من فرد بشري متفوق بالعلم والمعرفة أشياء لانستطيع تعقلها، وننسب القصور عن إدراكها إلى أنفسنا، مع أن قائلها إنسان عرضة لكثير من الخطأ والغفلة، كيف لانسلم بما يوحي به خالق العلم والقدرة وموجد الفكر والعقل ؟!. إن الصفحات التي لم تقرأ بعد والنواحي المظلمة التي يتطلع الإنسان إلى كشفها ومعرفتها كثيرة جداً في هذه الدنيا، وهذا الذي يقوله الوحي واحد منها.

إننا نتطلع إلى السماء نأمل تسخير النجوم، وننتظر كشف أسرار الحياة والاطّلاع على حقائق العالم، فكيف ننكر أن يعمر إنسان عمراً طويلاً لمجرد أن هذا الأمر يبدو في نظرنا شيئاً بعيداً، مع أننا لانستبعد أن يكشف العلم في وقت قريب عن السر في طول الحياة وقصرها ؟!.

باطل بوده است. بنابر این، ما که چیزهایی را از بشری با برتری دانش و شناخت، می پذیریم که توانایی اندیشیدن به آنها را نداریم و نقص را به ادراک خودمان نسبت می دهیم، اگر چه گویندهٔ آنها انسانی است که در معرض بسیاری از اشتباهات و فراموشکاریها قرار گرفته، چگونه تسلیم به وحیی که آفرینندهٔ دانش وقدرت و ایجاد کنندهٔ اندیشه و خرد فرستاده، نشویم ؟! همانا زوایای خوانده نشده و اسرار نهان و پیچیده و تاریکی که انسان برای کشف و شناسایی آن پیش می رود، در دنیا فراوان است و وحی یکی از آنها است.

ما به آسمان پرواز نموده و درانتظار تسخیر ستارگان هستیم، امیدواریم رمز حیات و دیگر حقایق را کشف کنیم، پس چگونه طولانی بودن عمر یک انسان را که به نظرمان بعید آمده، انکار می کنیم ؟! اگر چه دور نیست که در آینده، علم و دانش از راز زندگی پرده بر دارد و رمزکم و زیاد بودن آن را آشکار سازد.

اگر بگویند که دانشمندی داروی ضدمرگ را کشف کرده وساخته است،

ولو قيل لنا: إن عالماً اخترع دواءً ضد الموت لصدقنا فوراً، ولكننا نتلقى بالشك والتردد وعداً من الله بأن يرسل إلى العالم مصلحاً استبقاه ليوم الخلاص! فلماذا نبادر إلى الإنكار أو ننصرف إلى التأويل؟!، نتوقع أن نستطيع تمحيص كل شيء بفكرنا وإدراك كل حقيقة بمعزل عن مقدماتها، بدلاً من أن ننتظر أن ينجز الله وعده، ونقر بقصور أفكارنا وعقولنا وحاجتنا إلى التدبر والتأمل في أمور الدين وأسرار الوحي؟!، فهذا هو مايقتضيه العقل الرشيد وماينبغي للفكر السديد خصوصاً في مايتعلق بالعالم الآخر ومايربط بين عالمنا هذا والعالم الثاني الذي هوخارج عن مجال عالم البشرولاسبيل إليه إلاسبيل الوحي السماوي.

إن عالمنا الحاضر لايزال ينطوي على كثير من الأسرار لم يتوصل إليها الإنسان بعد، فكيف بأسرار العالم الثاني؟!.

إن حجة المنكرين هي «الاستبعاد». ولكن الاستبعاد لايصح

فوراً می پذیریم، لیکن با وعده‌ای که خداونددرباره‌فرستادن مصلح جهان برای نجات بشر و انسانها داده، با شک و تردید برخورد می کنیم. پس نپذیرفتن و توجیه و تأویل آن برای چیست؟! به جای این که منتظر وعده خدا بوده و فکر خود را از درک کامل دین نارسا بدانیم، انتظار داریم که هر چیزی را با اندیشهٔ خود و بدون درک حقیقت بدانیم!

این است آنچه که عقل سالم و اندیشهٔ درست می پذیرد، بویژه درباره آنچه که مربوط به عالم دیگر و آنچه بین زندگانی مادی و عالم آخرت (که از حدود فهم بشر بیرون است) می باشد و راهی جز وحی به سوی آن نداریم.

همانا جهان حاضر ما همیشه پیچیده به اسراری است که انسانها به آن پی نبرده‌اند. پس چگونه می خواهند به اسرار جهان دیگر دست یابند؟!، آنان که نپذیرفته‌اند، دلیلی جز «بعید شمردن» ندارند ولی این نیز

دليلاً يرد به أضعف الأدلة في عالم العقل والمنطق، فكيف يصح دليلاً في الرد على الوحي السماوي؟!.

إن كل هذه الضوضاء والقال والقيل الذي يضج به المنكرون دليل على أن استدلال «أُبيّ بن خلف» لايزال قائماً لم ينقض بعد، فقد أراد أن ينكر القرآن بعظم رميم! واليوم، مع كل هذه الترقيات العلمية، يريد بعضهم أن ينكر حقائق الدين الثابتة بما هو أوهى من ذلك العظم! وواضح أن أصل استدلال ذلك المنكر قديماً وهؤلاء المنكرين اليوم إنما هو ضعف الإيمان وعدم التسليم لله، ومنشأ هذا فيهم هو ضياعهم أو جهلهم بالله. «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.»[1] انتهى.

کوچکترین دلیل عقلی و منطقی نیست، چه رسد به این که دلیل در برابر وحی آسمانی باشد!!

همه این سر وصداها که از منکرین شنیده می شود، نشانهٔ این است که دلیل آوردن «ابیّ بن خلف» هنوز پابرجا است که خواسته است با استخوان پوسیده‌ای قرآن را انکار نماید. هم اکنون نیز با وجود این پیشرفتهای علمی، گروهی می خواهند حقایق ثابت دین را با آنچه پوسیده‌تر از استخوان پوسیده است منکر شوند. روشن است که استدلال او و پیروانش تا امروز، نتیجهٔ بی ایمانی به خداوند متعال است و ریشهٔ انکار در آنان این است که راه خدا را گم کرده یا ناآگاه به ذات اقدس اویند: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا...».[1]

---

(۱) «پس اگر نپذیرفتند، پس بدانید که آنچه فرستاده شده، به دانایی خدا بوده و جز او خدایی نیست. آیا شما تسلیم هستید؟» هود - ۱۴.

يأجوج ومأجوج

ومن أشراط الساعة خروج يأجوج ومأجوج قال تعالى: «قَالُوا يَا ذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدّاً».[1]

وبعد أن ذكر قصة بناء السد وعجز يأجوج ومأجوج عن نقبه واجتيازه حكى على لسان ذي القرنين قوله: «هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً».[2]

وقال تعالى: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا».

يأجوج و مأجوج

یکی دیگر از نشانه‌های رستاخیز، خارج شدن یأجوج و مأجوج است. خدای تعالی فرموده: «قَالُوا يَا ذَا ٱلْقَرْنَيْنِ...»[1]، پس از آن که داستان سد و ناتوانی یأجوج و مأجوج را از سوراخ کردن و گذشتن از آن ذکر نموده، از زبان ذی القرنین حکایت می‌کند که گفت: «هَٰذَا رَحْمَةٌ...».

همچنین خدای تعالی فرموده: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ...».

---

(۱) «گفتند: ای ذی القرنین، همانا یأجوج و مأجوج زمین را به تباهی می کشند، آیا برای تو هزینه‌ای قرار دهیم تا میان ما و ایشان سدّی بسازی؟» الکهف - ۹۴.

(۲) «همانا این رحمتی است از پروردگارم، هنگامی که بیاید وعدهٔ پروردگار، آن سد را در هم کوبد و درست است وعده پروردگار.» الکهف - ۹۸.

(۳) «تا روزی که راه یأجوج و مأجوج باز شود و آنان از هر جانب پستی و بلندی زمین شتابان در آیند، آن گاه وعدهٔ حق نزدیک شود و ناگهان چشم کافران از حیرت فرو ماند.» الأنبياء - ۹۶و۹۷.

علامات أخرى

ومن علامات الساعة طلوع الشمس من مغربها ، وخروج الدابة ، وخروج الدجال ، والدخان ، قال تعالى : «أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَايَنْفَعُ نَفْساً إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ.»[1] قال في مجمع البيان : «أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ.» وذلك نحو خروج الدابة أو طلوع الشمس من مغربها . وروي عن النبي(ص) أنه قال : «بادروا بالأعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان وخويصة أحدكم ، (أي موته) وأمر العامة ، يعني القيامة .» انتهى .

نشانه های دیگر

از دیگر نشانه های رستاخیز، بیرون آمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن جنبندهٔ زمین، دجال و دود است. خدای تعالی می فرماید: «أَوْ يَأْتِيَ ...».

در مجمع البیان آمده است: آیات پروردگار که می آید، مانند طلوع خورشید ازباختر ویا خارج شدن جنبنده است. از پیغمبراکرم(ص) روایت شده که فرمود: «به انجام کارها پیشی گیرید قبل از شش چیز: بیرون آمدن خورشید از باختر، بیرون شدن دابّه، دجال، دود، مرگ و رستاخیز».

---

(۱) ــ الأنعام ـ ۱۵۸. قال في المجمع: قوله: «يوم يأتي بعض آيات ربك» التي تضطرهم إلى المعرفة ويزول التكليف عندها «لاينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل» (ج ۲ ص ۳۸۸).

(۲) «یا بیاید پاره‌ای از آیات پروردگار تو. روزی که پاره‌ای از آیات پروردگار تو بیاید، سود ندهد کسی را ایمان آوردنش، اگر از پیش ایمان نداشته است.» سوره انعام ـ آیه ۱۵۸ .

در مجمع البیان چنین آمده: فرمایش حق تعالی : «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» این آیات و نشانه ها، همان نشانه هایی هستند که آنان را به شناخت وامی دارد و در این حال تکلیف و مسئولیّت برداشته می شود. در اینجا است که ایمان آوردن کسی که از پیش ایمان نیاورده بوده سودی نمی بخشد.

وقد ذكر جملة من المفسرين في قوله تعالى: «يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ.»[۱]: أن الدخان آية من أشراط الساعة.

عن عبدالله بن حامد، عن محمدبن أحمدبن عمرو، عن تميم بن بهلول عن عثمان، عن وكيع، عن سفيان الثوريّ، عن فرات القزّاز، عن أبي الطفيل، عن حذيفة ابن أسيد قال: اطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من غرفة له ـ ونحن نتذاكر الساعة ـ فقال: «لا تقوم الساعة حتى تكون عشر آيات: الدجّال، والدخان، وطلوع الشمس من مغربها، ودابّة الأرض، ويأجوج ومأجوج، وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب؛ ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى الحشر تنزل معهم إذا نزلوا، وتقبل معهم إذا أقبلوا»[۲].

وعن الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكريّ، عن عبدالله بن محمّدبن

بعضی مفسرین گفته اند: «تَأْتِي ...» روزی که آسمان، دودی آشکار می‌آورد، این دود از نشانه های رستاخیز است.

حذیفه روایت می کند که: ما مشغول گفتگو دربارهٔ روزقیامت بودیم که پیغمبر(ص) از اتاق خود سر بیرون آورد و فرمود: «قیامت بر پا نمی شود تا آن گاه که ده علامت به وقوع پیوندد: دجال، دود، طلوع خورشید از مغرب، جنبندهٔ زمین، یأجوج، مأجوج، شکاف برداشتن سه جای زمین در مشرق،مغرب و جزیرة العرب، و بیرون آمدن آتشی از عمق«عدن» که مردم را به سوی محشر می راند و فرود می آید با آنها موقعی که فرود می آیند و می آید با آنها هنگامی که می آیند».

همچنین از حذیفه روایت شده که گوید: «شنیدم که پیغمبر(ص) می فرمود:

(۱) ـ الدخان ـ ۱۰.

(۲) ـ بحار الأنوار ـ ج ٦ ـ ص ۳۰۳.

حكيم القاضي، عن الحسين‌بن عبدالله‌بن شاكر قال: حدّثنا إسحاق‌بن حمزة البخاريّ وعمّي قالا: حدّثنا عيسى بن موسى غنجار، عن أبي حمزة‌بن رقبة وهو ابن مصقلة الشيباني، عن الحكم‌بن عتيبة، عمّن سمع حذيفة‌بن أسيد يقول: سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: «**عشر آيات بين يدي الساعة، خمس بالمشرق، وخمس بالمغرب، فذكر الدابّة والدجّال وطلوع الشمس من مغربها وعيسى‌بن مريم عليه السّلام ويأجوج ومأجوج وأنّه يغلبهم ويغرقهم في البحر...**» ولم يذكر تمام الآيات.[1]

وعن محمّدبن أحمدبن إبراهيم، عن أبي عبدالله الورّاق محمّدبن عبدالله‌بن الفرج عن عليّ‌بن بنان المقري، عن محمّدبن سابق، عن زائدة، عن الأعمش قال: حدّثنا فرات القزّاز، عن أبي الطفيل عامربن واثلة، عن حذيفة‌بن أسيد الغفّاريّ قال: كنّا جلوساً في المدينة في ظلّ حائط، قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في غرفة فاطّلع علينا فقال: «**فيم أنتم؟ فقلنا: نتحدّث، قال: عمَّ ذا؟ قلنا: عن الساعة، فقال: إنّكم لاترون الساعة حتّى تروا قبلها عشرآيات: طلوع الشمس من مغربها، والدجّال،**

ده علامت پيش از روز قيامت به وقوع خواهد پيوست، پنج مورد در مشرق زمين و پنج مورد در مغرب زمين. آن گاه از جنبنده، دجال، طلوع خورشيد از مغرب، خروج عيسى بن مريم (ع) و يأجوج و مأجوج و پيروزى عيسى برآنها و غرق نمودن آنها در دريا ياد كرد ولى نشانه هاى ديگر را ذكر نكرد».[1]

حذيفه روايت مى كند در شهر مدينه زير سايه ديوارى نشسته بوديم و پيغمبر(ص) هم در اتاقى بود، پس ايشان سر بيرون آورد وفرمود: «چه مى كنيد؟ گفتيم: سخن مى گوييم. فرمود: در بارهٔ چه؟ گفتيم: در بارهٔ روز قيامت. فرمود: قيامت را نخواهيد ديد مگر پيش از آن ده نشانه ببينيد: طلوع خورشيد از

(۱) بحارالأنوار-ج ٦-ص ٣٠٣.

ودابّـة الأرض وثلاثة خسوف تكون في الأرض: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب؛ وخروج عيسى بن مريم عليه السلام، وخروج يأجوج ومأجوج، وتكون في آخر الزمان نار تخرج من اليمن من قعر الأرض لا تدع خلفها أحداً تسوق الناس إلى المحشر كلّما قاموا قامت هم تسوقهم إلى المحشر». [1]

نفخ الصور

ومنها نفخ الصور، قال تعالى: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.»[2] في تفسير القمي: قال: «ذلك في آخر الزمان، يصاح بهم صيحة وهم في أسواقهم يتخاصمون، فيموتون كلهم في مكانهم لا يرجع أحد إلىٰ منزله ولا يوصي

سمت مغرب، دجال، جنبندهٔ زمین، سه شکاف که در زمین واقع می شود، در مشرق، مغرب و جزیرة العرب، ظهور عیسی بن مریم(ع)، خروج یأجوج و مأجوج، و در آخرالزمان آتشی در «عدن» از عمق زمین بیرون می آید که کسی را پشت سر خود وا نمی گذارد و مردم را به سوی محشر می راند، هرچه توقف کنند، توقف نموده و آنها را به طرف محشر حرکت می دهد».[1]

نفخ صور

یکی از نشانه های قیامت دمیده شدن در صور است. خدای تعالی می فرماید: «مایَنْظُرُونَ...»[2] درتفسیرقمی آمده که این خروش در آخر الزمان خواهد بود، فریاد برآنان کشیده می شود، در حالی که در بازارهایشان ستیزه می کنند. پس همه در

---

(۱) بحارالأنوار ـ ج ٦ ـ ص ۳۰۳.

(۲) «چشم به راه نیستند جز یک خروش که آنان را بگیرد در حالیکه با هم در ستیزند، پس نتوانند وصیت کنند و نه به سوی خانواده خویش باز گردند.» سورهٔ یس ـ آیه ٤۹، ۵۰.

بوصية». [1]

وفي المجمع: وفي الحديث: «تقوم الساعة والرجلان قد نشرا ثوبهما يتبايعانه، فما يطويانه حتى تقوم، والرجل يرفع أكلته إلى فيه فما تصل إلى فيه حتى تقوم». [2]

وهو نفختان، نفخة يهلك بها كل ذي روح، ونفخة يحييهم بها.

روى الثقة الجليل عليّ بن إبراهيم في تفسيره عن الإمام زين العابدين(ع) أنه قال: «أما النفخة الأولى فإن الله (جلّ جلاله) يأمر إسرافيل فيهبط إلى الدنيا ومعه الصور، وللصور رأس واحد وطرفان، وبين طرف كل رأس منها مابين السماء والأرض. قال: فإذا رأت الملائكة إسرافيل وقد هبط إلى الأرض ومعه الصور قالوا: قد أذن الله تعالى في موت أهل الأرض وفي موت أهل السماء قال: فيهبط

جایگاه خویش بمیرند، هیچ کس به خانه برنگردد و سفارشی نکند.

در تفسیر مجمع البیان، در حدیث آمده است: رستاخیز بپا می شود در حالی که دو نفر جامه و بساطشان را گشوده و خرید و فروش می کنند و هنوز پارچه را تا نکرده که رستاخیز بپا می شود. همچنین مردی لقمه را هنوز بدهانش نبرده که رستاخیز بپا می شود[2].

دمیدن در صور دو دفعه است: یک دفعه هر زنده ای را هلاک کرده و دفعهٔ دیگر زنده می کند. علی بن ابراهیم قمی ازامام زین العابدین(ع) روایت کرده که فرمود: «اما دمیدن اول، همانا خداوند ـ جل جلاله ـ اسرافیل را فرمان دهد که به دنیا بیاید و صور همراه اوست، صوریک سر و دو جهت دارد، فاصله ما بین سر وهر طرف آن به اندازهٔ فاصله زمین و آسمان است.» امام(ع) فرمود: «پس هرگاه فرشتگان اسرافیل را دیدند که با صور به سمت زمین می آید، می گویند که خداوند فرمان مرگ اهل زمین و آسمان را داده است».

(۱) ــ کفایة الموحدین ـ ج ۳ ـ ص ۳۱۹.

(۲) ــ مجمع البیان ـ ج ٤ ـ ص ٤۲۷.

إسرافيل(ع) بحضرة بيت المقدس ويستقبل الكعبة، فإذا رأوه أهل الأرض قالوا: قد أذن الله(تعالى) في موت أهل الأرض قال: فينفخ فيه نفخة فيخرج الصوت من الطرف الذي يلي الأرض فلايبقى في الأرض ذو روح إلا صعق ومات. ويخرج الصوت من الطرف الذي يلي السماء فلايبقى ذوروح في السموات إلا صعق ومات إلّا إسرافيل. فيمكثون في ذلك ماشاء الله قال: فيقول الله(تعالى) لإسرافيل: مت، فيموت إسرافيل، فيمكثون في ذلك ماشاء الله (تعالى)، ثم يأمر السماوات فتمور ويأمر الجبال فتسير، وهو قوله(تعالى): «يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَاءُ مَوْراً. وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْراً.»[1] يعني تبسط، وتبدّل الأرض غير الأرض، يعني بأرض لم تكتسب عليها الذنوب، بارزة ليس عليها جبال ولانبات[2]، كما

پس اسرافيل به بيت المقدس مى آيد و روى به قبله مى ايستد. هنگامى كه اهل زمين او را به بينند، مى گويند: همانا خداوند فرمان مرگ اهل زمين را داده. پس يک بار در آن مى دمد و صدا از سمت زمين و آسمان بر مى آيد، آن گاه در روى زمين و برآسمان زنده‌اى نماند مگر آن كه بيهوش شده و بميرد، مگر اسرافيل. آن گاه خداوند به اسرافيل فرمايد: بمير. پس اسرافيل مى ميرد و در اين حال مى ماند تا آنچه كه خدا بخواهد. سپس خداوند آسمانها را فرمان دهد. تا به جنبش آيند و موج زنند، به كوهها فرمان دهد كه حركت كنند. و اين همان فرمودهٔ خداوند است: «يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَاءُ...»[3]، پس زمين پهن گردد و تبديل شود به زمينى غير از اين زمين، يعنى زمينى كه گناه بر آن انجام نشده و همه جايش پيدا است و كوه و گياهى[4] در آن نيست، چنانچه روز اول آن را گشوده، و عرش خود را برآب

---

(۱) ـــ الطور - ۹ و ۱۰.

(۲) ـــ هكذا في المصدر، ولعل الصحيح «نبك» وهي الأرض التي فيها صعود ونزول وتلال صغيرة، كما جاء في البحار-ج۷-ص۱۱۰ في تفسير قوله تعالى: «وترى الأرض بارزة».

(۳) «روزى كه آسمان سخت جنبش كند و كوهها تند به گردش آيد.» سوره طور- آيه ۹، ۱۰.

(٤) چنانچه در بحار الانوار جلد۷ صفحه ۱۱۰، در تفسير «وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً» آمده، احتمالاً به جاى گياه عبارت «فراز و نشيب» صحيح مى باشد.

دحاها أول مرة، ويعيد عرشه على الماء كما كان أول مرة».

الملك لله وحده

فعند ذلك ينادي الجبار جل جلاله بصوت جهوري يسمع أقطار السماوات والأرض: أين الجبارون وأين الملوك ؟! [أين الملاك] لمن الملك ؟ فلايجيبه مجيب. فعند ذلك يقول الجبار عزوجل مجيباً لنفسه: لله الواحدالقهار، أنا قهرت الخلائق كلهم وأمتُّهم، إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي لاشريك لي ولا وزير، وأنا خلقت خلقي وأمتُّهم بمشيئتي، وأنا أحييهم بقدرتي.

وفي نهج البلاغة: **«إنه سبحانه يعود، بعد فناء الدنيا، وحده لاشيء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها، بلا وقت ولامكان ولاحين ولازمان، عدمت**

قرار دهد چنانچه اول بوده است».

پادشاهی تنها برای خداست

در این هنگام خدای جبّار-جل جلاله- با صدایی رسا که آسمان و زمین می شنوند، ندا کند: «کجایند ستمگران؟ کجایند پادشاهان؟ پادشاهی برای کیست؟»، هیچ کس او را جواب نگوید. در این هنگام خدای عزّوجل به خود جواب گوید: «پادشاهی برای خدای یکتای قهّار است. من تمام آفریدگان را شکست دادم و میراندم. به درستی که من خدای یکتا هستم و جز من خدایی نیست، تنها و بی شریک و وزیر. آفریدم آفریدگانم را و میراندم آنان را به خواست خودم، و زنده کنم با قدرتم».

در نهج البلاغه آمده است: «منزه است خدا از کمی و کاستی، پس از نابود شدن دنیا تنها او باقی است و چیزی با او نیست، همان طور که پیش از آفرینش جهان بود و همچنین است بعد از نیست شدن جهان. بی مکان و زمان می باشد

عند ذلك الآجال والأوقات وزالت السنون والساعات، فلاشيء إلا الواحد القهار الذي إليه مصير جميع الأمور، بلاقدرة منها كان ابتداء خلقها، وبغير امتناع منها كان فناؤها ولو قدرت على الامتناع لدام بقاؤها».

وأما النفخة الثانية، نفخة الإحياء، فقد قال تعالى: «وَنُفِخَ فِي آلصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ آلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ.»[1] وروى علي بن ابراهيم في تفسيره: أن الامام زين العابدين(ع) قال: «...فينفخ الجبار نفخة في الصور فيخرج الصوت من أحد الطرفين الذي يلي السماوات، فلايبقى في السماوات أحد إلا حيي وقام كما كان، ويعودون حملة العرش، وتحضر الجنة والنار ويحشر الخلائق

بانيست شدن جهان، وقتها، سالها، زمانها و ساعتها نيست مى گردند. پس چيزى نيست مگر خداى يكتاى غالب بر همهٔ اشياء كه بازگشت همه كارها به سوى اوست. در ابتداى آفرينش، آفريدگان داراى قدرت و اختيارى نبودند و نابوديشان هم بدون امتناع و ابايى از آنان خواهد بود و اگر مى توانستند امتناع نمايند، هميشه باقى مى بودند».

دميدن دومين مرتبه براى زنده كردن است. همانا خداى تعالى فرموده: «وَنُفِخَ فِي آلصُّورِ...».

على بن ابراهيم قمى از امام زين العابدين(ع) روايت كرده كه فرمود: «خداى جبّار در صور مى دمد، صدا از سمت آسمان بيرون آيد، پس كسى در آسمان نماند مگر آنكه زنده شود و بپاخيزد چنانكه پيش از اين بوده و حاملين عرش بر مى گردند، بهشت و دوزخ حاضر گردند و آفريدگان براى حساب گرد آيند.»،

---

(۱) ــ يس ـ ۵۱.

( ) زيرا مكان در صورت نبودن افلاک داراى هستى نيست ووقت وزمان كه همه به معناى هنگام است، عبارت است از مقدار گردش فلک و با نبود آن گردشى نيست. مترجم.

( ) يعنى همان طور كه بى اجازه آنانرا آفريده، بى اجازه هم نابودشان خواهد كرد. مترجم.

(٤) «و در صور دميده شود، ناگهان از گورهايشان به سوى پروردگار بشتابند.» سوره يس ـ آيه ۵۱.

للحساب.» قال: فرأيت عليّ بن الحسين صلوات الله عليهما يبكي عند ذلك بكاء شديداً.[۱]

وفي رواية علي بن إبراهيم السابقة أن الإمام(ع) سئل عن النفختين كم بينهما؟، فقال: «ماشاء الله.» وفي خبر آخر: «أربعون سنة».

وقال رسول الله(ص): «كيف أنعم وصاحب الصور قد التقمه وأصغى سمعه وأحنى جبهته ينتظر حتى يؤمر بالنفخ. فقالوا: يا رسول الله وما تأمرنا؟ قال: قولوا: حَسْبُنَا ٱللهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ».[۲]

وفي الروايات أن القضايا العجيبة التي مر ذكرها من الزلازل وانكدار الشمس وتفجّر البحار وتقطّع الجبال تقع بين النفختين. ثم بعد ذلك تمطر السماء مطراً شديداً مدة أربعين يوماً في جميع أقطار العالم. وأول من يحييه الله تعالى هو إسرافيل. فينفخ في الصور نفخة الإحياء، أي

راوی گفت: دیدم که علی بن الحسین(ع) در این هنگام سخت گریه می کند.[۱]

در روایت اول بود که از امام پرسیدند: بین دوبار دمیدن چقدر فاصله است؟ فرمود: «آنچه خدا بخواهد». همچنین در روایتی دارد: رسول خدا(ص) فرمود: «چگونه شادباشم و حال آن که صاحب صور آن را به دهان گرفته و گوش فرا داده و سرش را خم کرده، نگران است تا فرمان دمیدن گیرد».

گفتند: ما را به چه دستور میدهی؟ فرمود: بگویید «حَسْبُنَا ٱللهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ».[۲]

در روایات، داستانهای شگفت انگیزی وجود دارد که به برخی مانندزلزله ها و گرفتن خورشید و انفجار دریاها و درهم ریختن کوهها در فاصله میان دودمیدن اشاره شده است. بعداز ظهور این علامات، از آسمان باران سختی به مدت چهل روز در همهٔ اطراف جهان ببارد، و اول کسی را که خداوند زنده کند، اسرافیل باشد. برای زنده شدن در صور بدمد که همان دمیدن بار دوم است و به ارواحی

(۱ و۲) ــ الأنوار النعمانية السيد نعمة الله الجزائري- ص ٤٦٢ - ٤٦٣، الطبعة الحجرية.

النفخة الثانية، ويخاطب الأرواح التي فارقت الأبدان والأجساد المتفرقة الأجزاء: أيتها الأرواح الخارجة واللحوم الممزقة والعظام البالية والشعور المتفرقة، هلموا للحساب. فيوحي الله تبارك وتعالى إلى الأرض بواسطة الزلزال أن أخرجي مافي جوفك «وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا .»[۱]. «وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ».[۲]

وخلاصة الكلام أن الذرات المتفرقة تجتمع وتنفخ فيها الروح بإذنه تعالى، فيخرجون من أجداثهم جميعاً في آن واحد «مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ .»[۳] في هذه الحال يفرح المؤمنون ويحمدونه تعالى على إنجاز وعده «ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ .»[٤] وأما المسيئون فيتحسرون «يَاوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا »[٥] .

که از بدنها جدا و پراکنده اند گوید: ای روحهای بیرون آمده و گوشتهای پاره‌پاره شده و استخوانهای پوسیده و موهای پراکنده، حاضر شوید برای حساب، و خداوند به وسیلهٔ زلزله به سوی زمین وحی فرستد که هرچه در دل تو است بیرون آور: «وَ أَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» یعنی «و زمین سنگینی های خود را بیرون اندازد.»[۱] و در صور دمیده شود، ناگاه به سوی پروردگارشان بشتابند[۲].

کوتاه سخن این که ذرات پراکنده گرد می آیند و با اذن خدای تعالی به آنان روح دمیده می شود. پس همگان در یک لحظه از گورهایشان بیرون آیند: «مَاخَلْقُكُمْ...»[۳] پس در این حال مؤمنین شادان، ستایش پروردگارشان کنند بروفا به وعده ای که به آنان داده: «اَلْحَمْدُ لله...»[٤]. اما گناهکاران باحسرت گویند: «يَاوَيْلَنَامَنْ...»[٥].

---

(۱) سوره زلزله ـ آیه ۲.

(۲) سوره یس ـ آیه ۵۱.

(۳) «آفرینش و برانگیختن شما (در آسانی برخدا) به مانند یک تن واحد است.» سوره لقمان ـ آیه ۲۸.

(٤) «ستایش مرخدائی راسزااست که وعده اوراست است.» سوره زمر ـ آیه ٧٤.

(٥) «ای وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاه مرگ برانگیخت.» سوره یس ـ آیه ۵۲.

تعقل القيامة

إننا قلما نتعقل الحقيقة عن يوم القيامة وقد نظنه أمراً هيّناً بسيطاً، والحال أنه تعالى يصف عالم الدنيا، وهو عندنا عالم وسيع مهمّ، بأنه لعب ولهو، وذلك في قوله: «إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» ويصف عالم الآخرة بأنه النبأ العظيم، وذلك في قوله: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ». [۲]

فعلينا أن نعرف أن القيامة أمر عظيم يجتمع فيها الأولون والآخرون ممن خلقهم الله تعالى من ابتداء الخلق إلى يوم القيامة، ليجازیٰ كلٌّ منهم بعمله، في ساعة يكون الناس كالسكارى ذاهلين حيارى، وفي

سنجش رستاخيز با عقل

همانا حقيقت رستاخيزرا نمی‌توانيم كاملاً بسنجيم يا تصوركنيم وگمان داريم امری سهل و ساده است، با اينكه خداوند تعالی عالم دنيا را كه نزد ما وسيع و پهناور و با اهميّت است، به عنوان بازيچه و بيهوده توصيف كرده: «إِنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ...»، [۱] و زندگی و جهان آخرت را به عنوان خبری مهم وصف كرده: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ...». [۲]

بنابراين، برما است كه آخرت را امری عظيم و بزرگ بدانيم كه اوّلين وآخرين وهمهٔ آفريدگان ازشروع آفرينش تا روزرستاخيز آنجا گرد می آيند تا هر كس پاداش كردارخويش را بيابد، در ساعتی كه انسانها مانند

---

(۱) «همانا زندگی دنيا جزبازيچه وسرگرمی نيست.» محمد ـ ۳٦.

(۲) «مردم از چه خبر مهمی پرسش و گفتگو می كنند؟ از خبر بزرگ.» النبأ ـ ۱ و ۲.

فضاء وسيع يحشر فيه الخلق مضطربين مدهوشين هلعين فزعين، مما عملته أيديهم في دار الدنيا.

قصة عمرو بن معديكرب

كان عمرو بن معديكرب من فرسان العرب وشجعانهم. وكانت له في الإسلام غزوات وفتوحات كثيرة. وكانت قصة إسلامه أن رسول الله (ص) لما عاد من تبوك قدم إليه عمرو. فقال له النبي (ص): «أسلم ياعمرو يؤمنك الله من الفزع الأكبر. قال: يامحمد وماالفزع الأكبر؟ فإني لاأفزع، فقال: ياعمرو إنه ليس كما تظن وتحسب. إن الناس يصاح بهم صيحة واحدة فلايبقى ميت إلا نشر ولاحي إلا مات إلا ماشاء الله، ثم يصاح بهم صيحة أخرى فينشر من مات، ويصفون جميعاً وتنشق السماء وتهد الأرض وتخر الجبال هداً وترمي النار بمثل

مستان حیران و سرگردانند و از آنچه که در زندگی دنیا انجام داده‌اند، در آن سرزمین وسیع در حال نگرانی و دهشت و ترس و اندوه بسر می برند.

داستان عمرو بن معدیکرب

عمروبن معد یکرب از شجاعان عرب بود که در اسلام جنگها و پیروزیهای فراوان داشته است. داستان مسلمان شدنش را نقل کرده‌اند که وقتی پیامبر اکرم (ص) از تبوک برگشت، عمرو بر حضرت وارد شد. رسول خدا (ص) فرمود: «ای عمرو، مسلمان شو تا خداوند تو را از هول و ترس بزرگ ایمن و آسوده خاطر گرداند.» عرض کرد: ای محمد، هول بزرگ چیست؟ من نمی ترسم! فرمود: «ای عمرو چنانچه تو خیال کرده و گمان داری نیست. همانا فریادی بلند شود که مردگان زنده و زنده‌ها بمیرند، مگر آنچه خدا بخواهد. سپس خروشی دیگر بر مردم آید. پس برانگیزد آن را که مرده بوده و همه در یک صف درآیند، آسمان

الجبال شرراً فلايبقى ذو روح إلا انخلع قلبه وذكر دينه وشغل بنفسه إلا ماشاء الله. فأين أنت ياعمرو من هذا؟!.»قال: ألا إني أسمع أمراً عظيماً. فآمن بالله ورسوله وآمن معه من قومه ناس ورجعوا إلى قومهم.[1]

يوم القيامة، أحواله وأهواله

في موقف القيامة لايجد الإنسان غير الدهشة والوحشة تحيط به من كل جانب. والعقل لايحيط بما يحصل في ذلك الموقف من شدة الأهوال بسبب الأعمال المنكرة التي يكون الإنسان قد ارتكبها في حياته. والأخبار الواردة في هذا الباب كثيرة يحتاج شرحها إلى مؤلفات

شکافته و زمین و کوهها درهم ریخته و خراب شوند و شرارهٔ آتش مانند کوهها افروخته گردد. پس کسی زنده نمانده جز آن که دلش از جا کنده شده و به یاد دینش افتاده و به خود سرگرم شود، مگر آنکه خدا بخواهد. پس ای عمرو، تو در این حال چه می‌کنی؟.» گفت: آگاه باشید، من سخنی بزرگ می شنوم. پس به خدا و پیامبر ایمان آورد وجمعی از بستگان او نیز ایمان آوردندو به سوی خویشان خود بازگشتند.[1]

سختیهای روزقیامت

در رستاخیز انسان می بیند که وحشت و ترس و هراس از هر سمت او را فرا گرفته است و عقل نمی تواند دریابد که چه بر سر انسان می آید وبه سبب کارهای زشتی که انجام داده، نمی داند که چقدر حال او سخت خواهد بود. روایات این موضوع به قدری زیاد است که باز گفتن آن نیازمند به نوشته ها، بلکه کتابهای

---

(۱) ـــ بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۱۱۰.

أوسع من هذا المختصر. وتعرف ذلك بالرجوع إلى المؤلفات المتعددة في هذا الموضوع، ومن تفسير الآيات والروايات الواردة في أحوال يوم القيامة. ونذكر هنا شيئاً منها على نحو الإجمال:

يتغير وضع الأرض ويتبدل. فتحمى وتكون بارزة بحيث لايحول حاجب أو مانع دون رؤية الناس بعضهم بعضاً، أي تكون منبسطة ليس فيها جبال ولا تلال، كما دحيت أول مرة[1]. ولايستظل أحد من الناس بشيء مع شدة الحرارة وشدّة العطش[2]. وليس لأحد متسع إلا

بزرگ می باشد. می توانید به کتابهای نوشته شده در این موضوع مراجعه کنید و از تفسیر آیات و روایات درباره حالات رستاخیز، بزرگی موضوع را بشناسید. اکنون ما خلاصه ای از آن را اینجا می آوریم:

زمین تغییر یافته و دگرگون شود، آن گاه گداخته گردد و هموار گشته، به نحوی که همه یکدیگر را ببینند، کوه و تپه ای در بین نباشد چنانچه اول هموار بود. با شدت گرما و تشنگی، مردم سایه ای نیابند. برای کسی جز جای پایش

(١) ــ بحار الأنوار - ج ٧ - ص ١١٠. قال علي بن الحسين(ع) في تفسير «تبدل الأرض غير الأرض»: يعني بأرض لم تكتسب عليها الذنوب. وقال في تفسير «وترى الأرض بارزة»، يعني ليس عليها جبال ولانبك كما دحاها أول مرة، (النبكة: الأرض التي فيها صعود ونزول والتل الصغير)

(٢) ــ في تفسير الصافي عن العياشي: قال الباقر(ع): اليوم تجزون عذاب الهون: هو العطش يوم القيامة.

(٣) حضرت علی بن الحسین(ع) در تفسیر تبدل الارض فرمود: یعنی به زمینی که گناهان روی آن انجام نشده. و در تفسیر: «وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً» فرموده: «یعنی کوه و فراز ونشیب بر آن وجود ندارد، چنانچه در اولین مرحله آفرینش بوده است.» بحار الأنوار- جلد٧- صفحه ١١٠.

( ) در تفسیر صافی از عیاشی، از امام باقر(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الیوم تجزون عذاب الهون»، امروز پاداش داده می شوید شکنجه ذلّت را. شکنجه ذلت در روز رستاخیز تشنگی است.

موضع قدميه، يقف فيه كالسهم في الكنانة[١]. ويعرق الناس عرقاً شديداً، فمنهم من يصل عرقه إلى ساقيه، ومنهم إلى ركبتيه ومنهم إلى فخذيه، ومنهم أكثر من هذا[٢].

ورغم أنهم كانوا في دار الدنيا بشكل واحد، فإن وجوههم تتغير يوم القيامة، بسبب القبائح من الأعمال الصادرة منهم في دار الدنيا، أو العقائد الفاسدة فتختلف أشكال وجوههم. قال تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي ٱلصُّورِفَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً.»[٣] وجاء في تفسير مجمع البيان عن معاذ بن جبل أنه سأل النبي (ص) عن تفسير هذه الآية فقال النبي (ص): «يامعاذ سألت

جایی نباشد، چون تیر در کمان جای گیرند.[٤] به شدت عرق بریزند، برخی چنان عرق بریزند که از ساق پایشان جاری شود و گروهی تا زانو و بعضی تاران پایشان را عرق بگیرد و عدّه‌ای بیشتر از این عرق کنند.[٥] برخلاف آنچه که انسانها در دنیا، یک شکل و همانند یکدیگرند، در رستاخیز صورتهایشان به سبب کارهای زشتی که در دنیا انجام داده‌اند، یا به واسطهٔ عقیده‌های ناروا و باطلی که داشته‌اند تغییر می کند. خدای تعالی فرمود: «يَوْمَ...»[٦] در تفسیر مجمع از معاذبن جبل روایت کرده که تفسیر این آیه را از پیامبر اکرم (ص) پرسید. حضرت

(١) ــ عن أبي عبدالله(ع) قال: مثل الناس يوم القيامة إذا قاموا لرب العالمين مثل السهم في القرب (البحار - ج ٧ - ص ١١١).

(٢) ــ قال النبي(ص): يعرق الناس يوم القيامة فنهم من يبلغ عرقه نصف ساقه ومنهم من يبلغ ركبته وفخذه ومنهم يبلغ عرقه (أي قلبه). (كفاية الموحدين-ج٣-ص٣٣٦).

(٣) ــ عمّ - ١٨.

(٤) از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: مثال مردم در رستاخیز، وقتی به پیشگاه پروردگار جهانیان برخیزند، مانند تیری است که در تیرکش قرار می گیرد. بحار الأنوار- جلد٧-صفحه ١١١.

(٥) پیامبر اکرم(ص) فرمود: «مردم روز رستاخیز عرق می کنند، کسانی از آنان هستند که عرق تا نیمهٔ ساقشان برسد و کسانی باشند که عرق تا زانو و رانشان و کسانی باشند که عرق به قلبشان برسد.» کفایة الموحدین- جلد٣- صفحه٣٣٦.

(٦) «روزی که در صور دمیده شود، مردم گروه گروه به محشر وارد شوند.» سوره عمّ- آیه١٨.

عن عظيم من الأمر، ثم أرسل عينيه، ثم قال: يحشر عشرة أصناف من أمتي أشتاتاً قد ميزهم الله من المسلمين وبدل صورهم، بعضهم على صورة القردة وبعضهم على صورة الخنازير، وبعضهم منكسون أرجلهم من فوق ووجوههم من تحت، ثم يسحبون عليها، وبعضهم عمي يترددون، وبعضهم صم بكم لايعقلون، وبعضهم يمضغون ألسنتهم فيسيل القيح من أفواههم لعاباً يتقذرهم أهل الجمع، وبعضهم مقطعة أيديهم وأرجلهم،وبعضهم مصلبون على جذوع من نار، وبعضهم أشد نتناً من الجيف، وبعضهم يلبسون جباباً سابغة من قطران لازقة بجلودهم.

أما الذين على صورة القردة فالقتات[1] من الناس، وأما الذين على صورة الخنازير فأهل السحت، وأما المنكسون على رؤوسهم فآكلة[*] الربا، والعمي الجائرون في الحكم،

فرمودند: «ای معاذ، از چیزی بس بزرگ پرسیدی.» سپس پیامبر اکرم (ص) نگاهی کرد و اشک ریخت. آن گاه فرمود: «روز قیامت ده گروه از امت من پراکنده برانگیخته شوند که خداوند آنان را از مسلمانان جدا کرده و صورتهایشان را برگردانده است. بعضی به صورت میمون، بعضی به صورت خوک، گروهی واژگون، پاها به طرف بالا و صورتها به طرف پایین، پس به رو به زمین کشیده می شوند، بعضی کور و حیران رفت و آمد کنند، گروهی کر و لالند و نمی فهمند و بعضی زبانهایشان را می گزند و لعاب چرک و خون از دهانشان بیرون می آید، تمام مردم آنان را پلید دانسته و از ایشان برحذر باشند. برخی نیز دست و پا بریده، گروهی به ستونهای آتشین آویخته، عده‌ای از مردار گندیده‌تر و بدبوتر و برخی لباسهای جهنّمی که به بدنهایشان چسبیده، پوشیده باشند.

پس آنان که به صورت میمون هستند، انسانهای سخن چین باشند. خوک صورتان، حرام خورانند. آنان که برو کشیده می شوند، ربا خورانند.

---

(۱) ــ القتات: النمّام.

(*) هكذا في المصدر، ولعل الصحيح: «فأكلة».

والصم والبكم المعجبون بأعمالهم، والذين يمضغون بألسنتهم فالعلماء والقضاة الذين خالف أعمالهم أقوالهم، والمقطعة أيديهم وأرجلهم الذين يؤذون الجيران، والمصلبون على جذوع من نار فالسعاة بالناس إلى السلطان، والذين هم أشد نتناً من الجيف فالذين يتمتعون بالشهوات واللذات ويمنعون حق الله في أموالهم، والذين يلبسون الجباب فأهل الفخر والخيلاء» . [١]

ومن جملة شدائد هذا اليوم أن الأمور المخفية من الأعمال القبيحة والعقائد الباطلة التي كانت في دار الدنيا مكتومة عن غير صاحبها تنكشف يوم القيامة، قال تعالى في وصف ذلك اليوم: «يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ.» [٢] أي تنكشف، ويكون الأنبياء والملائكة يومئذٍ مصطفين في جانب والخلائق مصطفين في جانب آخر، ويدخل مرتكب الجرائم أرض

نابينايان، ستمگران در قضاوتند. كر و لالها، خودپسندها و آنان كه به كارشان مى بالند هستند. آنان كه زبانشان را مى گزند، دانشمندان و قضات هستند كه كردارشان با گفته هايشان مخالفت دارد. دست و پا بريده ها، آزاردهندگان به همسايگانند. آويخته شدگان به ستونهاى آتش، خبرچينان سلطانند. آنان كه از مردار گنديده ترند، شهوترانها و خوش گذرانهايى هستند كه حق خدايى را از مالشان نپرداخته اند. آنان كه لباس آتشين دوزخ دربر دارند، متكبرين و خود نمايانند». [١]

يكى از سختيهاى رستاخيز، آشكار شدن كارهاى زشت و عقايد ناروايى است كه در دنيا داشته و انجام داده و بر ديگران پوشيده بوده است. خداوند متعال مى فرمايد: «يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرائِرُ» [٢]، در آن روز پيامبران وفرشتگان در يک صف و مردم در صف ديگر باشند.

---

(١) مجمع البيان. ج ٥ ـ ص ٤٢٣.

(٢) «روزى كه نهانها آشكار گردد.» الطارق ـ ٩.

المحشر بتلك الحال التي كان عليها في دار الدنيا ، وجميع الخلائق ينظرون إليه ، فيالها من فضيحة ومأأشده من بلاء ! ثم تحاسبه الملائكة الغلاظ الشداد الموكلون به بأمر منه تعالى .

قال المحدث الفيض في «عين اليقين» مامضمونه أن شارب الخمر يحشر في حين يكون وعاء الخمر معلقاً على رقبته ، والقدح ملتصق بيده ، وله ريح أشد نتناً من ريح الميتة ، ويعرفه كل مَنْ نظر إليه أنه شارب الخمر ويلعنه كل من يراه . والذي كان في الدنيا من أهل الطرب يأتي وآلة طربه ملتصقة بيده ، ويدق على رأسه ، وبالجملة يعرف عمل كل واحد بسيماه «يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِي وَٱلْأَقْدَامِ» .[1]

گناهکاران را با حالتی که در دنیا داشته اند، وارد محشر کنند چنانچه در روایت گفته شد، و همهٔ مردم نظاره گرآنان باشند. ای وای، چه رسوایی و بلای سختی است!! آن گاه فرشتگان بدخو و سختگیر، به فرمان پروردگار حسابشان را برسند.

مرحوم فیض در کتاب عین‌الیقین سخنی بدین مضمون گفته: شرابخوار را در حالی که ظرف شراب به گردنش آویزان و قدح به دستش چسبیده، با بوی گندی که از مردار بدتر است به محشر می آورند، هرکس او را می بیند، می شناسد که شرابخوار است و او را لعنت می کند. آنان که در دنیا هنرپیشه و اهل ساز و آواز بوده اند، در حالی که وسایل نوازندگی به دستشان چسبیده و بر سر خود می کوبند، وارد می شوند. خلاصهٔ مطلب این که هرکس آن روز از سیما و قیافه اش شناخته گردد: «يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ...».[2]

(۱ و ۲) «شناخته می شوند گناهکاران به چهره هایشان، پس از موی جلوی پیشانیها و پاهایشان گرفته شوند.» الرحمن- ٤۱.

القلوب تبلغ إلى الحناجر

وتزول القلوب عن مواضعها من الخوف في هذا اليوم حتى تصير إلى الحناجر لا ترجع إلى مواضعها كي يرتاحوا ولا تخرج من أبدانهم حتى يخلصوا، والناس مغمومون مكروبون قد امتلأوا غماً وأطبقوا أفواههم على قلوبهم من شدة الخوف. قال تعالى: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْآزِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ».[1]

وخفضت الأصوات لمهابته تعالى فإذا استغاثوا لا يغاثون. قال تعالى: «وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً.»[2] وقال تعالى في وصف ذلك اليوم: «يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ.»[3] وقال أيضاً: «يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ.»[4] والحاصل ـ كما يستفاد

دلها از جا كنده مى شود

از ترس رستاخيز دلها از جا كنده شده تا به گلوها مى رسد و باز نمى گردد تا راحت شوند، و از بدن هم بيرون نمى رود تا خلاص گردند. مردم گرفتار غم و مصيبت هستند، جانشان از شدت ترس به‌لب رسيده است، خداى تعالى مى فرمايد: «وَأَنذِرْهُمْ...»[1]، صداها از خوف كوتاه گردد و هرگاه التماس كنند، كسى به دادشان نرسد: «وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ...»[2]، «يَوْمَ لَا يَنفَعُ...»[3] و: «يَوْمَ يَفِرُّ...»[4].

---

(۱) «اى رسول، امت را از روز قيامت بترسان كه از هول آن روز جانها به گلو مى رسد و از بيم آن خشم خود فرو برند.» غافر-۱۸.

(۲) «صداها پيش خداى مهربان پست شود، پس نشنوى مگر صداى آهسته.» طه-۱۰۸.

(۳) «روزى كه مال و فرزندان فايده‌اى ندارد.» شعراء-۸۸.

(٤) «روزى كه مرد از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندانش فرار كند.» عبس- ۳٤، ۳۵، ۳٦.

من الآيات الكريمة ــ أن الإنسان تنقطع علاقته في ذلك اليوم عن أقرب الناس إليه، نتيجة ماصدر منه من الأعمال في دار الدنيا، فكل ينشغل بنفسه عن غيره لعلمه بأنهم لاينفعونه، أو يفر من هؤلاء حذراً من أن يطالبوه بما قصر في حقهم. فكيف به إذا طالبه، وهو في هذه الحال، أهل الحقوق من الفقراء والمساكين بحقوقهم وماتصرف به في دار الدنيا من أموالهم بالباطل، فيأخذون من حسناته أو يضاعفون سيئاته ؟! وكيف به إذا رأى حسناته مكتوبة في صحيفة أعمال الآخرين من الذين كان يغتابهم ؟! وكيف به إذا حف به المظلومون وطالبوا بالاقتصاص منه بما قد نالهم على يديه من ظلم في دار الدنيا ؟! إلى غير ذلك ممايستوجب العقاب والقصاص.

وأعظم المصائب في ذلك اليوم أن الله تعالى يقطع عن مثل هذا

نتيجه این که از آیات کریمه استفاده می شود که علائق انسان در آن روز در اثر کارهایی که در دنیا انجام داده از نزدیکترین کسانش بریده شده، هرکس به خود سرگرم است زیرا می داند دیگران به او سودی نمی رسانند، یا این که از آنان گریزان است تا به جرم کوتا هیهائیکه درحقشان کرده، او را نگیرند. پس حالش چگونه خواهد بود وقتی به این حال طلبکاران او را بگیرند؟! فقراء و مساکین حقوق از دست رفته خود را بخواهند، آنچه که از مال آنان به حرام و باطل خورده بجویند، پس از کارهای نیکش بردارند یا گناهانش را دو چندان کنند. چه حالی خواهد داشت وقتی ببیند کارهای نیکش در پروندهٔ دیگران (که از آنان غیبت نموده) نوشته شده؟! چه حالی خواهد داشت وقتی ستمدیدگان او را دوره کنند و ستمهایی را که برآنان شده طلب کنند و انتقام بگیرند؟! و مانند این کارها.

سخت‌ترین بلاها در آن روز این است که خداوند تعالی نظر لطفش را از او

الإنسان نظر لطفه، ويفضحه على رؤوس الأشهاد، ويصدر الحكم منه تعالى إلى الملائكة الغلاظ الشداد بأخذه إلى نار جهنم وذلك في قوله تعالى: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ، ثُمَّ ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَٱسْلُكُوهُ.»[1] وفي دعاء أبي حمزة الثمالي إشارة إلى ذلك في قول الإمام عليه السّلام: «إلهي لو قرنتني بالأصفاد ومنعتني سيبك من بين الأشهاد ودللت على فضائحي عيون العباد وأمرت بي إلى النار وحلت بيني وبين الأبرار ...».

فتفكر يامسكين بعد هذه الأحوال في عالم القيامة في مايتوجه إليك من السؤال، فتسأل عن القليل والكثير، وحاسب نفسك قبل حلول الأجل، وتدارك مافرطت من تقصير الفرائض ورد المظالم حبة بعد حبة، واستحل كل من تعرضت عليه بلسانك ويدك حتى لايبقى عليك

گرفته و در پیش همه رسوایش کند و به فرشتگان عذاب فرمان دهد تا او را به آتش برند.

در این باره می فرماید: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ...».[1]

در دعای ابوحمزه امام چهارم(ع) عرض می کند: «به خدا سوگند اگر مرا به زنجیرها ببندی و از عطایت بازداری، در پیش مردم و چشم بندگانت مرا رسوا کنی و فرمان دهی تا مرا به آتش برند و بین من و نیکان جدایی افکنی ...».

پس ای بیچاره، بیندیش که با این حالات در قیامت چه سؤالهایی متوجه تو خواهد شد. پیش از رسیدن مرگ حسابت را برس و واجباتی را که تباه کرده‌ای، جبران نما. مالهای حرام را دانه دانه برگردان. آنان را که با دست و زبانت آزرده‌ای، راضی نما، تا مال وحق کسی برتو نماند و واجبی را از دست نداده باشی.

---

(۱) «بگیرید او را و در بندش کنید و به دوزخ افکنید، سپس او را به زنجیری که هفتاد ذراع است درکشید» الحاقه-۳۰ الی ۳۲.

مظلمة ولا فريضة كما قال مولانا أميرالمؤمنين(ع) : «وحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا.» ولا تكن ممن اشتد فرحه اليوم في دار الدنيا بتمضمضك بأعراض الناس وتناولك أموالهم وغير ذلك ، لكيلا يشتد حزنك في ذلك اليوم إذا وقف بك على بساط العدل وخوطبت بخطاب السيئات ، وأنت مفلس فقير عاجز لا تقدر على أن تؤدي حقاً أو تظهر عذراً. «وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَارُ. مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ».[1]

التقوى لباس القيامة

يكون الناس عند الخروج من القبر عراة حفاة ويحشرون في صعيد

چنانچه اميرالمؤمنين(ع) فرمود: «به حساب خود برسيد پيش از آن که به حسابتان برسند و بسنجيد خودرا پيش ازآن که شمارا بسنجند.» از كسانى مباش كه با از بين بردن آبروى مردم در دنيا شاد مى شوى و با خوردن مال مردم مسرور مى گردى، تا در پيشگاه عدل الهى اندوه تو فراوان نگردد و تو را جنايتكار نخوانند و در حالى كه هيچ چيز ندارى، حقوق مردم را از تو مطالبه نكنند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَافِلاً عَمَّا...».[1]

پرهيز كارى لباس قيامت است

مردم هنگام بيرون آمدن از گورستان پا برهنه و عريانند و در جايگاهى وسيع،

(۱) «مپندارید که خدا فراموش می کند آنچه را ستمگران کرده‌اند. جز این نیست که وا می گذاریم آنان را برای روزی که چشمها نگران شده، سرهای خویش را بالا نگیرند و مژگان چشم آنان بهم نخورد و دلهایشان ازشدت عذاب دهشت زده ومضطرب است.» ابراهیم-۴۲، ۴۳.

واحد على أمر عظيم من الوحشة والدهشة.

وفي «معالم الزلفى» عن العياشي بسنده عن الصادق(ع): **«إذا كان يوم القيامة حشر الله الخلايق في صعيد واحد حفاة عراة عزلاً»** قال: فقلت: جعلت فداك ماالعزل؟ قال: **«كما خلقوا أول مرة، فيقفون حتى يلجمهم العرق»**.[۱]

نعم، إن من كان من أهل التقوى في دار الدنيا يدخل صحراء المحشر مستوراً، وكذلك المؤمنون الذين خرجوا من الدنيا بلاتوبة إلا أن شدائد البرزخ محصتهم. فالويل كل الويل لمن لم‌يكن تقياً في دار الدنيا ولم‌تمحص ذنوبه في البرزخ.

وفي تفسير علي‌بن إبراهيم بإسناده عن الصادق(ع): سأل علي(ع)

برای کاری بس بزرگ با ترس و هراس برانگیخته می شوند. در کتاب معالم الزلفی ازعیاشی، از امام صادق(ع) روایت کرده: «هرگاه رستاخیز فرا رسد، خداوند آفریدگان را در سرزمینی پابرهنه و «عُزّلْ» گرد آورد. عرض کردم: فدایت شوم «عُزّلْ»* چیست؟ فرمود: چنانچه نخستین بار آفریده شده بودند، پس می ایستند تا عرق آنان را باز می دارد».[۱]

آری، آنان که در دنیا پرهیزکار باشند، به صحرای محشر پوشیده وارد می شوند، و آنان نیز که بی توبه از دنیا رفته اند ولی سختی های عالم برزخ آنان را پاک کرده، پوشیده وارد محشر می شوند. پس وای و هزاران وای برکسی که پرهیزکار نباشد و یا در برزخ گناهانش زدوده نشود.

علی بن ابراهیم از امام صادق(ع) روایت کرده که« حضرت علی (ع) از

---

(۱) ــ كفاية الموحدين - ج ۳ - ص ۳۳۱.

(*) بعضی این کلمه را غَرِل با غین و راء خوانده‌اند که به معنی ختنه نشده آمده است. مترجم

رسول الله (ص) عن تفسير قوله تعالى: «يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْداً.»[۱] فقال: «ياعلي الوفد لايكون إلّا ركباناً أولئك رجال اتقوا الله فأحبهم واختصهم ورضي أعمالهم سماهم الله المتقين، ثم قال: ياعلي والذي خلق الحبة وبرأ النسمة إنهم يخرجون من قبورهم بياض وجوههم كبياض الثلج عليهم ثياب بياضها كبياض اللبن عليهم نعال من الذهب...».[۲]

وإن نبينا آدم(ع) بارتكابه ترك الأولى أخرجه الله تعالى من الجنة عرياناً «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ.»[۳] دفعاً للفضيحة، فكيف بغيره من أهل الذنوب والكبائر إذا دخلوا المحشر لايسترهم ساتر أمام هذا الجمع الكبير من الملائكة المقربين والأنبياء المرسلين وسائر

پیامبراکرم(ص) درمورد معنای آیهٔ «يَوْمَ نَحْشُرُ...»[۱] سئوال کرد. پیامبر(ص) فرمود: یا علی، میهمانان نیستند مگر سواره، آنان مردانی هستند خدا ترس که خدا دوستشان داشته و به آنان ویژگی داده و کارهایشان را پسندیده و آنان را پرهیزکاران و متّقین نامیده است. سپس فرمود: یا علی، سوگند به خدایی که دانه را آفریده و به زنده‌ها جان داده، به درستی که آنان از گورشان بیرون آیند؛ در حالی که رویشان مانند برف و لباسهایشان مانند شیر سفید باشد و کفشهای طلایی در پایشان باشد...».[۲]

همانا خداوند آدم(ع) و حوّا را به واسطهٔ ترک اولٰی که از آنان سرزد، برهنه و عریان از بهشت بیرون کرد: «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ...»[۳] برای جلوگیری از رسوایی به این عمل اقدام نمودند. پس چه خواهد بود حال دیگران که گناهان بزرگ دارند، وقتی وارد محشر گردند و جلوی آن همه مردم و فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل و

---

(۱) ــ مریم - ۸۵. «روزی که گردآوریم پرهیزکاران را نزد خدای مهربان به میهمانی.»

(۲) ــ كفاية الموحدين - ج ۳.

(۳) ــ الأعراف - ۲۲. «آدم وحوا بر آن شدند تا خود را بوسیلهٔ برگهای بهشتی بپوشانند.»

الناس .

كان إمامنا زين العابدين(ع) ــ مع ماله من مقام الإمامة ــ يبكي في أسحار شهر رمضان، ويقول: «أبكي لخروجي من قبري عرياناً ذليلاً...» فيجب علينا الاقتداء بهذا الإمام العظيم في التقرب إلى الله والبكاء والدعاء في الأسحار، وأن لانقصر عن ذلك كي يدركنا الله برحمته.

يوم مقداره خمسون ألف سنة

طول اليوم في القيامة خمسون ألف سنة، كما قال تعالى: «تَعْرُجُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.»[1] ويستفاد من أحاديث المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين أن لهذا اليوم خمسين

دیگر مردم برای ایشان پوششی نباشد؟!

امام چهارم، زین العابدین (ع) با مقام امامتش، در سحرهای ماه مبارک رمضان می گریست و می فرمود: «گریه می کنم برای بیرون آمدن از گورم در حال برهنگی وخواری...» پس بر ما واجب است که پیروی کنیم از این امام معصوم در نزدیک شدن به خدا و گریه و دعا در سحرها و کوتاهی ننمودن، شاید رحمت خداوند تبارک و تعالی شامل حال ما گردد. انشاءالله تعالی .

روزی که پنجاه هزارسال است

زمان ومدت روزقیامت پنجاه هزار سال است، خدای تعالی می فرماید: «تَعْرُجُ ٱلْمَلَائِكَةُ...».[1]

از فرمایشات پیشوایان پاک و پاکدامن ـصلوات الله علیهم- استفاده می شود

---

(۱) «بالا می روند فرشتگان و روح بسوی خدا در روزی که مدتش پنجاه هزارسال است.» سوره المعارج-٤.

موقفاً، وكل موقف ــ بحساب مانعده من سنوات الدنيا ــ ألف سنة. هذا وإن لم يجر الفلك في القيامة ولايتعاقب الليل والنهار ليقاس الزمان بهما كما في الدنيا، إلا أن القصد هو أن الزمان في القيامة، من حيث المسافة والبعد، هو بهذا المقدار.

ولعل التعبير بكلمة «اليوم» مع أن يوم القيامة لاطلوع فيه للشمس ولاغروب، إشارة إلى أن الأشياء المخفية كلها ظاهرة بارزة فيه كما تكون في يوم الدنيا الذي هو قطعة من الزمان تشرق فيها الشمس وتبرز الأشياء التي كانت مخفية في ظلام الليل.

هذه هي مدة يوم القيامة. والمواقف التي جعلها الله في ذلك اليوم. أما عقبات ذلك اليوم فقد قال تعالى: «فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ.»* وجاء في كلام مولانا أميرالمؤمنين عليه السّلام: «إن أمامكم عقبة كؤوداً ومنازل مهولة

که برای این روز پنجاه ایستگاه، و هر ایستگاهی (به حساب ما) برابر هزار سال دنیا است. اگر چه گردش فلک در رستاخیز نیست که شب و روزی باشد[1] و زمان به آن سنجیده شود، جز این که بگوییم زمان در رستاخیز از نظر دوری و درازی به این مقدار خواهد بود. شاید تعبیر به کلمهٔ «یوم» ـ با این که در قیامت طلوع و غروب خورشید نیست ـ اشاره به این معنا باشد که همهٔ نهانها آشکار شوند، چنانچه به هنگام روز در دنیا همه چیز آشکار است، به خلاف شب که اشیاء در تاریکی مخفی است. این است مدّت روز رستاخیز و ایستگاههایی که خداوند درآن روز قرار داده است. اما در مورد گردنه های آنروز خدای تعالی فرموده: «فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ».* در سخن امیرمؤمنان(ع) آمده: «به درستی که پیش روی شما گردنه های ناهموار و منزلهای ترس آور و هولناک است که از وارد شدن و توقف

(۱) زمان در آنجا سیر نوری دارد. مترجم.

(*) «به گردنه تکلیف تن در نداد.» سوره بلد ـ ۱۱.

لابد من الممر بها والوقوف عليها ، فإما برحمة الله نجوتم ، وإما بهلكة ليس بعدها انجبار» .

وقال الشيخ المفيد ما مضمونه : إن المراد بالعقبات هوالأعمال الواجبة التي تقع المساءلة عنها والمواقفة عليها [1] . فكل عقبة اسمها اسم فرض وأمر ونهي فإذا انتهى إلى عقبة منها ، وكان قد قصر عن ذلك الفرض ، حبس عندها وطولب بحق الله ، فإن كان قد قدم عملاً صالحاً أو أدركته رحمة من الله خرج منها ونجا وهكذا العقبة الثانية .

ومن هذه العقبات عقبة اسمها الصلاة وعقبة اسمها الأمانة وعقبة اسمها الرحم وعقبة اسمها الولاية ، يوقف جميع الخلائق عندها فيسألون عن ولاية أميرالمؤمنين والأئمة من بعده عليهم السّلام فمن كان قدأتى بها

در آن ناچارید. پس یا به رحمت خدا رهایی می یابید و یا به نابودی و گرفتاری غیر قابل جبران دچار می شوید» .

شیخ مفید(ره) مطلبی به این مضمون فرموده: به درستی که مقصود از گردنه ها واجباتی است که از آن بازجویی می شود و در صورت کوتاهی درآن، بازداشت می‌کنند. [1]

پس هر گردنه‌ای که نامش نام واجب و فرمان و منعی باشد (منظور انجام واجبات و ترک محرمات است) و انسان به آن برسد و در انجام آن کوتاهی کرده باشد، آنجا بازداشت شُده و حق خدایی را از او می پرسند. پس اگر کردار شایسته‌ای پیش از خود فرستاد و یا این که رحمت پروردگار او را فراگیرد، از آن گردنه‌می‌گذردونجات‌پیدامی کند و همچنین است گردنهٔ دوم .برخی‌ازاین گذرگاهها عبارتند از: نماز، امانت، خویشاوندی و ولایت. تمام مردم را در این گردنه ها نگاه داشته، از ولایت امیرمؤمنان و امامان بعد از آن حضرت ـعلیهم السلام ـ از

(۱) ـ بحار الأنوار ـ ج ۷ ـ ص ۱۲۹.

نجا وجاز ومن لم يأت بها هوى وهلك . وذلك قول الله عزوجل : «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ» .[١]

وأهم العقبات عقبة فيها المرصاد ، وهو قوله تعالى : «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ .»[٢] ويقول تعالى : «وعزتي وجلالي لايجوزني ظلم ظالم» .

وقال أبو عبدالله جعفربن محمد عليهما السّلام : «ألا فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا فإن في القيامة خمسين موقفاً كل موقف مثل ألف سنة مما تعدون .» ، ثم تلا هذه الآية : «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ »[٣]

قال المجلسي (قده) : لايبعد أن يكون مكث أكثر الكفار في القيامة ألف سنة فيكون اليوم بالنظر إليهم كذلك ، ويكون مكث جماعة من

آنان می پرسند. هرکس این واجبات را انجام داده باشد، نجات یافته و می گذرد و کسی که آن را به جا نیاورده، سقوط کرده و هلاک می شود و این فرمودهٔ خداوند است که: «وَقِفُوهُمْ...»[١]، و مهمترین گردنه ها، گردنه ای است که درآن مرصاد است و به فرمودهٔ خدای تعالی: «إِنَّ رَبَّكَ...»[٢]، همچنین می فرماید: «به عزت و جلالم سوگند که ستمگری از دیدگاه من دور نمی ماند».

امام صادق(ع) فرمود: «آگاه باشید و حساب کشید از نفسهایتان پیش از آنکه به حساب شما برسند. به درستی که در قیامت پنجاه ایستگاه است، هرایستگاهی به اندازه هزار سال از آنچه می شمارید. سپس این آیه راخواند: «فِي يَوْمٍ كَانَ...».[٣]

مجلسی فرمود: بعید نیست که ماندن بیشتر کفار در قیامت هزار سال باشد، پس نسبت به آنان درازی روز هزار سال است* و ماندن گروهی دیگر از کفار

---

(١) «نگه دارید ایشان را به درستی که از آنان باز خواست می شود.» الصافات - ٢٤.

(٢) «البته پروردگار تو در کمین است.» الفجر - ١٤.

(٣) بحارالأنوار- ج ٧ - ص ١٢٦.

(*) در روایت است که پنجاه پرسش در آن روز می کنند و هر پرسشی هزار سال طول می کشد. مترجم.

الكفار خمسين ألف سنة فهو منتهى زمان هذا اليوم ، ويكون مكث بعض المؤمنين ساعة ، فهو كذلك بالنسبة إليهم ، وهكذا بحسب اختلاف أحوال الأبرار والفجّار[1] . إلخ .

الملكان الكاتبان

من الأمور التي نعتقدها تسجيل الأعمال . فكل مايعمله الإنسان من خير وشر يكتبه الملكان الموكلان بذلك ، إلا أننا لانعرف كيفية هذه الكتابة ، ولاشكل تحققها ، وإنما يعرف ذلك النبي(ص) والأئمة(ع) ، كما هي الحال في نظائرها من الأمور التي لانعرف كيفيتها .

وعلى الإجمال : إن هذين الملكين يكتبان كل مايصدر عن الإنسان

پنجاه هزار سال که بالا ترین مدت طولانی آن روز است، ولی ماندن برخی از مؤمنین یک ساعت باشد. ممکن است روز رستاخیز نسبت به آنان این چنین باشد و به حسب اختلاف نیکان وبدان، ایستادن و ماندن هم در قیامت متفاوت باشد.[1]

دوفرشته نویسنده

یکی از موضوعات عقیدتی ما نوشته شدن اعمال و کارها است. پس هرکاری انسان انجام دهد، دو فرشته ماموریت دارند که آن را بنویسند. چیزی که هست ما چگونگی این نوشتن و تحقیق آن را نمی دانیم، اما پیامبراکرم(ص) و امامان -علیهم السلام- می دانند، همان طوری که کارهای شبیه آن را ما نمی دانیم ولی آن بزرگواران برآنها آگاهی دارند.

کوتاه سخن آن که این دو فرشته عملکرد انسان را می نویسند؛ خوب یابد و

(۱) ــ بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۱۲۸.

من الخير والشر، لايتركان منه شيئاً، حتى نية الخير يكتبانها. قال تعالى: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.»[1] فوصف كلاًّ من الملكين بالرقيب والعتيد، ووصفهما في آية أُخرى بالكرام الكاتبين، قال تعالى: «كِرَاماً كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ».[2]

سئل الإمام عليه السّلام أن الملكين كيف يطلعان على نية الخير؟ فقال: «إذا قصد الفاعل الخير يخرج من فمه رائحة طيبة فيعرفانه، وهكذا في الشر يخرج منه رائحة كريهة فيعرفانه».

نعم المستفاد من بعض الروايات أنه تعالى ــ برحمته ــ إذا تاب العبد من خطيئته فإنه ينسي الحفظة ذنوب هذا العبد التي قد كتبوها عليه، ويبدلها بالحسنة، و إليكم هذه الروايات:

چیزی را فروگذار نمی کنند به طوری که نیّت خیر را هم می نویسند. خدای تعالی می فرماید: «مٰا يَلْفِظُ...»[1] در این آیه دو فرشته به عنوان رقیب و عتید توصیف شده و در آیه دیگر به نام «كِراماً كاتِبين» بیان شده اند.[2] از امام(ع) پرسیدند: فرشتگان چگونه از نیت خیر آگاه می شوند؟ فرمود: «هرگاه شخص تصمیم به کار خیر می گیرد بوی خوشی از دهانش بر می آید که فرشتگان آن را می فهمند. همچنین در مورد نیت کار بد، بوی بدی از دهان او بیرون می آید که آن را می فهمند».

البته از بعضی روایات چنین استفاده می شود که خداوند وقتی از گناه بنده اش به سبب رحمتش در گذرد، موجب می شود گناهانی را که فرشتگان از این بنده نوشته اند فراموش کنند و حسنه جایگزین آنها می نماید.

---

(۱) «سخنی بر زبان نیاورد جز آن که مراقب آماده نزد آن است.» ق ـ ۱۸.

(۲) «نویسندگان گرامی که می دانند آنچه انجام می‌دهید.» الانفطار ـ ۱۱ و ۱۲.

ابن المتوكل، عن محمدبن جعفر، عن موسى بن عمران، عن الحسين بن يزيد، عن البطائنيّ، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: «أوحى الله عزّوجلّ إلى داوود النبيّ على نبيّنا وآله وعليه السّلام: ياداوود إنّ عبدي المؤمن إذا أذنب ذنباً ثمّ رجع وتاب من ذلك الذنب واستحيى منّي عندذكره غفرت له، وأنسيته الحفظة، وأبدلته الحسنة، ولاأبالي وأنا أرحم الرّاحمين».[۱]

وعن أحمد بن إدريس، عن أحمدبن محمّد، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب قال: «سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: إذا تاب العبد المؤمن توبة نصوحاً أحبّه الله، فستر عليه في الدنيا والآخرة. قلت: وكيف يستر عليه؟ قال ينسي ملكيه ماكتبا عليه من الذنوب، وأوحى إلى جوارحه: اكتمي عليه ذنوبه، وأوحى إلى بقاع الأرض: اكتمي عليه ماكان يعمل عليك من الذنوب، فيلقى الله حين

ابوبصیر از امام صادق(ع) روایت کرده که: «خداوند به داوود پیغمبر(ع) وحی نمود: ای داوود، بنده مؤمنم هنگامی که از گناهش بازگشت نموده و توبه نماید و موقعی که به یاد آن گناه افتد، از من شرمنده شود، او را می آمرزم و موجبات فراموشی ملائکه را نسبت به آن گناه فراهم می نمایم و به جایش حسنه قرار می دهم، از این کار باکی ندارم و من مهربانترین مهربانانم».[۱]

ابن وهب روایت نموده که شنیدم از امام صادق(ع) که می فرمود: «هنگامی که بندهٔ مؤمن حقیقتاً توبه نماید، خدا اورا دوست می دارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی می نماید. پرسیدم: چگونه پرده پوشی می کند؟ فرمود: دو فرشتهٔ او را فراموشی می دهد از آن گناهانی که بر او نوشته اند، و به اعضای بدنش وحی می کند که گناهان او را آشکار نکنید و به زمین وحی می نماید که آن گناهانی را که برروی تو انجام داده است پنهان بدار، پس خدا را ملاقات می کند در

(۱) بحار الأنوار، ج ٦ـ باب التوبه.

يلقاه وليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب» [١] .

وعن ابن الوليد، عن الصفّار، عن ابن أبي الخطّاب، عن ابن أسباط، عن يحيى بن بشير، عن المسعوديّ قال: **قال أميرالمؤمنين عليه السلام: «من تاب، تاب الله عليه، وأمرت جوارحه أن تستر عليه، وبقاع الأرض أن تكتم عليه، وأنسيت الحفظة ماكانت تكتب عليه»** [٢] .

فمن ذلك كله نستفيد أن الملكين يكتبان جميع مايصدر عن الإنسان ولكن الله تعالى برحمته قد ينسيهما بعض ماكتباه من ذنوب العبد حين يستغفر ويتوب أو أي سبب آخر يكون موجباً لذلك .

ومن لطفه تعالى إذا نوى العبد الحسنة كتبت له حسنة، فإذا عمل بها كتبت له عشراً وإذا نوى السيئة فلا تكتب عليه إلا بعد العمل،

حالی که هیچ چیز بر گناهان او گواهی نمی دهد». [١]

مسعودی در روایت دیگر از حضرت امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند که فرمود: «هرکس توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد و به اعضای بدنش دستور داده می شود که بر او پرده پوشی کنند و به زمین، که پنهان نماید و موجبات فراموشی ملائکه نسبت به آنچه بر علیه او نوشته اند، فراهم می شود». [٢]

بنابر این، از این اخبار چنین به دست می آید که ملائکه تمام اعمال انسان را می نویسند، ولی خدای تعالی به سبب رحمتش در بعضی موارد نسبت به بعضی از گناهانی که نوشته اند، به جهت استغفار و توبه بنده یا جهت دیگری آنان را به فراموشی وا می دارد.

از الطاف خداوندی این است که هرگاه بنده نیّت و قصد خیر کند، برایش نوشته می شود و وقتی انجام داد، ده برابر به او پاداش می دهد، و هرگاه نیت و قصد بدی کرد، نمی نویسند مگر پس از انجام آن کار. خدای تعالی می فرماید:

(١و٢) بحار الأنوار- ج ٦ - باب التوبة.

قال تعالى : «مَنْ جَاءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَايُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَايُظْلَمُونَ»[1] .

وأيضاً من لطفه تعالى أن العبد إذا أتى بالسيئة يمهل لعله يندم ويتوب ، كما جاء في الحديث أن «صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال ، فإذا عمل حسنة كتبها له صاحب اليمين بعشر أمثالها وإذا عمل سيئة وأراد صاحب الشمال أن يكتبها قال له صاحب اليمين : أمسك ، فيمسك عنه سبع ساعات ، فإن استغفر الله منها لم‌يكتب عليه شيء ، وإن لم‌يستغفر الله كتبت له سيئة واحدة»[2] .

وفي الحديث : «طوبى لمن وجد في صحيفة عمله يوم القيامة تحت كل ذنب ، أستغفر الله» .

وقال الصدوق في عقائده : إن مولانا أميرالمؤمنين (ع) مرَّ في يوم من

«مَنْ جاءَ...»[3]، همچنين از الطاف پروردگار اين است كه هرگاه بنده كار بدى را انجام دهد، فرشتهٔ مأمور حسنات به فرشتهٔ مأمور سيّئات مى گويد: او را مهلت بده شايد از گناهى كه انجام داده برگردد. فرشته هفت ساعت او را مهلت دهد. هرگاه توبه نكرد، يک گناه بر او مى نويسند.[4]

در حديث است: «خوشا به حال كسى كه در پروندهٔ عملش، روز قيامت، زير هرگناه يک استغفار و طلب آمرزش نوشته باشد».

صدوق (ره) در اعتقادات فرموده: بـه درستى كه مولاى ما حضرت على (ع) از

---

(۱) ـــ الأنعام ـ ۱٦۰.

(۲) ـــ بحار الأنوار ـ ج ٥ ـ ص ۳۲۱، و مجمع البيان ـ ج ٥ ـ ص ۱٤٤. يأتي في باب التوبة أحاديث أخرى ترتبط بالمقام.

(۳) «كسى كه كار نيكو انجام دهد، ده برابر پاداش دارد و كسى كه كار زشت انجام دهد، كيفر نمى شود مگر مانند آن و به آنان ستم نخواهد شد.» سورهٔ انعام ـ آيهٔ ۱٦۰ .

(٤) بحارالأنوار ـ ج ٥ ـ صفحهٔ ۳۲۱ و مجمع البيان ـ ج ٥ ـ صفحهٔ ۱٤٤. و در باب توبه احاديث ديگرى در اين رابطه مى آيد.

الأيام ببعض الشبان وهم يتكلمون باللغو ويضحكون، فقال الإمام (ع): «هل يصحّ لكم أن تكتب عليكم مثل هذه الأمور في صحيفة الأعمال!» فقالوا: وهل مثل هذه الأمور يكتب في صحيفة الأعمال؟ فقال الإمام (ع): «نعم حتى النفخة تكتب».

وقد ورد أن الأعمال تعرض على النبي (ص) في كل إثنين وخميس [١] فيعلمها، وكذلك تعرض على الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين ويعرفونها، وهم المعنيون بقوله تعالى: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» [٢].

وعلى ذلك إذا صدرت من العبد في الدنيا حسنة، مهما كانت

كنار گروهی جوان كه سرگرم ياوه گويی و خنده بودند، گذشت و به آنان فرمود: «آياسزاوار است مانند اين كارها در پروندهٔ شما نوشته شود!» عرض كردند: مگر اين كارها در نامهٔ اعمال نوشته می شود؟ فرمود: «بلی، حتی دميدن شما هم نوشته می شود».

در روايات آمده كه كارهای بندگان، در روزهای دوشنبه و پنج شنبه [٣] به پيامبر اكرم(ص) و ائمه- عليهم السلام- نشان داده می شود و آنان هم می دانند و هم آنانند مقصود از مؤمنين در آيه كريمه «وَقُلِ اعْمَلُوا...» [٤].

بنابر اين، هرگاه در دنيا از بنده كار نيكی سر بزند، گرچه كوچک باشد

---

(١) ــ وفي البحار (ج ٥ ـ ص ٣٢٩): كان رسول الله(ص) يصوم الإثنين والخميس، فقيل له: لم ذلك؟ فقال(ص): إن الأعمال ترفع في كل إثنين وخميس فأحب أن يرفع عملي وأنا صائم.

(٢) ــ التوبة ـ ١٠٥.

(٣) پيامبر اكرم(ص) دوشنبه و پنج شنبه را روزه می گرفت. عرض كردند: چرا روزه می گيری؟ فرمود: كه در هر دوشنبه و پنج شنبه عملها بالا می رود، دوست دارم كردارم را در حالی كه روزه دارم بالا ببرند. بحار الانوار- جلد٥- صفحه ٣٢٩.

(٤) «وبگو انجام دهيد، زود است كارهای شمارا خدا ورسول خدا ومؤمنين ببينند.» سوره توبه ـ آيه ١٠٥.

صغيرة كرفع حجر عثرة من طريق المسلمين، تكتب له، فكيف إذا أتى بأعمال أكبر من هذه وأعظم شأناً؟! [١] «إِنَّ كِتَابَ ٱلْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ.» [٢] و«إِنَّ كِتَابَ ٱلْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ.» [٣] «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ ٱقْرَءُوا كِتَابِيَهْ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ. فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ. قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ. كُلُوا وَٱشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ». [٤]

(مانند برداشتن سنگی از سر راه مسلمانان)، برایش نوشته می شود، چه رسد به این که کارهای مهم و بزرگ انجام دهد!. «إِنَّ كِتَابَ ٱلْأَبْرَارِ...»[٥]، «إِنَّ كِتَابَ ٱلْفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ»[٦]. «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ...».[٧]

---

(١) ـ استنادنا بما ذكر في هذا الباب إلى بحار الأنوار ـج ٥ـباب أن الملائكة يكتبون الأعمال.

(٢) ـ المطففين ـ ١٨.

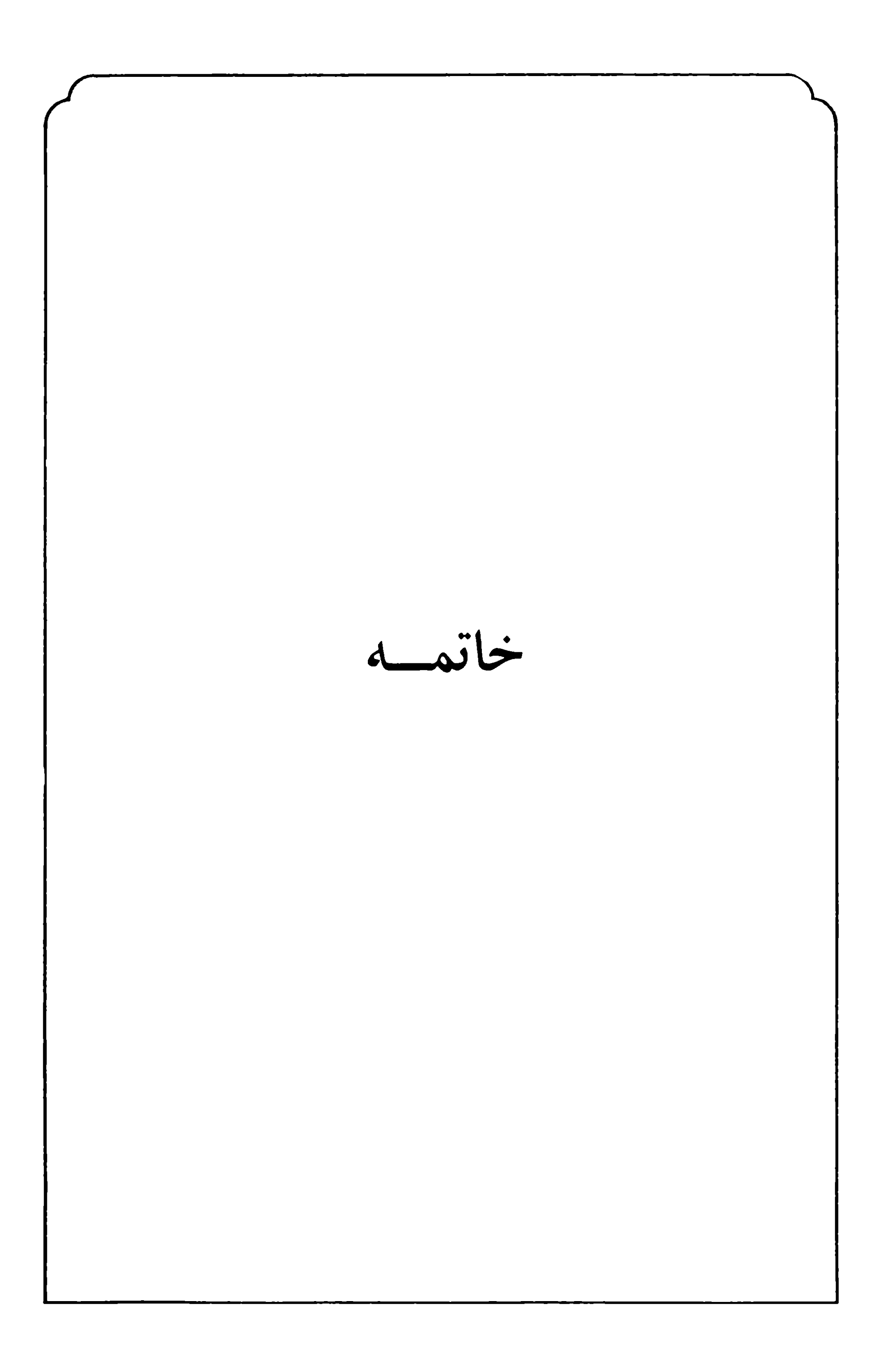
(٣) ـ المطففين ـ٧.

(٤) ـ الحاقة ـ ١٩ إلى ٢٤.

(٥) «به درستی که پرونده نیکان در مکان بلند است.» سوره مطففين ـ آيه ١٨.

(٦) « البته روز قیامت بدکاران با نامهٔ عمل سیاهشان در عذاب سجینند.» سوره مطففين ـ آيهٔ ٧.

(٧) «پس آن که پرونده اش را به دست راستش دهند، گوید: بیایید نامه ام را بخوانید، من از قبل می پنداشتم که به حساب خویش می رسم. چنین کسی درعیش و زندگی خوش خواهد بود؛ در بهشتی عالیرتبه که همیشه میوه های آن در دسترس است. بخورید و بنوشید. گوارا باد برشما که پاداش اعمال ایام گذشتهٔ دنیا است که برای امروز خویش، پیش فرستادید.» سوره الحاقه ـ آيات ١٩ الى ٢٤.



خاتمه

الخاتمة : الطوائف التي تؤمن الفزع الأكبر

إلا أن فريقاً من الناس يأمنون من هذا الفزع ، وذلك إذا اتصفوا ببعض الخصال الشريفة التي أمر بها الشارع . فعن أبي عبدالله عليه السّلام قال: «من أغاث المؤمن اللهفان اللهثان عند جهده، فنفّس كربته وأجابه على نجاح حاجته كانت له بذلك سبعون رحمة لأفزاع يوم القيامة وأهواله».[1]

خاتمه

باری، برخی از مردم از این ترس ایمن هستند، زیرا که دارای صفات ستوده‌ای که شارع مقدّس به آن فرمان داده می باشند. از امام صادق(ع) روایت شده است که: «کسی که مؤمن افسرده‌ای را از سختی برهاند، اندوه او را برطرف سازد و حاجتش را برآورده کند، برای او از بیم و هول رستاخیز هفتاد

---

(۱) ــ سفينة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳٦۰.

وفي المأثور: أن الخصال التي تؤمن من الفزع الأكبر: توقير ذي شيبة في الإسلام، والدفن في الحرم، والموت في أحد الحرمين، و وضع اليد على القبر وقراءة «القدر» سبع مرات، ومن عرضت له فاحشة أو شهوة فاجتنبها من مخافة الله عزوجل، ومن مقت نفسه دون الناس، ومن مات في طريق مكة ذاهباً أو جائياً.[۱]

وفي ما كلم الله عزوجل موسى بن عمران(ع) قال: «إلهي فما جزاء من دمعت عيناه من خشيتك؟ قال: ياموسى أقي وجهه من حرّ النار وأومنه يوم الفزع الأكبر».[۲]

حبّ أهل البيت أمان من الفزع الأكبر

ومما يوجب الأمن من الفزع الأكبر حب أهل البيت(ع). وحبهم

رحمت است.» در روايت صحيح از معصومين(ع) آمده: «صفاتى كه از بيم بزرگ ايمنى مى آورد عبارت است از: احترام نمودن پيرمردان مسلمان، دفن شدن در مكه، مردن در مكه يا مدينه،* دست روى قبر گذاشتن و سوره قدر را هفت مرتبه خواندن، چنانچه كسى مواجه با ناروا يا شهوت حرامى شود و از خوف خدا ترک نمايد، بى ارزش ترين مردم دانستن خويش نزدخدا ومردن درسفرحج».[۱]

از مناجاتهاى موسى بن عمران(ع) است كه عرض كرد: خدايا، پاداش آن كس كه چشمانش از ترس تواشک بريزد چيست؟ فرمود: اى موسى، صورتش را از آتش نگه مى دارم و او را در روز رستاخيز ايمن ميگردانم.[۲]

دوستى اهل بيت موجب ايمنى از ترس بزرگ است

از چيزهايى كه انسان را از ترس قيامت ايمن مى گرداند، دوستى خاندان

(۱و۲) ــ سفينة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳٦۰.

(*) مسجدالحرام يا مسجدالنبى.

هو «الحسنة» التي ذكرت في الآية الشريفة «مَنْ جَاءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ.»[١]
روى الحاكم عبيدالله بن عبدالله الحسكاني في «شواهد التنزيل»[٢] مسنداً إلى أبي عبدالله الجدلي قال: «دخلت على علي بن أبي طالب فقال: «ياأبا عبدالله ألا أنبئك بالحسنة التي من جاء بها أدخله الله الجنة، وبالسيئة التي من جاء بها أكبه الله في النار ولم‌يقبل له معها عمل؟» قلت: بلى ياأميرالمؤمنين. قال: «الحسنة حبّنا والسيئة بغضنا».
وذكر القندوزي أيضاً[٣] ماأخرجه أبو نعيم الحافظ مسنداً إلى الإمام الصادق(ع) عن آبائه في تفسير آية «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ.»[٤] قال:

پیامبر(ص) است، و مراد از حسنه‌ای که در آیه کریمه آمده همین دوستی می‌باشد: «مَنْ جاءَ ...».[١]
حاکم حسکانی در شواهد التنزیل[٢] از ابی عبدالله جدلی روایت کرده که بر علی بن ابیطالب(ع) وارد شدم. پس فرمود: «ای ابی عبدالله، آیا خبر دهم به تو حسنه‌ای که هرکس آن را به جا آورد، خداوند او را داخل بهشت گرداند و به گناهی که هرکس انجام دهد، خداوند او را به رو در آتش افکند و هیچ عملی را با آن گناه از او نپذیرد؟» عرض کردم: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: «حسنه، دوستی ما و سیّئه دشمنی ما است».
قندوزی[٣] از ابراهیم حافظ، از امام صادق(ع) از پدرانش در تفسیر آیهٔ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ...»[٤] روایت کرده که فرمود: نعیم ولایت علی بن ابیطالب(ع)

(١) کسانی که کار نیک انجام دهند، برای آنها پاداشی بهتر از آن است و آنان از ترس آن روز ایمن هستند، و کسانی که مرتکب گناه شوند، پس به رو در آتش افتند.» سوره‌نمل-آیه ٨٩و٩٠.
(٢) ــ ج ١ ـ ص ٤٢٦. منشورات الأعلمي. بيروت.
(٣) ــ ينابيع المودة ـ ص ١١١.
(٤) التكاثر ـ ٨ ـ سپس هرآینه بازخواست شود ازآنان دربارهٔ «نعیم».

«النعيم ولاية أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب كرّم‌الله وجهه».

وذكر القندوزي أيضاً [1] في تفسير هذه الآية ماأخرجه الحاكم ابن أحمد البيهقي مسنداً إلى الإمام الرضا عليه السّلام قال: كنّا يوماً بين يدي علي بن موسى الرضا رضي الله عنهما، قال له بعض الفقهاء: إن «النعيم» في هذه الآية هو الماء البارد، فقال له بارتفاع صوته: «**كذا فسرتموه أنتم وجعلتموه على ضروب، فقالت طائفة: هو الماء البارد وقال آخرون: هو النوم وقال غيرهم: هو الطعام الطيب. ولقد حدثني أبي عن أبيه جعفربن محمّد عليهم السّلام، إذ أقوالكم هذه ذكرت عنده، فغضب وقال: إن الله عزوجل لايسأل عباده عمّا تفضل عليهم به ولايمن بذلك عليهم، وهو مستقبح من المخلوقين كيف يضاف إلى الخالق جلت عظمته مالايرضىٰ للمخلوقين؟! ولكن النعيم حبّنا أهل البيت وموالاتنا يسأل الله عنه بعد التوحيد لله ونبوة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم، لأن العبد إذا وافى**

است. همچنین او از حضرت امام رضا(ع) نقل کرده روزی در خدمت آن حضرت بودیم. دانشمندی عرض کرد: همانا نعیم در این آیه آب سرد است. حضرت با صدای بلند فرمود: «شما چنین تفسیرکرده اید، گروهی گفتند: آب سرد است، گروهی گفتند: خواب است، دیگران گفتند: خوراک خوب است. همانا پدرم حدیثی آورد برای من از جعفربن محمد(ع)، هنگامی که حرفهای شما خدمت آن حضرت گفته شد، برآشفت و فرمود: به درستی که خدای عزوجل نمی پرسد از بندگانش آنچه را که به آنها بخشیده و منت برآنان نمی گذارد که این کار از بندگان، نارواست، پس چگونه به پروردگار با عظمت نسبت داده شود. ولی نعیم، دوستی ما خاندان و پیروی از ما است که خداوند پس از توحید و نبوّت رسول الله از آن می پرسد، زیرا که بنده هرگاه وفا کند و آن را ادا نماید، او را

(۱) ــ ینابیع المودة ـ ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

بذلك أداه إلى نعيم الجنة الذي لايزول. قال أبي، موسى: لقد حدثني أبي،جعفر عن أبيه محمّد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ياعلي إن أول مايسأل عنه العبد بعد موته شهادة أن لاإله إلّا الله وأن محمداً رسول الله وأنك ولي المؤمنين بما جعله الله وجعلته لك، فمن أقرّ بذلك وكان معتقده صار إلى النعيم الذي لازوال له». وروى القندوزي أيضاً[۱] مثل ذلك مسنداً إلى الإمام الباقر والإمام الكاظم عن آبائهما عليهم السلام.

وذكر القندوزي أيضاً[۲] نقلاً عن الديلمي في كتابه «الفردوس» مسنداً إلى أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في تفسير آية «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ.»[۳] قال: «إنهم مسئولون عن ولاية علي بن أبي طالب».

به بهشت جاویدان می کشاند. پدرم موسی بن جعفر(ع) فرمود: پدرم جعفر حدیثی آورد برای من از پدرش محمدبن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابیطالب ـعلیهم السلام ـ که رسول خدا(ص) فرمود: «ای علی به درستی که اول چیزی که پس از مرگ از بندگان می پرسند، شهادت به یکتایی پروردگار و این که محمد(ص) فرستادهٔ اوست و همانا تو ولیّ مؤمنین هستی، همانطور که خدا قرار داده. پس هر کس عقیده‌اش این باشد و به آن اقرار نماید، به نعمت جاویدان رسیده است». قندوزی[۱] مانند این را از امام باقر و امام هفتم از پدرانشان ـعلیهم السلام ـ نقل کرده، همچنین او[۲] از دیلمی در کتاب «الفردوس» از ابی سعید خدری، از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیهٔ کریمه: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»[۳] فرمود: دربارهٔ ولایت علی بن ابیطالب(ع) مورد سؤال قرار می گیرند.

(۱و۲) ينابيع المودة ـ ص ۱۱۲.

(۳) ـــ الصافات ـ ۲٤ «باز دارید آنان را که آنان سخت مسئولند.»

بعض الآيات الواردة في أن حبّ أهل البيت أمان من الفزع الأكبر

ومن الآيات الواردة في أن حبّ أهل البيت أمان من الفزع الأكبر يوم القيامة قوله تعالى: «إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»[1] وقوله تعالى: «لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ».[2]

قال الحاكم الحسكاني[3]: «حدثني أبو الحسن الفارسي، حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الفقيه، حدثنا أبي، حدثنا سعد بن عبدالله، حدثنا أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن علي (ع) قال: قال لي رسول الله (ص): «ياعليّ فيكم نزلت هذه الآية «إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ».

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ياعليّ فيكم نزلت:

آيات وارده دراينكه دوستی خاندان پیامبر(ص) انسان راازترس قیامت ایمن میگرداند

از جمله آیات وارده درباره ایمنی دوستان اهل بیت از ترس بزرگ قیامت، آیات: «إِنَّ ٱلَّذِينَ...»[1] و: «لايَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ...»[2] می باشد.

حضرت جعفر بن محمد از پدرش، از پدرانش، از حضرت علی (ع) نقل نمودند که رسول خدا (ص) به من فرمود: «ای علی، دربارهٔ شما این آیه فرود آمد: «إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ...» وآنانکه وعده نیکوی ما برآنها پیشی گرفته، ازعذاب دورند»[3].

وهمچنین رسول خدا (ص) فرمود: آیهٔ «لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ...» دربارهٔ شما

(۱) «والبته آنان‌که توفیق و وعدهٔ نیکوی ما بر آنها پیشی گرفته، از دوزخ به دور خواهند بود.» سوره انبیاء- آیه ۱۰۱.

(۲) «بیم بزرگ آنان را اندوهگین نکند.» سوره انبیاء- آیه ۱۰۳.

(۳) ــ شواهد التنزيل - ج ۱ - ص ۳۸٤ و ۳۸۵.

«لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ.»* الناس يطلبون في الموقف وأنتم في الجنان تتنعمون». [١]

وقـال الحـافظ القندوزي في «ينـابيـع المودة» [٢] في تفسير آية «وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً» : [٣]

أخرج الثعلبي بسنده عـن ابن مالك عن ابن عباس رضي الله عنهما قـال : «اقتراف الحسنة المودة لآل محمّد صلى الله عليه وآله وسلم.» وذكر هذا التفسير أيضاً بسند آخر.

وقال القندوزي أيضـاً [٤] : الـثعلبي بسنده عن جـابـر الجـعفي عن أبي جـعفر الـباقر رضـي الله عـنه قال : سـئل رسول الله صلى الله عـليه وآله وسلـم عن قـوله تـعـالى : «ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ.» [٥] فـقال : «هي شجرة في الجنـة أصلها في داري وفرعها على أهل الجنة.

آمده، مردم در ایستگاهها باز خواست می شوند و شما در بهشت در نعمت هستید».

قندوزی در ینابیع الموده[٢] در تفسیر آیه کریمهٔ : «مَنْ يَقْتَرِفْ...»[٣]، از ابن عباس روایت کرده که بجـا آوردن کـردار نـیک، دوستی آل محمـد(ص) اسـت، و این تفسیر را با سندی دیگر نیز آورده است. همچنین او[٤] از جابر جعفی، از امام باقر(ع) روایت کرده که: «از رسول خدا(ص) در مورد آیـهٔ : «ٱلَّذِينَ آمَنُوا...»[٥] پـرسـیدند، فرمود : «طوبیٰ» درختی است در بهشت که ریشهٔ آن در خانهٔ من و شاخه های آن برفراز اهل بهشت است. عرض کردند: یا رسول الله، از شما در مورد آن پرسیدیم،

(*) ـــ الأنبياء ـ ١٠٣.

(١) ـــ شواهد التنزيل ـ ج ١ ـ ص ٣٨٣.

(٢) ـــ ص ١١٨.

(٣) «کسی که حسنه ای را به جا آورد، ما بر نیکی او بیفزاییم.» سوره شوری ـ آیه ٢٣.

(٤) ـــ ينابيع المودة ـ ج ١ ـ ص ٩٦.

(٥) «آنان که به خدا ایمان آوردند و کردار شایسته انجام دادند، خوشا براحوال آنها و مقام نیکویشان.» سوره رعد ـ آیهٔ ٢٩.

فقيل له: يارسول‌الله سألناك عنها فقلت: أصلها في دار عليّ وفرعها على أهل الجنة، فقال: إن داري ودار عليّ واحدة غداً في مكان واحد».

وقال الحافظ ابن المغازلي الشافعي في كتاب «مناقب علي بن أبي طالب»:[1]

أخبرنا أحمد بن محمد بن عبدالوهاب إجازة أن أبا أحمد عمر بن عبدالله بن شوذب أخبرهم قال: حدثنا عثمان بن أحمد الدقاق، حدثنا محمد بن أحمد بن أبي العوام، حدثنا ابن الصباح الدولابي، حدثنا الحكم بن ظهير عن السدي في قوله عزوجل: «**وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً.**» قال: المودة في آل الرسول.

وقال ابن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة»:[2] قوله تعالىٰ: «**إِنَّ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُوْلَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ.**»[*]، أخرج الحافظ جمال الدين الذرندي عن ابن عباس رضي الله عنهما أن هذه الآية لما نزلت قال صلى الله عليه وسلم لعليّ: «**هو أنت وشيعتك تأتي أنت وشيعتك**

فرموديد كه ريشه‌اش در خانۀ على و شاخه‌هايش برسر بهشتيان است. فرمود: همانا خانۀ من وخانۀ على فردا يكى است».

ابن مغازلى در كتاب مناقب على بن ابيطالب از سدى نقل كرده كه مراد از آيۀ كريمه: «**وَمَنْ يَقْتَرِفْ...**» دوستى آل پيامبر(ص) است.[1]

ابن حجر هيتمى در «الصواعق المحرقه» گفته[2]: هنگامى كه آيۀ كريمۀ: «**اِنَّ الَّذِينَ...**»[*]نازل شد، پيامبر اكرم به على (ع) فرمود: تو و پيروانت هستى، تو و

---

(۱) ــ شواهد التنزيل ـ ج ۱ ـ ص ۳۱٦.

(۲) ــ ص ۱٦۱ منشورات مكتبة القاهرة.

(*) «همانا آنان كه ايمان آوردند و كردار شايسته انجام دادند بهترين مرد مانند.» سوره بيّنه ـ آيه ۷.

يوم القيامة راضين مرضيين ويأتي عدوّك[*] غضاباً مقمحين. قال: ومن عدوّي؟ قال: من تبرّأ منك ولعنك».

وقال ابن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة»: [1]

قوله تعالى: «**وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**.» أي عن ولاية علي.

وذكر الحسكاني [2] هذه الرواية في تفسير هذه الآية مسندة إلى أبي سعيد الخدري وغيره من طرق متعددة.

وروى الحسكاني مسنداً إلى الأصبغ بن نباتة عن عليّ عليه السّلام في قوله تعالى: «**إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ**.» [3] قال: عن ولايته. [4]

شيعيانت روز قيامت پسنديده و خشنود مى آيد و دشمن تو سرافكنده و ناراحت مى آيد. عرض كرد: دشمنان من كيانند؟ فرمود: آنان كه از تو بيزارى جسته و ناسزايت گويند همچنين ابن حجر گفته است كه مراد آيۀ كريمۀ «**وَقِفُوهُمْ**...» ازولايت على بن ابيطالب(ع) است.

حسكانى از اصبغ بن نباته، از حضرت على (ع) روايت كرده كه در آيۀ كريمه: «**إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ**...»، «آنان كه به آخرت نگرويده اند، از گمراهانند»، منظور ولايت على بن ابى طالب(ع) است.

(*) هكذا في المصدر، والظاهر: «أعداؤك»، كما جاء في «نورالأبصار» ص ١١٢.

(١) ــ ص ١٤٩ - منشورات مكتبة القاهرة.

(٢) ــ شواهد التنزيل - ج ٢ - ص ١٠٦.

(٣) ــ المؤمنون - ٧٤.

(٤) ــ شواهد التنزيل - ج ١ - ص ٤٠٢.

الأحاديث الدالة على أن حبّ أهل البيت عليهم السّلام أمان من الفزع يوم القيامة

منها ـ ماعن ابن عمر قال: سألنا رسول‌الله صلى الله عليه وآله عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فغضب فقال: «مابال أقوام يذكرون من له منزلة عند الله كمنزلتي ومقام كمقامي إلّا النبوّة؟!.

ألا ومن أحبّ عليّاً فقدأحبّني،ومن أحبّني رضي الله عنه،ومن رضي الله عنه كافأه بالجنّة، ألا ومن أحبّ عليّاً استغفرت له الملائكة وفتحت له أبواب الجنّة يدخل أيّ باب شاء بغير حساب. ألا ومن أحبّ عليّاً أعطاه الله كتابه بيمينه وحاسبه حساب الأنبياء، ألا

روایاتی که دلالت بر ایمنی از ترس روز رستاخیز به واسطهٔ محبت اهل بیت دارد

۱ـ ازعبدالله بن عمرنقل شده که گفت: از پیامبر اکرم (ص) درباره علی بن ابی طالب (ع) سؤال نمودیم، ایشان خشمگین شده و فرمودند: «چه شده است مردمی را که شخصی را ذکر می کنند که در نزد خدا ـ جز مقام نبوّت ـ منزلتی همانند منزلت من و مقامی همچون مقام من دارد؟!!

آگاه باشید! کسی که علی را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و کسی که مرا دوست داشته باشد، خداوند از او راضی و خشنود شود و هرکه خدا از او راضی شود، بهشت را به او پاداش دهد.

بدانید! که هرکس علی (ع) را دوست بدارد، فرشتگان برای او استغفار می کنند و درهای بهشت به رویش گشوده شود تا از هر دری که بخواهد، بدون حساب وارد گردد.

آگاه باشید! کسی که علی را دوست بدارد، خداوند نامهٔ اعمال اورا به

ومن أحبّ عليّاً لايخرج من الدّنيا حتّى يشرب من الكوثر ويأكل من شجرة طوبىٰ ويرى مكانه من الجنَّة، ألا ومن أحبّ عليّاً يهوّن الله عليه سكرات الموت وجعل قبره روضة من رياض الجنّة. ألا ومن أحبّ عليّاً أعطاه الله في الجنة بكلّ عرق في بدنه حوراء وشفّعه في ثمانين من أهل بيته وله بكلّ شعرة على بدنه حديقة في الجنّة، ألا ومن عرف علياً وأحبّه بعث الله إليه ملك الموت كما بعث الله إلى الأنبياء ودفع عنه أهوال منكر ونكير ونوّر قبره وفسحه مسيرة سبعين عاماً وبيّض وجهه يوم القيامة. ألا ومن أحبّ عليّاً أظلّه الله في ظل عرشه مع الصّديقين والشهداء والصالحين وآمنه من الفزع الأكبر

دست راستش خواهد داد و مانند پیامبران از او حساب خواهند کشید.

به راستی کسی که علی را دوست داشته باشد، از دنیا بیرون نخواهد شد تا آن که از آب کوثر بنوشد و از درخت طوبیٰ بخورد و جای خود را در بهشت ببیند.

بدانید! هرکس علی را دوست بدارد، خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان کند و قبرش را گلستانی از گلستان‌های بهشت قرار دهد.

آگاه باشید! کسی که علی (ع) را دوست بدارد، خداوند در بهشت به عدد رگهای بدنش به او حورالعین خواهد داد و شفاعتش دربارۀ هشتاد نفر از خانواده‌اش قبول خواهد شد و خداوند به عدد موهای بدنش به او باغچه هائی در بهشت عنایت کند.[1]

آگاه باشید هر که علی (ع) را بشناسد و دوستش بدارد، خداوند فرشته مرگ را به سوی او می فرستد آن گونه که به سوی پیامبران فرستد و بیم نکیر و منکر را از او دفع نموده، قبرش را نورانی و به اندازۀ هفتاد سال راه وسعت دهد و در روز قیامت روسفیدش سازد.

آگاه باشید! کسی که علی را دوست بدارد، خداوند او را در زیر سایۀ عرش خود همراه با صدّیقین و شهداء و صالحین قرار خواهد داد و از ترس بزرگ و

(۱) در نسخۀ اصلی «شهرهایی در بهشت» آمده است.

وأهوال يوم الصاخّة، ألا ومن أحبّ عليّاً تقبّل الله منه حسناته وتجاوز عن سيّئاته وكان في الجنّة رفيق حمزة سيّد الشهداء، ألا ومن أحبَّ عليّاً أثبت الله الحكمة في قلبه وأجرى على لسانه الصّواب وفتح الله له أبواب الرحمة، ألا ومن أحبّ عليّاً سمّي أسير الله في الأرض وباهى الله به ملائكته وحملة عرشه.

ألا ومن أحبّ عليّاً ناداه ملك من تحت العرش: أن ياعبدالله استأنف العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلّها، ألا ومن أحبّ عليّاً جاء يوم القيامة ووجهه كالقمر ليلة البدر، ألا ومن أحبّ عليّاً وضع الله على رأسه تاج الكرامة وألبسه حلّة العزّة، ألا ومن أحبّ عليّاً مرَّ على الصّراط كالبرق الخاطف ولم ير صعوبة، ألا ومن أحبّ عليّاً كتب الله له براءة من النار وبراءة من النفاق وجوازاً على الصّراط وأماناً من العذاب، ألا ومن

وحشتهای روز قیامت در امانش گذارد.

هرکه علی را دوست بدارد، خداوند از او کارهای نیک را قبول نماید و از گناهانش بگذرد و در بهشت همدم حمزه سیدالشهداء باشد.

آگاه باشید! هرکس علی را دوست بدارد، خداوند حکمت را در قلبش پایدار کند، حق را برزبانش جاری سازد و درهای رحمت را بر او بگشاید. بدانید! هرکه علی را دوست بدارد، اسیر خدا در زمین خوانده شود و خداوند بر فرشتگان و حاملان عرش خود به او مباهات کند.

آگاه باشید! هر که علی را دوست بدارد، فرشته ای از زیرعرش اورا ندا کند که ای بندهٔ خدا، عمل خود را از نو شروع کن که خداوند همهٔ گناهانت را بخشیده است. بهوش باشید! هرکس علی را دوست بدارد، با صورت درخشان همچون ماه‌شب چهارده بر عرصهٔ قیامت پا نهد. هر که علی را دوست بدارد، خداوند بر سر او افسر کرامت گذارد و خلعت عزت بر او بپوشاند.

آگاه باشید! هر که علی را دوست بدارد، بر پل صراط برق آسا گذشته و هیچ گونه سختی نخواهد دید.

أحبّ عليّاً لاينشر لـه ديوان ولاينصب له ميزان وقيل له: ادخل الجنّة بغير حساب، ألا ومن أحبّ عليّاً أمن مـن الحساب والميزان والصّراط، ألا ومـن مات على حـبّ آل محمّد صافحته الملائكة وزارته أرواح الأنبياء وقضى الله له كلّ حاجة كانت له عند الله، ألا ومن مات على بغض آل محمّـد مات كافراً، ألا ومن مـات على حبّ آل محمّد مات على الإيمان وكنت أنا كفيله بالجنّة». [1]

وعن معاوية بن عمار عن جعفر، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **«ياعليُّ لقد مثلت لي أمّتي في الطين**

هرکه علی را دوست بدارد، خداوند برات آزادی از آتش و نفاق و برگ عبور از صراط برای او نوشته و ایمن از عذابش کند.

هان! هرکه علی را دوست بدارد، روز قیامت برای او دادگاه تشکیل نمی شود و ترازوی سنجش اعمال برایش نصب نمی گردد و به او گفته می شود که بی حساب وارد بهشت شو.

هان! هرکه علی را دوست بدارد، از حساب و میزان و صراط در امان خواهد بود، و هرکه بر ولایت و محبت آل محمد(ص) جان بسپارد، ملائکۀ آسمان با وی مصافحه کنند وارواح انبیاء به زیارتش خواهند آمد و هر حاجتی را که از خدا خواسته، روا می دارد. بدانید! هرکس با دشمنی آل محمد(ص) بمیرد، در حال کفر مرده است.

هان! هر که با حب آل محمد جان سپارد، با ایمان مرده است و من ضامن بهشت برای او می باشم».

۲ـ معاویة بن عمار از امام صادق(ع) و او هم از پدرش(ع) و او نیز از جدش(ع) روایت نموده که: «پیامبراکرم(ص) به علی (ع) فرمود: یا علی، امّت

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۲۷ ـ باب ثواب حبهم ونصرهم وولايتهم.

حتى رأيت صغيرهم وكبيرهم أرواحاً قبل أن يخلق الأجساد وإني مررت بك وبشيعتك فاستغفرت لكم، فقال عليٌّ: يانبي الله زدني فيهم، قال: ياعليُّ تخرج أنت وشيعتك من قبوركم ووجوهكم كالقمر ليلة البدر، وقد خرجت عنكم الشدائد، وذهبت عنكم الأحزان، تستظلّون تحت العرش يخاف الناس ولاتخافون، ويحزن الناس ولاتحزنون، وتوضع لكم مائدة والناس في الحساب». [1]

وفي «أمالي الشيخ» عن أبي عبدالله الجدليّ قال لي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: **«ألا أحدّثك ياأبا عبدالله بالحسنة الّتي من جاء بها أمن من فزع يوم القيامة، والسيّئة التي من جاء بها أكبّه الله على وجهه في النّار؟ قلت: بلى**

من در حالى كه هنوز ارواحى بودند كه بدنهاى آنها آفريده نشده بود، در نظرم نمايان شدند، چنان كه بزرگ و كوچک آنان را ديدم و من گذشتم بر تو و شيعيانت در حالى كه براى شما استغفار نمودم. على (ع) عرض كرد: «از شيعيان بيشتر برايم سخن بگوييد ، فرمود: يا على، تو و شيعيانت با صورتهاى درخشان، چون ماه شب چهارده از قبرهاى خود خارج خواهيد شد و در حالى كه سختيها از شما دور شده و اندوهها از دلهايتان بيرون گشته، در سايهٔ عرش خدا سايبان گيريد. مردم هراسانند و شما نمى ترسيد. مردم اندوهگينند و شما اندوهى در دل نداريد. براى شما خوانها گسترده مى شود و مردم گرفتار حساب مى باشند». [1]

۳ـ در امالى شيخ طوسى از ابوعبدالله جدلى نقل شده كه گفت: حضرت على (ع) به من فرمود: «اى اباعبدالله، آيا نمى خواهى با تو دربارهٔ كار نيكى سخن بگويم كه هركه با خود آورد، از ترس قيامت در امان خواهد بود و كار زشتى كه هركه آن را با خود داشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش جهنم

---

(۱) ـ بحارالأنوار ـ ج ٦٨ ـ ص ٢٧.

یاأمیرالمؤمنین، قال: الحسنة حبّنا والسیّئة بغضنا.»[1] وعن أبي حمزة الثمالیّ، عن عليّ بن الحسین علیه السّلام قال: قال سلمان الفارسي رحمة الله علیه: کنت ذات یوم جالساً عند رسول الله صلی الله علیه وآله إذ أقبل عليُّ بن أبي طالب علیه السّلام فقال له: **«یاعليُّ ألا أبشّرك؟ قال: بلی یارسول الله، قال: هذا حبیبي جبرئیل یخبرني عن الله جلّ جلاله أنه قد أعطی محبّك وشیعتك سبع خصال: الرفق عند الموت، والأنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة والأمن عند الفزع، والقسط عند المیزان، والجواز علی الصّراط ودخول الجنّة قبل سائر الناس من الأمم بثمانین عاماً».**[2]

وعن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «من

افکند؟»، عرض کردم: آری ای امیرمؤمنان،فرمود: «آن کار نیک دوستی ما است و آن عمل زشت و ناروا، دشمنی با ماست».[1]

٤- ابوحمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین(ع) نقل می کند که سلمان(ره) فرمود: روزی در خدمت پیامبر اکرم(ص) نشسته بودم که ناگهان علی بن ابیطالب(ع) وارد شد. پیامبر فرمود: «یا علی آیا به تو مژده ای بدهم؟»، علی (ع) عرض کرد: «آری ای رسول خدا».، فرمود: «حبیب من جبرئیل اکنون به من خبر می دهد که خداوند تعالی دوست و شیعهٔ تو را هفت ویژگی داده است: (۱) مدارا شدن هنگام مرگ (۲) انس به هنگام وحشت (۳) نورانیت در وقت تاریکی (٤) امان به هنگام هراس (۵) عدالت در هنگام سنجش اعمال (٦) برگ عبور از صراط (۷) هشتاد سال پیش از مردم وارد بهشت شدن».[2]

۵- از زیدبن‌ثابت نقل شده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «کسی که علی را

(۱) ــ بحار الأنوار - ج ۲۷ - باب ثواب حبهم ونصرهم وولایتهم.

(۲) ــ بحار الأنوار - ج ٦۸ - باب فضائل الشیعة.

أحبَّ علياً في حياته وبعد موته كتب الله له الأمن والإيمان ماطلعت شمس وما غربت، ومن أبغضه في حياته وبعد موته مات ميتة جاهليّة وحوسب بما عمل». [۱]

«تاريخ بغداد»: سفيان الثوري، عن منصور بن المعتمر، عن جدته، عن عائشة، قال النبي صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السّلام: **«حسبك، مالمحبّك حسرة عند موته، ولاوحشة في قبره ولافزع يوم القيامة».** [۲]

وعن عمر بن شيبة، عن أبي جعفر عليه السّلام في خبر طويل قال: **«إذا كان يوم القيامة كان رسول‌الله صلّى الله عليه وآله وعليّ عليه السّلام وشيعته على كثبان من المسك الأذفر، على منابر من نور، يحزن الناس ولايحزنون، ويفزع الناس ولايفزعون، ثمّ تلا هذه الآية «مَنْ جَاءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ**

درحیات و بعد از مرگ وی دوست داشته باشد، خداوند تا هنگامی که آفتاب طلوع و غروب می کند، برایش امن و ایمان می نویسد، و کسی که علی را در حال حیات و یا پس از مرگ وی دشمن بدارد، مانند اهل جاهلیت می میرد و از کارهایش بازجویی می شود». [۱]

٦ـ در کتاب «تاریخ بغداد» از عایشه نقل شده که رسول خدا(ص) به علی (ع) فرمود: «این نعمت برایت بس است که دوستدار تو هنگام مرگ هیچ حسرتی به دل و هیچ وحشتی در قبر و هیچ هراسی در روز قیامت نخواهد داشت». [۲]

۷ـ از عمربن شیبه، از حضرت باقر(ع) نقل شده که فرمود: «روز قیامت پیامبر اکرم(ص) و علی (ع) و شیعیانش در تپه هایی از مشک خوشبو بر فراز منبرهایی از نور می باشند؛ مردم اندوهگینند ولی آنان اندوهی ندارند؛ مردم هراسانند و ایشان بیمناک نیستند.»، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «مَنْ

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۳۹ ـ باب ۸۷.

(۲) ــ بحار الأنوار ـ ج ۳۹ ـ باب ۸۷.

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.» فالحسنة ـ والله ـ ولاية عليّ عليه السّلام ثمّ قال: «لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»[1].

وعن عيون أخبار الرضا: قال رسول الله (ص): «من أحبّنا أهل البيت حشره الله آمناً يوم القيامة»[2].

وعن أبي حمزة الثماليّ عن الباقر(ع) عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله: «لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ» الآيات، قال: «فيعطى ناقة فيقال: اذهب في القيامة حيث ماشئت، فإن شاء وقف في الحساب، وإن شاء وقف على شفير جهنّم، وإن شاء دخل الجنّة، وإنّ خازن النّار يقول: ياهذا من أنت؟! أنبيّ أم وصيّ؟ فيقول: أنا من شيعة محمّد وأهل بيته، فيقول: ذلك لك»[3].

جاءَ...»، «به خدا قسم، مراد از حسنه در این آیه ولایت علی (ع) می باشد.»، آن گاه امام باقر(ع) این آیه را تلاوت نمودند: «لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ...».[1]

۸ـ در کتاب عیون اخبار الرضا نقل شده که رسول خدا(ص) فرمود: «کسی که ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خدا روز قیامت او را آسوده خاطر محشور فرماید»[2].

۹ـ ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت امام باقر(ع) نقل کرده که پیامبر اکرم(ص) دربارهٔ آیه «لَا يَحْزُنُهُمُ...» فرموده: «... پس شتری به آن شخص داده می شود و به او گویند: درعرصهٔ قیامت هرجا که می خواهی برو. پس اگر بخواهد، درجایگاه حساب می ایستد و اگر بخواهد، بر کَرانه جهنم می ایستد و اگر بخواهد، داخل بهشت شود و هرآینه نگهبان دوزخ سئوال می کند: تو کیستی؟ آیا پیامبری یا جانشین پیامبری؟ پس او گوید: من از شیعیان محمد و اهل بیت اویم نگهبان گوید: این مقام برای تو باد»[3].

(۱) ـــ بحار الأنوار ـ ج ٦٨ ـ باب فضائل الشيعة، (الأنبياء-۱۰۳).
(۲) ـــ بحار الأنوار ـ ج ۲۷ ـ باب ثواب حبهم ونصرهم وولايتهم.
(۳) ـــ بحار الأنوار ـ ج ۳۹ ـ باب ۸٦.

وفي حديث عن رسول الله (ص) :

«ياعليٌّ شيعتك المنتجبون، ولولا أنت وشيعتك ماقام لله دين، ولولا من في الأرض منكم لما أنزلت السماء قطرها. ياعليٌّ لك كنز في الجنّة وأنت ذو قرنيها، شيعتك تعرف بحزب الله. ياعليٌّ أنت وشيعتك القائمون بالقسط وخيرة الله من خلقه، ياعليٌّ أنا أوّل من ينفض التراب عن رأسه وأنت معي ثمَّ سائر الخلق. ياعليٌّ أنت وشيعتك على الحوض تسقون من أحببتم وتمنعون من كرهتم، وأنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر في ظلّ العرش، يفزع الناس ولا تفزعون، ويحزن الناس ولاتحزنون، فيكم نزلت هذه الآية: «إنَّ

۱۰ـ در روایتی از رسول اکرم (ص) آمده است: «یا علی، شیعیان تو برگزیدگانند. اگر تو و شیعیانت نبودید، هرآینه برای خدا دینی استوار و پابرجا نمی گشت، و اگر در زمین از شما کسی نمی بود، آسمان باران خود را نمی بارید.

یا علی، در بهشت از برای تو گنجی است و تو ذوالقرنین آن می باشی و شیعیانت بنام حزب الله شناخته می شوند.

یا علی، تو و شیعیانت قائم به قسط و عدالت گستر می باشید و شما برگزیدگان خدا از مخلوقاتش هستید.

یا علی، من اولین کسی خواهم بود که از قبر بیرون آمده و خاک از سر برافشانم و تو با من خواهی بود سپس سایر مردم.

یا علی، تو و شیعیانت بر لب حوض کوثر خواهید بود و به هر کس که مایل باشید، از آب آن می دهید و هرکس را که مایل نباشید، از نوشیدنش منع خواهید کرد. تو و شیعیانت در روز قیامت، در سایه عرش خدا از وحشت در امان خواهید بود، در حالی که مردم وحشت دارند، شما نمی ترسید و مردم اندوهگینند و شما اندوهی ندارید، این آیه در بارهٔ شما نازل شد که: «إِنَّ ٱلَّذِينَ...»[1] یعنی کسانی

---

(۱) سوره انبیاء ـ آیات ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳.

ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰ أُوْلَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ. لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِيمَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ. لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ ٱلَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ».[1] وعن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: «يخرج أهل ولايتنا يوم القيامة من قبورهم مشرقة وجوههم، مستورة عوراتهم، آمنة روعاتهم، قد فرّجت عنهم الشدائد، وسهلت لهم الموارد، يخاف الناس ولايخافون، ويحزن الناس ولايحزنون، وقد أعطوا الأمن والإيمان، وانقطعت عنهم الأحزان، حتى يحملوا على نوق بيض لها أجنحة، عليهم نعال من ذهب، شركها[2] النور، حتى يقعدون في ظلّ عرش الرحمن، على منابر من نور، بين أيديهم مائدة

که رحمت ما قبلاً شامل حال آنها شده، از آتش جهنم دور خواهند بود و آوای آن را هم نمی شنوند. آنها به آن‌چه مشتاق و مایل آنند، جاویدان هستند. وحشت و هنگامه بزرگ، قیامت آنها را غمگین نمی نماید. فرشتگان به استقبال آنها آمده و می گویند: این است آن روزی که به شما وعده داده شده بود».

۱۱ـ از امام صادق(ع) از پدرش، ازعلی بن ابیطالب(ع)روایت شده که فرمود: «اولیاء و دوستان ما روز قیامت با صورتهای نورانی و عورتهای پوشیده و خاطری آرام و بدون ترس از قبرهایشان خارج می شوند شداید و سختیها از آنها برطرف و راهها برایشان هموار است. مردم هراسانند و آنها نمی ترسند. مردم غمگینند و آنها غمی بدل ندارند و به ایشان امان داده شده و اندوه آنان پایان یافته است. آنها را بر شترهای سپید بالدار سوار می کنند درحالی که کفشی از طلا پوشیده‌اند که بند آن از نور است، تا آن که در زیر سایهٔ عرش خدای رحمان بر منبرهایی از نور بنشینند و از سفره‌ای که جلویشان گسترده شده می خورند، تا آن

(۱) ـ الأنبياء ـ ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳. بحار الأنوار ـ ج ۳۹ ـ باب ۸۷.

(۲) ـ الشُرُك ككتب جمع شراك ككتاب وهو سير النعل.

يأكلون عليها حتّى يفرغ الناس من الحساب».[1]

وعن العبّاس بن الفضل، عن أبي زرعة، عن عثمان بن محمّد بن أبي شيبه، عن عبدالله بن نمير، عن الحارث بن حصيرة، عن زيد بن وهب، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله: «**ولايتي وولاية أهل بيتي أمان [براءة خ. ل] من النار.**»[2] إلى غير ذلك من الروايات.

فضل أهل البيت (عليهم السّلام) ومحبّيهم

نذكر عدداً من الأحاديث الواردة بهذا الصدد، وهي مروية عن أهل السنة والشيعة:

منها - ماذكره ابن المغازلي في كتاب «مناقب عليّ بن أبي طالب»[3] مسنداً عن ابن عباس قال: «**قال رسول‌الله صلّى الله عليه وآله:**

هنگام كه مردم از حساب فارغ شوند».[1]

۱۲- ابن عباس از رسول خدا روايت كند كه فرمود: «تولّى و دوستى من و اهل‌بيت من، مجوز ايمنى از آتش جهنم است».[2]

فضل اهل بيت و دوستانشان

در اين باره روايات فراوانى از طريق شيعه و سنى نقل گرديده كه ما به ذكر برخى از آنها اكتفا مى كنيم:

روايت است كه رسول خدا(ص) فرمود: «سوگند به آن كه جانم به دست

---

(۱) ــ بحار الأنوار - ج ٦٨ - باب فضائل الشيعة.
(۲) ــ بحار الأنوار - ج ۲۷ - باب ثواب حبهم ونصرهم وولايتهم.
(۳) ــ ص ۱۱۹ - منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.

والّذي نفسي بيده لايزول قدما عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيا[1] أفناه؟، وعن جسده فيا أبلاه؟، وعن ماله فيا أنفقه ومما اكتسبه؟، وعن حبّنا أهل البيت؟».[2]

وذكر الحافظ ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب»[3]، مسنداً إلى معاوية بن حيدة القشيري قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول لعليّ: **«ياعليّ لايبالي من مات وهو يبغضك مات يهودياً أو نصرانياً».**

وذكر ابن المغازلي أيضاً في نفس الكتاب[4] مسنداً إلى ابن عبّاس: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: **«إذا كان يوم القيامة أمر الله**

اوست، بنده روز رستاخيز قدم از قدم برندارد مگر از «چهار چيز» از او بپرسند. در بارهٔ عمرش كه درچه كارى سپرى كرده، و از بدنش كه درچه راهى كهنه كرده، و در مورد اموالش كه ازچه راهى به دست آورده و درچه راهى مصرف كرده، و از دوستى ما خاندان».[5]

ابن مغازلى از قشيرى نقل مى كند كه شنيدم رسول خدا (ص) به على (ع) فرمود: «يا على آن كس كه تو را دشمن دارد، باكى نيست كه يهودى يا نصرانى بميرد.» و نيز در همان كتاب از ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل كند كه فرمود:

---

(١) ــ هكذا في المصدر ونسخة قديمة من «ينابيع المودة» طبع النجف الأشرف، والظاهر: «فيمَ أفناه».

(٢) ــ ذكر هذا الحديث العلامة الشيخ محمد مهدي الحائري في «الكوكب الدرّي» نقلاً عن المناقب نقلاً عن الثعلبي وأبي القاسم القشيري وابن بطة، وكلهم من علماء أهل السنة. وذكره أيضاً الحافظ القندوزي في ينابيع المودة (ص١١٢ و١١٣).

(٣) ــ ص ٥١ ـ منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.

(٤) ــ ص ـ ١٣١.

(٥) اين حديث را علامه شيخ محمد مهدى حائرى دركتاب «الكوكب الدرى» از «مناقب» به نقل از ثعلبى و ابوالقاسم قشيرى و ابن بطه (كه همگى از دانشمندان اهل سنت مى باشند) ذكر نموده و نيز حافظ قندوزى در «ينابيع المودة» صفحه ١١٢، ١١٣ ذكر كرده است.

جبرئيل أن يجلس على باب الجنة فلايدخلها إلّا من معه براءة من عليّ بن أبي طالب» .

وذكر ابن المغازلي أيضاً[1] مسنداً إلى الزهري قال : سمعت أنس بن مالك يقول : والله الذي لاإله إلّا هو لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : **«عنوان صحيفة المؤمن حبّ عليّ بن أبي طالب»** .

وذكر ابن المغازلي أيضاً[2] مسنداً إلى أميرالمؤمنين (ع) أنه قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : **«إنّك قسيم النار وإنك تقرع باب الجنة وتدخلها بغير حساب»** .

وذكر القندوزي في «ينابيع المودة»[3] مسنداً إلى ابن عمر قال : قال رسول الله لعليّ : **«فأنت قسيم الجنّة والنار»** .

وروى ابن المغازلي أيضاً[4] مسنداً إلى ثمامة بن عبدالله بن أنس عن أبيه عن جده قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : **«إذا كان**

«هرگاه روز قيامت شود، خداوند جبرئيل را فرمان دهد تا بر در بهشت نشيند، داخل نشود مگر كسى كه برات آزادى از على بن ابيطالب (ع) داشته باشد» .

انس بن مالک گفت: سوگند به خدايى كه جزاوخدايى نيست، شنيدم كه رسول خدا (ص) مى‌فرمود: «سرلوحۀ نامۀ عمل مؤمن دوستى على بن ابيطالب (ع) است» .

ابن مغازلى از على بن ابيطالب نقل كند كه رسول خدا (ص) به من فرمود: «تو صاحب اختيار آتش هستى، در بهشت را كوبيده بى حساب وارد مى شوى» .

قندوزى از عبدالله بن عمر روايت كرده كه پيامبر (ص) به على (ع) فرمود: «تو تقسيم كنندۀ بهشت و جهنّمى» .

انس از رسول خدا (ص) روايت كرده: «چون روز قيامت صراط بردوزخ كشيده

---

(۱) ــ ص - ۲٤۳.

(۲) ــ ص - ٦۷.

(۳) ــ ص- ۸۳ و ۸٤.

(٤) ــ نفس المصدر - ص ۲٤۲.

يوم القيامة ونصب الصراط على شفير جهنّم لم يجز إلا من معه كتاب ولاية عليّ بن أبي طالب».

وروى ابن المغازلي أيضاً [١] مسنداً إلى ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ يوم القيامة على الحوض لايدخل الجنة إلّا من جاء بجوازٍ من علي بن أبي طالب».

وروى ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب» [٢] مسنداً إلى سلمان قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم لعليّ: «ياعليّ محبّك محبّي ومبغضك مبغضي».

وروى ابن المغازلي أيضاً [٣] مسنداً إلى زر بن حبيش عن عليّ عليه السّلام أنه قال: «والذي خلق الحبّة وبرأ النسمة إن في عهد النبي الأُمّيّ صلى الله عليه وآله وسلم إليّ أنه لايحبك إلّا مؤمن ولايبغضك إلّا منافق».

شود، از آن نگذرد مگر کسی که با او نوشتهٔ ولایت علی بن ابی طالب باشد».

و نیز ابن مغازلی از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا(ص) فرمود: «علی (ع) روز قیامت کنار کوثر است، وارد بهشت نشود مگر کسی که برگ عبور از علی بن ابیطالب(ع) داشته باشد.» همچنین او از سلمان روایت کرده که پیامبر(ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی، دوستدار تو، دوستدار من و دشمن تو، دشمن من است».

زر از علی(ع) روایت کند که فرمود: «سوگند به آنکه دانه را آفرید وزنده ها را جان داد، همانا در پیمان پیامبر امی (ص) است که فرمود: یا علی، دوست ندارد تو را جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق.» و نیز ازابی سعید خدری نقل

(١) ــ نفس المصدر ـ ص ١١٩.
(٢) ــ ص ١٩٦ ـ منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.
(٣) ــ مناقب علي بن أبي طالب ـ ص ١٩٠.

وروى ابن المغازلي أيضاً[1] مسنداً إلى أبي سعيد الخدري قال: صعد رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم المنبر فقال: «والذي نفس محمّد بيده لايبغضنا (أهل البيت) أحد إلّا أكبّه الله في النار».

وروى القندوزي في «ينابيع المودة»[2] نقلاً عن مسند أحمد مسنداً إلى عليّ عليه السّلام قال: «طلبني رسول‌الله صلّى الله عليه وآله وسلم فوجدني في حائط نائماً، فوكزني برجله فقال: قم والله لأرضينك، أنت أخي وأبو ولدي تقاتل على سنّتي ومن مات على عهدي فهو في كنز الله ومن مات على عهدك فقد قضى نحبه ومن مات بحبك بعد موتك يختم الله له بالأمن والإيمان ماطلعت الشمس أو غربت».

وروى القندوزي أيضاً[3] مسنداً إلى أبي ذرّ عن عليّ عليه السّلام عن النبي صلّى الله عليه وآله وسلم قال: «إنّ جبرائيل عليه السّلام نزل

کند که پیامبر(ص) بر فراز منبر فرمود: «سوگند به خدایی که جان محمد به دست اوست، ما خانواده را دشمن ندارد مگر آنکه خداوند او را به رو درآتش افکند».

قندوزی از علی بن ابیطالب(ع) روایت کرده که پیامبر(ص) پی من می گشت، تا مرا کنار دیواری خوابیده یافت، با پایش بیدارم کرد و فرمود: «برخیز به خدا سوگند تو را خشنود می کنم، تو برادرم و پدر فرزندان منی، بر سنت من مبارزه می کنی و هرکس بر پیمان من بمیرد، در حمایت خداست و آن که بر پیمان تو بمیرد به تحقیق که راهش را پیموده وآن کس که پس ازمرگ تو بردوستی تو بمیرد، خداوند کارش رابه خوبی پایان دهد، مادامی که خورشیدطلوع وغروب کند».

اباذر از علی(ع) از پیامبر(ص) روایت کند که فرمود: «به درستی که جبرئیل فرود آمد، پس گفت: ای محمد(ص) همانا خداوند فرمان می دهد تو را

(۱) ــ مناقب علي‌بن أبي طالب ـ ص ۱۳۸.
(۲) ــ ص ۱۲٤ ـ منشورات مكتبة بصيرتي بإيران.
(۳) ــ ينابيع المودة ـ ص ۱۲۵.

فقال: يامحمد إن الله يأمرك أن تحبّ علياً وتحب من يحبّه».

وأخرج القندوزي أيضاً [1] مسنداً إلى ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: «**لواجتمع الناس على حبّ علي بن أبي طالب لما خلق الله النّار** ».

وأخرج القندوزي أيضاً [2] مسنداً إلى ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: «**ياعليّ مامثلك في الناس إلا كمثل سورة قل هو الله أحد في القرآن من قرأها مرة فكأنما قرأ ثلث القرآن ومن قرأها مرتين فكأنما قرأ ثلثي القرآن ومن قرأها ثلاث مرات فكأنما قرأ القرآن كلّه، وكذا أنت ياعليّ من أحبّك بقلبه فقد أخذ ثلث الإيمان ومن أحبك بقلبه ولسانه فقد أخذ ثلثي الإيمان ومن أحبّك بقلبه ولسانه ويده فقد جمع الإيمان كلّه، والذي بعثني بالحق نبيّاً لوأحبّك أهل الأرض كما يحبّك أهل السماء لما عذّب الله أحداً منهم بالنار».**

که علی و دوستان علی را دوست بداری».

قندوزی از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «اگر مردم بر دوستی علی بن ابیطالب گرد می آمدند خداوند آتش را نمی آفرید.» و نیز آن حضرت فرمود: «یا علی، مثال تو در میان مردم نیست مگر مانند سورهٔ **قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ** در قرآن. هر کس آن را یک بار بخواند، گویا یک سوم قرآن را خوانده و آن کس که دوبار بخواند، گویا دو سوم قرآن را خوانده و آن کس که سه بار بخواند، گویا تمام قرآن را خوانده؛ همچنین است دوستی تو ای علی هرکس تو را با دلش دوست بدارد، یک سوم ایمان را داراست و هر کس بدل وزبانش تو را دوست بدارد، دو سوم ایمان را و آن کس که با دل و زبان و دستش دوستت بدارد، تمام ایمان را داراست. سوگند به خدایی که مرا به راستی برانگیخت، اگر دوست بدارند تو را اهل زمین چنانچه اهل آسمان تو را دوست دارند، خداوند احدی ازآنان

(۱و۲) ــ ينابيع المودة ـ ص ۱۲۵.

وروىٰ القندوزي أيضاً [1] نقلاً عن الطبراني مسنداً إلى ابن عبّاس قال: نزلت في علي أكثر من ثلاثمائة آية في مدحه.

وروى ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب» [2] مسنداً إلى هرون الرشيد عن أبيه المهدي عن المنصور عن أبيه عن أبيه عن ابن عباس، قال: قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم: **«مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلّف عنها هلك»**.

وقال الحاكم الحسكاني [3] أيضاً: أخبرنا أبو عثمان سعيد بن محمد الحبري، أخبرنا جدي أحمد بن إسحاق الحبري، أخبرنا جعفر بن سهل، أخبرنا أبو زرعة وعثمان بن عبدالله القرشي قالا: أخبرنا ابن لهيعة عن أبي الزبير عن جابر قال: قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم: **«ياعلي لو أن أمتي صاموا حتى صاروا كالأوتاد وصلّوا حتى صاروا كالحنايا ثم أبغضوك**

را به آتش نسوزاند».

همچنین قندوزی از طبرانی، از ابن‌عباس روایت کرده که گفت: «در مدح حضرت علی (ع) بیش از ۳۰۰ آیه نازل شده است».

ابن مغازلی از هارون الرشید، از پدرش مهدی، از پدرش منصور، از پدرش، از جدّش، از ابن‌عباس روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مثال خاندان من در میان شما مثال کشتی نوح است، هرکس به آن پیوست، نجات یافت و هرکس که از آن سر پیچید، نابود گشت».

حاکم حسکانی از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: «اگر امت من آن قدر روزه بگیرند که مانند میخها در زمین فرو شوند و نماز بخوانند تا خمیده قد

---

(۱) ـ ينابيع المودة ـ ص ۱۲٦ طبع طهران.

(۲) ـ ص ۱۳۲

(۳) ـ شواهد التنزيل-ج۱-ص٤٢٦-منشورات الأعلمي-بيروت.

لأكبّهم الله على مناخرهم في النار».

ونقل صاحب مجمع البيان هذه الرواية عن الحسكاني، إلا أنه ذكر «الحميري» بدل «الحبري».

وروى الحسكاني هذا الحديث أيضاً بسند آخر[1].

وروى الحسكاني[2] أيضاً: حدثني أبو سهل الجامعي، حدثنا أبو حفص عمربن أحمد، حدثنا أبو الحسن نمل بن عبدالله بن عليّ الصوفي، حدثنا أبوإسحاق إبراهيم بن الحسين التّستري، حدثنا الحسن بن إدريس الحريري، حدثنا أبو عثمان الجحدري عن فضال بن جبير، عن أبي أمامة الباهلي قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلم: «**إن الله خلق الأنبياء من شجر شتّى وخلقني وعليّاً من شجرة واحدة فأنا أصلها وعليّ فرعها والحسن والحسين ثمارها وأشياعنا أوراقها فمن تعلّق بغصن من أغصانها نجا ومن زاغ هوى ولو أن عابداً عبد الله ألف عام، ثم ألف عام، ثم ألف عام ثم لم يدرك محبّتنا أكبّه الله**

گردند ولی تو را دشمن دارند، هرآینه خداوند آنان را به رو در آتش افکند».[3]

صاحب مجمع البیان این روایت را از حسکانی نقل کرده جز آن که به جای حبری، حمیری گفته، و حسکانی این روایت را به سند دیگری نقل کرده است.

ابی امامهٔ باهلی روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: «همانا خداوند پیامبران را از درختان گوناگون آفرید و من و علی را از یک درخت آفرید پس من ریشهٔ آن درخت و علی شاخهٔ آن و حسن و حسین میوهٔ آن درخت و شیعیان ما برگهای آن درختند. بنابر این هرکس به شاخه‌ای از شاخه های آن آویزان شود، نجات یابد و کسی که روبرگرداند، سقوط کند و اگر کسی خدا را هزار سال بندگی کند، پس از آن هزار سال دیگر و پس از آن هم هزار سال دیگر، سپس

(۱ و ۲) ـــ شواهد التنزيل - ج ۱ - ص ٤٢٨ و ٤٢٩.

(۳) شواهد التنزيل- جلد۱- صفحه٤٢٦.

على منخريه في النار، ثم تلا: «قُلْ لَاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِي ٱلْقُرْبَىٰ». [١]

ومثل هذه الأحاديث والروايات كثيرة مستفيضة عن طريق الفريقين بحيث تضيق هذه الرسالة عن استيعابها كلها. وقد أجاد جار الله الزمخشري في قوله:

كَثُرَ الشَّكُ وَالْخِلَافُ وَكُلٌّ يَدَّعِي الْفَوزَ بِالصِّرَاطِ السَّوِيِّ
فَاعْتِصَامِي بِلَا إِلٰهَ سِوَاهُ، ثُمَّ حُبِّي لِأَحْمَدٍ وَعَلِيٍّ
فَازَ كَلْبٌ بِحُبِّ أَصْحَابِ كَهْفٍ كَيْفَ أَشْقَىٰ بِحُبِّ آلِ النَّبِيِّ [٢].

دوستی ما را نداشته باشد، خداوند او را به رو در آتش افکند. آن گاه این آیه را خواند: «قُلْ لَا ...». [٣]

همانا روایات از طریق شیعه و سنی به قدری زیاد است که این مختصر را گنجایش آن نباشد. جارالله زمخشری چه نیکو سروده، چنانچه در کشکول شیخ بهائی نقل کرده است:

کَثُرَ الشَّکُ وَالْخِلَافُ... [٤] فَاعْتِصَامِي بِلَاإِلٰهَ... [٥] فَازَ کَلْبٌ بِحُبٍّ [٦]

(١) ـ الشورى ـ ٢٣. وذكر ابن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة» (ص ١٦٩ و ١٧٠) عن أحمد والطبراني وابن أبي حاتم والحاكم عن ابن عباس أن هذه الآية لما نزلت قالوا: يارسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي وفاطمة وابناهما. وذكر ابن حجر مثل ذلك

(٢) ـ كشكول الشيخ البهائي.

(٣) «بگو ای پیامبر: برای رسالتم پاداشی جز محبت به خویشاوندانم نمی خواهم.» سوره شوری ـ آیه ۲۳.
ابن حجر از ابن‌عباس روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان تو که دوستی آنان بر ما واجب است، کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان(ع).
و ابن حجر به سندهای دیگر نیز مانند این روایت را ذکر کرده است.

(٤) تردید و مخالفت بسیار است ولی همگان ادعای رستگاری به راه راست را دارند.

(٥) پس چنگ زدنم به این است که جز او خدایی نیست و پس از آن، دوستی محمد(ص) و علی(ع).

(٦) سگی با دوستی اصحاب کهف به رستگاری رسید، با محبت و دوستی آل پیامبر چگونه بیچاره و بدبخت باشم؟! (هرگز: اگر کسی حقیقتاً محب علی و اولادش باشد نجات می یابد. مترجم).

شفاعة أهل البيت

ومما يؤمن من الفزع الأكبر يوم القيامة الشفاعة. روى الحسكاني * مسنداً إلى جعفربن محمد عن آبائه عليهم السّلام في تفسير قوله تعالى: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلاَ صَدِيقٍ حَمِيمٍ.» [1] قال:

«نزلت هذه الآية فينا وفي شيعتنا، وذلك أن الله يفضلنا ويفضل شيعتنا بأن نشفع، فإذا رأى ذلك من ليس منهم قال: فما لنا من شافعين».

وروى الحافظ سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي في «ينابيع المودة» ** في تفسير آية «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» [2]

شفاعت خاندان پيامبر

از چيزهايی كه از بيم و ترس بزرگ رستاخيز ايمنی می آورد شفاعت است. حسكانی از امام صادق(ع) از پدرانش در تفسير آيه كريمه: «فَمَا لَنَا...» [1] روايت كرده كه فرموده است: «اين آيه در بارهٔ ما و شيعيان ما نازل شده، بدين جهت كه خداوند ما و شيعيان ما را برتری داده كه شفاعت كنيم. پس كسی كه شيعهٔ ما نيست، وقتی آن را ببيند، می گويد: برای ما شفاعت كننده‌ای نيست». قندوزی در تفسير آيه كريمه: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ...» [2] از اصبغ بن نباته روايت كرده كه گفت: خدمت حضرت

(*) ــ شواهد التنزيل ـ ج ۱ ـ ص ٤١٨.

(**) ــ ص ۱۰۲ ـ منشورات مكتبة بصيرتي.

(۱) «پس برای ما شفاعت كننده ودوست مهربانی نيست.» سوره شعراء ـ آيات ۱۰۰، ۱۰۱.

(۲) «بر اعراف (جايگاهی ميان دوزخ و بهشت) مردانی هستند كه بشناسند هركدام را بسيمايشان.» سوره اعراف ـ آيه ٤٦.

مسنداً إلى الأصبغ بن نباتة عن عليّ عليه السّلام قال: كنت عند عليّ رضي الله عنه فأتاه ابن الكوا فسأله عن هذه الآية فقال: «**ويحك ياابن الكوا نحن نقف يوم القيامة بين الجنة والنار فمن أحبنا عرفناه بسيماه فأدخلناه الجنة ومن أبغضنا عرفناه بسيماه فأدخلناه النار**».

ونقل القندوزي مثله أيضاً من طرق أخرى.

وأخرج ابن حجر الهيتمي المكي في «الصواعق المحرقة» [1] قال: صح عنه عليه الصلاة والسّلام أنه قال على المنبر: «**مابال أقوام يقولون: إن رحم رسول الله لاينفع قومه يوم القيامة؟! بلى والله إنّ رحمي موصولة في الدنيا والآخرة وإني ــأيها الناســ فرط لكم على الحوض**».

وقال ابن حجر أيضاً [2]: أخرج الديلمي مرفوعاً: «**من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة فليَصِلْ أهل بيتي ويدخل السرور عليهم**».

علی (ع) بودم، ابن کوّا آمدواز حضرت در مورد این آیه پرسید. فرمود: «وای بر توای پسر کوّا! ما روز رستاخیز میان بهشت و دوزخ می ایستیم، پس دوستانمان را از چهره‌هایشان بشناسیم و به بهشت وارد کنیم.»، قندوزی مانند این روایت را با سندهای دیگر نیز نقل کرده است. ابن حجر گفته است که به روایت صحیح وارد شده: پیامبر اکرم (ص) برمنبر فرمود: «چه‌شده‌است مردمی را که می گویند: خویشاوندی من روز قیامت سودی نمی رساند.!، بخدا قسم همانا خویشاوندی من در دنیا و آخرت پیوستگی دارد، همانا ای مردم درکنار کوثر پیشرو شما هستم تاآن را مهیا کنم».

همچنین او از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: «کسی که می خواهد به من برسد و نزد من فریاد رسی داشته باشد که با آن برای او شفاعت کنم، به خاندان من نیکی کند و آنان را شادمان نماید.» و نیز از حاکم روایت کند که به

(۱) ــ ص ۱۵۵ ـ منشورات مكتبة القاهرة.

(۲) ــ الصواعق المحرقة ـ ص ۱۷٦.

وروى ابن حجر الهيتمي [١] أيضاً عن الحاكم أن رسول الله(ص) بلغه أن قائلاً قال لبريدة: إن محمداً لن يغني عنك من الله شيئاً، فخطب ثم قال: «مابال أقوام يزعمون أن رمي لاينفع بل حتى جبأ وحكم (هما قبيلتان من اليمن). إني لأشفع فأشفّع حتى أن من أشفع له فيشفّع حتى أن إبليس ليتطاول طمعاً في الشفاعة».

وقال ابن حجر الهيتمي أيضاً [٢]:

«روى البزار أن صفية عمة رسول الله (ص) توفي لها ابن فصاحت، فصبرها النبي(ص) فخرجت ساكتة، فقال لها عمر: إن قرابتك من محمد(ص) لاتغني عنك من الله شيئاً، فبكت فسمعها النبي(ص) ــ وكان يكرمها ويحبّها ــ فسألها فأخبرته بما قال عمر، فأمر

پیامبر خبر رسید که کسی به بُرَیده گفته است: همانا محمد تو را از چیزی بی نیاز نمی کند. پیامبر اکرم(ص) سخنرانی کرد و فرمود: «چیست که گروهی از مردم می پندارند خویشی من فایده ندارد؟! آری قبیلهٔ «جُبَأْ» و «حَکَمْ» را هم شفاعت می کنم و پذیرفته می شود و آنان را که من شفاعت کرده‌ام، شفاعتشان پذیرفته می شود، به طوری که شیطان هم در شفاعت من طمع می کند».

ابن حجر از بزار روایت کرده که صفیّه عمّهٔ پیامبر اکرم(ص) پسری را از دست داد و فریاد برآورد. پیامبر(ص) او را وادار به صبر نمود. پس به آرامی و سکوت بیرون رفت. عمر گفت: خویشاوندی تو با پیامبر تو را از خدا بی نیاز نکند و برای تو فایده‌ای ندارد. صفیّه گریه کرد و پیامبر(ص) شنید. رسول خدا عمه‌اش را گرامی و دوست می داشت.

سبب گریه را از او پرسید. سخن عمر را به عرض وی رسانید. بلال را فرمان

(١) ــ الصواعق المحرقة - ص ١٥٦.

(٢) ــ الصواعق المحرقة - ص ٢٣١.

بلالا فنادی بالصلاة فصعد المنبر، ثم قال(ص): **«مابال أقوام يزعمون أنّ قرابتي لاتنفع؟!، كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلّا نسبي وسببي، فإنّها موصولة في الدنّيا والآخرة».**

وذكر الحافظ ابن المغازلي في «مناقب عليّ بن أبي طالب»[۱] مسنداً إلى جابربن عبدالله قال: لما قدم علي بن أبي طالب بفتح خيبر قال له النبي صلى الله عليه وآله: **«ياعليّ لولا أن تقول طائفة من أمتي فيك ماقالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالاً لاتمر بملإٍ من المسلمين إلا أخذوا التراب من تحت رجليك وفضل طهورك يستشفون بهما. ولكن حسبك أن تكون مني بمنزلة هٰرون من موسى غير أنه لانبي بعدي، وأنت تبرئ ذمتي، وتستر عورتي، وتقاتل على سنتي، وأنت غداً في الآخرة أقرب الخلق مني، وأنت على الحوض خليفتي، وإن شيعتك**

داد تا مردم را برای نماز فرا خواند، سپس برفراز منبر شد. آن گاه فرمود: «چیست که بعضی مردم می پندارند خویشی من فایده‌ای ندارد؟! روز قیامت حسبها و نسبها قطع شوند جز نسبت و خویشی من، که همانا در دنیا و آخرت پیوستگی دارد». ابن مغازلی ازجابربن‌عبدالله روایت کرده: هنگامی که در فتح خیبر علی بن ابیطالب(ع) بر پیامبر وارد شد، رسول خدا(ص) به او فرمود: «اگر نبود این که گروهی از امت من دربارهٔ تو، می گفتند آنچه را نصارىٰ دربارهٔ عیسی بن مریم گفته‌اند، هرآینه به تو سخنی می گفتم که بر کسی نمی گذشتی، مگر آن که خاک زیر پا وآب وضویت را گرفته و ازآن شفا می جستند. لیکن برای تو همین بس است که برای من همانند هارون نسبت به موسىٰ می باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو ازعهدهٔ کفالت من برآیی و عورتم را بپوشی و بر سنت من بجنگی و تو فردای قیامت نزدیکترین مردم به من هستی، بر حوض جانشین من باشی و همانا شیعیان تو بر منبرهای نور با صورتهای درخشان اطراف من هستند،

(۱) ــ ص ۲۳۷ ـ منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.

على منابر من نور مبيضة وجوههم حولي أشفع لهم ويكونون في الجنة جيراني...»

من هم الشّفعاء ؟ومن هم المشفوع لهم ؟

والآيات والأخبار الواردة في باب الشفاعة كثيرة بمضامين مختلفة، إنما الكلام في أمور ثلاثة :

أ ـــ من هم الشفعاء ؟ وما هي طبقاتهم ؟ .

ب ـــ على أي شيء تقع شفاعتهم ،أ عَلى إعلاء الدرجة أم على غفران الذنوب ؟ .

ج ـــ لأية طائفة من الطوائف المختلفة تكون شفاعتهم؟ .

فنقول : إن مايستفاد من الآيات والأخبار المتضافرة في هذاالباب هو أن الشفعاء هم الأنبياء والأئمة والعلماء والشهداء والمؤمنون الذين وعدهم

برای ایشان شفاعت می کنم و آنان در بهشت همسایگان من باشند» .

شفاعت کنندگان وشفاعت شوندگان کیانند ؟

آیات و روایات در باب شفاعت با مضامین گوناگون بسیار رسیده و بحث در سه مورد است:

الف۔ شفاعت کنندگان کیانند و چند دسته اند؟

ب۔ شفاعت آنان برای چیست؟ برای بالا رفتن درجه یا آمرزش گناهان؟

ج۔ شفاعت آنان برای چه گروهی از گروههای مختلف خواهد بود؟

بنابر این میگوییم : آنچه از آیات و روایات فراوان در این موضوع استفاده می شود این است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران، امامان، دانشمندان، شهیدان و مؤمنان. اینان کسانی هستند که خداوند وعده داده شفاعتشان را بپذیرد.

الله تعالى بقبول شفاعتهم. وإن شفاعتهم هي لأُمّة الإسلام لاينالها الكافرون الجاحدون لرسالة محمد صلى الله عليه وآله وسلم، فهؤلاء لايشفعون ولايشفع لهم. و إن الشفاعة تقع على غفران الذنوب لاعلى إعلاء الدرجة في الجنة كما ذهب إليه بعضهم فقد ذكروا: أن الشفاعة هي للمؤمنين من أهل الجنة بمعنى طلب إعلاء درجتهم فيها وليست للمؤمنين المذنبين المستحقين للنار. وقال آخرون: إنما الشفاعة للمؤمنين المذنبين من أهل النار، وهو الصحيح لأن الآيات والأخبار وماورد في تفسيرها من الثقاة يثبت هذا القول ويؤيده.

ونذكر بعض الآيات والأخبار. أما الآيات فمنها قوله تعالى: «يَوْمَئِذٍ لَاتَنفَعُ ٱلشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً.»[1] قال الطبرسي

و شفاعت آنان برای امت پیامبر اسلام است و کفّار و منکرین رسالت حضرت محمد(ص) را شامل نمی شود. پس نه اینان شفاعت می کنند و نه از آنان شفاعت می شود. همانا شفاعت برای آمرزش گناهان است نه برای بالا رفتن درجه در بهشت، چنانچه بعضی گفته اند که: شفاعت برای مؤمنین از اهل بهشت (به معنای خواستن درجات عالیه) است و شامل حال مؤمنین گناهکار که سزاوار آتشند نمی شود! . گروهی دیگر گفته اند که شفاعت برای مؤمنین گناهکاری می باشد که سزاوار آتشند و این درست است، زیرا صریح بعضی آیات و روایات و تفاسیر که از دانشمندان موثّق رسیده این گفتار را ثابت کرده و تأیید می نماید.

ما آیات و روایاتی را برای اثبات مطالب بالا می آوریم. از آن جمله آیه کریمهٔ: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ...»[1] مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه گفته:

(۱) «آن روز شفاعت فایده ندارد مگر برای آن کس که خدای مهربان اجازه دهد و گفتارش را بپسندد.» سوره طه- آیه ۱۰۹.

في تفسيرها : أي لا تنفع ذلك اليوم شفاعة أحد في غيره إلا شفاعة من أذن الله له في أن يشفع ورضي قوله فيها، من الأنبياء والأولياء والصّالحين والصّدّيقين والشهداء[1].

ونقل المجلسي عن تفسير علي بن إبراهيم في تفسير هذه الآية، أنه : «لا يشفع أحد من أنبياء الله ورسله يوم القيامة حتى يأذن الله له إلا رسول الله صلى الله عليه وآله، فإن الله قد أذن له في الشفاعة من قبل يوم القيامة، والشّفاعة له وللأئمة من ولده ثم بعد ذلك للأنبياء صلوات الله عليهم»[2].

ومنها: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.»[3] فسّرت بتشفيعه صلّى الله عليه وآله في أمته.

«یعنی شفاعت هیچ کس دربارهٔ دیگری فایده ندارد، جز کسی که خداوند به او اجازه دهد که شفاعت کند و گفته اش را بپسندد، و آنان عبارتند از: پیامبران، اولیاء، نیکوکاران، راستگویان وشهدا».[1]

مرحوم مجلسی از علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل کرده: هیچیک از پیامبران و فرستادگان خدا در روز رستاخیز شفاعت نمی کند تا خدا به او اجازه دهد مگر پیامبر اسلام(ص). به درستی که پیش از رسیدن روز قیامت خداوند اجازهٔ شفاعت کردن را به آن حضرت داده است و شفاعت برای پیامبر(ص) و امامان از فرزندان او پس برای دیگر پیامبران ـ که درود خدا بر همهٔ آنان باد ـ می باشد.[2]

از جمله آیات مربوط به بحث این آیه مبارکه می باشد: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ...»[3] که دربارهٔ شفاعت نمودن پیامبر از امتش تفسیر شده است. همچنین

---

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳۲.

(۲) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳۸.

(۳) «امید است خداوند تو را در جایگاهی پسندیده برانگیزد.». سوره اسراء ـ آیه ۷۹.

ومنها قوله تعالى: «وَٱتَّقُوا يَوْماً لَاتَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَلَايُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلاَ يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ هُمْ يُنْصَرُونَ»[1].

جاء في مجمع البيان في تفسيرها: فعندنا هي مختصة بدفع المضار وإسقاط العقاب عن مستحقيه من مذنبي المؤمنين.

وجاء في تفسير التبيان: «وَلَايُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»مخصوص عندنا بالكفار لأن حقيقة الشفاعة عندنا أن يكون في إسقاط المضار دون زيادة المنافع، والمؤمنون ــ عندنا ــ يشفع لهم النبي فيشفّعه الله تعالى ويسقط بها العقاب عن المستحقين من أهل الصلاة لما روي من قوله: «ادخرت شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي.»، وإنما قلنا: لا تكون في زيادة المنافع، لأنها

آيهٔ کريمه: «وَٱتَّقُوا يَوْماً...»[1] يعنى «و بترسيد از روزى که هيچ کس مشکلات ديگرى را رفع نمى نمايد، و هيچ شفاعتى از کسى در باره ديگرى پذيرفته نشود، و فدايى به جاى کسى نخواهند گرفت و هيچ يارى کننده‌اى در آن روز نخواهد بود». در تفسير مجمع البيان آمده که: اين آيه ـ به اعتقاد ما ـ مخصوص به رفع ضرر و اسقاط عذاب از مستحقان عذاب (که همان مؤمنان گنهکار هستند) مى باشد.

در تفسير تبيان آمده که آيه: «وَلَا يُقْبَلُ...» يعنى «نزد ما هيچ شفاعتى از کسى قبول نمى شود» مخصوص کفار است، چون به اعتقاد ما حقيقت شفاعت اينست که زيانها را نابود مى کند، بدون اين که بر منافع بيفزايد. همچنين معتقديم که پيغمبر(ص) براى مؤمنين شفاعت مى کند، و خدا هم شفاعتش را مى پذيرد و بسبب اين شفاعت، عذاب را از اهل ايمانى که مستحق عذابند اسقاط مى کند، چون روايت شده که پيغمبر(ص) فرمود: «شفاعتم را براى مرتکبين گناهان کبيره از امّتم ذخيره نمودم». دليل مطلب (شفاعت براى افزايش منافع

(۱) ــ البقرة ـ ٤٨.

لواستعملت في ذلك لكان أحدنا شافعاً في النبي(ص)إذا سأل الله تعالى أن يزيده في كراماته وذلك خلاف الإجماع، فعلم بذلك أنّ الشّفاعة مختصة بما قلناه، وعلم بثبوت الشّفاعة أن النفي في الآية يختص بالكفار دون أهل القبلة. انتهى. وهكذا في تفسير الميزان مايقرب من هذا المعنى.

وأما الأحاديث فقد بلغ ماورد منها حد التواتر، فمن ذلك قوله (ص): **«إنّ من أمّتي من سيدخل الله الجنة بشفاعته أكثر من مضر»**.[1]

ومنها ما عن أنس بن مالك: **«لكل نبيّ دعوة قددعا بها وقد سأل سؤلاً وقد أخبأت دعوتي لشفاعتي لأمتي يوم القيامة»**.[2]

ومنها: **«ثلاثة يشفعون إلى عزوجل فيشفّعون: الأنبياء ثم العلماء ثم الشهداء»**[3].

نیست) اینست که اگر چنین می بود، پس هرکدام از ما شفیع پیامبر(ص) می شد، آنگاه که از خدا می خواست که بر کرامات آن حضرت بیفزاید. حال آن که این مخالف اجماع است، بنابراین، معلوم می شود که شفاعت فقط برای اسقاط عذاب است. و با اثبات شفاعت فهمیدیم که نفی شفاعت (که در آیه آمده) مخصوص کفار است (نه مسلمانان). در تفسیر المیزان نیز مشابه همین مطلب آمده است.

اما روایات به حد تواتر است، یعنی به قدری زیاد است که در آن نتوان شک و تردید نمود. از جمله فرمایش پیامبر اکرم(ص) است که فرمود: «همانا از امت من، آنان را که خدا به وسیلهٔ شفاعت واردبهشت کند بیشتر ازقبیله ی مُضَر هستند».[1]

انس از پیامبر(ص) روایت کند که فرمود: «هر پیامبری را خواهشی بوده که آن را خواسته و دعا کرده، همانا من پس انداز کرده ام دعایم را برای شفاعت نمودن امتم در روز رستاخیز».[2]

از پیامبر اکرم(ص) روایت شده که فرمود: «سه گروهند که نزد خدای عزوجل شفاعت کنندوازآنان پذیرفته شود: پیامبران، سپس دانشمندان و بعدشهیدان».[3]

(۱و۲و۳) ـ بحارالأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳٤.

ومنها قول علي عليه السّلام: «لا تعنونا في الطلب والشفاعة لكم يوم القيامة في ماقدمتم»[١].
وقال عليه السّلام: «لنا شفاعة ولأهل مودتنا شفاعة»[٢].
ومنها عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي». ثم قال: «إنما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي فأما المحسنون فما عليهم من سبيل»[٣].
وعن الحسين بن خالد قال: قلت للرضا عليه السّلام: مامعنى قوله عزوجل: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ.»[٤]، قال: «لايشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه»[٥].

حضرت علی(ع) فرمود: «ما را فردای قیامت به واسطهٔ خواستن و شفاعت نمودن درباره کرداری که جلو می فرستید، به رنج میندازید.»[١] ونیز آن حضرت فرمود: «برای ما ودوستان ما حق شفاعت است».[٢]
حضرت علی(ع) از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده که فرمود: «کسی که کوثر را باور نداشته باشد، خدا او را بر حوض وارد نخواهد کرد و کسی که شفاعتم را باور نداشته باشد، خداوندا وراز شفاعتم بهره‌مند نخواهد کرد.»، آنگاه فرمود: «همانا شفاعت من برای کسانی از امت من است که گناهان بزرگ انجام داده اند؛ و بر نیکوکاران چیزی نیست».[٣]
حسین بن خالد گوید: به امام رضا(ع) عرض کردم: معنای فرموده خداوند: «لَا يَشْفَعُونَ...»[٤] چیست؟ فرمود: «شفاعت نمی‌کنند جز برای آن کس که خداوند دینش را بپسندد».[٥]

---

(١) ـ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٣٤.
(٢) ـ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٣٤.
(٣) ـ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٣٤.
(٤) ـ الأنبياء ـ ٢٨.
(٥) ـ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٣٤.

وقال الطبرسي قدس الله روحه في تفسير قوله تعالى: «وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْداً لَا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِنْدَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْداً.» [1] أي لايقدرون على الشفاعة فلايشفعون ولايشفع لهم حين يشفع أهل الإيمان بعضهم لبعض. فبيّن سبحانه أن هؤلاء الكفّار لاتنفذ شفاعة غيرهم فيهم ولاشفاعة لهم لغيرهم «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْداً.» والعهد هو الإيمان والإقرار بوحدانية الله تعالى والتصديق بأنبيائه [2].

فيستفاد من ذلك أن الشفاعة هي لأهل الإيمان المذنبين.

وعن أبي بصير عن أبي عبدالله الصادق عليه السّلام قال: «**إذا كان يوم القيامة جمع الله الأوّلين والآخرين في صعيد واحد فتغشاهم ظلمة شديدة فيضجّون**

مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر آیهٔ: «وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ...» [1] یعنی توانایی بر شفاعت ندارند و برایشان شفاعت هم نشود، هنگامیکه صاحبان ایمان برای یکدیگر شفاعت نمایند، فرموده:

خداوند سبحان روشن ساخته است که کفار از شفاعت بهره نداشته و شفاعت غیرایشان دربارهٔ آنان پذیرفته نشود، مگرآن کس که پیمانی ازخداداشته باشد و آن پیمان، ایمان و اقرار به یکتایی او و پذیرفتن پیامبران خداست. [2]

بنابر این استفاده می شود که شفاعت برای گناهکاران از اهل ایمان است.

ابی بصیر ازامام صادق(ع) روایت کرده که: «هرگاه رستاخیز فرارسد، خداوند اولین و آخرین را دریک جا گرد آورد. پس آنان را تاریکی سختی فرا گیرد و به

(۱) «وبدکاران را در حال تشنگی به سوی جهنم برانیم درآنروز هیچکس مالک شفاعت نباشد، مگر کسی که از خدای مهربان پیمان گرفته باشد» مریم-۸۶و۸۷.

(۲) ـــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳۱.

إلى ربهم ويقولون: يارب اكشف عنا هذه الظلمة، قال: فيقبل قوم يمشي النور بين أيديهم قدأضاء أرض القيامة فيقول أهل الجمع: هؤلاء أنبياء الله، فيجيئهم النداء من عند الله: ماهؤلاء بأنبياء، فيقول أهل الجمع: فهؤلاء ملائكة، فيجيئهم النداء من عندالله: ماهؤلاء بملائكة، فيقول أهل الجمع: هؤلاء شهداء، فيجيئهم النداء من عندالله: ماهؤلاء بشهداء، فيقولون: من هم؟ فيجيئهم النداء: ياأهل الجمع سلوهم من أنتم. فيقول الجمع: من أنتم؟ فيقولون: نحن العلويون، نحن ذرية محمد رسول الله صلّى الله عليه وآله، نحن أولاد علي ولي الله، نحن المخصوصون بكرامة الله، نحن الآمنون المطمئنّون، فيجيئهم النداء من عند الله عزوجل: اشفعوا في محبيكم وأهل مودّتكم وشيعتكم فيشفعون فيشفّعون»[1].

وعن أبي بصير عن أبي عبدالله(ع) قال: «شيعتنا من نور الله خلقوا وإليه

سوی خدای خویش فریاد برآورند و می گویند: پروردگارا، این تاریکی را از ما برطرف کن. پس گروهی که نور پیش رویشان، سرزمین قیامت را روشن کرده بیایند. مردم محشر گویند: اینان پیامبران خدایند؟ از پیشگاه خداوند ندا رسد: پیامبران نیستند. بار دیگر بپرسند: اینان فرشتگانند؟ از پیشگاه خدا جواب آید که فرشته نباشند. بار سوم بپرسند که شهیدانند؟ خطاب رسد که شهیدان هم نباشند. گویند: کیانند؟ ندا رسد: ای مردم محشر، از آنان بپرسید که شما چه کسانی هستید؟ پس گویند: ما علویان هستیم، ما ذراری رسول الله هستیم، ما فرزندان علی ولیّ خداییم، ما گرامی داشتگان خداییم، ما ایمن شدگان و آرامش یافتگانیم. سپس از جانب پروردگار ندا رسد: در بارهٔ دوستان و علاقه‌مندان و پیروانتان شفاعت کنید که پذیرفته می شود».

ابوبصیر از امام صادق(ع) روایت کند که فرمود: «شیعیان ما از نور خدا آفریده

---

(۱) ــ بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۶.

يعودون، والله إنكم لملحقون بنا يوم القيامة، وإنا لنشفع فنشفّع، ووالله إنكم لتشفعون فتشفّعون، وما من رجل منكم إلا وسترفع له نار عن شماله وجنة عن يمينه فيدخل أحباءه الجنة وأعداءه النار» [۱].

وعن أبي عبدالله وأبي جعفر عليهما السّلام قالا: **«والله لنشفعن، والله لنشفعن في المذنبين من شيعتنا حتى تقول أعداؤنا إذا رأوا ذلك: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ . وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»** [۲].

وعن أبي جعفر عليه السلام: **«إن لرسول الله صلّى الله عليه وآله الشفاعة في أمته ولنا شفاعة في شيعتنا ولشيعتنا شفاعة في أهاليهم»** [۳].

شده و بدان نور باز می گردند. به خدا سوگند، فردای قیامت به ما می‌پیوندید وهمانا شما را شفاعت می کنیم و پذیرفته می شود. به خدا سوگند، شما نیز شفاعت می کنید و پذیرفته می شود. مردی از شما نیست مگر آن که آتشی از طرف چپ افروخته و بهشتی در سمت راستش باشد، سپس دوستانش را در بهشت و دشمنانش را به دوزخ افکند» [۱].

از امام باقر و امام صادق ـ علیهما السلام ـ روایت شده که فرمودند: «به خدا سوگند، هرآینه شفاعت کنیم، به خدا سوگند، دربارهٔ گناهکاران از شیعیان شفاعت کنیم تا اینکه دشمنان ما وقتی شفاعت را ببینند، گویند: ما را شفاعت کننده و دوست مهربانی نیست، اگر ما را مهلت بازگشتن می دادند، ایمان می آوردیم» [۲].

امام باقر(ع) فرمود: «به درستی که برای رسول الله، شفاعت دربارهٔ امتش و برای ما، شفاعت دربارهٔ شیعیان ما، و برای شیعیان ما، شفاعت دربارهٔ بستگانشان است» [۳].

---

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳۷.

(۲) ــ الشعراء ـ ۱۰۰و ۱۰۱ و ۱۰۲. بحار الأنوار ـ ج۸ ـ ص۳۷.

(۳) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۳۸.

الـصراط

الصراط في اللغة: الطريق. وفي القاموس: الصراط، بالكسر: الطريق، أو: الطريق المستوي الذي لااعوجاج فيه.

وفي الشرع: الصراط صراطان، صراط في الدنيا وصراط في الآخرة. فأما الصراط في الدنيا فهو الطريق إلى معرفة الله والدين القويم ومايترتب على ذلك من إطاعة النبي(ص) وإطاعة الإمام(ع) والتمسك بالقرآن. قال تعالى: «آهْدِنَا آلصِّرَاطَ»[1] اي الدين الذي لايقبل الله من العباد غيره وقال تعالى: «وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلاَتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ»[2].

صراط

صراط در لغت به معنی راه است و در قاموس آمده: صِراط با کسر صاد به معنی راه یا راهی که کجی در آن نیست. در شرع، صراط به دومعنی آمده: صراط دردنیا وصراط درآخرت. صراط دردنیاعبارتست ازشناسایی پروردگارو بدست آوردن دین درست و آنچه مربوط به آن می شود، مانند پیروی نمودن از پیامبر(ص) و فرمانبرداری از امام(ع) و چنگ زدن به قرآن. در نماز می خوانیم: «إهْدِنَا الصِّراطَ آلْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به راه راست هدایت کن»، یعنی راهی که خداوند جز آن را از بندگان نمی پذیرد. خداوند تعالی می فرماید: «أَنَّ هٰذا...»[3].

---

(۱) ــ الفاتحة ـ ٦.

(۲) الأنعام ـ ۱٥۳.

(۳) «همانا راه راست من این است، پس از آن پیروی نمایید و از راههای دیگر پیروی ننمایید که شما را از راه خدا پراکنده نماید.» سوره انعام ـ آیهٔ ۱٥۳.

وأما الصراط في الآخرة فجسر على جهنّم هو ممر الخلائق، وهو المقصود بالبحث هنا. ومن أعمال الحساب يوم القيامة اجتياز هذا الصراط. فالذين يقدرون على اجتيازه ــ وهم المحسنون في الدنيا ــ يمضون إلى الجنة، والذين لايقدرون على اجتيازه ــ وهم المسيئون في الدنيا ــ يهوون إلى النار.

وفي تفسير الإمام عليه السّلام: **«الصراط المستقيم صراطان: صراط في الدنيا وصراط في الآخرة. فأما الصراط المستقيم في الدنيا فهو ماقصر عن الغلو وارتفع عن التقصير واستقام فلم يعدل إلى شيء من الباطل. وأما الصراط في الآخرة فهو طريق المؤمنين إلى الجنة الذي هو مستقيم، لايعدلون عن الجنة إلى النار ولا إلى غير النار سوى الجنة»** [1].

صراط در آخرت پلی است برفراز دوزخ که گذرگاه مردمان است و سخن ما راجع به همین صراط است، که یکی از برنامه های رستاخیز گذشتن از پل می باشد. آنان که از صراط گذر نمایند، به سوی بهشت خواهند رفت و آنان که نمی توانند بگذرند، به دوزخ خواهند رفت.

در تفسیر امام حسن عسکری(ع) است که: «صراط مستقیم» دو صراط است: یکی در دنیا و یکی در آخرت. اما «صراط مستقیم» در دنیا آن است که زیاده روی و کوتاهی در آن نبوده و بدون تمایل به باطل، مستقیم باشد. و «صراط مستقیم» در آخرت راه مردم با ایمان به سوی بهشت است و انحراف به سوی آتش و غیر آن ندارد و سرانجامش به بهشت منتهی می شود.

---

(۱) ــ بحارالأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۷۰.

المرور على الصراط

وقال العلامة المجلسي في «بحار الأنوار»[١]: «اعتقادنا في الصراط أنه حق وأنه جسر جهنم، وأن عليه ممر جميع الخلق. قال الله عزوجلّ: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيًّا»[٢] والصراط في وجه آخر اسم حجج الله، فمن عرفهم في الدنيا وأطاعهم أعطاه الله جوازاً على الصراط الذي هو جسر جهنّم يوم القيامة».

وقال تعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.»[٣] قال الطبرسي رحمه الله في تفسير هذه الآية: «أي عليه طريق العباد فلايفوته أحد.» والمعنى أنه لايفوته

عبور از صراط

علاّمه مجلسی در بحار الانوار[٤] فرموده: عقیده ما در صراط این است که عبور از صراط، حق وهمانا پُلِ دوزخ وگذرگاه تمام مردم می باشد. خداوند عزوجل می فرماید: «وَإِنْ مِنْكُمْ ...»[٥].

به بیان دیگر، صراط نام حجتهای پروردگار است، پس هر کس آنان را بشناسد و فرمانبرداری کند، خداوند برگ عبور صراط را به او خواهد داد.

خدای تعالی فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»[٦]، مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر این آیه فرموده: «یعنی راه همهٔ بندگان برآن است و برای احدی فرار از آن نیست به این

---

(١) ــ بحار الأنوار - ج ٨ - ص ٧٠.
(٢) ــ مريم - ٧١.
(٣) ــ الفجر - ١٤.
(٤) ــ بحار الأنوار - ج ٨ - ص ٧٠.
(٥) «و از شما نیست کسی مگر آن که به دوزخ وارد شود و این حکم حتمی پروردگار تو است.» سوره مريم- آية ٧١.
(٦) «همانا پروردگار تو در کمین است.» سوره الفجر-آية ١٤.

شيء من أعمالهم، لأنه يسمع ويرى جميع أقوالهم وأفعالهم كما لايفوت من هوبالمرصاد.»[1]

قال الصادق(ع): «**المرصاد قنطرة على الصراط لايجوزها عبد بمظلمة**».[2]

وقال (ع) أيضاً: «**الناس يمرون على الصراط طبقات، والصراط أدق من الشعر ومن حد السيف، فنهم من يمر مثل البرق ومنهم من يمر مثل عدو الفرس ومنهم من يمر** حبواً ومنهم من يمر مشياً ومنهم من يمر متعلقاً قدتأخذ النار منه شيئاً وتترك شيئاً»[3].

وقدذكرنا في ماسبق ماورد من الروايات في أنه إذا كان يوم القيامة قعد النبي(ص) وعليّ(ع) على الصراط فلم يجز أحد إلا من كان

معنی که هیچ کاری از کارهای ایشان از نظر خدا دور نیست، زیرا او تمام کردار و گفتار بندگان را می بیند و می شنود، مانند کسی که در کمین دیگران نشسته است».[1]

امام صادق(ع) فرمود: «مرصاد پلی است بر صراط که هیچ ستمگری از آن نمی تواند بگذرد.»[2] و نیز آن حضرت فرمودند: «مردم گروه گروه بر صراط می گذرند و صراط از مو، باریکتر و از شمشیر، برنده تر است، پس گروهی از مردم مثل برق و گروهی مثل دویدن اسب و برخی پیاده و بعضی چهار دست و پا و برخی آویزان (که آتش قسمتی از بدن ایشان را گرفته و قسمتی را نگرفته) می گذرند».[3]

پیشتر اشاره کردیم که در روایات آمده: چون قیامت شود، پیامبر اکرم(ص) و علی (ع) بر صراط بنشینند و کسی از آن نگذرد مگر آن که برگ عبور از آتش، به

---

(۱) ــ بحارالأنوار ـ ج ۸ ـ ص ٦٤.
(۲) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ٦٤.
(۳) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ص ـ ٦٤ و ٦٥.

معه كتاب فيه براءة بولاية عليّ(ع). وذكرنا أيضاً قوله تعالى: «وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ».[۱]

وذكر ابن شهر اشوب في المناقب[۲]: عن محمدبن الصباح الزعفراني، عن المزني، عن الشافعي، عن مالك، عن حميد، عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: «فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ.»[۳]: «إن فوق الصراط عقبة كؤوداً * طولها ثلاثة آلاف عام: ألف عام هبوط وألف عام شوك وحسك وعقارب وحيّات وألف عام صعود، أنا أول من يقطع تلك العقبة وثاني من يقطع تلك العقبة عليبن أبي طالب.» وقال ــ بعد كلام ــ: «لايقطعها في غير مشقة إلا محمد وأهل بيته».

وقال مولانا أميرالمؤمنين(ع) في بعض خطبه: «واعلموا أن مجازكم على

ولايت على (ع) داشته باشد. همچنين فرمودهٔ خدا را ذكر كرديم كه: «آنان كه ايمان به آخرت نياورده اند، ازصراط منحرف شونده اند».[۱]

انس روايت كند كه پيامبراكرم (ص)[۲] درباره اين آيه: «فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ»[۳] فرمود: «به درستى كه بالاى صراط گردنه اى دشوار است كه طول آن سه هزار سال است؛ هزار سال سرازير مى شود، هزار سال روى خار و خاشاک و مار و كژدم راه رفته و هزار سال بالا مى رود. من اولين كسى هستم كه از اين گردنه مى گذرم و دومين نفر على بن ابيطالب (ع) است... و جز محمّد و خاندانش كسى بى زحمت از آن نگذرد».

على (ع) مى فرمايد: «بدانيد كه عبور شما بر پل دوزخ است كه قدمها از

(۱) ــ المؤمنون ـ ۷٤.
(۲) ــ مناقب ج ۲ـ ص ۱۵۵ طبع قم.
(۳) «پس گردنه را بالا نرفت.» سوره بلد ـ آيه ۱۱.
(*) ــ أي صعبة شاقة.

الصراط، ومزالق دحضه، وأهاويل زلله، وتارات أهواله»[١].

وفي كتاب «فضائل الشيعة» للصدوق رحمه الله مسنداً إلى الصادق عن آبائه(ع) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أثبتكم قدماً على الصراط أشدّكم حبّاً لأهل بيتي»[٢].

وفيه أيضاً مسنداً إلى أبي جعفر عن آبائه(ع) قال: قال النبي(ص) لعلي(ع): «ماثبت حبك في قلب امرئ مؤمن فزلت به قدمه على الصراط إلا ثبتت له قدم، حتى أدخله الله بحبك الجنة»[٣].

في الأعراف ويتبعها حكم الأطفال والمجانين

قوله تعالى: «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا

لغزش برآن لرزان و شخص دچار هول و ترس بسيار گردد»[١].

در كتاب فضائل الشيعه شيخ صدوق(ره) از امام صادق(ع) روايت كرده كه پيامبر اكرم(ص) فرموده: «قدم آن كس بر صراط استوارتر است كه اهل بيت مرا بيشتر دوست دارد»[٢].

همچنين در همان كتاب از امام باقر(ع)، از پدرانش(ع) روايت كرده كه پيامبر(ص) به على(ع) فرمود: «دوستى تو در دل مؤمنى نباشد جز آن كه اگر پايش برصراط بلغزد، پاى ديگرش استوار باشد تا او را وارد بهشت كند»[٣].

اعراف و سرنوشت كودكان و ديوانگان

خداوند تبارك و تعالى فرموده: «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ...»[*] حجاب پرده است كه

---

(١) ــ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٦٧.

(٢ و ٣) ــ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٦٩.

(*) «و بين اهل بهشت و جهنم پوششى است و بر اعراف مردانى هستند كه هر كس را با چهره‌اش مى شناسند.» سوره اعراف ـ آيه ٤٦.

بِسِيمَٰهُمْ.»[١] الحجاب: هو الستر المتخلل بين شيئين يستر أحدهما عن الآخر. والأعراف: جمع عرف، وهي التلال من الرمل وأعلىٰ كل شيء. فهي هنا بمعنى أعالي الحجاب الذي يفصل الجنة عن النار، وهي المحل المشرف على الفريقين، أهل الجنة وأهل النار.

وقداختلف المفسرون في معنى رجال الأعراف على أكثر من عشرة أقوال. ويمكن حصر ذلك في ثلاثة أقوال:

أحدها: أنهم رجال من أهل المنزلة والكرامة، على اختلاف بينهم في أنهم الأنبياء أوالشهداء على الأعمال أو العلماء الفقهاء[٢] أو آل محمد عليهم السّلام لايدخل الجنة إلا من عرفهم وعرفوه ولايدخل النار إلا من

بين دو چيز باشد ويكى را از ديگرى بپوشاند. اعراف جمع عُرف به معنى تلّ ماسه و پشته و بالاى هرچيز باشد و در اينجا بمعنى پوششهاى بلندى است كه بهشت را از دوزخ جدا مى كند و مشرف بر هر دو گروه از بهشتيان و دوزخيان است.

مردان اعراف كيانند

مفسرين بيش از ده گفتار در معنى مردان اعراف آورده اند كه مى توان به سه گفتار خلاصه كرد:

١ـ آنان مردان صاحب جاه و مقام و بزرگوارند، با اختلاف دراين كه آنان پيامبران يا گواهان بر كارها يا دانشمندان دينى يا آل محمد ـعليهم السلامـ هستند و به بهشت نمى رود كسى مگر اين كه آنان را بشناسدوآنها هم او را بشناسند، به

(١) ــ الأعراف ـ ٤٦.

(٢) ــ تفسير الميزان ـ ج ٨ ـ ص١٢٩.

أنكرهم وأنكروه.

وقال أبو عبدالله جعفربن محمد عليه السّلام: «الأعراف كثبان بين الجنة والنار، فيقف عليها كل نبي وكل خليفة مع المذنبين من أهل زمانه كما يقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده»[1] إلخ.

وقدسبق في باب «شفاعة أهل البيت» حديث الحافظ القندوزي عن أصبغ بن نباتة عن عليّ(ع) لمّا سأله ابن الكوا عن الآية فقال (ع): «ويحك يا ابن الكوا نحن نقف يوم القيامة بين الجنة والنار فمن أحبّنا عرفناه بسيماه فأدخلناه الجنة ومن أبغضنا عرفناه بسيماه فأدخلناه النار»[2].

ومن مطاوي ماذكرنا نعرف أن مآل هذه المعاني إلى معنى واحد، وهو أن رجالاً من أهل الكرامة والمنزلة يقفون على أعراف الحجاب

دوزخ نمی رود مگر کسی که آنان را انکار و آنان هم او را انکار کنند.

امام صادق(ع) فرمود: «اعراف تلّی بین بهشت و دوزخ است. پس هر پیامبر و جانشین پیامبر با گناهکاران از پیروان و مردم زمانش مانند امیرلشکر و سربازان ناتوان برآن بایستند»[1].

پیش از این گفتیم که علی (ع) درجواب ابن کوّا فرمود: «وای بر تو ای پسر کوّا، روز قیامت بین بهشت و دوزخ می ایستیم، پس هرکس یاری کرده ما را، او را به سیمایش می شناسیم و وارد بهشت می کنیم و هرکس که ما را دشمن داشته، او را نیز به سیمایش شناخته و به دوزخ می افکنیم»[2].

از لابلای این گفتار دانستیم که بازگشت تمام این سخنان به یک معنی است و آن این که مردان بزرگوار و با منزلتی بر اعراف می ایستند که هر دو گروه

(۱) ــ تفسير الميزان ـ ج ۸ ـ ص۱٤۳.

(۲) ــ تفسير مجمع البيان ـ ج ۲ ـ ص ٤۲۳.

وأعاليه فيشرفون على الجنة وعلى النار ويعرفون كلاً من الطائفتين، أصحاب الجنة وأصحاب النار، بسيماهم وعلامتهم التي تختص بهم. هذه خلاصة القول الأول.

الثاني: أنهم الملائكة في صورة الرجال، يعرفون أهل الجنة والنار، ويكونون خزنة الجنة والنار جميعاً، أو يكونون حفظة الأعمال الشاهدين بها في الآخرة[١]. ومآل هذا القول أنه على الأعراف يقف من هم بصورة الرجال ولكنهم من سنخ الملائكة.

الثالث: أنهم الذين لارجحان في أعمالهم للحسنة على السيئة وبالعكس على اختلاف المفسرين في تشخيص المصداق، مثل البله والمجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز الفانية وأطفال الكفار وغير ذلك من الذين لم يمحضوا الإيمان ولم يمحضوا الكفر

از نيكان و بدان و اهل بهشت و دوزخ را با چهره هايشان مى شناسند.

٢ـ مردان اعراف فرشتگانى به صورت انسانند كه اهل بهشت و دوزخ را مى شناسند و نگهبانان بهشت و دوزخند، يا نگهدارندگان اعمال و گواهى دهندگان در قيامتند. بازگشت اين سخن به اين است كه بر اعراف كسانى به صورت مردان ولى از سنخ فرشتگان مى ايستند.

٣ـ مردان اعراف كسانى هستند كه كارهاى نيكشان بر بديهايشان برترى ندارد و بديهايشان نيز بر نيكيهايشان برترى ندارد، آنها چهره هاى گوناگونى دارند، مانند سفيهان، ديوانگان، كسانى كه در دوران فترت (فاصلۀ زمانى بين پيامبران) بوده اند، پيرمردان و پيرزنان فرتوت، كودكان كفّار و امثال آنان كه نه مؤمن خالص بوده اند و نه كافر خالص چون به جاى نيكان و بدان نمى روند، لذا

---

(١) ــ تفسير مجمع البيان ـ ج ٢.

لقصورهم عن ورود الموردين .

وقد جاء الحديث بأن الله تعالى يسكن الأعراف طائفة من الخلق لم يستحقوا بأعمالهم الحسنة الثواب من غير عقاب ولااستحقوا الخلود في النار، وهم المرجون لأمر الله ولهم الشفاعة ولايزالون على الأعراف حتى يؤذن لهم في دخول الجنة بشفاعة النبي وأميرالمؤمنين والأئمة من بعده صلوات الله عليهم. وقيل أيضاً: إنه مسكن طوائف لم يكونوا في الأرض مكلفين فيستحقون بأعمالهم جنة وناراً، فيسكنهم الله تعالى ذلك المكان يعوضهم على آلامهم في الدنيا بنعيم لايبلغون منازل أهل الثواب المستحقين له بالأعمال[1] إلخ .

وعلى هذا يكون من الذين لايستحقون الثواب ولاالعقاب طائفة البله والمجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز

بر اعراف می مانند. در حدیث آمده: «به درستی که خداوند در اعراف گروهی از مردم را جای می دهد که بر کارهای نیکشان استحقاق پاداش ندارند و کیفرشان هم جاویدان بودن در دوزخ نیست، امیدواران رحمت پروردگارند و شفاعت برای آنان است. بر اعراف می مانند تا زمانی که اجازه داده شود که با شفاعت پیامبر(ص) و امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام به بهشت روند».

همچنین گفته شده که:اعراف جایگاه کسانی است که در روی زمین تکلیف نداشته اند تا سزاوار بهشت یا جهنم باشند.

پس خداوند آنان را در مکانی جا می دهد که به اندازهٔ رنجهایی که در دنیا کشیده اند، در نعمت باشند ولی به درجهٔ نعمتهای آنان که استحقاق پاداش دارند، نرسند.[1] بنابر این از کسانی خواهند بود که نه سزاوار پاداشند و نه مستحق

(۱) ـــ بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳٤۱.

الفانية وأطفال الكفار وغير ذلك .

أطفال الكفار

وقد ورد في أطفال الكفار أنهم خدمة أهل الجنة وهم في الجنة لقوله تعالى : «فِطْرَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا .»[1] وقول رسول الله(ص) : «كل مولود يولد على الفطرة .»[2] ولم يصدر منهم مايوجب العذاب . وقيل : إنهم من أصحاب الأعراف ، وقيل : إنهم مع آبائهم في النار ولكن لايتألمون بحرارتها . ومنهم من قال بالتوقف في شأنهم وإرجاع علم حالهم إلى الله تعالى . ومنهم من قال بأن الله تعالى يعمل معهم بمقتضى علمه ، فمن علم منه الإيمان لو بقي إلى وقت التكليف أدخله الجنة ومن علم منه

نکوهش ، مانند سفیهان ، دیوانگان و...

کودکان کافران

همانا دربارهٔ کودکان کفار وارد شده که خدمتگزاران اهل بهشتند ، زیرا در این آیه کریمه آمده : «فِطْرَةَ ٱللَّهِ ...» و نیز چیزی که سزاوار مجازات باشد از آنان سرنزده است . همچنین گفته شده که آنان از اصحاب اعرافند و نیز گفته شده که آنان هم با پدرانشان در آتشند ، لکن از گرمی آتش آزار نمی بینند .

گروهی در مورد آنان سکوت کرده و دانستن حال آنان را به خدا برگردانده اند و بعضی گفته اند که خداوند به مقتضای علم خود با آنان رفتار می کند ، پس آن کس که اگر تا وقت تکلیف زنده می ماند ، ایمان می آورد ، او را به بهشت می برد و کسی را که خداوند می‌داند که اگر زنده می بود ، کفر می ورزید به دوزخ

(۱) ــ الروم ـ ۳۰.

(۲) ــ سفینة البحار ـ ج ۲ ـ ص ۳۷۳.

الكفر في ذلك الوقت أدخله النار. والصواب هو مادلت عليه الأخبار. روى الصدوق(ره) في الصحيح عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله(ع) عن أولاد المشركين يموتون قبل أن يبلغوا الحنث، قال: «الله تعالى يؤجج لهم ناراً فيقال لهم: ادخلوها، فإن دخلوها كانت عليهم برداً وسلاماً وإن أبوا قال الله عزوجل: هو ذا أنا قد أمرتكم فعصيتموني، فيأمر الله عزوجل بهم إلى النار»[1].

حكم الأطفال والبله والمجانين وأمثالهم يوم القيامة

وقال الصدوق في الخصال[2]: عن زرارة في الصحيح عن أبي جعفر(ع) قال: «إذا كان يوم القيامة احتج الله عزوجل على خمسة على الطفل

می سپارد. و اکنون گفتاری مورد پذیرش است که روایات برآن دلالت دارد. صدوق از عبدالله بن سنان به طور صحیح روایت کرده که گفت: از امام صادق(ع) در مورد فرزندان مشرکین که پیش از گناهکار شدن می میرند، پرسیدم. فرمود: «خداوند تعالی آتشی برایشان می افروزد، پس فرمان دهد که به آتش روید. اگر رفتند، آتش بر آنان سرد و سلامت می گردد و اگر نپذیرفتند، خداوند به آنان می گوید: اینک به شما فرمان دادم، نافرمانی مرا کردید. پس فرمان دهد تا آنان را به آتش برند».[1]

حکم کودکان وابلهان ودیوانگان در روز قیامت

صدوق(ره) در خصال از زراره، از امام باقر(ع) روایت کرده: «هرگاه روز قیامت شود، خداوند بر پنج کس احتجاج کند: کودک، آن که در فترت پیامبران

(۱) ــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٦٢.

(۲) ــ حق اليقين ـ ج ۲ ـ ص ۱۰٦.

والذي مات بين النبيين أي في زمان الفترة وغلبة الجور وخفاء الحجة والحق والذي أدرك النبي(ص) وهو لايعقل والأبله والمجنون الذي لايعقل والأصم والأبكم. فكل واحد منهم يحتج على الله عز وجل، قال: فيبعث الله إليهم رسولاً فيؤجج لهم ناراً، فيقول لهم: ربكم يأمركم أن تَثِبوا فيها، فمن وثب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ومن عصى سيق إلى النار».

وفي الكافي[۱] عن زرارة في الصحيح قال: سألت أبا جعفر(ع): هل سئل رسول الله(ص) عن الأطفال فقال: **«قد سئل فقال: الله أعلم بما كانوا عاملين، ثم قال: يازرارة هل تدري ماقوله: «الله أعلم بما كانوا عاملين»؟ قال: لا. قال: لله عزوجل فيهم المشيئة، إنه إذا كان يوم القيامة وأتي بالأطفال والشيخ الكبير**

و زمانی که ظلم و ستم، آشکار بوده و حجت خدا و حقیقت پنهان بوده از دنیا رفته است، آن که زمان پیامبر را درک نموده ولی آگاهی به آن پیدا نکرده است، سفیه و دیوانه ای که عقل ندارد،وکرولال.

پس هریک از آنان برای خدا دلیل آورند، امام(ع) فرمود: پس خداوند برایشان پیامبری فرستد تا آتشی بر افروزد و به آنان گوید: خدایتان شما را فرمان داده تا به آتش در آیید. پس هرکس خود را به آتش افکند، بر او سرد و سلامت گردد و آن کس که سرباز زند، به آتش رانده شود».[۱]

در کافی به سند صحیح از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر(ع) پرسیدم: آیا از پیامبر اکرم(ص) دربارهٔ کودکان سؤال شده؟ فرمود: «آری، خدا داناتر است که آنها چه می کردند». آن گاه فرمود: «ای زراره، آیا معنی این که پیامبر فرمود: خدا داناتر است، می دانی چیست؟»، عرض کردم: نمی دانم. فرمود: «برای خداوند است که دربارهٔ آنان به مشیّت و خواست خودش رفتار کند. همانا وقتی رستاخیز گردد، کودکان، پیرانی که پیامبر(ص) را دیده

(۱) ـــحق اليقين-ج ۲-ص۱۰٦.

الذي قد أدرك النبي(ص) ولم يعقل من الكبر والخرف والذي مات في الفترة بين النبيّين والمجنون والأبله الذي لايعقل، فكل واحد يحتج على الله عزوجل، فيبعث الله تعالى إليهم ملكاً من الملائكة ويؤجج ناراً ويقول: إن ربكم يأمركم أن تثبوا فيها، فمن وثب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ومن عصاه سيق إلى النار».

وبهذا المضمون قد ورد غير واحد من الأخبار. ويمكن أن تكون هذه النار في عالم البرزخ، لأن عالم القيامة دار جزاء لادار تكليف. وعلى كل فالله تعالى عالم بهم.

وأما أطفال المسلمين فلاخلاف في أنهم يدخلون الجنة كما دل عليه الكتاب والسنة. قال تعالى: **«وَٱلَّذِينَ آمَنُوا وَٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ.»**[1] وفي تفسير

ولی به واسطهٔ پیری آگاهی نیافته‌اند، آن کس که در دوران فترت مرده، دیوانه و نادانی که اندیشه ندارد، هریک بر خداوند حجت آورند. پس خداوند فرشته‌ای از فرشتگان را برانگیزد تا آتشی بر افروزد و بگوید: به درستی که خدایتان فرمان می دهد تا به آتش در آیید. پس هر کس در آید، بر او سرد و سلامت گردد و آن که فرمان نبرد، به آتش رانده شود».*

روایات زیادی به این مضمون رسیده و ممکن است این آتش در عالم برزخ باشد، زیرا آخرت جای نتیجه است نه جای تکلیف و به هرحال خداوند داناتر است.

اما کودکان مسلمانان بدون خلاف و به استناد قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام به بهشت می روند. خدای تعالی فرموده: **«وَٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ...»**[1]. در

(۱) حق اليقين- جلد۲- صفحه۱۰۶.

(*) «آنان که ایمان آوردند و فرزندانشان از آنان پیروی کردند، فرزندانشان را به آنان برسانیم و از کردارشان چیزی نکاهیم.» الطور - ۲۱.

مجمع البيان[1] عن الطبرسي : يعني بالذرية أولادهم الصغار والكبار لأن الكبار يتبعون الآباء بإيمان منهم ، والصغار يتبعون الآباء بإيمان من الآباء ، فالولد يحكم له بالإسلام تبعاً لوالده . و«اتبع» بمعنى «تبع» ، والمعنى أنّا نلحق الأولاد بالآباء في الجنة والدرجة من أجل إيمان الآباء لتقر أعين الآباء باجتماعهم معهم في الجنة كما كانت تقربهم في الدنيا . وعن ابن عبّاس : أنهم البالغون أُلحقوا بدرجات آبائهم وإن قصرت أعمالهم ، تكرمة لآبائهم .

وقال المحقق الطوسي في التجريد *: وتعذيب غير المكلف قبيح .

وفي الكافي[2]: عن الكاظم(ع) عن النبي(ص) قال : **«لاتتزوجوا بالامرأة الجميلة العقيم ، فإني أباهي بكم الأُمم يوم القيامة ألم تعلموا أن الأطفال يكونون تحت**

تفسير مجمع البيان فرموده : «مراد از ذريّه اولاد خردسال و بزرگسالند زيرا كه بزرگسالان با ايمان خودشان پيرو پدرانند و خردسالان با ايمان پدران ، پس براى فرزند به متابعت پدر حكم به اسلام مى شود ، و «إتَّبَعَ» به معنى پيوست ، و منظور پيوستن فرزندان به پدران و درجات آنان در بهشت است ، تا چشم پدران به فرزندانشان روشن گردد، چنانچه فرزندان دردنيا باعث روشنايى چشم پدران بودند» .

ابن عباس فرموده : «منظور، فرزندان بالغ هستند كه به جهت بزرگداشت پدرانشان در درجاتشان به آنها مى پيوندند، گرچه كردارشان نارسا باشد» .

محقّق طوسى (ره) درتجريد فرموده : «عذاب كردن غيرمكلّف نارواست» . *

كلينى از امام هفتم(ع) روايت كرده كه پيامبر(ص) فرمود : «با زنان زيباى نازا زناشويى نكنيد. همانا به شما امت در روز رستاخيز مباهات مى كنم . آيا

(۱) ــ ص ۱۶۵ ـ ج ۵.
(*) ــ حق اليقين ـ ج ۲ ـ ص ۱۰٤.
(۲) ــ حق اليقين ـ ج۲ ـ ص۱۰۵.

عرش الرحمٰن يستغفرون لآبائهم ويحفظهم إبراهيم وتربيهم سارة في جبل من المسك والعنبر والزعفران ؟ ! » .

وروى الصدوق في الفقيه[1] : في الصحيح عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله : **«إذا مات طفل من أطفال المؤمنين نادى منادٍ في ملكوت السماوات والأرض : ألا إن فلان ابن فلان قد مات ، فإن كان قد مات والداه أو أحدهما أو بعض أهل بيته من المؤمنين دفع إليه يغذوه وإلا دفع إلى فاطمة(ع) تغذوه حتى يقدم أبواه أو أحدهما أو بعض أهل بيته فتدفعه إليه»** .

نمی دانید که کودکان زیر عرش خدای مهربان، برای پدرانشان آمرزش می طلبند و آنان را حضرت ابراهیم(ع) نگهداری و جناب ساره در کوهساری از مِشک وعنبر وزعفران پرورش می دهد».

شیخ صدوق(ره) در کتاب فقیه از امام صادق(ع) روایت کرده که: «هرگاه کودکی از کودکان مؤمنین بمیرد، منادی در ملکوت آسمان ها و زمین فریاد کند:

آگاه باشید به درستی که فلان، پسر فلان مرده است. پس اگر پدر و مادر او یا یکی از آن دو یا یکی از خویشان با ایمانش مرده باشند، کودک را به او سپارند تا غذایش دهد، و گرنه او را به حضرت فاطمه(ع) بسپارند تا هنگام ورود پدر و مادر یا یکی از آنان یا کسانی از خانواده اش، پس حضرت زهرا (ع) او را به آنان برگرداند».[1]

---

(۱) ـــ من لايحضره الفقيه ـ ج ۳ ـ ص ۳۱٦.

حقيقة الجنة

ولايخفى أن حقيقة الجنة ومافيها من النعم بأصنافها وأنواعها من المحسوسات الجسمانية، على ماتكاثرت به الآيات المتضافرة والأخبار المتوافرة، وذلك من ضروريات الدين لم يخالف فيه أحد من المسلمين ومن أنكر وجودها مطلقاً، كالملاحدة، أو أوّلها بغير المحسوسات الجسمانية، فلاريب في كفره. والآيات الواردة في وصف الجنة، كما يأتي ذكرها في باب «وصف الجنة ونعيمها»، صريحة في أن نعيم الجنة مما يقع على الجسم المعاد في عالم الحشر. قال العلامة المجلسي(ره): اعلم أن الإيمان بالجنة والنار على ماوردتا في الآيات والأخبار من غير تأويل من ضروريات الدين ومنكرهما أو مُؤَوِّلهما بما أوّلت به الفلاسفة خارج

حقيقت بهشت

پوشیده نماند که بهشت و آنچه که از انواع و اقسام نعمتها در آن است (به استناد آیات و روایات فراوان و پی در پی) از محسوسات جسمانی است و این موضوع از ضروریات دین به شمار می آید و کسی با آن مخالف نیست.

کسی که وجود بهشت را به کلی انکار نماید، مانند ملحدین، یا آن را به غیر محسوسات جسمانی توجیه کند، شکی در کفرش نیست. از آیاتی که ستایش بهشت را می کند روشن است که نعمتهای بهشت از چیزهایی است که برجسم معادی (که درعالم محشر و رستاخیز باز آفرینی می شود) واقع خواهد شد.

علامه مجلسی فرموده: «بدان که ایمان به بهشت و جهنم به همان شکلی که در آیات و روایات وارد شده، بدون هیچ توجیه و تأویلی از ضروریات دین است و منکرش و آنان که به توجیه هایی که فلاسفه کرده اند متوسّل شوند،

من الدين [1].

وفي كتاب «صفات الشيعة» للصدوق(ره) عن الصادق(ع) قال: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج، والمساءلة في القبر، وخلق الجنة والنار، والشفاعة». [2]

وفي «تنبيه الخاطر» قال رجل لرسول الله(ص): ياأبا القاسم أتزعم أن أهل الجنة يأكلون ويشربون؟ قال: «نعم، والذي نفسي بيده إن أحدهم ليعطىٰ قوة مائة رجل في الأكل والشرب.» قال: فإنّ الذي يأكل تكون له الحاجة، والجنة طيّب لاخبث فيها! قال: «عرق يفيض من أحدهم كرشح المسك فيضمر بطنه». [3]

نعم ذهب بعض كالصدوق(ره) إلى أن الجنة (التي هي دار البقاء

خارج از دین می باشند». [1]

صدوق(ره) در کتاب «صفات الشیعه» از امام صادق(ع) روایت کرده که فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که چهار چیز را انکار نماید: معراج، سئوال قبر، بهشت و دوزخ و شفاعت». [2]

در «تنبیه الخاطر» آمده که: مردی خدمت پیغمبر اکرم(ص) عرض کرد: یا اباالقاسم، آیا عقیده برآن داری که اهل بهشت می خورند و می آشامند؟ فرمود: «آری، سوگندبه آن که جانم به دست اوست، هریک از آنها نیروی یکصد مرد را در خوردن و آشامیدن می یابد». عرض کرد: کسی که می خورد، نیاز به دفع دارد و بهشت پاکیزه است و پلیدی در آن نیست. فرمود: «به صورت عرقی از او بیرون می تراود که چون مشک می باشد و در اثر آن شکمش فرو می رود». [3]

گرچه برخی چون مرحوم صدوق معتقدند: در بهشت که خانه جاودانی و

---

(۱) ــ بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۲۰۵.

(۲) ــ بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۹۶.

(۳) ــ بحار الأنوار - ج ۸ - باب الجنة ونعيمها.

ودار السلامة وفيها ماتشتهيه الأنفس وتلذ الأعين) المتنعمون بلذاتها قسم منهم متنعمون بتقديس الله وتسبيحه وتكبيره وهم في جملة ملائكته، ومنهم المتنعمون بأنواع المأكل والمشرب والفواكه والأرائك وحور العين واستخدام الولدان المخلدين والجلوس على النمارق والزرابي ولباس الحرير والسندس، فكل منهم يتلذذ بمايشتهي ويريد حسب ماتعلقت عليه همته ويعطىٰ ماعبد الله من أجله.

وفي مقابل هذا القول من ذهب إلى أنه ليس في الجنة بشر يلتذ بالتسبيح والتقديس فقط بغير مأكل ومشرب وماتدركه الحواس من الملذات، بل لابد من التنعم بماتدركه الحواس من الأكل والشرب وغير ذلك. وهو قول المفيد(ره)، وذهب إلى أن القول بأن في الجنة بشراً

جایگاه سلامت است و هرآنچه که دلها هوس کرده و دیدگان لذت برند، در آن موجود است، بهره‌مندان از لذاتش چند گروهند: گروهی به تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا متلذّذند و اینان در جرگهٔ فرشتگانند. گروه دیگر از انواع خوردنیها و نوشیدنیها و میوه جات وتختهای زینتی وحورالعین وخدمتگذاری پسرانی که حسن و جوانیشان ابدی است وتکیه زدن بربالشها ونشستن روی فرشها ولباس حریروسندس بهره می برند. پس هر کسی ازچیزهایی که میل دارد به همان اندازه که همت داشته، استفاده کرده ولذت می برد و به آن هدفی که به خاطرش خدا را بندگی کرده، می رسد.

در مقابل این گفته گفته‌ای است مبنی بر این که هیچ انسانی در بهشت نیست که تنها ازتسبیح و تقدیس لذت ببرد، در حالی که از خوردن و آشامیدن و دیگر لذتها (که حواس ظاهری آنها را درک می کنند)، لذّت نبرد.

بلکه به ناچار متنعمند به آنچه این حواس درک می کند، مانند خوردن و آشامیدن و غیره. این گفته شیخ مفید(ره) می باشد و قائل شده است که عقیده به

يتنعمون بتقديسه وتسبيحه وتكبيره كالملائكة شاذ عن دين الإسلام، وهو مأخوذ ممن ذهب إلى أن المطيعين في الدنيا يصيرون في الجنة ملائكة لايطعمون ولايشربون ولاينكحون. وقال(ره): وقد أكذب الله هذا القول في كتابه بما رغّب العالمين فيه من الأكل والشرب والنكاح، فقال تعالى: «أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا» الآية [1] وقال تعالى: «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ.» الآية [2] وقال: «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي ٱلْخِيَامِ» [3] وقال: «وَحُورٌ عِينٌ» [4]، وقال: «وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ» [5]، وقال: «وَعِنْدَهُمْ

این که در بهشت انسانهایی هستند که فقط از تقدیس و تسبیح و تکبیر لذت می برند، مانند فرشتگان، عقیده‌ای است مخالف دین اسلام، و ریشه این گفتار عقیده به این است که فرمانبرداران در دنیا، در بهشت فرشته شده و نه می خورند و نه می آشامند و نه زناشویی می کنند.

او گفته که خدای تعالی در قرآن این گفتار را تکذیب نموده، آنجا که مردم را ترغیب به بهشت با ذکر خوردن و آشامیدن و زناشویی می نماید: «أُكُلُها دائِمٌ ...» [1] یعنی «خوردنیهایش همیشگی است و سایهٔ آن برقرار است. این بهشت سرانجام اهل تقویٰ است.»، «فِيها أَنْهارٌ...» [2] یعنی: «درآن بهشت نهرهایی ازآب زلال گوارا است.»؛ «حُورٌ مَقْصُوراتٌ...» [3] یعنی «حورانی که در سراپرده های خود مستورند». «وَحُورٌ عِينٌ» [4] یعنی: «زنان زیبای درشت چشم.»، «وَزَوَّجْناهُمْ...» [5] یعنی: «با حوریان زیبا چشمشان همسر

(۱) ــ الرعد ـ ۳۵.
(۲) ــ محمد ـ ۱۵.
(۳) ــ الرحمن ـ ۷۲.
(٤) ــ الواقعة ـ ۲۲.
(٥) ــ الدخان ـ ٥٤.

قَاصِرَاتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ »[1] ، وقال : « إِنَّ أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ ٱلْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ »[2] وقال : « وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ . »[3] . (راجع البحار ج۸ باب الجنة ونعيمها من كتاب العدل والمعاد) .

ومن البديهي أن الله تعالى لما كان قادراً على كل شيء فبقدرته تبارك وتعالى خلق داراً في الآخرة وسماها بالجنة أعدّها للذين يتركون هذا العالم ممتثلين أوامره ونواهيه ، فالاعتراف بربوبيته وقدرته مستلزم للاعتراف بذلك ، كما في كثير من الأشياء التي بقدرته يوجدها وإن كانت بعيدة عن تصورنا ، وعليه فلامجال للتشكيك في هذه الأمور .

قرار داديم.» ، «وَعِنْدَهُمْ ...»[1] یعنی «و حوران شوهر دوست با عفت جوان و همسال در خدمت آنها است.» ، «إِنَّ أَصْحَابَ ...»[2] یعنی : «اهل بهشت آن روز خوش و بانشاط مشغولند، آنان با زنانشان در سایهٔ درختان بهشت بر تختها تکیه کرده اند» . «وَأُتُوابِهِ...»[3] یعنی «و هر میوه و خوردنی برآنان بیاورند شبیه یکدیگر است و ایشان را در بهشت همسران پاک و پاکیزه است» .

بنابر این، روشن است که چون خداوند نیرو وقدرت بر هر کاری دارد، پس با آن نیرو در جهان دیگر خانه‌ای به نام بهشت آفریده و برای کسانی که از دنیا گذشته و گوش به فرمان او در انجام امر و نهیش بوده اند، مهیا ساخته، اکنون اقرار به پروردگاری و قدرت او مستلزم پذیرفتن بهشت است، چنانچه در بسیاری از چیزهایی که به قدرتش آفریده ـ اگر چه برای ما تصورش بعید است ـ چنین می باشد. بنابر این، جایی برای هیچ گونه شک و تردید نمی ماند.

(۱) ـــ ص ـ ۵۲.
(۲) ـــ یس ـ ۵۵ و ۵۶.
(۳) ـــ البقرة ـ ۲۵.

خلق الجنة والنار

وأما كون الجنة والنار مخلوقتين موجودتين الآن في محلهما، أو هما مقدرتان لم تخلقا بعد وستخلقان في القيامة، فجمهور المسلمين على أنهما مخلوقتان موجودتان في هذا الوقت. وشذ عنهم شرذمة قليلة من المعتزلة كأبي هاشم والقاضي عبدالجبار ومن يحذو حذوهما، فقال بعض هؤلاء بأن الأدلة التي يوردها القائلون بوجودهما فعلاً تفيد جواز ذلك لاوجوبه وقال الآخرون باستحالة وجودهما في هذا الوقت.

إلا أن الآيات المتكاثرة والأخبار المتواترة دافعة لقول هؤلاء، ولم يذهب إلى هذا القول من الفرقة المحقة أحد. قال الصدوق قدس سره: «إن الجنة والنار في هذا الوقت مخلوقتان، وبذلك جاءت الأخبار

آفرینش بهشت و دوزخ

آیا بهشت و دوزخ آفریده شده و موجودند یا اینکه در نظر گرفته شده‌اند و در آتیهٔ نزدیکی در رستاخیز آفریده خواهند شد؟ عموم مسلمانها برآنند که بهشت و دوزخ اکنون آفریده شده و موجودند و جز اندکی از معتزله، مانند ابوهاشم و قاضی عبدالجبّار و پیروان این دو کسی مخالف این مطلب نیست. گروهی از آنان گفته‌اند: دلایلی که قائلین آورده‌اند بیش از امکان بودن بهشت و دوزخ را نمی رساند و دلالت بر لزوم وجودشان ندارد. برخی دیگر گفته‌اند: وجود آن دو کنون محال است.

خوشبختانه آیات و روایات بسیار، سخنان این گروه را ردّ می کند و از شیعه کسی قائل به این حرف نشده است.

شیخ صدوق (قدس سره) فرموده: «همانا بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند و

وعليه إجماع أهل الشرع والآثار. وقد خالف في هذا القول المعتزلة والخوارج وطائفة من الزيدية، فزعم أكثر من سميناه أن ماذكرناه من خلقهما من قسم الجائز دون الواجب ووقفوا في الوارد به من الآثار. وقال من بقي منهم بإحالة خلقهما.» إلخ.[1]

وقال الصدوق أيضاً في العقائد:

اعتقادنا في الجنة والنار أنهما مخلوقتان وأن النبي (ص) قددخل الجنة ورأى النار حين عرج به. واعتقادنا أنه لايخرج أحد من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة أو من النار، وأن المؤمن لايخرج من الدنيا حتى ترفع له الدنيا كأحسن مارآها ويرفع مكانه في الآخرة، ثم يخير فيختار الآخرة، فحينئذ تقبض روحه. وفي العادة أن يقال: «فلان يجود

روایات برآن دلالت دارد و پیروان شریعت اجماع دارند. معتزله و خوارج و گروهی از زیدیه با این گفته مخالفند و بیشتر آنان گمان کرده‌اند که آنچه گفتیم فقط امکان را می رساند نه لزوم را. ولی آنان روایات را نفهمیدند و بعضی گفته اند که خلقت آن دو محال است».[1]

صدوق در کتاب عقائد بیان فرموده: عقیدهٔ ما دربارهٔ بهشت و دوزخ این است که آن دوآفریده شده‌اند. به درستی که پیامبراکرم (ص) شب معراج وارد بهشت شده و جهنم را نیز دیده است. و عقیدهٔ ما این است که هیچ کس از دنیا نمی رود مگر آن که جایش را دربهشت یا دوزخ می بینند. به درستی که مؤمن از دنیا نمی رود مگر این که دنیا را به بهترین صورت می بیند و مقامش در آخرت بالا برده می شود و اختیار داده می شود، پس آخرت را بر می گزینند و در آن هنگام روحش گرفته می شود. لذا می گویند: فلان شخص جانش را می بخشد و

(۱) ــ أوائل المقالات للمفيد ص ۱۰۲ و ۱۰۳ منشورات مكتبة الداوري.

بنفسه.» ولايجود الإنسان بشيء إلا عن طيبة نفس غير مقهور ولامجبور ولامكره. وأما جنة آدم فهي جنة من جنان الدنيا تطلع الشمس عليها وتغيب، وليست بجنة الخلد، ولو كانت جنة الخلد لما خرج منها أبداً.[١]

وقال علي بن إبراهيم في تفسير قوله تعالى: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ، عِنْدَ سِدْرَةِ ٱلْمُنْتَهَىٰ.»[٢]: في السماء السابعة. وأما الرد على من أنكر خلق الجنة والنار فقوله: «عِنْدَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰ.»[٣] أي عند سدرة المنتهى، فسدرة المنتهى في السماء السابعة وجنة المأوى عندها.[٤]

وعن علي بن إبراهيم عن أبيه عن الهروي قال: قلت للرضا

بخشیدن معنی ندارد، مگر آنجا که انسان با میل و رغبت و بدون زور و جبر و کراهت چیزی را بدهد.

اما بهشتی که حضرت آدم(ع) در آن بود، بوستانی از بوستانهای دنیا است که خورشید برآن می تابد و طلوع و غروب می کند و بهشتِ جاویدان نیست. اگر بهشت جاویدان می بود، هرگز از آن بیرون نمی شد.[١]

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه: «وَلَقَدْ...»[٢] گفته که در آسمان هفتم است. و در رد کسانی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کرده اند، این فرمایش خداوند است که: «عِنْدَهٰا جَنَّةُ المَأْوىٰ»[٣] یعنی جنة الماوی نزد سدرة المنتهی است که در آسمان هفتم وجود دارد.[٤]

هروی روایت کند که به امام رضا(ع) عرض کردم: ای پسر پیامبر، به من از

---

(١) ـــ حق اليقين ـ ج ٢ ـ ص ١٤٨.
(٢) ـــ النجم ـ ١٣ و ١٤. یک باردیگر هم رسول، او (جبرئیل) را در «سدرة المنتهی» دید.
(٣) ـــ النجم ـ ١٥.
(٤) ـــ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ١٣٣.

عليه السّلام: ياابن رسول الله أخبرني عن الجنة والنار، أهما مخلوقتان؟، قال: «نعم، وإن رسول الله(ص) قد دخل الجنة ورأى النار لما عرج به إلى السماء.» قال: فقلت له: فإن قوماً يقولون: إنهما اليوم مقدرتان غير مخلوقتين، فقال عليه السّلام: «ماأولئك منا ولا نحن منهم، من أنكر خلق الجنة والنار فقد كذب النبي(ص) وكذبنا وليس من ولايتنا على شيء وخلد في نار جهنم، قال الله عزوجل: «هَٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ.»* وقال النبي(ص): لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته فتحول ذلك نطفة في صلبي فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء إنسية، فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة». [۱]

بهشت و دوزخ خبر بده، آیا آفریده شده اند؟فرمود: «بلی، شبی که پیامبر(ص) به معراج رفت وارد بهشت شد و دوزخ را دید». عرض کردم: همانا گروهی می پندارند که آن دو مقدّرند و هنوز آفریده نشده اند. امام(ع) فرمود: «آنان ازما و ما از ایشان نیستیم. هرکس آفرینش بهشت و دوزخ را دروغ پندارد، ما و پیامبر اکرم(ص) را دروغگو پنداشته و از ولایت ما بی بهره گشته و همیشه در آتش خواهد بود. خدای تعالی فرماید: «هٰذِهِ جَهَنَّمُ...»* پیامبر اکرم(ص) فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل دستم را گرفت و وارد بهشت کرد و از خرماهای تازهٔ آن به من داد و خوردم. پس نطفه ای شد در پشت من و هنگامی که به زمین برگشتم، با خدیجه نزدیکی کرده و او به فاطمه «حوراء انسیه» حامله شد. هرگاه مشتاق بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.» امام صادق(ع) فرمود:

(*) «این همان دوزخی است که بدکاران تکذیب آن می کردند، اینک کافران میان آن دوزخ و در آب جوشان و گرمش می گردند.» الرحمٰن ـ ۴۳و۴۴.

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۱۱۹.

وعن أبي عبدالله(ع) قال: كـان رسول الله(ص) يكثر تقبـيل فاطمة عليها وعلى أبيها وبعلها وأولادها ألف تحية وسلام فأنكرت ذلك عائشة فقال رسول الله(ص): «يا عـائشة إني لما أُسري بي إلـى السماء دخلت الجنة فأدناني جبرئيـل من شجـرة طوبىٰ وناولني من ثـمارها فـأكلته فـحول الله ذلك مـاء في ظهري فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة فما قبلتها قط إلّا وجدت رائحة شجرة طوبىٰ منها.»[1]

وصف الجنة ونعيمها

فالمؤمنـون المتقـون الذيـن تاجـروا مع الله تعـالى واشتـروا دار البقاء ونعيمهـا بالدار الفانـية أعد الله تعالى لهم في تلك الدار من أنواع النعم واللـذات مايليق بعظمة الخـالق أن يتفضل بـه، وما يتناسـب مع سعة

«رسول خدا(ص) فـاطمه را فراوان مـی بوسید، به طوری که عـایشه اعتراض کرد. پیـامبر اکرم(ص) فرمـود: ای عایشـه، شبی که مرا بـه آسمـان بردند، وارد بهشت شدم. جبرئـیل مرا بـه نزد درخت طوبـی برد و از میـوهٔ آن به من داد و خوردم، پس تبدیل به نطفه ای در پشت من شد. چون به زمین برگشتم، با خدیجه نزدیکی نمودم و به فاطـمه حـامله شـد. هرگـز او را نبوسیدم مـگر آنکه بوی درخـت طوبی را در او یافتم».

وصف بهشت ونعمتهایش

پرهیزکاران و مـردمی که با پروردگارشان به تجارت پرداختند، دنیای زودگذر را داده و آخرت جاویدان را خـریدند، خـداوند برای آنان انـواع نعمـتها و لذّتها را که در خور بزرگی اوسـت و آنچه که منـاسب با وسعت آن دنیا است مهیا ساخته،

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۱۲۰.

ذلك العالم الذي أعده، بحيث يستحيل على أهل هذا العالم أن يعرفوا حقيقته وتفاصيله. مثلنا في ذلك مثل الجنين في الرحم يستحيل عليه أن يتصور عظم هذه الدنيا وتفاصيل أوضاعها وحالاتها. ولهذا أجمل القرآن المجيد ذلك بقوله: «فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ»[1] الآية، وبيّن نعم الجنة بصورة عامة بقوله: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.»[2] وقال أيضاً: «وَهُمْ فِي مَا آشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ».[3]

والخلاصة أنها دار لاخيبة فيها ولاكدورة، ولايصل إليها حزن ولاضعف ولاشيخوخة ولامرض ولامشقة، بل هناك السلامة المطلقة من كل مكروه، ولذا سميت دار السّلام. ولأهل الجنة السلطان الحقيقي الذي هو عبارة عن القدرة الكاملة بحيث يحصل لهم كل مايريدون.

به طوری که شناختن حقیقت و خصوصیات آن برای مردم در این دنیا محال است، زیرا زندگانی ما در این دنیا نسبت به آخرت، همانند زندگی جنین در رحم مادر است نسبت به دنیا، و محال است که او بتواند عظمت دنیا را بفهمد و حالات آن را درک نماید. لذا قرآن کریم به طور اجمال بیان فرموده که: **«فَلا تَعْلَمُ...»**[1] و نعمتهای بهشتی را به طور عام بیان ساخته است، در آنجا که فرموده: **«لَهُمْ ما يَشاؤُنَ»**[2] و نیز فرموده: **«وَهُمْ فِيمَا...»**.[3]

نتیجه این که بهشت خانه ای بدون محرومیت وتیرگی است واندوه وناتوانی و پیری و بیماری وسختی به آن نمی رسد، بلکه عافیت کامل است ازهرناخوشایندی، بدین جهت «دارالسلام» نامگذاری شده. وسلطهٔ واقعی برای بهشتیان می باشد که عبارت است ازتوانایی کامل، به نحوی که هر چه بخواهند فراهم می گردد.

---

(۱) «هیچ کس نمی داند که پاداش نیکوکاریش چه نعمت ولذت روشنی بخش دیده است که برایش ذخیره شده است.» سجده-۱۷.

(۲) «برای آن بندگان درآنجا هرچه بخواهند، آماده است و افزونتر از آن نزد ما هست.» سوره ق-آیهٔ ۳۵.

(۳) «و آنان در آنچه مشتاق و مایل آنند، تا ابد متنعمند.» الأنبیاء-۱۰۲.

وفي الكلام المأثور: «إن أهل الجنة ملوك». وقال تعالى في سورة الدهر: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً». [١]

ونذكر هنا شيئاً من نعم الجنة التي أشار إليها القرآن المجيد:

طعام الجنة وشرابها

قال تعالى في طعام أهل الجنة وشرابهم: «وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ. وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ.» [٢] «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لاَمَقْطُوعَةٍ وَلاَ مَمْنُوعَةٍ». [٣] «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ.» [٤] «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً.» [٥] «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ». [٦]

در خبر چنین آمده: «به درستی،که بهشتیان پادشاهانند.» و در قرآن کریم فرموده: «وَإِذَا رَأَيْتَ...». [١]

اکنون برخی ازنعمتهای بهشتی راکه قرآن مجید به آنها اشاره فرموده، ذکر می کنیم:

خوردنیها وآشامیدنیهای بهشتی

خدای تعالی در بارهٔ خوردنیها و آشامیدنیهای بهشتیان فرموده است: «وَفَاكِهَةٍ...» [٢]، «وَفَاكِهَةٍ...» [٣]، «فِيهِمَا...» [٤]، «وَسَقَاهُمْ...» [٥]، «فِيهَا أَنْهَارٌ...». [٦]

---

(١) «و هرگاه آنجا را ببینی، نعمتها و پادشاهی بزرگی خواهی دید.» الإنسان-٢٠.

(٢) «و میوه خوش برگزینند و گوشت مرغان آنچه میل دارند.» الواقعة-٢٠و٢١.

(٣) «میوه های بسیار که هیچ وقت منقطع نشود، هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند.» الواقعة-٣٢، ٣٣.

(٤) «در آن دو بهشت هرگونه میوه و درخت خرما و انار بسیار است.» الرحمن-٦٨.

(٥) «و خدایشان آنان را شرابی پاک و گوارا بیاشاماند.» الإنسان-٢١.

(٦) «در آن نهرهای آب زلال و گوارا است که گندیده نشود، و نهرهای شیر که مزه اش تغییر نیابد، و نهرهای شراب لذت بخش برای آشامندگان.» محمد(ص)-١٥.

وفي الجنة أيضاً عيون كثيرة، ولكل منها طعم وحلاوة خاصة بها، كالعين الكافورية، قال تعالى: «إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً.»[١] والعين الزنجبيلية، وعين السلسبيل، قال تعالى: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلاً، عَيْناً فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً.»[٢] وعين التسنيم، قال تعالى: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ.»[٣] وأهم من ذلك كله نهر الكوثر الذي يجري من تحت العرش الإلهي، وهو أشد بياضاً من اللبن وأحلى من العسل وألين من الزبد، وحصاه من الزبرجد والياقوت والمرجان ونباته الزعفران وترابه أطيب ريحاً من المسك. ويستفاد من الأخبار أن مجراه من تحت العرش إلى الجنة، وينصب في حوض عظيم بأرض المحشر.

همچنین در بهشت چشمه‌هایی است که هر کدام طعم و مزهٔ خاصی دارد، مانند چشمه کافور که خدای تعالی فرماید: «إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ...»[١] و چشمه زنجبیل و چشمه سلسبیل: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا...»[٢] و چشمه تسنیم: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ...»[٣]. از همهٔ اینها مهمتر کوثر است که از زیر عرش پروردگار جاری است؛ از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرمتر است و سنگریزه‌های آن از زبرجد و یاقوت و مرجان، گیاهان آن زعفران و خاکش از مشک خوشبوتر است. در روایات است که جویبار کوثر از زیر عرش به سوی بهشت روان است و به حوضی بس بزرگ در صحرای محشر می ریزد.

---

(١) «همانا نیکان از جامی که شرابش آمیخته به کافور است بیاشامند.» الإنسان - ٥.

(٢) «و آنجا از جامی که طبعش چون زنجبیل گرم و عطرآگین است، به آنها بنوشانند. و درآنجا چشمه‌ای است که سلسبیل نامیده شده است.» الإنسان - ١٧ و ١٨.

(٣) «ترکیب آن شراب از عالم بالا است، سرچشمه‌ای که نزدیکان درگاه خدا از آن می نوشند.» المطففین - ٢٧ و ٢٨.

لباس الجنة

قـال تـعـالى: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ.»[۱] وقال تعالى: «لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ.»[۲]

وعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «...فإذا دخل المؤمن إلى منازله في الجنة وضع على رأسه تاج الملك والكرامة وأُلبس حلل الذهب والفضة والياقوت والدر منظوماً في الإكليل تحت التاج وأُلبس سبعون حلة بألوان مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ والياقوت الأحمر».[۳]

وعن الصّادق عليه السّلام، قال: «مامن عمل حسن يعمله العبد إلا وله ثواب في القرآن إلا صلاة الليل، فإن الله لم يبين ثوابها، لعظيم خطرها عنده فقال:

پوشیدنیهای بهشت

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «...سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ»[۱] و: «لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»[۲].

از پیامبر اکرم(ص) روایت شده که فرمود: «هرگاه، مؤمن به خانه های بهشتی وارد شود، تاج شاهی و بزرگی بر سرش نهند و زینتهای طلا، نقره، یاقوت و درّ که به رشته در آمده و به زیر تاج بر پیشانی بسته می شود، بر او بیاویزند و هفتاد حلّه که با طلا، نقره، لؤلؤ و یاقوت سرخ بافته شده، بر او بپوشانند».[۳]

از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: «کار پسندیده ای نیست که بنده انجامش دهد جزآنکه ثوابش در قرآن است، مگر نمازشب که خداوند پاداش آن را

(۱) «در بهشت با دستبندهای زرین زینت داده شوند و جامه های سبز از سندس و استبرق بپوشند.» سوره کهف- آیهٔ ۳۱.

(۲) «لباس آنان در بهشت حریر است.» سوره حج- آیهٔ ۲۳.

(۳) ــ بحار الأنوار- ج ۸ - ص ۱۲۸.

«تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً»[1] إلى قوله : «يَعْمَلُونَ» . [2] ثم قال : «إن لله كرامة في عباده المؤمنين في كل يوم جمعة . فإذا كان يوم الجمعة بعث الله إلى المؤمن ملكاً معه حلة ، فينتهي إلى باب الجنة فيقول : استأذنوا لي على فلان ، فيقال له : هذا رسول ربك على الباب ، فيقول لأزواجه : أيّ شيء ترين عليّ أحسن ؟ فيقلن : ياسيدنا والذي أباحك الجنة مارأينا عليك شيئاً أحسن من هذا بعث إليك ربك ، فيتزر بواحدة ويتعطف بالأخرى فلايمر بشيء إلّا أضاء له حتى ينتهي إلى الموعد» . [3] إلخ .

به جهت عظمت و ارزش آن بیان نکرده ،بلکه فرمود :«تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ...». [4] آن گاه فرمود : «در هر روز جمعه خداوند برای بندگان با ایمانش کرامتی دارد و چون روز جمعه شود ، خداوند فرشته ای را با حله ای به سوی مؤمن فرستد تا به درب بهشت رسد . بگوید : برای من از فلان شخص اجازه بگیرید . به وی گویند : این فرستادۀ پروردگار تو است بر در بهشت . مؤمن به همسران خویش گوید : چه چیزی را برای من نیکوتر می بینید؟ آنان گویند . آقای ما ، سوگند به خدایی که بهشت را به تو ارزانی داشته ، ما چیزی بهتر از این که خدا برایت فرستاده ندیدیم . پس یک حله را به کمر بندد و دیگری را برخود پیچد و بر چیزی نگذرد مگر آن که برایش روشنائی بخشد ، تا به وعده گاه رسد» .

---

(۱) ـ السجدة ـ ١٦ .

(۲) ـ السجدة ـ ١٧ .

(۳) ـ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ١٢٦ .

(٤) «ازخوابگاههایشان بر می خیزند و با بیم و امید پروردگارشان را می خوانند و از آنچه آنها را روزی دادیم ، انفاق می کنند؛ پس هیچ کس نمی داند که پاداش نیکوکاریش چه نعمتها و لذتهای بی نهایتی است که روشنی بخش دیده است و در عالم غیب برای او ذخیره شده است.» سوره سجده ـ آیۀ ١٦ ، ١٧ .

قصور الجنة

قال تعالى: «يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ.»[1] وقد تكرر هذا المعنى في القرآن المجيد أكثر من مرة. وقال تعالى: «لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ».[2]

قال الطبرسي في تفسير قوله تعالى: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَارُ.»: لأنهم على غرف في الجنة، كما قال: «وَهُمْ فِي ٱلْغُرُفَاتِ آمِنُونَ.»[3] وقيل: إن أنهار الجنة تجري من غير أخاديد في الأرض.[4]

وقال في تفسير «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً.»: يطيب العيش فيها، بناها الله

کاخهای بهشت

خدای تعالی فرموده: «يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي...»[1] و این معنی در قرآن مجید بسیار یادآوری شده است: «لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ...»[2].

مرحوم طبرسی در مورد کلام خدای تعالی: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَارُ» یعنی از زیر آنها نهرها جاری هستند، گفته: برای این است که اینان در اتاقهای فوقانی بهشتی هستند، چنانکه فرموده: «وَهُمْ فِي...»[3] «ایشان در غرفه های بهشت آسوده خاطر و ایمن هستند»، و گفته شده که نهرهای بهشت جاری هستند امّا نه در جویهای زمین.[4] همچنین در تفسیر مساکن طیبه گفته است: مراد، زندگانی

(۱) «وارد کند شما را به بهشتهایی که جویها زیر آن روانست و مکانهای پاکیزه در بهشتهای جاویدان، این است رستگاری بزرگ.» الصف-۱۲.

(۲) «برای آنها کاخ و عمارتها بر بالای یکدیگر بنا شده است که در زیر آن عمارات نهرهای آب جاری است.» الزمر- ۲۰.

(۳) ـــ سبأ - ۳۷.

(٤) ـــ بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۸۹.

تعالى من اللآلي والياقوت الأحمر والزبرجد الأخضر.[1]

وفي تفسيرعلي‌بن إبراهيم في قوله تعالى: «غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ.»[2] قال: عن أبي جعفر عليه السلام قال: «سأل عليّ رسول الله صلى الله عليه وآله عن تفسير هذه الآية فقال: لماذا بنيت هذه الغرف يارسول الله؟ فقال: ياعليّ تلك الغرف بنى الله لأوليائه بالدر والياقوت والزبرجد سقوفها الذهب محكوكة بالفضة، لكل غرفة منها ألف باب من ذهب على كل باب منها ملك موكل به، وفيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والديباج بألوان مختلفة وحشوها المسك والعنبر والكافور وذلك قول الله: «وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ». [3] إلخ.

پاک و پاکیزه است که خداوند آن مساکن را از لؤلؤ و یاقوت سرخ و زبرجد سبز آفریده است.[1]

علی بن ابراهیم در تفسیر «غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ»[2] گفته است که امام باقر(ع) فرمود: «حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) پرسید: یا رسول الله، آن غرفه‌ها برای چه ساخته شده؟ فرمود یاعلی، این طبقات فوقانی را خداوند برای اولیاء خود با درّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقفهای آن را با طلا و نقره حکاکی کرده، هر طبقه‌ای هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشته‌ای مامور است و در آن فرشهای حریر و دیبا با رنگهای گوناگون روی یکدیگر گسترده شده که از مشک و عنبر و کافور پر است».

این است فرمایش خدای تعالی در این مورد: «وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» یعنی «فرشهای گسترده شده و بلند».[3]

---

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۸۵.
(۲) ــ الزمر ـ ۲۰.
(۳) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۱۲۸.

وقال الطبـرسي في تـفسير «أُوْلَـٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا.»[1] : أي يثابون الدرجة الرفـيعة في الجنة، بما صبروا على أمر ربهم وطاعة نبيهم، وقيل: هي غرف الزبرجد والدر والياقوت.[2]

في وصف جهنم وما يتعلق بها

قيل في كـلمة جهنم: هـي لفظة أعـجمية وهـي اسم لنـار الآخرة. وقيل: عـربيـة سميـت بها لـبعد قعرهـا. وقال في المصباح: وهو مـلحق بالخـماسي بـتشديـد الحرف الـثالـث فيـه، وهـو فارسـي مـعرب. وفي القاموس: جهنم، كعَـمَـلَّـس: بعيدة القعر، وبه سـميـت جهنم. أعاذنا الله تعالى وجميع إخواننا المؤمنين منها.

طبرسی در تفسیر: «أُولٰئكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمٰا صَبَرُوا»[1] فرموده است: «یعنی ثواب آنها، درجات بالایی در بهشـت اسـت و گـفته شده کـه آن درجـات، غـرفه های زبرجد و درّ و یاقوت است».[2]

دوزخ و آنچه مربوط به آن است

درباره کلمه جهـنّم گفته انـد که کلمه ای غیر عربی و نام آتش آخرت است. بعضی گفته اند که جهنم عربی است و به واسطه گودی آن جهنّم نامیده شده. در مصباح گفته شده که جهنم از کلمات پنج حرفی، که حرف سوم آن تشدید دارد و فارسی است، به عربی در آمده است.

درقاموس گـفته شده اسـت: جهنم بـر وزن «عَمَلَّس» بسیـار گود و بدین جهت آن را جهنم گویند.

---

(۱) ــ الفرقان ـ ۷۵.

(۲) ــ بحار الأنوار ـ ج ۸ ـ ص ۹۲.

قال تعالى: «هَٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» [١]. وقال: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَٰئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» [٢].

والحق أن هذه النار وما فيها من الشدائد والعقوبات والنكال والحيّات والعقارب وسائر المؤذيات التي أوعد المجرمون بها هي من المحسوسات الجسمانية كما أطبق عليه أهل الشرائع، وليست من قبيل الخيال والمثال كما عليه بعض الحكماء، ولا من قبيل «العقليات والروحانية المحضة»، كما عليه كثير من الحكماء.

والمراد بالوقود الحطب، فحطب تلك النار الناس والحجارة. والمراد بالحجارة هنا الكبريت فهو يزيد في قوة النار، لأنه أحر شيء إذا

خداوند ما و همه برادران ایمانی ما را از آن نگه دارد.

خدای تعالی می فرماید: «هَٰذِهِ جَهَنَّمُ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» [١] و نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا...» [٢].

حق این است که این آتش و سختیها و ناراحتیها و عذابها و شکنجه ها و مار و عقرب ها و دیگر آزار دهنده هایی که به گنهکاران وعده داده شده، از امور حسی و مادی است (همان طور که پیروان ادیان اتفاق دارند)، و مانند خیال و مثال که بعضی فلاسفه گفته اند، یا از موضوعات عقلی صرف و روحانیات خالص که بعضی دیگر گفته اند، نیست. مقصود از وقود آتشگیره و هیزم است، پس هیزم این آتش انسانها و سنگهایند و مقصود از سنگهای آن کبریتی است که نیروی آتش را زیاد می کند، زیرا کبریت هرگاه گرم شود، سوزنده‌ترین چیزهاست، چنانکه

(١) «این همان دوزخی است که به آن وعده داده می شدید.» یس - ٦٣.

(٢) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود را با خانواده خویش از آتشی که آتش افروز آن انسانها و سنگ خارا است نگه دارید و بر آن دوزخ فرشتگان بسیار دل سخت مأمورند که هرگز نافرمانی خدا را نکنند و آنچه به آنها حکم شود، انجام دهند.» التحریم - ٦.

حمي ، كما عن ابن مسعود وابن عبّاس . أقول : إن فهم النار وصفاتها من النكال والعقوبات في الآخرة خارج عن طاقة عقولنا في هذه النشأة الدنيوية . فإن عقولنا وحواسنا الظاهرية والباطنية في هذه الدنيا لا تسع معرفة تلك الخصوصيات في الآخرة إلا على سبيل الأنموذج ، كما أن نعماء الجنة وأوصافها هي أيضاً لا تدرك بهذه الحواس الظاهرية والباطنية . وقد قيل في وصفها : مالاعين رأت ولا أذن سمعت ولاخطرت على قلب بشر .

وعن أبي جعفر عليه السّلام قال : «لما نزلت هذه الآية : «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ.»[1] **سئل عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : أخبرني الروح الأمين أن الله لا إله غيره إذا برّز الخلائق وجمع الأولين والآخرين أُتي بجهنم تقاد بألف زمام يقودها مائة ألف ملك من الغلاظ الشداد لها هدة وغضب وزفير وشهيق وإنها لتزفر**

از ابن مسعود و ابن عباس نقل شده است .

می گویم: فهمیدن آتش و سختیها و ویژگیهای آخرت از توان خرد ما در دنیا بیرون است . به درستی که خردها و حواس آشکار و نهان ما در دنیا ، وسعت شناختن این ویژگیها را در آخرت ندارد . چنانچه نعمتهای بهشت و ویژگیهای آن نیز با حواس ظاهری و باطنی ما درک و فهمیده نمی شود و به تحقیق در وصف آن گفته شده :«آنچه را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر دل بشری هم نگذشته است» .

امام باقر(ع) فرمود :«هنگام نزول این آیه : «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»[1]، از پیامبر اکرم(ص) سؤال شد. فرمود: روح الامین به من خبر داد: همانا خدایی که جز او خدایی نیست، هرگاه آفریدگان را برانگیزد و اولین و آخرین را گردآورد، جهنم را با هزار مهار که یکصد هزار فرشته های عذاب آن را می کشند بیاورند، در حالیکه صدای وحشتناک و خشم و ناله و فریادی دارد.

---

(١) «و جهنم آنروز آورده شود» الفجر - ٢٣.

الزفرة فلولا أن الله عزوجل أخرهم للحساب لأهلكت الجمع، ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائق البر منهم والفاجر، فما خلق الله عزوجل عبداً من عباده ملكاً ولانبياً إلا ينادي: رب نفسي نفسي، وأنت يانبي الله تنادي: أُمتي أُمتي. ثم يوضع عليها الصراط أدق من الشعرة وأحد من السيف، عليها ثلاث قناطر، فأما واحدة فعليها الأمانة والرحم، وأما ثانيها[1] فعليها الصلاة، وأما الثالثة فعليها عدل رب العالمين لا إله غيره، فيكلفون الممر عليها فتحبسهم الرحم والأمانة، فإن نجوا منها حبستهم الصلاة فإن نجوا منها كان المنتهى إلى رب العالمين جل وعز، وهوقوله تبارك وتعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ.»

والناس على الصراط فتعلق بيد، وتزول قدم ويستمسك بقدم، والملائكة حولها ينادون: يا حليم اغفر واصفح وعد بفضلك وسلّم سلّم، والناس يتهافتون في النار

اگر نبود این که خداوند همگان را برای حساب گردآورده، هرآینه نابود می شدند. سپس گروهی از جهنم برآیند و نیک و بد را در میان گیرند. پس آفریده و بنده‌ای از بندگان و پیامبران نماند مگر آن که فریاد می زند: خدایا، فریادرس، به دادم برس، و تو ای پیامبر خدا، ندا می کنی: خدایا، امتم، امتم آن گاه صراط نهاده شود باریکتر از مو و برنده‌تر از شمشیر که سه پل بزرگ برآن باشد: بر پل اول امانت و خویشاوندی، بر پل دوّم نماز و بر پل سوم دادگری و عدل پروردگار دنیا و آخرت است که جز او خدایی نیست. فرمان رسد که از صراط بگذرید. سپس پل خویشاوندی و امانت آنان را نگاه دارد و اگر از آن برهند، پل نماز نگاه دارد و اگر از آن نیز رستند، سرانجام بر پروردگار عالمیان وارد شوند و این همان فرمایش خداوند است: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»(*). مردم بر صراط می روند، پس برخی به دست آویزان و گروهی پایشان لغزیده و پای دیگر را نگهداشته اند در این حال فرشتگان اطراف صراط ندا می کنند: ای خدای حلیم،

---

(١) ــ هكذا في المصدر، والظاهر: «ثانيتها».

(*) ــ الفجر ـ ١٤. «همانا پروردگار تو در کمین است.»

كالـفراش، فإذا نجا ناج بـرحمة الله عزوجـل مربها فقال: الحـمدلله وبنعمـته تتم الصالحات وتزكوالحسنات والحمدلله الذي نجاني منك بعد أياس بمنه وفضله إن ربنا لغفور شكور».[1]

وروي عـن رسـول الله صلى الله عـليه وآله لـيـلـة المعراج قال: «لما **ركبت البراق وسرت سمعت خلفي هدة عظيمة تخيلت أن أطباق السماوات وقعت على الأرض فقلت لجبرئيل عليه السّلام: ماهذا الصوت الهائل؟ فقال: إنه كان على شفير جهنم صـخرة عظـيـمة وقـد أُمرت أن أدفـعـها في جـهـنم فدفعتها بجناحي قبـل هذا الـيوم بسبعين عاماً حتى وصلت هذه الساعة إلى قعر جهنم»**.[2]

به بزرگواريت ببخش و بيامرز و درگذر وسالم نگهدار.

مردم مانند پروانه در آتش سـقوط مى كنند. پس هرگـاه كسى از صراط نجات يابد و رحمت خدا شامل حالش گردد، از آن بگذرد و بگـويد: سپاس خداى را كه به نعـمت او كارهاى شايسته انـجام مى گـيرد و كـردار، پاكـيـزه مى شـود و ستايش مرخداى را كه به فضـل و رحمتش بعد از نـوميدى مرا رهانـيد. همانا پـروردگار ما بسيار آمرزنده وسپاسگزار است».[1]

روايت شده كه پيـامبر اكرم (ص) فرمود: «شب معراج هنگامى كه بربراق سوار شده و مى رفتـم، صـدايى هولنـاک از پشـت سر شنيـدم كـه خيال كردم طبـقات آسمان برزمين فرود آمدند.

به جبرئيل گفتم: اين صداى ترس آور چه بود؟

عرض كرد: به درستى كه سـنگى بزرگ بر لب دوزخ بود، بـه من فرمان رسيد كـه آن را در جهنم افكنـم. پس با بالم هفتاد سـال پيش آن را افكندم واكنون به قعر جـهـنم رسيد».[2]

---

(١) ــ بحار الأنوار ـ ج ٨ ـ ص ٦٥.

(٢) ــ الأنوار النعمانية للسيد نعمةالله الجزائري ـ ص٤٧٣ ـ الطبعة الحجرية.

وفيها من الأفاعي والعقارب مالايعلمه إلا الله تعالى. وروي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «إذا كان يوم القيامة تخرج من جهنم حية اسمها حريش رأسها في السماء السابعة وذنبها تحت الأرض السفلى وفمها من المشرق إلى المغرب وهي تنادي بأعلى صوتها: أين من حارب الله ورسوله؟ فعند ذلك يقول جبرئيل: من تطلبين ياحريش؟ فتقول: أطلب خمسة نفر، أولهم تارك الصلاة والثاني مانع الزكاة والثالث شارب الخمر والرابع آكل الربا والخامس قوم يتحدثون في المساجد بحديث الدنيا». [١]

وقال عليه السّلام: «إن في جهنم عقارب كالبغال المعلفة يلسعن أحدهم فيجد حموتها أربعين خريفاً». [٢]

در جهنم به اندازه‌ای مار وافعی وعقرب است که جز خدا کسی نمی داند. از پیامبرا کرم (ص) روایت شده که فرمود: «چون روز قیامت شود، از جهنم ماری بیرون آید که نامش حریش است، سرش در آسمان هفتم و دمش در طبقهٔ پایین زمین و دهانش از مشرق تا مغرب. او با صدای بلند فریاد می کند: کجایند آنان که با خدا و پیامبرش جنگیدند؟ پس در این هنگام جبرئیل گوید: چه کسانی را می‌طلبی ای حریش؟ جواب دهد که پنج نفر را می جویم: اول آن که نماز را ترک کرد، دوم کسی که زکات را نداد، سوم شخصی که مشروب خورد، چهارم رباخواران، پنجم آنان که در مسجد سخن دنیا گفتند». [٣]

آن حضرت فرمودند: به درستی که در جهنم کژدمهایی است مانند استرهای پرواری، هرگاه یکی از آنان کسی را بگزد، تا چهل خریف [٤] سوزش آن را می یابد.

(١و٢و٣) ـــ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٧٣.

(٤) در معانی الاخبار آمده که خریف هفتاد سال است، و در مجمع البحرین گفته که خریف هزار عام و هرعام هزار سال است.

وفي تفسير قوله تـعالى: «وَقَالَ ٱلشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ ٱلْأَمْرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ ٱلْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَٱسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُم بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ.»[1] روي أنـه إذا قضي الأمر، وهو أن يدخل أهل الجنة جنتهم وأهل النار نـارهم، وضع لـلشيطان منبر في وسط النـار فيـرقى وبيده عصا من نـار، فيـجتمع الكفار عليه بالملامة، فيقول لهم: إن الله تعالى أرسل إليكم مائة ألف نبي وأربعة وعشرين ألـف نبي، فدعوكم إلى الجنة، ووعده الحق، فلم تقبلوا، وأنا دعوتكم إلى هذه النار ومنّيتكم بالأباطيل فقبلتم كلامي، فلا تلوموني بـل الملامة عليكم، لأني لم يكن لي عليكم سلطان بالجبر بل قبلتم كلامي بمجرد الدعوة فلستم بمصرخي أي لا تقدرون على إغاثتي

درتفسيراين آيهٔ كريـمه: «وَقَالَ ٱلشَّيْطَانُ...»[1]، روايت شده كـه وقت تمام شدن كار، يعنى هنگامى كه بـهشتيان به بـهشت ودوزخيان به دوزخ رونـد، براى شيطان منـبرى وسط آتش گـذارده شـودو بـرآن بـالا رود، عصـايـى آتشيـن دردست اوباشد. كفّار براوگردآمده واوراسرزنش كنند.

او درجواب گويد: خداوند يكصدوبيست وچهارهزار پيامبر فرستاد كه همه شما را دعوت به بهشت كردنـد، وعدهٔ خدا حق بود و شـما نپـذيرفتيد و من شمـا را به دوزخ دعوت كرده و به طمع افكندم، سخـن مرا پـذيرفـتيد. مرا سرزنش نكنيد بلكه شما خود سزاوار سرزنش هستيد، زيرا من به زور بر شما فرمانروايى نداشتم بلكه تنها به يک دعوت سخن مرا پذيـرفتيد. شما فريـادرس من نيستيد، يعنى توانايى كمک و

(١) «هنگامى كه كار تمام شود و اهل بهشت از اهل دوزخ جدا شوند، شيطان گويد: خدا به راستى و حق شمارا وعده داد و من هم وعده دادم به دروغ، و من بر شمـا سلطه‌اى نداشتم جز آن كه از شما خواستم و شما اجابتم كرديد. پس امروز شما ابلهان كه پيروى مرا كرديـد، مرا نكوهش نكنيد، بلكه خويشتن را ملامت كنيد. امروز نه من به داد شما رسم و نـه شما مرا دادرسى تـوانيد كرد. آنچـه را كه‌پيش از اين مرا شريـک در آن گردانيديد، قبول ندارم.» ابراهيم-٢٢

وإعانتي، وأنا لااقدر على إغاثتكم وإعانتكم.[1]

وروي عن الصادق عليه السّلام قال: «إذا استقر أهل النار في النار يفقدونكم فلايرون منكم أحداً، فيقول بعضهم لبعض: مَالَنَا لَانَرَىٰ رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُم مِنَ ٱلْأَشْرَارِ. أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيّاً أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ ٱلْأَبْصَارُ.[2] قال: وذلك قول الله عزوجل: «إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ.»[3] يتخاصمون فيكم في ما كانوا يقولون في الدنيا».[4]

وروي عنه عليه السّلام أنه قال له رجل: خوفني خوفني ياابن رسول الله فإنّ قلبي قد قسا، فقال: «استعد للحياة الطويلة، فإنّ جبرئيل جاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو قاطب، وقد كان قبل ذلك يجيء وهو متبسم.

دادرسی مرا ندارید و من هم توانایی دادرسی شما را ندارم.[5] از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: «هنگامی که دوزخیان در آتش جایگزین شدند، جستجو کرده و هیچ یک از شما را نمی بینند، گروهی به گروه دیگر گویند: ما را چه شده است که مردانی را که از بدان می شمردیم نمی بینیم؟ آیاآنانرابه ریشخند گرفتیم یا دیدگان ما از دیدنشان ناتوان مانده. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ ذٰلِك ...»[6] یعنی دربارهٔ شما و آنچه در دنیا می گفتند، با یکدیگر بستیزند».

همچنین روایت شده که مردی به امام صادق(ع) عرض کرد: ای پسر رسول خدا، مرا بیم ده مرا بیم ده زیرا دل من سخت شده. فرمود: «آمادهٔ زندگی دور و دراز باش، همانا جبرئیل به نزد پیامبر(ص) آمد در حالی که گرفته و چهره در هم فرورفته و ناراحت بود، حال آن که پیش از آن بالبخند می آمد. رسول خدا(ص)

---

(۱) ـ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٧۳.

(۲و۳) ـ ص ـ ٦۲ و ٦۳و ٦٤.

(٤) ـ الأنوار النعمانيه ـ ص٤٧٤.

(٥) ـ الأنوار النعمانية ـ ص ٤٧۳.

(٦) «همانا ستیزه کردن اهل آتش محقق و حتمی است.» سوره ص ـ آیهٔ ٦٤.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ياجبرئيل جئتني اليوم قاطباً. فقال: يامحمّد قد وضعت منافخ النار. قال: ومامنافخ النار ياجبرئيل؟ فقال: يامحمّد إن الله عزوجل أمر بالنار فنفخ فيها ألف عام حتى ابيضت ثم نفخ عليها ألف عام حتى احمرت ثم نفخ عليها ألف عام حتى اسودت، فهي سوداء مظلمة لو أن قطرة من الضريع قطرت في شراب أهل الدنيا لمات أهلها من نتنها. وفي جهنم وادٍ يسمى الفلس يوقد عليها ألف سنة لم‌يتنفس، فإذا تنفس أحرق جميع النيران». [1]

فإن قلت: ماوجه الجمع بين هذين الخبرين، وذلك أن ظاهر قوله: «يفقدونكم فلايرون منكم أحداً.» أن لنار القيامة ضوءاً مثل هذه النيران، وظاهر الحديث الثاني أنها مظلمة ليس لها ضوء، ويؤيده

فرمود: ای جبرئیل، امروز خشمگین آمده‌ای؟ گفت: ای محمد، همانا دَم‌های آتش نهاده شد. فرمود: ای جبرئیل، دَم‌های آتش چیست؟ عرض کرد: ای محمد، خدای عزوجل به آتش امر فرمود و هزارسال در آن دمیده شد تا سفید شد، آن گاه هزار سال دیگر در آن دمیده شد تا سرخ شد، سپس هزار سال دمیده شد تا سیاه گشت، پس آتش سیاه و تاریک است. اگر قطره‌ای از ضریع * در آشامیدنیهای مردم دنیا بریزد، از گند و بوی بد آن همه بمیرند. در جهنم بیابانی است که فلس نامیده می شود، هزارسال است که افروخته می شود و نفس نکشیده و هرگاه نفس کشد همهٔ آتشها را بسوزاند». [2]

اگر بگویی که چگونه این دو روایت با هم توافق دارند، حال آن که از ظاهر روایت اول که فرمود: «جستجو کرده و هیچیک از شما را نمی بینند.»، فهمیده می شود که برای آتش قیامت مانند این آتشها روشنایی وجود دارد. و ظاهر حدیث دوم این بود که آتش آخرت سیاه و تاریک و بی نور است و تأیید می کند که آتش

(*) ضریع: مایعات و آبهای جاری جهنم است.

(۱و۲) ــ الأنوار النعمانیه- ص٤٧٤.

ماروي من أن حطبها حجارة الكبريت فهي سواد في سواد ؟ . قلت : قد روي أن للنار طبقات متعددة فلعل لكل طبقة منها حكماً خاصاً من النور أو الظلمة . روي عن مولانا الإمام أبي جعفر محمدبن عليّ الباقر عليهم السّلام : «إن الله جعل للنار سبع درجات» . [۱]

التوبة

حقيقة التوبة هي الندم على ماصدر من العبد من المعاصي بعد ماعلم بضرر المعاصي وأنها السموم المهلكة المفوتة للسعادة الأبدية ، وبذلك يرجع العبد العاصي إلى الله تعالى لتنزيه القلب عن الذنوب وترك المعاصي حالاً وفي الاستقبال عزماً ، وتدارك مايمكن تداركه .

گیرهٔ آن سنگ گوگرد است که به شدت سیاه می باشد. جواب می دهیم : همانا روایت شده که آتش را طبقات زیادی است ، شاید برای هرطبقه از نظر روشنی و تاریکی حالت ویژه‌ای باشد. از امام باقر(ع) روایت شده که فرمود : «به درستی که خداوند برای آتش هفت درجه قرار داده است» .

توبه

حقیقت توبه پشیمان شدن بنده است از گناهانی که از او سرزده ، پس از آن که زیان گناهان را دانست و فهمید که گناهان، زهرهای کشنده‌ای هستند که سعادت همیشگی انسان را از بین می برند ، بدین جهت بندهٔ گنهکار به سوی خدا بازگشت می کند تا دلش را از گناهان انجام شده پاک نموده و در حال حاضر آنها را ترک کرده و نسبت به آینده هم قصد ترک نماید و آنچه را که قابل جبران است جبران کند .

---

(۱) ــ الأنوار النعمانيه ـ ص ٤٧٤ .

ويمكن أن يقال: إنّ حقيقة التوبة تنتظم من ثلاثة أمورٍ مرتبة:

أولها: أن يعلم العبد علماً يقينياً أن ماصدر عنه من الذنوب ممايترتب عليه الضرر الأخروي والمهالك الأبدية، اذ يكون الذنب حاجباً بينه وبين رحمة ربه تبارك وتعالى. وبذلك لاينال السعادة.

ثانيها: تألم القلب وتأسفه على ماصدر عنه من المعاصي التي كانت حاجباً بينه وبين محبوبه. وواضح أن هذه الحالة، أي حالة تأثر القلب وتأسفه، تترتب على الحالة الأولى، أي العلم بأضرار الذنوب.

ثالثها: انبعاثه من هذا الألم القلبي إلى حال ترك الذنوب والتدارك بما يمكنه.

هذه هي الأمور الثلاثة المرتبة، فالعلم بضرر المعصية والندم على المعصية والقصد إلى ترك المعصية في الحال والاستقبال والتلافي

می توان گفت که: حقیقت «توبه» به ترتیب از این سه چیز تشکیل می شود:

۱ـ بنده یقین کند که گناهان انجام شده به زیان آخرت اوبوده‌وبرای همیشه نابودش می کند،زیرا گناه فاصله بین او و رحمت پروردگار می شود و در نتیجه خوشبخت نمی شود.

۲ـ آزردگی خاطر و افسوس خوردن بر گناهانی که بین او و دوستش فاصله انداخته، معلوم است که این حالت افسردگی و ناراحتی درونی بستگی به حالت اولی دارد، یعنی آگاهی پیدا کردن و یقین به این که گناهان زیان آورند.

۳ـ برانگیخته شدن او از این آزردگی خاطر و رنج درونی به پرهیز نمودن از گناهان و جبران نمودن آنچه را که جبران شدنی است.

این سه موضوع است که بهمدیگر ارتباط دارند هرگاه علم پیدا کردن به زیان گناه، پشیمان شدن از گناه و تصمیم گرفتن بر ترک گناه در زمان حاضر و آینده و

للماضي ، ثلاثة معان مترتبة في الحصول ، يطلق اسم التوبة على مجموعها .

قال الصادق(ع) : «**التوبة حبل الله ومدد عنايته ولابد للعبد من مداومة التوبة على كل حال**» .

وكل فرقة من العباد لهم توبة

فتوبة الأنبياء من اضطراب السر، وتوبة الأصفياء من التنفس ، وتوبة الأولياء من تلوين الخطرات ، وتوبة الخاص من الاشتغال بغير الله ، وتوبة العام من الذنوب . ولكل واحد منهم معرفة وعلم في أصل توبته ومنتهى أمره ، وذلك يطول شرحه هنا .[1]

تلافی نمودن گذشته در کسی پیدا شد، می توان نام توبه برآن نهاد.

امام صادق(ع) فرمود: «توبه ریسمان الهی و موجب توجه اوست و بنده در هرحال ناگزیر است که بر توبه مداومت داشته باشد».

برای هرگروه ازبندگان توبه ای است

توبه پیامبران، از اضطراب درونی ایشان است، توبه برگزیدگان، از رفع غصه که موجب سرور و شادی گردد،[2] توبهٔ اولیاء، از خیالهای گوناگون و رنگارنگ است ، توبهٔ بندگان خاص خدا، از سرگرم شدن بغیر خدا است و توبه عموم مردم از گناهان است. و برای هریک از اینان شناخت و دانشی در اصل توبه و سرانجامش وجود دارد که شرحش به درازا می کشد.

---

(۱) ـــ بحار الأنوار - ج ٦ - ص ٣١. التنفس: أي بغير ذكر الله، وفي بعض النسخ: التنفيس، من تنفيس الهم أي تفريجه، من الفرح والنشاط. وتلوين الخطرات: إخطار الأمور المتفرقة بالبال وعدم اطمئنان القلب بذكر الله تعالى.

(۲) به بیان دیگر اگر مدت سرور و شادی آنان طولانی شد، توبه و بازگشت نمایند. مترجم.

و مما يدل على وجوبها علىٰ الكل أن كل فرد من أفراد الناس إذا بلغ سن التميز والتكليف قام القتال والنزاع في مملكة بدنه بين الشهوات جنود الشياطين وبين العقول أحزاب الملائكة ، إذ لا تكمل غريزة العقل في أحد إلا بعد كمال غريزة الشهوة والغضب وسائر الصفات المذمومة ، وإذا قام القتال بينهما لابد بحكم العقل والشرع أن يغلب جنود الله على جنود الشيطان بقمعها بكسر الشهوات ورد النفس ــ على سبيل القهر والغلبة ــ إلى الصفات المحمودة والعبادات ، ولا معنى لوجوب التوبة إلا هذا . ومما يدل على وجوبها على الدوام وفي كل حال هو أن كل عبد لايخلو عن معصية بجوارحه ، فإن خلا في بعض الأحوال عن معصية الجوارح فلايخلو عن رذائل النفس والهمّ بالذنوب بالقلب ، فإن خلا عن ذلك أيضاً فلايخلو عن وسوسة الشيطان بإيراد الخواطر المتفرقة المذهلة

از جمله چیزهایی که دلالت بر وجوب توبه برای همه دارد این است که هرفردی که به سن تمیز و تکلیف برسد، در کشور بدنش نزاع و جنگ بین دو دسته واقع می شود، از یک طرف شهوتها که لشکر شیاطین هستند و از طرف دیگر عقول که حزب ملائکه هستند، چون عقل در کسی کامل نمی شود مگر بعد از تکمیل غریزه شهوت خشم و دیگر خویهای پلید. و موقعی که جنگ بین این دو دسته بر پا شود، به حکم عقل و شرع باید لشکر خدا بر لشکر شیطان پیروز شود؛ به این ترتیب که لشکر شیطان را با شکستن شهوات و مجبور کردن نفس به بازگشت به خویهای پسندیده و عبادات نابود کند، که وجوب توبه معنایی جز این ندارد.

از دیگر چیزها که دلالت بر واجب بودن توبه، همیشه و در همه حال دارد این است که هیچ بنده‌ای خالی از معصیت (توسط برخی از اعضای بدنش) نیست ، اگر در بعضی حالات با اعضای بدنش معصیت نکرده باشد، لااقل خالی از رذائل نفسانی و تمایلات قلبی به گناه نیست؛ اگراز آن هم خالی بود، از وسوسهٔ شیطان

عن ذكرالله، فإن خلا عنه* فلايخلو عن غفلة وقصور في العلم بالله وبصفاته وآثاره، وكل ذلك نقص يجب الرجوع عنه، وهو معنى التوبة.

ولعدم خلو أحد من الخلق من نوع هذا النقص وأصله في حالة وإن تفاوتوا في المقادير يلزم وجوب التوبة على كل عبد في كل حالة، ولوخلا عن التوبة من جميع الذنوب في لحظة واختطفه الموت لزم خروج روحه بلا توبة لعدم انفكاكه قبل موته ولو بلحظة عن فرد من المعاصي المذكورة، فالتوبة واجبة على كل عبد سالك في كل نَفَسٍ من أنفاسه.

قال بعض العرفاء: «لو لم يبك العاقل فيما بقي من عمره إلا على فوت مامضى من عمره في غير طاعة الله لكان حقيقاً أن يخزيه

که موجب حواس پرتی و غفلت از ذکر خدا می باشد، خالی نیست و اگر باز هم از آن مبرّا بود، از غفلت و کوتاهی در شناخت خدا و صفات آثارش پاک نخواهد بود. اینها همه نقص است که باید از آنها باز گردد، و این همان معنای توبه است.

از آنجا که هیچ کس نیست که این نقص یا انگیزهٔ آن (با درجات متفاوت) در وجودش نباشد، بنابر این توبه بر هر بنده‌ای و در هر حالی لازم است. اگر از گناهی حتّیٰ برای یک لحظه بی توبه بماند و مرگش فرا رسد، الزاماً روحش بی توبه جدا خواهد شد. زیرا انسان پیش از مرگ، یک لحظه هم از نوعی از اقسام گناهان نامبرده جُدا نیست، پس توبه بر هر بندهٔ سالک، در هر نفسی از نفسهایش واجب است.

عارفی گفته است: «اگر عاقل در باقی ماندهٔ عمرش گریه نکند مگر بر آنچه که در غیر بندگی خدا سپری کرده، هرآینه کافی است که او را تا دم مرگ

(*) هكذا في المصدر، والظاهر: «عنها».

[يجزيه] [١] ذلك إلى الممات، فكيف من يستقبل مابقي من عمره بمثل مامضى من جهله؟!.» ومن عرف قدر العمر وفائدته وما يكتسب به من سعادة الأبد يعلم أن ما يضيع منه في المعصية وغير التوبة أيُّ حسرة وندامة يترتب عليه، فإن العاقل إذا ملك جوهرة نفيسة فإن ضاعت منه بغير فائدة بكى عليها لامحالة وإن ضاعت منه وصار ضياعها سبب هلاكه كان بكاؤه منه أشد، وكل نَفَسٍ من العمر جوهرة نفيسة لاعوض لها لإيصالها العبد إلى سعادة الأبد وإنقاذها إياه من شقاوة السرمد، وأيُّ جوهر أنفس من هذا، فمن ضيعها في الغفلة خسر خسراناً مبيناً ومن صرفها في معصية فقد هلك هلاكاً أبدياً.

وقد قيل: إن لله تعالى إلى عبده سرين يسرهما إليه على سبيل

غمگين و اندوهگين نمايد. پس چگونه است كسى كه آينده عمرش را مانند گذشته اش در نادانى بگذراند.»، كسى كه ارزش و فايده عمر و سعادت ابدى را (كه با آن مى توان بدست آورد) بفهمد، چه افسوسى بر عمرش كه در معصيت و غير توبه ضايع شده و از دست رفته خواهد خورد، زيرا اگر عاقل گوهر نفيسى داشته باشد و بى دليل از دست بدهد و گم كند، بدون شك بر او گريه خواهد كرد و اگر گم كردنش سبب هلاكت او باشد، گريه اش شديدتر خواهد بود، و هر نفسى از عمر گوهر گرانبهايى است كه چيزى براى رساندن بنده به سعادت ابدى و نجات از بدبختى جاودان، جايگزين آن نمى شود و چه گوهرى گرانبهاتر از اين؟ پس كسى كه آن را در غفلت از دست بدهد، زيان آشكارى نموده است و كسى كه در معصيت مصرفش نمايد، به هلاكت ابدى رسيده است.

گفته شده كه خداى تعالى با بنده اش دو رازدارد كه از طريق الهام به او

---

(١) ــ هكذا في المصدر،والظاهر «يحزنه» كما في المصدر الأصلي (إحياء العلوم).

الإلهام (أحدهما) إذا خرج من بطن أمه يقول له: عبدي قد أخرجتك إلى الدنيا طاهراً لطيفاً واستودعتك عمرك وائتمنتك عليه فانظر كيف تحفظ الأمانة وانظر كيف تلقاني. (والثاني) عند خروج روحه يقول: عبدي ماذا صنعت في أمانتي عندك؟ هل حفظتها حتى تلقاني على العهد فألقاك على الوفاء أو أضعتها فألقاك بالمطالبة والعقاب؟، وإليه الإشارة بقوله تعالى: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ.» [1] وبقوله تعالى: «وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.» [2] وقد روي أن ملك الموت إذا ظهر للعبد عند موته أعلمه أنه قد بقي من عمرك ساعة لا تستأخر عنها طرفة عين، فيبدو للعبد من الحزن والحسرة والأسف مالوكانت له

می رساند: یکی موقعی که از شکم مادرش خارج می شود، به او می گوید: بنده من،تو را به دنیا آوردم در حالی که پاک و لطیف هستی، و عمرت را به تو سپردم و تو را برآن امین قرار دادم، پس ببین که چگونه امانت را حفظ نموده و چگونه به من میرسی. دوم موقع بیرون شدن روحش می گوید: بنده من، در امانتی که نزدت بود چه کردی؟ آیا تا هنگام ملاقات با من حفظش نمودی؟ عهدت را عمل کردی تا تو را با وفا ملاقات کنم؟ یا آن که ضایعش نمودی تا با بازخواست و کیفر ملاقاتت کنم؟

در تایید مطلب فوق، این آیات الهی است که: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي...»[1] و «والَّذِينَهُمْ...»[2].

روایت شده که ملک الموت موقعی که هنگام مرگ نزد بنده ظاهر می شود خبرش می دهد که یک ساعت از عمرت باقی مانده و چشم بر هم زدنی به تأخیر نمی افتد. در این حال به قدری اندوه و افسوس و تأسف گریبانگیرش می شود که

(۱) ــ البقرة ـ ٤٠.

(۲) ــ المؤمنون ـ ۸.

الدنيا بحذا فيرها لأعطاها بدل أن يضم إلى تلك الساعة ساعة أُخرى ليتدارك فيها تفريطه ولا يجد إليها سبيلاً .

وقد روي أيضاً أنه إذا كشف الغطاء للعبد قال لملك الموت : أخِّرني يوماً اعتذر فيه إلى ربي وأتوب وأتزود صالحاً لنفسي ،فيقول: فنيت[1] الأيام فلايوم فيقول: أخرني ساعة ، فيقول: فنيت الساعات فلاساعة ، فيغلق عليه باب التوبة فيغرغر بروحه وتتردد أنفاسه في شراسيفه ويتجرع غصة اليأس عن التدارك وحسرة الندامة على تضييع العمر، فيضطرب أصل إيمانه في صدمات تلك الأهوال ، فإذا زهقت نفسه فإن سبقت له من الله الحسنى خرجت روحه على التوحيد وذلك حسن الخاتمة ، وإن سبق له القضاء بالشقوة ــ والعياذ بالله ــ

اگر تمام دنيا را داشته باشد، حاضر است بدهد و در عوض يک ساعت بر عمرش اضافه شود تا کوتاهی ها را جبران کند و چاره‌ای نخواهد يافت. همچنين روايت شده: موقعی که پرده از مقابل بنده برچيده شود، به ملک‌الموت می گويد يک روز مهلت بده تا از پروردگارم معذرت‌خواسته ، توبه نمايم و با اعمال شايسته‌ای برای خود توشه‌ای فراهم کنم. به او جواب دهد: روزها را نابود کردی و روزی نمانده. گويد: يک ساعت مهلت بده. گويد: ساعتها را نابود کردی و ساعتی باقی نمانده است.پس درتوبه بر او بسته شده و روحش در گلوگاه می چرخد و نفسهايش در سينه رفت و آمد می کند و در اثر يأس و نوميدی از جبران گذشته و پشيمانی برهدر دادن عمر عزيز، اندوه او را فرا می گيرد، پس اصل ايمانش در اثرصدمات اين هراس به اضطراب می افتد و موقع بيرون آمدن روح، اگر توفيق و وعده نيکوی خدا بر او سبقت يافته باشد، روحش با توحيد بيرون می شود و آن عاقبت به خيری است، و اگر شقی باشد ـپناه می بريم به خداـ روحش با ترديد و

(١) هكذا في المصدر،والصحيح: «أفنيت»، أو: «فنت».

خرجت روحه على الشك والاضطراب وذلك سوء الخاتمة.[۱]

فعلى هذا يمكن أن يقال: إن التوبة تارة تكون واجبة بأصل الشرع كما إذا كانت عن ارتكاب المحرمات وترك الواجبات، وتارة لا تكون كذلك كالتوبة عن خواطر القلب التى مر ذكرها والقصور عن معرفة كنه جلاله وعظمته وأمثال ذلك.

وماورد من استغفار الأنبياء وتوبتهم كما هو مذكور في «جامع السعادات» إنما هو من ترك دوام الذكر وغفلتهم عن مقام الشهود والاستغراق، لأجل اشتغالهم بالمباحات، لاعن ذنب كذنوبنا، لتعاليهم عن ذلك.

ومما جاء في عموم وجوب التوبة في الأشخاص والأحوال قوله تبارك وتعالى: «وَتُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً.»[۲] فعمومية التوبة مما لاريب فيه لكل

اضطراب خارج می شود و آن بد فرجامی است.[۱]

بنابر این، مـی توان گفت: توبـه گاهی به حکم شرع واجب است و آن موقعی است که ارتکاب حـرام یا ترک واجبی شـده بـاشد، و گاهـی چنین نیست، مانند توبه از آنچه به دل خطور می کند (که ذکرش گذشت) و نرسیدن به شناخت عمق جلال و عظمت خـدا و مـانند اینها. و آنـچه از استغفـار و توبه انبیـاء وارد شده،آن گونه که در جامع السعادات مذکور است فقط برای ترک دوام ذکر و غفلت از مقام شهود و استغراق بـه جهت اشتغال بـه امور مباح است نه برای این که گناهی چون گناهان ما انجام داده‌اند، که آنها از این برترند.

همچنین از دیگر چیزها که بر واجب بودن توبه بر همگان و در هر حال دلالت دارد، فرمودهٔ خدای تعالی است که: «تُوبُوا اِلَى اللهِ جَميعاً»[۲]، پس شکی نیست که

(۱) جامع السعادات ـ ج ۳ ـ ص ۶۰.

(۲) «همگی به سوی خدا بازگشت نمایید.» سوره نور- آیهٔ ۳۱.

إنسان، إلا أن الأنبياء والأوصياء ذنوبهم بترك دوام الذكر والاشتغال بالمباحات،ولذا ورد أن «حسنات الأبرار سيئات المقربين.» قال الصادق عليه السّلام: «إن رسول الله(ص) كان يتوب إلى الله ويستغفره كل يوم وليلة مائة مرة.» وفي حديث «سبعين مرة، من غير ذنب.» إن الله يخص أولياءه بالمصائب ليؤجرهم عليها من غير ذنب، أي كذنوبنا، فإن ذنب كل واحد إنما هو بحسب قدره ومنزلته عندالله. وهذا باب شريف ينفتح منه معنى اعتراف الأنبياء والأئمة بذنوبهم وبكائهم وتضرعهم، فإن قلوبهم لنهاية صفائها ونورانيتها يؤثر فيها الاشتغال بالمباحات والغفلة عن الذكر والفكر بالتوجه إلى هذا العالم، فيعدون ذلك معصية بالنسبة إليهم يستغفرون الله منها.[1] انتهى.

توبه بر همهٔ انسانها واجب است. سخن در این است که گناهان پیامبران و جانشینانشان عبارتست از واگذاردن ذکر حق و به غیر او مشغول شدن، از قبیل خوردن و آشامیدن و سایر کارهای مباح. و لذا روایت شده: «حَسَنَاتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبِينَ» نیکیهای مردان نیک برای مقرّبان درگاه خدا گناه است. امام صادق(ع) فرموده: «به درستی که رسول خدا(ص) در هرشب و روز یکصد بار توبه و طلب آمرزش می‌کرد.» و در روایتی دارد: «هفتاد مرتبه بی آن که گناهی داشته باشد».

همانا خداوند بلاها را ویژهٔ اولیاء خود قرار داده تا آنان را پاداش دهد، بی آنکه مانند انسانها جرمی داشته باشند، زیرا که گناه هرکسی به اندازهٔ ارزش و مقام او در پیشگاه خداوند است. از اینجا سرّ اقرار پیامبران و امامان به گناهان و راز گریه کردن ایشان روشن می شود، زیرا که دلهای نورانی و پاکشان با پرداختن به کارهای مباح و بی خبری از اندیشه و یاد خدا متأثر شده و همین کار را برای خویشتن نافرمانی شمرده واز خداوند طلب آمرزش می کنند.[1]

---

(۱) ـ حق اليقين ـ ص ۱۹۷.

الآيات الواردة في التوبة

والتوبة واجبة بالأدلة الأربعة: الآيات والسنة والإجماع والعقل، أما الآيات فقد قال تعالى: «وَتُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»[1]. وقال تعالى: «يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّآتِكُمْ»[2] فدلالة الآيتين صريحة في الوجوب، لاشتمالهما على الأمر بالتوبة. والمراد بالنصح الخلوص لله خالياً من شوائب الأغراض التي تكون موجبة لعدم القرب إليه تعالى، كالأغراض الدنيوية من مال أو جاه أو خوف السلطان وما أشبه ذلك.

آیاتی که درتوبه واردشده

بنابر ادلهٔ اربعه: «قرآن، سنّت، اجماع و عقل» توبه واجب است.

اینک فرمایشات خدای تعالیٰ در مورد توبه: «تُوبُوا اِلَی اللهِ جَمِیعاً»[1] یعنی «ای مؤمنین، همه به سوی خدا باز گردید، شاید رستگار شوید.» و نیز خدای تعالیٰ فرموده: «یٰا اَیُّهَا الَّذِینَ...»[2]، هر دو آیه دلالت آشکار بروجوب توبه دارد زیرا مقصود از توبهٔ نصوح آن است که خالص برای خدا بوده و آمیخته به هدفهای دیگر که مایهٔ دوری از خداوند است (مانند خواسته های مادی از قبیل مال و ثروت، جاه و مقام و ترس از فرمانروایان) نباشد.

---

(۱) ــ النور ـ ۳۱.

(۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بازگشت کنید به سوی خدا، بازگشتی خالص. امید است که خداوند گناهانتان را بپوشاند.» سوره‌تحریم ـ آیهٔ ۸.

ومن الآيات الواردة في التوبة أيضاً قوله تعالى: «قُلْ يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لاَتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ.»[1] وفي الآية الشريفة دلالة على إثبات الحجة منه تعالى على العباد ودعوتهم إلى عبادته وفيها ترغيب لهم في التوبة ووعد باستجابة الدعوة. أما الأولى ففي قوله: «يَاعِبَادِي» إشارة إلى أنهم عباده وهو مولاهم ومن حق المولى على عبده أن يطيعه، وعليه فله تعالى أن يدعو العبد إلى طاعته وعبادته. وأما الثانية فلأن إضافة العباد إليه تعالى في قوله: «يَاعِبَادِي» باعث لهم على التمسك بحبل رحمته ومغفرته. والإسراف ـ على ما ذكره الراغب الإصفهاني في «مفردات القرآن» ـ هو تجاوز الحد في كل فعل يفعله الإنسان وإن كان ذلك في الإنفاق أشهر، فالمراد من الإسراف على النفس التعدي

از آيات توبه اين فرمودهٔ خداى تعالى است كه: «قُلْ يٰا عِبٰادِيَ...»[1]، خداوند با دعوت نمودن بندگان به بازگشت وتوبه حجت راتمام كرده و وعدهٔ استجابت دعا نيز داده است.

در مرحلهٔ اول تعبير به «عبادى» وبندگان‌من كرده و اين اشاره است به اينكه او مولى و اينان بنده‌اند وبنده هم بايد فرمانبرمولا باشد، بنابر اين سزاوار است كه بنده را به اطاعت و عبادت خويش بخواند.

ديگر اينكه او بندگان را به خود نسبت مى دهد و با اين كار آنان را وادار مى كند كه چنگ به ريسمان رحمت او زده و طلب آمرزش كنند. چنانچه راغب اصفهانى در«مفردات القرآن» آورده: اسراف به معنى تجاوزاز حداست، اگر چه اسراف نوعاً نسبت به زياده روى در مال شهرت يافته است. بنابر اين، مقصود از

(١) «اى رسول،به آن بندگانم كه اسراف بر نفس خود كردند بگو: هرگز از رحمت خدا نااميد مباشيد، خدا همهٔ گناهان را (چون توبه كنيد) خواهد بخشيد. كه او خدايى بسيار آمرزنده و مهربان است.» الزمر ـ ٥٣.

عليها باقتراف الذنوب. وهل المراد بالعباد جميع العباد من المؤمنين وغير المؤمنين أو خصوص المؤمنين أو المراد غير المؤمنين؟فلسنا في مقام تحقيق ذلك. وقوله: «لاَتَقْنَطُوا» أي لا تيأسوا. والمراد بالرحمة، بقرينة خطاب المذنبين ودعوتهم، هوالرحمة المتعلقة بالآخرة دون ماهي أعم الشاملة للدنيا والآخرة. ومن المعلوم أن الذي يفتقر إليه المذنبون من شؤون رحمة الآخرة هوالمغفرة. فالمراد بالرحمة المغفرة. ولذا علل النهي عن القنوط من الرحمة بقوله: «إِنَّ ٱللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً». [1]

هذه هي بعض الآيات الدالة على وجوب التوبة. وهناك آيات أُخرى.

اسراف برنفس، تجاوز برآن به وسيلهٔ انجام دادن گناهان است.

آيا مقصود از بندگان، تمام بندگانند يا بندگان با ايمان؟ يا اين كه منظور غير مؤمنين مى باشد؟ اكنون ما در صدد تحقيق در آن نيستيم. و «لَا تَقْنَطُوا» يعنى مأيوس و نوميد نباشيد. مقصود از رحمت، رحمت آخرت است، زيرا خطاب به گنهكاران و دعوت به بازگشت آنان است. نه رحمت عمومى كه شامل دنيا و آخرت مى شود، و معلوم است آنچه از رحمت آخرت كه گناهكاران به آن نيازمند مى باشند، همان آمرزش آخرت است وبدين جهت علت نوميد نشدن از رحمت را اين قرار داده كه خدا همه گناهان را مى آمرزد.[1]

آياتى كه ذكر شد همگى دلالت بروجوب توبه دارد و آيات ديگرى نيز در اين زمينه وجود دارد.

---

(١) ــ اقتباس من تفسيرالميزان-ج١٧-ص٢٧٨و٢٧٩.

الأخبار الواردة في التوبة

وأما السنة فكثيرة. منها (في المجمع) عن أميرالمؤمنين(ع) أنه قال: «ما في القرآن آية أوسع من: «يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ.»[1] الآية. وفي تفسير الميزان: ورواه في الدر المنثور، عن ابن جرير عن ابن سيرين عنه عليه السّلام... «أن قوله تعالى: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.»[2] أرجى من هذه الآية.» وفي الدر المنثور أخرج أحمد وابن جرير وابن أبي حاتم وابن مردويه والبيهقي في شعب الإيمان عن ثوبان قال: سمعت رسول الله(ص) يقول: «ما أحب أن لي الدنيا وما فيها بهذه الآية: يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» إلى آخر الآية. فقال رجل: يا رسول الله فمن أشرك؟ فسكت النبي(ص) ثم قال: «إلّا من أشرك.»

روایات وارده در توبه

اما روایات در باب توبه بسیار است. در تفسیر مجمع از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: در قرآن آیه ای وسیعتر از آیهٔ: يَا عِبَادِيَ...[1] نیست.

در تفسیر المیزان از حضرت علی(ع) روایت کرده: «فرمودهٔ خدای تعالی: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ ...[2] امیدوار کننده تر از آن آیه است».

در درالمنثور روایت کرده که «ثوبان» گفت: شنیدم رسول خدا(ص) می فرمود: «دنیا و آنچه که در آن است، به اندازه این آیه: يَا عِبَادِيَ... دوست ندارم.» مردی عرض کرد: یا رسول الله، پس آن که مشرک باشد چه می شود؟ پیامبر(ص) سکوت کرد، آن گاه فرمود: «غیر از آن کس که مشرک باشد».

---

(۱) سوره زمر- آیهٔ ۵۳.

(۲) «و پروردگار تو بزودی تو را چندان عطا کند که خشنود شوی.» سوره ضحی- آیهٔ ۵.

أقول : في الرواية شيء ، فقد تقدم أن مورد الآية هوالشرك وأن الآية مقيدة بالتوبة .[١]

وفي المجمع : قيل هذه الآية يعني قوله : «يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا» الآية ، نزلت في وحشي قاتل حمزة حين أراد أن يسلم وخاف أن لا تقبل توبته، فلما نزلت الآية أسلم فقيل: «يا رسول الله هذه له خاصة أم للمسلمين عامة؟ فقال(ص) : بل للمسلمين عامة».

وعن كتاب سعد السعود لابن طاو س نقلاً عن تفسير الكلبي : بعث وحشي وجماعة إلى النبي(ص) أنه ما يمنعنا من دينك إلا أننا سمعناك تقرأ في كتابك أن من يدعو مع الله إلهاً آخر ويقتل النفس ويزني يلق أثاماً ويخلد في العذاب ، ونحن قد فعلنا ذلك كله ، فبعث

مؤلف گويد:به نظر من اين روايت بی اشكال نيست؛ زيرا گفته شد كه:اين آيه در بارۀ شرك است و مقيّد به توبه شده است.[١]

در تفسير مجمع البيان آمده كه اين آيه : «يٰا عِبٰادِيَ ...» در بارۀ وحشی ، قاتل حضرت حمزه (عموی رسول الله) نازل شده ، هنگامی كه خواست مسلمان شود و می ترسيد توبه اش پذيرفته نگردد. پس چون آيه نازل شد ، اسلام آورد. پرسيده شد كه ای رسول خدا ، اين آيه ويژۀ وحشی است يا دربارۀ همه مسلمانان است؟ پيامبر(ص) فرمود : «دربارۀ همۀ مسلمانان است» .

سيد ابن طاووس در كتاب سعدالسعود از تفسير كلبی نقل كرده : وحشی به اتفاق گروهی ، كسی را خدمت پيامبر اكرم(ص) فرستادند كه تنها چيزی كه ما را از دين تو باز داشته ، اين آيه است كه در كتابت می خواندی : «بدرستيكه كسی كه با وجود خدا ، خدايی ديگر را بخواند و آدم بكشد و زنا كند ، مجازات شود.»

---

(١) ــ تفسير الميزان - ج ١٧ - ص ٢٨٤.

إلـيهم بقوله تعـالى: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً *.» [1] فقالوا: نخاف أن لانعمل صالحاً، فبعث إليهم «إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَادُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.» [2] فقـالوا: نخاف أن لاندخل في المشيّـة، فبعث إليهم «يَا عِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسْرَفُوا.» الآية، فجـاؤا، وأسلموا. فـقال النبي(ص) لـوحشي: «غيب وجهك عني، فإني لاأستطيع النظر إليك.» قال: فلحق بالشام فمات في الخمر. [3]

وما هـمهٔ این کارها را انـجام دادهایـم. پیامبر اکـرم(ص) در پاسخ آنان این آیه را فرستاد: «إِلَّا مَنْ تَابَ...» یعنی «مگـر آن که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد.»، عرض کردند: تـرس آن را داریم که نتوانیم کرداری شایسته انجام دهیم. پیامـبر(ص) ایـن آیه را برای ایشان فرستاد: «إِنَّ اللّٰهَ لا...». [4] عـرض کردند بیمناکیم که مشیت و خواسته خدا، شامل حال ما نشود.

حضرت این آیه را در پـاسخ آنان فـرستاد: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ...»، «ای بندگان من کـه بر نفسهـایتـان تجاوز نـمودیـد، از رحمت خـدا نومـید نبـاشید...». سپس آمدند و اسلام آوردند.

پـیـامـبـر اکـرم(ص) بـه وحشـی فـرمود: «خـویش را از مـن دور نـگـه دار که نمـی توانم تو را ببـینم». راوی گوید: وحشی به شـام رفت ومیگساری او را کشت. [5]

(*) هكذا في المصدر، والصحيح: «عمل عملاً صالحاً». كما جاء فى ج٥- ص٣٨٠ أيضاً.

(١) ـــ الفرقان ـ ٧٠.

(٢) ـــ النساء ـ ٤٨.

(٣) ـــ تـفسير الميزان ـ ج ١٧ ـ ص ٢٨٥. قـال في نفس المصدر: قـوله: «فمات في الخمر» لعله بفتح الخاء وتشديد الميم موضع من أعـراض المدينة. ولـعله مـن غلط الناسـخ والصحيـح الحمص. ولعل المراد به موته عن شرب الخمر، فإنه كان مدمن الخمر وقد جلد في ذلك غير مرة ثم ترك.

(٤) «محـقق است کـه خدا هرکس را که به او شـرک آورده، نخـواهد بخشـید و غیر از شرک، هـر که را خواهد، می بخشد.» سورهٔ نساء ـ آیهٔ ٤٨.

(٥) علامهٔ طباطبایی (ره) فرموده: «فَمَاتَ فِي ٱلْخَمر» شاید به فتح خاء و تشدید میم یـکی از نواحی مدینه باشد و شایـد صحیح آن حمص بـاشد و شایـد هم مـردن او در اثرشرابخواری بوده، چون دائم الـخمر بود وچنـدبار حدبر او جاری شد، سپس آزادش کردند. المیزان ـ جلد١٧ ـ صفحهٔ ٣٠٢.

والمروي عن أبي عبدالله(ع) في قوله تعالى: «إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ.» * : أن كل معصية يفعلها العبد جهالة وإن كانت على سبيل العمد، لأنه يدعو لها الجهل ويزينها للعبد. و«يتوبون من قريب»: أي يتوبون قبل الموت،لأن ما بين الإنسان وبين الموت قريب فالتوبة مقبولة قبل اليقين بالموت. وعن أبي جعفر(ع) قال: «**التائب من الذنب كمن لاذنب له والمقيم على الذنب وهو مستغفر كالمستهزئ.**» وعنه(ع) في حديث: «**كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله عليه بالمغفرة وإن الله غفور رحيم يقبل التوبة ويعفو عن السيئات**».[1]

وقال رسول الله(ص) في آخر خطبة خطبها: «**من تاب قبل موته بسنة**

از امام صادق(ع) در مورد این فرمایش خدای تعالیٰ: «**إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ...**» * روایت شده که: «هر معصیت و گناهی که بنده انجام می دهد، از روی جهالت و نادانی است اگرچه عمدی باشد، زیرا که نادانی او را به سوی زشتی کشیده و همان نادانی، زشتی را زیبا جلوه می دهد.»، حضرت فرمود: «به زودی توبه می کنند، یعنی پیش از مرگ، زیرا که فاصله انسان با مرگ نزدیک است. بنابر این پیش از آن که یقین به مرگ پیدا کند توبه اش پذیرفته می شود».

امام باقر(ع) فرمود: «آن کس که از گناه توبه کند، مانند کسی است که گناه نکرده و آن کس که در انجام گناه باقی باشد و آمرزش طلبد، گویا خدا را مسخره نموده است». همچنین از آن حضرت در حدیثی آمده: «هرچه که بنده با طلب آمرزش و توبه بازگشت کند، خداوند آمرزش را شامل حال او گرداند. همانا خداوند بسیار آمرزنده ومهربان است، توبه را می پذیرد وگناهان را می بخشد».

رسول خدا(ص) در آخرین سخنرانی خویش فرموده است: «هرکس که یک

(*) «فقط خدا توبه کسانی را می پذیرد که کار ناشایسته را از روی نادانی انجام داده و پس از آن که زشتی آن عمل را دانستند، به زودی توبه کنند.» سوره‌نساء- ١٧.

(١) ـــ سفينة البحار- ج ١ - ص ١٢٦ و ١٢٧.

تاب الله عليه.» ثم قال: «إن السنة لكثيرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه.» ثم قال: «إن الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة تاب الله عليه.» ثم قال: «إن الجمعة لكثيرة من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه.» ثم قال: «وإن يوماً لكثير ومن تاب قبل موته بساعة تاب الله عليه.» ثم قال: وإن الساعة لكثيرة ومن تاب قبل موته وقد بلغت نفسه هذه ــ وأهوى بيده إلى حلقه ــ تاب الله عليه.»[*] وروى الثعلبي بإسناده عن عبادة بن الصامت عن النبي(ص) هذا الخبر بعينه إلا أنه قال في آخره: «وإن الساعة لكثيرة من تاب قبل أن يغرغرها تاب الله عليه».[1]

سال پيش از مرگش توبه كند، خداوند توبۀ او را بپذيرد.» سپس فرمود: «يک سال زياد است؛ هركس يک ماه پيش از مرگش توبه كند، خداوند توبه اش را بپذيرد.» سپس فرمود: «يک ماه زياد است، كسی كه يک هفته پيش ازمرگش توبه كند خداوندتوبه اش بپذيرد.» بازهم فرمود: «يک هفته زياد است؛ كسی كه يک روزپيش از مرگش توبه كند، خداوند توبه اش را بپذيرد.» سپس فرمود: «يک روز هم زياد است؛ كسی كه يک ساعت پيش از مرگش توبه كند، خداوند توبه اش را بپذيرد.» آن گاه فرمود: «يک ساعت هم زياد است؛ كسی كه توبه كند و حال آن كه روحش به اينجا (اشاره به گلوی مباركش فرمود) رسيده باشد، خداوند توبه اش را بپذيرد».[*]

ثعلبی، همين روايت را با اندک تفاوتی به اين صورت نقل كرده كه: «يک ساعت زياد است؛ كسی كه توبه كند پيش از اين كه روح در گلو غرغره كند، خداوند توبه اش را بپذيرد».[2]

(*) ــ من لايحضره الفقيه ـ ج ۱ ـ ص ۷۹.

(۱) ــ بحار الأنوار ـ ج ٦ ـ ص ١٦. وقال المجلسي(قده) في نفس المصدر ـ ص ١٨: ثم اعلم أن من القوم من استدل بالخبر الذي نقله من الفقيه على جواز النسخ قبل الفعل، لأنه عليه السّلام

(۲) مجلسی فرموده: بدان به درستی كه بعضی از دانشمندان بر جايز بودن نسخ پيش از انجام كار، به اين روايت استدلال كرده اند، زيرا كه پيامبر(ص) سال را به ماه و ماه را به روز نسخ فرمود و اين استدلال درست نيست چون ←

وقال المجلسي : قال بعض المفسرين : ومن لطف الله بالعباد أن أمر قابض الأرواح بالابتداء في نزعها من أصابع الرجلين ثم يصعد شيئاً فشيئاً إلى أن تصل * إلى الصدر ثم تنتهي إلى الحلق ليتمكن في هذه المهلة من الإقبال بالقلب على الله تعالى والوصية والتوبة ــ مالم يعاين ــ والاستحلال وذكر الله تعالى، فيخرج روحه وذكر الله على لسانه فيرجى بذلك حسن خاتمته. رزقنا الله ذلك بمنه وكرمه.[١]

مجلسی (ره) فرموده: گروهی از مفسرین گفته‌اند که خداوند به بندگان خود لطف کرده و به فرشتهٔ مرگ فرمان داده که در گرفتن روح، از انگشتان پا آغاز کند تا به سینه و گلوبرسد، باشد که در این فرصت و مهلت قلبش متوجّه خدا گردد، توبه کند و سفارش نماید (مادامی که مرگ را به چشم ندیده)، پوزش طلبد و به یاد خدا باشد. پس روحش بیرون رود در حالی که زبانش یادآور خداست، امید است با این کیفیّت، سرانجام خوشبخت گردد.

خداوند به لطف و احسانش سرانجام کارهای ما را به خوبی پایان دهد.

نسخ السنة بالشهر والشهر باليوم. وفيه نظر، إذ يمكن أن يكون هذا التدريج لبيان اختلاف مراتب التوبة، فإن التوبة الكاملة هي ماكانت قبل الموت بسنة ليأتي منه تدارك لمافات منه من الطاعات وإزالة لما أثرت فيه الذنوب من الكدورات والظلمات، ثم إن لم يتأت منه ولم يمهل لذلك فلابد من شهر لتدارك شيء مما فات وإزالة قليل من آثار السيئات وهكذا. وأما توبة وقت الاحتضار فهي لأهل الاضطرار. والغرغرة: تردد الماء وغيره من الأجسام المائعة في الحلق، والمراد هنا تردد الروح وقت النزع.

ممکن است این درجات برای بیان اختلاف مراتب توبه باشد. به درستی که توبه کامل آن است که یک سال پیش از مرگ باشد تا آنچه را از او فوت شده جبران نماید وگناهان رابزداید و تیرگی ها را شستشو دهد. بعد اگر برای این کارها مهلت پیدا نکرد، یک ماه پیش از مرگ توبه کند تا اندکی از آنچه را که از دست داده جبران نماید و ثوابی را بازیابد و از آثار گناهان بزداید. امّا توبه در حال جان دادن برای مضطرین و بیچارگان است، و غرغره به معنی آب در گلو گرداندن است که اینجا منظور جان دادن می باشد. بحارالأنوار- جلد٦- صفحهٔ١٦.

(*) هكذا في المصدر، والظاهر: «يصل ... ينتهي».

(١) ــ بحار الأنوار - ج ٦ - ص ١٦.

«دعوات الراوندي»: **«قال النبي(ص) إن الله يقبل توبة عبده مالم يغرغر. توبوا إلى ربكم قبل أن تموتوا وبادروا بالأعمال الزاكية قبل أن تشتغلوا، وصلوا الذي بينكم وبينه بكثرة ذكركم إياه».** [1]

وعن أبي عبدالله أو عن أبي جعفر عليهما السّلام قال: **«إن آدم عليه السّلام قال: يارب سلطت عليّ الشيطان وأجريته مني مجرى الدم فاجعل لي شيئاً، فقال: يا آدم جعلت لك أن من همّ من ذريتك بسيئة لم تكتب عليه فإن عملها كتبت عليه سيئة ومن هم بحسنة فإن لم يعملها كتبت له حسنة، فإن عملها كتبت له عشراً. قال: يارب زدني. قال: جعلت لك أن من عمل منهم سيئة ثم استغفر غفرت له. قال: يارب زدني. قال: جعلت لهم التوبة، أو قال: بسطت لهم التوبة حتى تبلغ النفس**

در کتاب دعوات راوندی آمده که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «خداوند توبهٔ بنده اش را پیش ازآن که روح به گلوگاه برسد می پذیرد. به سوی پروردگارتان برگردید پیش ازآن که بمیرید، کردار نیک انجام دهید پیش از آن که گرفتاری پیش آید و بین خود و خدا به وسیله ذکر فراوان خدا رابطه برقرار کنید» [1].

امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرموده: «همانا آدم(ع) عرض کرد: خدایا، شیطان را مانند خونی که در رگهای من است بر من چیره کردی، پس برای من حقّی قرار بده. خطاب رسید: ای آدم، برای تو این را قرار دادم که هرگاه یکی از فرزندان تو قصد گناهی نماید، بر او نوشته نشود و هرگاه انجام داد، فقط یک گناه بر او نوشته شود، و آن کس که قصد کار نیکی را داشته باشد، پیش از انجام دادن آن نوشته شود، پس اگر آن عمل را انجام داد، ده برابر نوشته شود. آدم گفت: پروردگارا، حقم را بیشتر کن. فرمود: برای تو این حق را قرار دادم که هرگاه کسی گناه کند و آمرزش بطلبد، او را بیامرزم. آدم عرض کرد: حق بیشتری قرار ده. خداوند فرمود: برای ایشان توبه را قرار دادم تا آن گاه که نفس به

(١) ــ بحار الأنوار - ج ٦ - ص ١٩.

هذه. قال: يارب حسبي». [1]

وقال الصادق(ع): «إن الشيطان ليأتي الرجل من أولیائنا عند موته عن يمينه وعن شماله ليضله عما هو عليه فيأبى الله عزوجل له ذلك، وذلك قول الله تعالى: «يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْآخِرَةِ.» [2] وقال الصادق(ع): «قيل لملك الموت عليه السّلام: كيف تقبض الأرواح وبعضها في المغرب وبعضها في المشرق في ساعة واحدة؟ فقال: أدعوها فتجيبني. قال: فقال ملك الموت عليه السّلام: إن الدنيا بين يدي كالقصعة بين يدي أحدكم يتناول منها ماشاء، والدنيا عندي كالدرهم في كفّ أحدكم يقلبه كيف يشاء». [3] وأما الإجماع: فلا ريب في انعقاده. وأما العقل: فهو أن من علم معنى الوجوب ومعنى

گلو برسد. آدم عرض کرد: پروردگارا، مرا بس است». [1]

امام صادق(ع) فرمود: «همانا شیطان هنگام مرگ از چپ و راست بر بالین دوست ما آید تا او را در عقیده گمراه نماید، ولی خواست خدا برای بنده این نیست. بدین جهت خدای تعالی فرموده: يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا...» [2] امام صادق(ع) فرمود: «از فرشتهٔ مرگ سؤال شد: چگونه دریک ساعت جانها را درحالی که بعضی در غرب و بعضی در شرق هستند می گیری؟ جواب داد: آنها را می خوانم، پس مرا جواب می دهند.»، امام صادق(ع) فرمود: «فرشته مرگ گوید: همانا دنیا جلو من همانند کاسه ای است که پیش روی انسانها گذاشته شده، هرچه می خواهند از آن بر می دارند. دنیا نزد من همانند درهمی است در دست یک نفر که آن را به هرگونه ای که بخواهد، می گرداند» [3]

از نظر اجماع، بدون تردید وجوب توبه ثابت است. اما دلیل عقلی: اگر کسی

---

(۱) ــ الكافي - ج ٤ - ص ١٧٤ - طبع إيران.

(۲) ــ إبراهيم - ۲۷. «خدا اهل ایمان را با عقیدهٔ ثابت در دنیا و آخرت استوار گرداند.»

(۳) ــ من لایحضره الفقيه - ج ۱ - ص ۸۱.

التوبة فلايشك في ثبوت الوجوب لها .

نسأله تعالى حسن الخاتـمة بمنه وكرمه والحمدلله على جميع الأحوال ، والصلاة والسّلام على نبي الرحمة محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين .

مـعنـی وجوب و تـوبـه را بدانـد، بدون شـک به وجـوبش اذعان خواهد داشت .

از خداوند می خواهیم به لطف و کرمش ، به ما حسن عاقبت دهد و در هرحال ستایش سزاوار اوست .

درود و سلام بر پیامبر رحمت و خاندان پاک و پاکیزه‌اش باد .

فهرست موضوعات